

# مانترہ

(سختان لذیثہ برانکیز)

میشرا اثنوان

سومین مجلد مانترہ



# مانتره

جلد سوم

میشرا اشوان



نشر آوای بوف ۱۴۰۱

نظر به تکمیل و ارائه پنج مجلد قبلی از نوشته‌های میثرا اشوان، تحت عناوین **دین اسپرم مقدس، فرَوَهَر و دفتر سروده‌های سَرَسَوَتی، sarsavati**، یا همان آناهیتا و دو مجلد یک و دو، تحت عنوان **مانتره**، بدینوسیله **مجلد سوم مانتره** را، از مرحوم میثرا اشوان، جهت مطالعه در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌دهیم. این نوشته‌ها نیز، به دنبال شماره‌های دو دفتر اسبق مانتره خواهد بود که خوانندگان با رعایت سلسله مراتب شماره‌های سخن، مطالب او را پی‌جو می‌شوند.

با توجه به درج مقدمه‌ای درخور، در جلد اول کتاب مانتره، تدوین‌گر آثار میثرا اشوان، نیازی برای درج پیش‌گفتاری دوباره در این مجلد نمی‌بیند. لکن متن را با ویراستاری و اصلاحات لازم، همانطوری که وصیت اشوان بوده منتشر می‌نمائیم. کتاب مانتره با نشر این مجلد به پایان می‌رسد، آنچه از تمامی نوشته‌ها و نامه‌های اشوان در دست داشتیم را در همین کتاب تحت عنوان آخرین مجلد مانتره، برای علاقه‌مندان به آثار اشوان آماده و تقدیم گردید.

لازم می‌دانیم که عنوان نمائیم، بعضی از کانال‌های اینترنتی، تلاش دارند تا اشوان را زرتشتی و یا سوسیالیست و یا وابسته به یکی از مکاتب و مسالک دنیا جلوه دهند، بدین وسیله، قاطع و محکم اعلام می‌گردد که اشوان تحت هیچ شرایطی به هیچ دین و مسلک و مکتبی نه پایبند بود و نه معتقد، پس تلاش نشود تا ایشان را با زدن بر چسب‌های سلیقه‌ای، وابسته به مرام فکری و اعتقادی خاصی جلوه دهید. شفاف عرض می‌شود که اشوان، فردی اخلاق مدار، و خدا ناپاوری به تمام بود.

و اما بعد:

در به سامان رسیدن این مجلد نیز، عزیزان ذیل تلاش لازم مبذول فرمودند. در ویراستاری: آقای صفا مینوی، در طراحی جلد نیز بانوسوفی تقبل زحمت فرمودند.

سرشناسه : مانتره - جلد سوم

عنوان و نام پدیدآور : انتره - جلد سوم [کتاب] / نویسنده: میثرا اشوان / امور فنی و انتشار: قاسم قره‌داغی؛

مشخصات نشر : ، 2022. دانمارک: نشر آوای بوف

مشخصات ظاهری : 427 ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.

نشر اینترنتی: 978-87-94295-10-9

موضوع : / متن فارسی

شماره کتابشناسی جهانی:

شابک: ۹۷۸۸۷۹۴۲۹۵۱۰۹

ISBN: 978-87-94295-10-9

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو( تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

[AVAYE.BUF@gmail.com](mailto:AVAYE.BUF@gmail.com)

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: [www.AVAYEBUF.COM](http://www.AVAYEBUF.COM)

سخن ۶۵۱

تاریخ گواهی داده است، که اعمال جبارانه در جوامع بشری، ممکن است، در مدت کوتاهی، به موفقیت‌های تحسین برانگیزی نیز نایل آید، اما، در نهایت، زیانهای جبران ناپذیری به فرهنگ جمعی جامعه، تحمیل خواهد کرد، که یقیناً ترمیم آن زخم‌ها بسیار زمان خواهد برد.

مستبدان تاریخ، همیشه، مجوزِ زیانِ بارسلطةٔ خود را برای حاکمیت در جوامع، از حق السهم ریاکارانی اخذ می‌کنند، که مدام اعمال کثیف آنان را مورد تأیید قرار می‌دهند.

آدمهایی که یک عمر پیاده بودند، وقتی سواری شوند، فراموش می‌کنند که اصلاً برای چه امری سوار شده‌اند. این دقیقاً حال روز دیکتاتورهایی است که از هیچ به همه چیز می‌رسند. استالین، خمینی و خامنه‌ای بهترین مصداق این معنا هستند.

<>

سخن ۶۵۲

متأسفانه شعورسیاسی ملت ایران، زمانی شکوفا می‌شود، که با بُت ساختن کسی بتواند به گرد او طواف کنند. این بزرگ‌ترین خُسران شعورِ جمعی این ملت است، که نمی‌تواند به تعریفی دموکراتیک، خود را در عرصهٔ سیاسی جهانی مطرح نمایند. ایرانی، آموخته است که مدام کسی را ستایش کند، تا مگر بتواند هویت ملی و شخصی خود را قابل تعریف گرداند.

بُت ساختن، و بُت پرستی، برای ملت ایران، در طول تاریخ، کسب و کاری به باور نشسته تلقی شده است، و نتیجهٔ آن نیز، ایجاد و بنیاد واستحکام مذهبی جعلی و منحرف بنام تشیع دوازده امامی بود که به دست شاه اسماعیل صفوی

در ایران بنیان نهاده شد. شعور این ملت، زمانی به استقلال بالغانه سیاسی خواهد رسید، که از بت پرستی در شعور خود، که بیشتر به توسط متولیان مذهب منحرف تشیع، که از دوران شاه اسماعیل صفوی آناتولی ترکیه‌ای تبار و قزلباشان، مرسوم شده است دست بردارد. این مذهب آدمکش و سرتا پا دروغ، جز برای منافع ملایان سوریه‌ای و لبنانی و هندی حاکم در ایران، هیچ ثمری برای آن بخش از ملت نادان ایران در چننه خود نداشته و ندارد. آنان که از تاریخ ملت و مملکت خود دست شسته‌اند، به یقین به تکرار زیان بار حوادث تاریخی در مرز و بوم خود یقین باید بیاورند.

<>

سخن ۶۵۳

دوست عزیزم، امروز درد دنیا، بزرگان و عالمان علم و صنعت، به دنبال ابزاری هستند، تا بتوانند بشر را از شر خدا نجات دهند. آن وقت شما بزرگوار با من از عرفان کسی چون طباطبایی که مفسر قرآنی جعلی و تحریف شده است می‌گوئید؟ که عاصم نامی در دوره عباسیان آن را نوشته است.

جای تاسف است. طباطبایی مغلظه گویی نادان و شرور است، که با آغشته کردن خرد انسانی خود به دین، فهم شفاف امور را فلج کرده است. دوست اهل قلم و کتاب من، زیاد به خودتان فشار نیاورید تا بدانید.

چون شما تصمیم گرفته‌اید که ندانید. پس بی مورد خودتان را هلاک فهم معانی نکنید. شما نمی‌توانید بفهمید که کل محتویات کتاب قانون یک شیاد دینی، در این است، که در نهایت، برای رسیدن به مقصود، با کشیدن پای خدا به میان، شعور انسانی شما را از سر خود کم کند. فرق میان علم و دین هم

در همین جاست. در حیطه علم، اگر اشتباهی را اصلاح کنی ترا مورد تشویق قرار می‌دهند، اما در حیطه امور دینی، افشای هر دروغی از دینمداران و محتویات کتاب آنان، ترا به کام مرگ خواهد برد.

اگر جسارتی در شماست، فقط در انظار عموم بفرماید که واژن فاطمه، دختر محمد، متبرک و مقدس نیست، آن وقت حال و روزت را در این جامعه گند زده طاعونی خواهی دید.

بروید دوست عزیزم کاری عقلانی کنید، وقتی در جامعه‌ای، مدفوع و ادرار عده‌ای به نام امام و امام زاده و گندزاده، مطهرو پاک تبلیغ می‌شود، مگر نه اینکه در چنین جامعه‌ای، شعور من و تو، ناپاک خواهد بود.

شما فعلا در آسمان تشریف دارید و آسمانها را سیر می‌کنید، هر وقت پایتان را به طبق زمین گذاشتید و به زمین تشریف آوردید، و توانستید گور محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را برای همیشه بکنید. به شما عرض خواهم کرد که جهات شرق و غرب کره زمین کدام طرف است.

<>

سخن ۶۵۴

دیکتاتور، و مُبَلِّغ تحت فرمان او، شرایطی پیش می‌آورد تا شما را در بُهت ناشی از دستاوردهای مثلا خارق العاده خود غرق کند، تا بتواند با فلج کردن شعور انسانی شما، شما را در سراب تمنیات از پیش تعیین شده خود غرق کند. او، با برپایی نمایشات مکرر و دسته جمعی ستایشگران خود؛ متینگ ها و باشگاه‌های خیره کننده‌ای عَلم می‌کند تا شعور ناقص عوام رامبهورت خودن ماید. تمام تلاش دیکتاتور در این است، تا با تدارکات فریبکارانه، ما را قانع

نماید که حقوق حَقّه‌ای که ما سالها در جستجوی آن بودیم در دکان اومهیا می‌شود. هیچ شعوری به اندازه پرورش دادن ذهن نوع بشر برای پرستیدن یک قدیس و قدیسه، نمی‌تواند متولیان ادیان را در کسب سودهای کلان یاری کند. و هیچ امری به قدرِ قداست بخشیدن به موضوعی و فردی، ذهن طالبان حقیقت را منجمد نمی‌کند.

این جماعت شیاد، شعور را در زُهدان یک خدایی نامریی و متولیان امام نام خود عقیم کرده‌اند.

اما من، خدا را در زُهدان حقیقت، حیات بخشیده‌ام. فرق میان این دو معنا بسیار است.

اگر به خدا نیز دل مشغول کنی، سعی کن تا بفهمی که خدا در جان فضولات و نجاسات نیز که متولیان دین نمی‌خواهند بفهمند وجود دارد. چرا که او واحد است، و واحد را جز در همه اجزاء خلقت، فهم نمی‌توان کرد. فقیه‌هان حيله گراند دوست من! بر خباثت‌های آنان دل مشغول مکن، که تباه خواهید شد.

آنانی که در باب نجس و حرام بودن مخلوقات خلقت، کتابهای جوروا جوروا نگاشته‌اند. نمی‌توانند فهم حضور حقیقی خدا را در هستی ادراک کنند.

آن خدایی که مخلوقی به نام نجس و حرام خلق می‌کند، وامانده‌ای ست که با تحقیر مخلوقات خود، کتاب نادانی خود را قطورتر می‌کند.

چنین خدایی به یقین، یا از شعور اکملی بی بهره ست، و یا بیماری ست که برای دل مشغولی‌های خود، مخلوقاتش را قربانی اوقات نارس و خام خویش فرض می‌کند.

به یقین کسی که در پی یافتن چنین خدایی ست، همه خود را در اندک زمانی گم خواهد کرد.



به دنبال خودتان باشید، تا خدای شعور، شما را پیدا کند، نه شما خدا را. بدانید که خدا، پیدا کردنی نیست، بلکه خدا را باید ساخت. آدمها، خدا را می سازند و خلق می کنند، تا جِرزهای نادانی خود را بنایی کنند.

<>

سخن ۶۵۵

دوست گرانقدرم! نقد مستمر، هیچ خط قرمزی نمی شناسد. یکی از قوی ترین عوامل رشدِ جوامع متمدن، دست یابی آنان، به اصل جدل در نقد و نقادی است.

جوامع دموکراتیک و مدرن، از آن رو به اصول پیشرفت دست یافته اند، که گذر از این خط قرمزها را به خوبی تجربه کرده اند.

درس‌رزمین من و تو، جز به لفظ دشمن دشمن گفتن رهبرش خامنه‌ای، هیچ اموری به سامان نمی‌نشیند. این شاید کلاه بردار روسی تبار و چینی دوست، کاری با سرزمین ایران کرده است که عده‌ای از طرفداران تعلیم گرفته‌اش، تصوری کنند که ایران، مایملک، وارثیه پدر قزلباش آنها شاه اسماعیل صفوی است. و گمان می‌کنند هر کاری که دلشان می‌خواهد، با این سرزمین می‌توانند بکنند. عنقریب خواهید دید که کشورهای تحقیر شده به توسط خامنه‌ای همچون کشور آمریکا و اسرائیل، چه بلایی بر سر ایران و سپاه پاسداران و دولت خامنه‌ای خواهد آورد.

سالها قبل جایی بودم، صحنه عجیبی دیدم. سپاه پاسداران خامنه‌ای، یکی از بزرگ ترین مجموعه های پرورش گاو و شتر مرغ و طیور ایران را در وسط بیابان علم کرده است. که فهم آن در ذهن انسان ناممکن است. سربازان بیچاره

اعزام به خدمت این مملکت را، به بیگاری در این مجموعه چند کیلومتری وا داشته‌اند. و سربازان بدبخت را برای کار در آغل‌ها گمارده‌اند، درست مانند دوران تسلط عربها بر این سرزمین است، و مانند دوران بنی امیه و بنی عباس و دوران صفویه، که مردم ایران را رایگان به کار می‌کشیدند، دقیقا همان دوران، دوباره از گورتاریخ بدرشده است، این عمل، ثروت کلانی برای عده‌ای کلاش استعمارگرواقعی، که این مملکت رامصادر کرده‌اند به بارنشانده است. حالا شما دوست عزیزم می‌خواهید در چنین شرایطی چیزی را به نقد بکشید.

اینجا نباید چیزی را **نقد** کنی، اینجا سرزمینی است که هویت و حیات انسانی من و شما را به **نقدینه** تبدیل می‌کنند، تامخارج عیاشی‌های پنهان دین مداران و سیاست‌بازان در قدرت نشسته قزلباشهای صفویه را تدارک ببینند.

یقین کنید، که لیاقت شعور انسانی این مردم در ماتحت متولیان دین فرورفته... حتماخاطرتان هست روزی به شما عرض کردم اگر شعور همسرتان به قاعده‌ای است که نیازی به قیم ندارد، او را به حال خود رها کنید، و این قدر با مضامین دینی، جان انسانی او را، همچون خوره‌ای به زخم نشانید! که دین از کرامت زن، فقط زنده بودن او را می‌خواهد نه زندگی کردن او را.

چقدر زمان صرف شد تاخودتان به این معنا پی بردید. امروز نیز به شما عرض می‌کنم، این ملت دین زده در مانده، شعورشان به قاعده‌ای نرسیده است؛ که بشود آنها را بامشوق **نقد** آشنا کرد. حکومت جمهوری اسلامی ایران، لایق ترین حکومت برای این مردم نادان و خرافاتی و دروغگوو ریاکار است، که سالانه بارها و بارها برای حسین و حسن و فاطمه و زینب ووو... ماتحت

خود را در معرض دریدن قرار می‌دهند. وقتی خواستی مَحَکِی بر حماقتِ ملتی داشته باشی، کافی ست باورهای دین و مذهب او را مورد کنکاش محققانه‌ای قرار بدهی. ملتی که بدون هر تعریف عقلانی، ماتحت خود را برای حسین و فاطمهٔ عرب تبار جر می‌دهد، که هزار و چهار صد سال قبل استخوان پوسانده‌اند، به چنین ملتی مشق شعور دادن محض غلط است. شما که از تحصیلات عالی در آن مملکت برخوردار هستید، آن روزگارتان است دوست من، وای به حال عوام درمانده‌ای، که آموزش می بینند تا آلت تناسلی خود برای حوریان بهشتی از کودکی شق نگه دارند. انگار نمی دانی که در طویله‌ای به نام ایران زندگی می کنی که با ظاهری بزرگ شده، بوی تعفنش دنیا را آلوده کرده است.

**هیچ خوکی تناول مدفوع خود را مضر نمی داند،**

آخوند و ملای عبا بر دوش، هم خودگه خور است، و هم ساکنان آن طویله را به گه خوردن عادت داده اند.

تا زمانی که پشت به آن طویله نکرده‌ای، گوشِ هوشتان اصلاح نخواهد شد. بیاد داشته باش، تا وقتی که روسهای کثافت، وانگلیسهای حيله گر و آمریکای یهودی زده، و چینی های مزور، تا آخرین قطرهٔ آن مملکت را بالا نکشیده‌اند، برای تمیزی آن طویله هیچ اقدام مثمر ثمری قابل عمل نیست.

**ملتی که شعورش گرسنه نباشد، شعارهای کلفت زایمان خواهد کرد.**

قراردادهای روس پسند وانگلیسی طلبِ همچون ترکمن چای و گلستان، که آخوندها در زمان قجرها، به ماتحت این مملکت چپاندند که هنوز ادامه دارد. تا سه نشود بازی نشود، یک قرارداد هم به نام قرارداد بستان در پیش رو با چنی ها داریم که عنقریب به فرمان روس و چین، به توسط عبا پوشان بی حیا

به این مملکت تحمیل خواهد شد، تا تعداد قراردادها به حد سه مورد درشت خود برسد. که یقیناً در جنوب ایران اعمال خواهد شد چون دریا دارد. مذهب فعلی تشیعی که بیشتر از کشور ترکیه و لبنان، و در دوران صفویه به ایران وارد شد و متولیانش را تاتارهای قزلباش آناتولی و ترکیه ای لبنانی پایه گذاری کردند، و قواعد دینی آن را لبنانی‌ها و سوریه‌ای‌ها و هندی تبارهای سیک مذهب انگلیسی نوشتند، محصولی به جز ملایان تباهاکار امروز نخواهد داشت.

### بروید تاریخ بخوانید قبل از اینکه تاریخ شما را بخواند.

بروید تاریخ بخوانید تا بفهمید که این تشیع که در حلق شما فرو کرده‌اند، بر اساس سلسله حاکمیت ایوبی‌های شام و مصر و سوریه و لبنان چگونه از طریق ترکیه وارد ایران شد، و در ایران به توسط لواط‌گری متبخر همچون شاه اسماعیل و شیخ زاهد گیلانی در لاهیجان، چگونه در لوای تاتارها ترک زبان ترویج داده شد.

والسلام علیکم ورحمت الله و برکات ، اجرتان با چهارده معصوم تُخم دار و بی تُخم باد دوست من.

<>

سخن ۶۵۶

آدمهای ناآگاه در زندگی روزمره خود، به دلیل عدم درک درست از مبانی حقیقی طبیعت، دچار یاس و درماندگی در امور می‌شوند. مدد جستن از نیروهای ماورا الطبیعه؛ یکی از راه‌های خلاصی برای افرادی است که از زندگی کردن در حیطه‌ی شعور عینی حیات به ستوه آمده‌اند.

آدم‌ها به خاطر ترس از مرگ، تلاش دارند که شعور محکوم به جهل خود را مشغولِ موافقه‌های قانع‌کننده‌ای نمایند که آنان را به پایان خوش بعد از مرگ هدایت می‌کند.

هر چند انسان‌های امروزی به پشتوانهٔ قدرتِ علم به آرامش نسبی در حیات خود دست یافته‌اند، اما تاکنون نتوانسته‌اند جوابی برای چگونه و چرایی مُردن خود فهم کنند. لاجرم هنوز آدمها، برای خلاصی از ترس‌های ناشی از مرگ، هویت ذهنی خود را با اتصال به مبانی ماورالطبیعه و نیت جاهلانه به تعریف می‌کشند..

ساده اندیشی، تنها ابزاری ست که احمق را تسلی می‌دهد.

<>

سخن ۶۵۷

این دردناک است که دین به ما می‌آموزد، تا برای عدم درک خویش قانع شویم نه برای تحقیقی بالغانه که لایق منزلت انسانی ماست.

وقتی معانی در جامعهٔ دین زده اخته می‌شود، شعور، بیگانه‌ای منزوی بیش نخواهد بود.

<>

سخن ۶۵۸ ...

دوست عزیزم! اسطوره‌ها، حقایق پیچیده‌ی فرهنگ یک ملت است که در رمزگشایی اذهان جوامع در طول تاریخ، نقشی اساسی به خود اختصاص داده‌اند. وقتی پشتوانه فرهنگی ملتی قدرتمند باشد، بالطبع، تفکر چنین ملتی به اوج می‌رسد. کتابی چون قرآن؛ که بدون در نظر گرفتن کرامت انسانی؛ کشتار و برده داری و فحاشی را به پیروان خود تعلیم می‌دهد، چگونه می‌تواند، مورد

پرستش و احترام فضلا و خردمندان راستین جهان قرار گیرد. دردین اسلام، اصلا راه راستی وجود ندارد تا شما بخواهید، باتوسل به آن راه، کسی را به راه راست هدایت کنید. تناقضات آیات قرآن، بقدری هولناک و غیرقابل انکار است، که شما برای فهم یک بند آن، از هزار پیچ تفسیر و مهملات بی پایه اساس باید گذر کنید، که در نهایت نیز، راه به امور انسانی نخواهید برد. طوری از قرآن سخن می گوئید که انگار اصلا این کتاب را نخوانده. و تاریخ نمی دانید

محتویات کتابی که از افسانه های بابلی و سومری و اکد و آشور و ایلام، و مابقی اقوم باستانی خاورمیانه و بین النهرین به سرقت رفته، چه اعتباری می تواند داشته باشد؟

دین زدایی از جوامع بشری، یکی از انکار ناپذیرترین ها برای تعالی بشری است. جای تأسف است که عده ای مجال فکر کردن به خودشان نمی دهند. برای ذهن جماعت عوام، هر اندازه وعده های ادیان به آخرت بزرگتر باشد؛ دوام فریب خوردگی ذهن آنان عمیق تر است.

دوست عزیزم، یکی از خصوصیات بارز شر، بی نظمی و ناهماهنگی آن در انتقال مفاهیم است، که این صفت، در چینه ادیان؛ بخصوص ادیان ابراهیمی، به وفور وجود دارد.

وقتی در ادیان ابراهیمی برای فهم پیامبران هیچ منبع معتبری در عالم وجود ندارد، شما به دنبال چه منبعی هستی تا بتواند داده های این ادیان را تصدیق کند؟

هرسقفی که فرود آید، دیواری بر او نخواهد ماند. وقتی بشود، سقف فرهنگ ملتی را فرو ریخت، تباهی آن ملت، در طول زمان، امری ناممکن نخواهد بود. هنگامی که بشود شعور ملتی را به باوری نشانند، که فقط وجود خدا برای اثبات

تمامی مجهولات هستی کفایت می‌کند، دیگر از چنین ملتی، نباید انتظار داشته باشید تا راه تعالی را در پیش گیرد. ادیانی نظیر یهود و مسیح و اسلام، همواره وجود خدای نامریی را برای اثبات آفرینش و هستی کفایت می‌دانند. واگر علوم انکار ناپذیری نیز در جایی از دنیا به اثبات برسد، فوراً آنرا به نفع خود مصادره می‌نمایند و با تفاسیر جور و اجور، سعی می‌کنند با هو جنجال وجود آن علم را به کتاب خود منتصب نمایند.

هرگز یک دین مدار را نمی‌شود متقاعد کرد که هستی را بدون حضور خدا باور کند. اگر خدایی هم وجود داشته باشد، یقین دارم مرا بسیار دوست تر خواهد داشت، چون، همانند خود او خود را برای فهم و پردازش هستی به چالش کشیده‌ام. فهم جهانی که بر محور تحلیل انسانی استوار شده است یقیناً نابخردان را خوش نخواهد آمد.

از نظر ادیان ابراهیمی، کلمه خدا، قوی ترین ادله ممکن برای اثبات مجهولات هستی ست، که از طرف دین مداران تبلیغ می‌شود. ادیان ابراهیمی، با اتکا به ترور انسانها، قرن‌هاست که شریان علمی جهان را مسدود و منزوی کرده، و تبلور شعور محققین را با هوچیگریهای خود به تعویق انداخته است.

<>

سخن ۶۵۹

دوست عزیز! یکی از جالب ترین پدیده‌های مخلوق ذهن آدم ها موجودی خیالی، یا خورزوخانی است، به نام الله، که محمد نامی تحویل جامعه بشری داد است.

جالب ترین بخش هویت این الله در این معناست که بشر بدوی و نادان آن روزگاران، با آن حماقت گسترده توانسته او را در هستی کشف کند، ولی انسانهای هوشیار قرن بیستم، با این همه تجهیزات پیشرفته موجود که حتی به

کهکشانشا هدایتش کرده، هنوز نتوانسته است ماهیت این الله را به اثبات برسانند. آن موجود بدوی، یک کلیت به نام الله را کشف کرده، یعنی آن بدوی ابله و نادان باید نتوانسته باشد تا از یک جزء عبور کرده باشد تا به یک کُل اکمل رسیده باشد، اما این موجود متفکر در قرن حاضر در فهم شناخت یک ویروس درمانده شده است. این خورزو خان بُت، که پدر دختر بت های لات و منات و عزاست، قادر به هرکاری است. اما در مقابل یک ویروس ساده و کشنده، مثل خر در گل می ماند.

همواره نیز عالم و بخشنده و مهربان، حکیم ودانا و توانا و قادر و فهیم نیز هست، و هرگندی که در هستی زده و می زند، به توسط متولیانش در زمین، به ضرب چُمان تفسیر و تعریف و تبلیغ و ترور، در حلق جماعت باورمند فرو می رود.

آدم می کشد، شکم می دَرَد، انسانها را به اسارت می گیرد، به زنان شوهردار تجاوز می کند، غیر خودی هارا ترور می نماید. مادری شاعره را که طفل دوساله در بغل داشته در خواب شبانه با خنجر به دستور محمد تکه تکه می کند، کسی را که شتر فاطمه را رم داده است حکم به قتلش صادر می نماید. دختر نه ساله ای به نام عایشه را در بستر مردی که خود مدعی پیامبری شده است و سنش ۵۴ سال است برای تجاوز، حواله می دهد و و و و و و و و و و هزاران مورد دیگر.

بهشت خیالیش را به استناد، آیه های نوزده و بیست و بیست و یک از سوره انسان در قرآن، پرازیسران جوان می کند تا مقعد بلوین این جوان را، فرمانبردار مطیع او در بهشت پاره کنند. پاره گی ای که مدام نیز ترمیم و بخیه می شود.



و در کنار آن پسران جوان، دختران آماده برای فاحشه‌گی را نیز مامور سیراب کردن هواخواهان دیگر خود کرده‌است. در نهایت این خورزوخان خیالی، نه تنها خود را بخشند و مهربان و حکیم و دانا و قادر و قهار خطاب می‌کند؛ اما یادش رفته تا خود را گسکش و کونکش قهار نیز معرفی نماید.

**شعور را آنانی مصلوب کرده اند که شعارهای ماورایی خود را از خدایان جور و جوربه عاریت گرفته اند.**

و اما هیچ نمی‌گوید که من چگونه و چرا موجوداتی ذیشعور در بهشت به نام حوری و قلمان خلق کرده‌ام تا بقیه مخلوقاتم که از آنان راضی هستم آنان را بکنند و مورد تجاوز قرار دهند. بی آنکه از آنان مخلوقات ذاتاً مفعول آفریده شده کسب اجازه نمایند.

و جالب اینجاست که زنان زمینی خود را نیز در آن بهشتش، به دست قلمانها سپرده که تا می‌توانند آنها را بگایند.

**این الله با سه سوراخ تن آدمها که من، به سه کاف تن آدمها، تعبیرش می‌کنم بشدت مشکل‌ها دارد. در پیشگاه این الله، یا باید کونی باشی، یا باید فاحشه، یا بکش این دو، والا رستگار نخواهی شد.**

توجه ندارید خدایی که به همجنس بازان در بهشت خود، مهر تائیدی زده است، حکمت خود را جز در سه کاف تن آدمیان جستجو نخواهد کرد.

باید که از این خورزو خان الله نام پرسد، آیا کسانی را که تودر بهشت برای سرویس دهی جنسی به اشکال مختلف برای بندگان زمینی خود خلق کرده‌ای احساسی هم داده‌ای یا نه؟ خدایی که پسران جوانی در بهشت خلق نموده، تا مهمانان زمینی به گائیدن آنان مشغول شوند، آیا از خود آن مخلوقات،

رضایت لازم را کسب کرده‌ای یا نه؟ یا چون خود را الله می‌دانید هرچه دلتان می‌خواهد می‌توانید بکنید، و کون لِقِ هَمَّةٍ مَخْلُوقَاتِ صَاحِبِ اِحْسَاسَاتِ.

جالب اینجاست که اعمال پیامبرانش را نیز کم از خودش نباید دانست یکی از پیامبرانش به نام شعیب در آیه بیست و هفت سوره قصص، یکی از دودختر خود را برای همخوابگی به موسی می‌بخشد. آن پیامبر دیگرش به نام ابراهیم زنش را برای همبستری به فرعون مصر هدیه می‌دهد؛ تا به ثروتی کلان برسد.

و در آیه ۷۶ سوره قصص، شادی کنندگان را مذمت کرده و گوید که الله شاد زیستان را دوست ندارد. در سوره انفال، به نفله کردن اموال غیرخودها فرمان میدهد وووو.

**اما همین الله، خودش، با دختران و زنان و پسران زیبای بهشتی، کالای بنجل دروغ خود را به نام آخرت تبلیغ می‌کند. و از آن سوی، شاد زیستی را در این دنیا برای مخلوقاتش امری ناشایست اعلام می‌کند.**

**وقتی شعوردچار اخلال می‌شود، مهملات حکم پرائت می‌گیرند. مراقب باش فرزند تا سیّاسان فتنه‌گر، و دین مداران هرزه نفس، شعورِ قَتّانهات را قَطیر نکنند.**

زنان و دختران شایسته و حقیقی را در زمین، به زندان پوشش و بردگی و هرزگی می‌کشد، تا کالای بهشت موهوم خویش را موجه جلوه دهد.

این خورزو خانِ مُتَبَحِرِ در عَرْضَةُ فروش کالای آخرت، حوریانِ بهشتی خود را متاعی می‌خواند بی نظیر، تا بتواند وعده‌های بُنْجُلِ خود را در بازارِ آدمها به فروش برساند، ولی همین خورزو خان، زنان و دختران زمینی را زُبَاله و ناقص

العقل، کم دنده قلمداد می‌کند، تا به همت حماقت شوهرانشان، از آنان کنیزکان بدبو و ناقص الخلقه‌ای به نمایش کشد.

این خورزو خان خیالی که او را الله نام داده‌اند، عادت مبارک ماهانه زنان را، در کتابش، از پلیدترین امور هستی می‌داند، آن هم، مهم‌ترین بخش آفرینش را، که خود او این عادت ماهانه را به آنها داده است تا بقای نوع بشر خودش را حفظ کنند. و جالب‌تر اینکه، خود او نیز، مدعی خلقت این عضو پیچیده درجان زنان است. و باز مدعی است که حکیم و قادر و توانا و دانا و بخشنده و مهربان است.

یکی نیست از این خورزو خان دیوانه‌بله پرسد، که جناب خورزو خان! شما چه چیزی را می‌خواهید ببخشید و یا بخشیده‌اید، که مدام آن را با منت به عشیره نوع بشر عرضه می‌فرمائید.

**دوست عزیزم! بدترین نوع جهل، اظهار نظر در درباره مسائلی است، که گویند را هیچ علم و معرفتی بر آن گفته نیست.**

این خورزو خان الله نام، آنقدر بی‌سواد است؛ که منی مردان را در میان تراقی و ترقوه‌ها و پشت آنان می‌داند و عده‌ای ابله نیز به توجیه این امر قلم‌فرسایی می‌کنند. منی که از تخمهای نرینه خارج می‌شود چه ربطی به ترقوه و استخوان پشت و کمر دارد؟ آیا این خورزو خان بیسواد و ابله، آدرسی برای محل منی مردان، نزدیک تراز فاصله این دو استخوان نمی‌شناخته؟ اصلاً این بیسواد تخم مردان را می‌شناخته است؟

اصلاً می‌دانسته که کار تخم‌ها در بدن ساختن منی است که میان دو پا آویزان شده است؟

که بیاید جایگاه منی را در میان ترقوه و استخوان و پشت مردان اعلام کند. گویا این خورزو خان، اصلاً نمی دانسته و نمی داند، که عنصری به نام خایه نیز، در بدن مردان خلق کرده است که به کار ساختن منی در مردان و نرها مشغول است. و منی را خایه ها می سازند، نه کمر، و نه پشت، و نه ترقوه و وو. کسی که نفس شعورش را جلا می دهد، تن به هیچ فریبی نخواهد سپرد، دل را با مائدهٔ معنا سیراب کن، تا کلاشان فریبکار تاریخ، از وسعت فهم تو، مسموم شوند.

اگر طالب نجات حقیقی شعور خود از دست این خورزو خان منفور و جلاد هستی، محض رضای وجود همان خورزو خان، کتابش را که قرآن است، با تعمق بیشتری مرور کنید. تا بدانید ترا چه گفتم و چه می گویم. شعورتان را که ودیعه ای است از طبیعت، این چنین، در کارگاه مهمل بافی های این خورزوی ابله، رها مکن، تا به کرامت بلند آفرینشت، که طبیعت ترا هدیه داده است، اهانت نکنی.

قرآنی که خود، مدعی است هیچ ایرادی ندارد و حضورش را در میان بشر، معجزه تلقی می کند، سرتا پا لبریز خطا ادبی و دستورزبانی است. به شما توصیه می کنم لااقل کتاب نقد قرآن اثر دکتر سها را که بسیار ساده و عوام فهم هم نوشته شده بخوانید. کتاب قرآنی را که حاکمیت پانصد و اندی سالهٔ عباسیان نوشته اند بهتر از این نخواهد بود.

مشکل شما این است که نه سواد عربی دارید، که خودتان مستقیماً بخوانید، نه حاضر هستید نوشته های تحقیقی دیگران را مورد توجه و مطالعه قرار دهید. دوست من! یقین دارم که نمی دانید،

ذهن ساده لوح کودکان، الواح سپیدی است، که بهترین طعمه برای شیطنت های اسفبار شیطانی است، که می خواهند از این ذهن سپید، دایره المقاصدی کلان، برای مهملات خود فراهم کنند، تا بتوانند تخم نابکاری خویش را در آن به کشت بنشانند.

مکتبی که نقدِ ترا به نسیه‌ای پاسخ می‌دهد، هیچ زمان با تو، به راستی و درستی سخن نخواهد گفت. دین، نقدِ حیاتِ ترا می‌ستاند تا به تو حیاطی پر از فاحشه در عالمی مجاز عرضه نماید. آنانی که خدایی مجازی را به پرستش کشیده‌اند، هیچ شعوری، به فهمِ جوازِ حیاتِ انسانی خود درزمین نخواهند داشت.

توجیه گران خبرهٔ دین، هیچ زمان دست از حماقت تبلیغ خود بر نمی‌دارند، دین سَمی است که یقیناً شعورِ انسانی را در زندانِ مسموم خویش به تباهی خواهد کشید.

درعجبم، که شما دیگر چرا خودتان را، و فرزندان را، قربانی مهملات این خورزوی نابکار کرده‌اید. پدران شما، شما را قربانی این خورزوی نابکار و بی‌سواد خیالی نمودند، شما چرا فرزندانِ خودتان را، به دست خودتان، قربانی این خورزوی نادان و کتاب و کتابهای مهمل او می‌کنید؟ این مطلب را خوب فهم کنید که:

پاچه خوران تاریخ درکرتند، و پاچه دران تاریخ، در قَلت.

پاچه در باش دوست من، نه پاچه خوار.

تاریخ را قوم پیروز برای موجه جلوه دادن حاکمیت خویش می‌نویسد تا خرد قبل خویش رامزمت کرده باشد، مدرسین نابکار دین، مهمور کنندگان اصلی این تحریف های خوف ناکند.

آنان که به جرگهٔ دانایان راه می‌یابند هیچ زمان به مسند قدرت تکیه نمی‌کنند.

تبلیغات، در جمیع جهاتِ خود، یک شعور از پیش تعیین شده برای فلج کردن نیازهای حقیقی و انسانی ماست .

آدمها، حقوق واقعی خود را در این جهان پراضداد از دست داده اند، و با به اشتراک نهادنِ همهٔ خود مجبور شده اند تا از افکاری تبعیت کنند که هیچ ربطی با آنها ندارد.

تبلیغات، در قالب دین ، فرد را از داشتن استقلال فکری منع می کند. مهارتِ سوء استفاده گران دینی از قربانیان خود، ناشی از کمبودها و نداشته ها ، و ندانسته هایی ست ، که دین بر آنها تمرکز استادانه ای را تعلیم دیده است. از آن روست که دین قادرست با ترفندهای تاثیر گذار، طعمهٔ خود را به تله بیندازند .

دین قادر است با تخم ریزی در ذهن کودکان، آنان را به حال خود رها کند، تا ذهن آنان، در طول زمان به پرورش این نوزاد ناخوانده احساس تعهد لازم را به دوش بکشد.

و اما ادامهٔ مطلب دوست من !

مگر الله ماتحت دریده و چماق به دست عرب، می تواند عارف پرورش دهد. اگر می خواهی احمق نکندی، باید هزینه کنی، چرا که، برای احمق کردن و احمق نگاه داشتن من و شما، هزینه های کلانی توسط مکتب داران دینی همیشه تاریخ، پیش بینی شده است.

یقین کنید، در جایی که دَلّالَه های دین، نُقل افشانی می کنند، از نسیمِ فرح بخشِ شعور، عطری به مشام برنخواهد خواست.

برای نو شدن، نمی شود که تو هر روز با خودِ کهنهات با جهانی در تماس باشی که هر لحظه در حال نو شدن است، هستی زمانی برای تو از تازه های خود خواهد گفت، که تو کهنه هایت را بدور ریخته باشی.

متولیان شیاد دین، کسانی هستند که در هر مرحله از عدم تَحَقُّق وعده هایشان طوری ترا توجیه می‌کنند که توخواهی پنداشت، و باورخواهی کرد، که دعوت هر شب برای صرف نهار از طرف خدا، فقط برای تو پست می‌شود. آن وقت است که می‌شود، سر هزاران انسان را به قدارهٔ خدایی که به دست داده‌اند، از تن جدا کنی. محض رضای کرامت انسانیت، کمی مراقب خودتان باشید. قبل از این که کسی مراقبت بهره‌کشی از شما را به عهده بگیرد.

آزادی را کسی می‌فهمد که از سلامت شعور بر خوردار است. در قاموس ملتی که آزادی به مصداق ماتحت برهنه گی به معنا نشسته است، شعور، مظلوم ترین مفهوم ممکن می‌تواند باشد.

در سرزمینی که فاحشه گان در پناه حوزهٔ به اصطلاح علمیه خفته را قدیس بخوانند، ماوای قداست پیشگان حقیقی، متروکه ای بیش نخواهد بود.

<>

سخن ۶۶۰

بیخشید خانم عارفه!

زخم پُرجراحت تنم از شنیدن حکایات شما دهان باز می‌کند. روا مدارید که با این خون ریزی رقت بارخایه هایم، مرا در گورستان تن شما دفن کنند.

حیف عارفه ای چون شما نیست، که خودتان را قربانی عوامی چون من کنید. بیهوده وقت خودتان را صرف تیمارِ دراز گوشه‌ی چون من نکنید. زوآرا حرام بسته به زیارت گیری چون شما؛ نخواهد توانست مرا در آب نازگس نانجیبش، قربانی خود کنید. همهٔ تن شما مصمم ایستاده است، تا همه ات را قربانی آلت تناسلی کسی کند، که در خندق شهوتی، بستر جماع خوابیدن با شما را پهن کرده است. شما، وزغی هستید که مرطوبی تنش را از آب به تعفن نشسته

عاطفه بیمارش اتباع کرده است. شما را چه به غور در اقیانوس خرد، فهم برای تن شما زهری ست که شعورتان را در حماقت شعارهایتان عاجز کرده است. بروید و خشک تُنبانتان را به قیچی دلاک سرگذرتان، گرد فرمائید، تا کس کنی قهار به نعوذ آلت خود؛ ایوان گرد گرفته کستانان را غبار روبی نماید. شما هیچ وقت نمی توانید بفهمید که خوشبختی، زمانی اتفاق می افتد که بدبختی را سریع ترک کنی. شما هنوز مفهوم بدبختی را نمی فهمید. توصیه می کنم به خاطر مزخرف بودن شعورتان، مجلس مفصلی تدارک ببینید، تا معشوقه های قبلی شما، از سرنوشت شوم مهلبتان مطلع نشوند.

**شما قبل از این که مشتاق یادگیری باشید، محتاج یادگیری هستید.**

من یار شما نیستم، خار شمایم. بروید و خودتان را از دست من خلاص کنید قبل از اینکه خلاص شوید.

سعی کنید گشادی دهانتان را با تنگی گُستان معاوضه نماید، تا شاید در محضر خالصان شعور، بیشعوری هیستریک مابانه خود را درمان کنید.

بروید خانم! این دکان انرژی درمانیتان که به پشتوانه مدرک کلفت دکترای روانشناسی خود علم کرده‌ای را، زیر پاچه نرینه خری آویزان کنید تا در صحت کلفتی آن در قیاس باعضو شریف وی تردید به دل راه ندهید.

انرژی درمانی، انرژی درمانی، این مهملات یعنی چه؟ بروید حماقت و جهل این ملت نادان را درمان کنید. این مردم به انرژی درمانی محتاج نیستند، این مردم محتاج شعوری هستند تا گزری شعورشان را مداوا کند.

بروید و در خلوتی، مدرک کلفت روانشناسیتان را در مجرای گشاد ماتحتتان فروکنید، تا شاید مهبل رسوایت، فهم زناگیت را تجربه نماید.



تبان پارگی هم حدی دارد، شما به خَشْتَك دریده گی رسیده اید ، فضیلت را مجالی نمانده است تا شما را مدد دهد، با عَلم کردن مدرک کلفت دکترای روانشناسی خود، مشغول چاپیدن و غارت این مردم نادان و بدبخت هستید، شما روانشناسی را خوانده اید، روانشناسی خواندی نیست خانم، بلکه فهمیدنی ست، اگر نفهمیده اید، بروید به شاگردی کسی دل دهید که شما را به فهم حقیقی این علم هدایت کند.

حیف شماست با این نطق و صدای دلنشین ؛ به چپاول مثنی مردم درمانده و عاجز و بی نوا، دل مشغول کرده اید. هستی لعنت کند حاکمی را که علوم مملکتش را براساس کتب ملایی لواط گری به نام ملامحمدباقر مجلسی نامی عَلم کرده است.

<>

سخن ۶۶۱

دوست بزرگووارم! پیش از اینکه من محتاج الله باشم، گویا الله بیشتر محتاج من است. این الله با فرستادن پیامبران جور و جور، مدام سعی دارد مرا نیز درزمره لیست گله گوسفندان خود به ثبت برساند. این قداره بند بی همه چیز، با یکصد و بیست و چهارهزار و یک پیامبرش، و کلی آخوند، کشیش و خاخام مدام تلاش دارد همه چیز مرا قربانی مهملات بی سر و ته خود کند. و شیطان درمانده را که مستقیماً بامن آدم در تماس است دور بزند.

ادیان در طول تاریخ، مخرب رشد بشری بوده است. تنها ابزاری که شعور در حال توسعه انسانها را به اختگی نشانده است، تعالیم بی محتوای متولیان ادیانی

بوده، که با خالی کردن ذهن آدمها، آنان را در ورطه هولناک توهمات خود غرق کرده است.

اخلاق، بر دین مقدم است، کسی که مشق اخلاق ندیده است، به یقین شعور به عشق ورزی انسانیش خلل پذیر خواهد بود.

متولیان ادیان، هر کجا که شعورشان به فهم مسائل هستی قد نمی دهد، با مَلّاطی هولناک بنام الله و خدا و گاد و یهوه، جرزه‌های نادانی خود و دیگران را بنّایی می کنند.

به یقین، آنکه به مراقبت الله و متولیان او در هستی، اعتماد می کند، یا سفیه است یا نادان.

آن مومنان و متولیان دینی که اعتماد به خدا را به من و شما مشق می دهند، خودشان از پیش رفته ترین تجهیزات لازم علمی برای حفاظت از جانشان سود می گیرند. چه دلیلی دارد که من برای رستگاری خود دست به دامن الله می بزنم، که راستی مرا در هستی، به کژی فرا می خواند. و گناه هایی را که به من نسبت می دهد خود، از ازل خالق آن نابکاری ها و گناه هاست درمن. و خود نیز، از پیش در خلق آن پلشتی ها در جان من، دست داشته است. دوست عزیزم! بهتر است سرمان را در توبره انسانی خودمان فروکنیم، تا شاید مارا در طویله آدمها به نشخوار داده هاشان وادار نکنند.

همتی، بر خیز ای مهرگران

تا نگردي خود شكار اين و آن

خویش بین! تا خویش را خویشی زنی

سبزه ای، از خاک تن، سر بر کنی

رو روای جان، دشت جان را خویش زن

در حرم ، نامحرمان را نیش زن

<>

سخن ۶۶۲

هیچ یک از سیاست گزاران و متولیان دین اسلام، حاضر به تعقیب تحقیقات علمی از زندگی محمد نیستند. چرا که نتایج حاصله از زندگی محمد، بقدری هولناک است که بزرگترین تروریست های بشری در طول تاریخ، در فهم ماهیت اعمال او مات گشته‌اند. محمد زیرک ترین تروریست شعور است که جامعه بشری تا به امروز به خود دیده است.

شخصیت محمد، به گونه‌ای طراحی شده است، که از او به عنوان یکی از شیک ترین تروریست‌های موجه بشری باید یاد کرد، که پاسداران شیفته مرام او، جز به قوت چماق، در حفظ کتابش کاری نمی‌کنند. و با ایجاد فضایی غیر قابل تحقیق، بقای انسان ستیزی اسلام را توسعه می‌بخشند. درد بشریت، بیسوادی پیروان محمد و دین اوست .

محمد به دست پیروان خود، کتابی عنایت نفرموده است، این کتاب را شیفته گان به ترور بشری همچون خلفای عباسیان تدارک دیدند تا همه جوامع جهان را، به اطاعت مطامع خویش وادار نمایند، کاری که قوم سامی نژاد آشور با ملل دیگر و قوم ایلام بکار گرفت.

مخوف ترین جانوری که در شروع قرن بیستم با آن مواجه شدیم ، حیوانی بود به نام روح الله موسوی هندی تبار، که البته بعدها او را امام خمینی نام دادند، او یکی از شیک ترین دست پروردگان انگلیسیها از تیزه سیک های هندی تبار بود

این جانورد رنده با ظاهری شیک روحانی، توانست با اتکا به محتویات کتاب دینی محمد، بعد هزار و چهارصد و اندی سال، به نحوی دقیق به دست قصابی بنام خلخال‌ی روسی و دیگر ایادیش طوری شفاف به نمایش کشد که جهان را به حیرت اندازد. خمینی، بی هیچ تردیدی، نسخه‌ای برابر اصل محمد، پیامبر عرب است، همانطور که محمد بگه ای، که بعدها محمد مکه ای لقب گرفت، روح الله سیک تبار هندی نیز، ایرانی تبار خمین زاده از آب در آمد. تمامی پندارها، گفتارها، کردارهای وی، و ترویج دین و حیل‌های دینی و تبلیغی که برای استحکام آرمان دینیش مقرر نمود، بی کم و کاست، با شیوه نخستین روزهای ادعای محمد در شبه جزیره عربستان همخوانی مطلق داشت.

وی بعد ها با ایجاد اکیپ های منظم ترور گروهی مخالفین، و به راه اندازی جنگ هشت سال با عراق، بقای خود و یارانش را به منصفه ظهور رسانید. (کاری که محمد در صدر اسلام و مدینه نمود) روشن فکران به اصطلاح ابله دینی معتزله گرانیز، با شعور مکتب معتزلی خود، ملتی را قربانی اهداف پوسیده این پیامبر قرن بیست یکمی نمودند. پوسیده شعورانی خائن به مملکت همچون، بازرگان و شریعتی و جلال آل احمد سحابی و قطب زاده، بنی صدر آشغال و ابله وووو و طرفداران بی شعور تراو، درست، گویی سلمان فارسی ها از قبریرون آمده اند، همه این الاغها، بهترین پله کانهایی بودند که خمینی با زیرکی از آنها بالا رفت و به مقصد و مقصود خویش نایل شد. درست کاری که محمد، در پترا و بگه و مدینه با سلمان فارسی و طرفدارانش و بقیه فراریان مزدک و مانی که از ایران که در زمان ساسانیان از دست گرتیر مَغ بزرگ به عربستان فرار کرده

بودند اعمال نمود. خمینی نیز دقیقا در پاریس چنان کرد، که محمد در بگه و مدینه با فرایان از ایران کرده بود.

<>

سخن ۶۶۳

ملت ایران یکی از نادرترین ملل دنیاست، که با منکرشدنِ تَمَنِّیَاتِ انسانی خود، سعی دارند به حيله‌های مبانی دین، هرزه‌گیهای پنهان خود را توسعه دهند. ومصرانه با توجیه امور، تلاش خود را معطوف ابزاری کرده‌اند، تا سهل الوصول ترین راه ممکن را برای ارضاءغرایزغیرانسانی خود کشف کنند. بارز ترین کتاب در این خصوص، کتاب تحریرالوسیلهٔ خمینی است، که تجاوز جنسی به نوزاد شیرخواره را نیز به شیوهٔ تَفخِیدِ مجازمی‌داند. مرده شور ترکیب وزارت فرهنگ توده‌ای زدهٔ مسلک دوران شاه را ببرد که البته بُرد، که نگذاشتند مردم و عموم جامعهٔ جن زدهٔ ایران از محتویات این کتاب لجن مطلع شوند. تاامروز این چنین من، و امثال من، گرفتار اصول و شرع مذهبی هار به نام تشیع نشویم که هرروز از روز قبل، جانمان در تیر رس خطرات ناشی از حماقت این مذهب تروریست قرار نگیرد.

<>

سخن ۶۶۴...

فرزندم!

علم آمده است تا خطاهای نامحدود ما را محدود کند. اما مهملات کتب ادیان را محدودیتی نیست تا قابل مهار باشد، برای همین، تحمل شعور علمی عالمان، برای ادیان ناممکن است.

رفتن به بهشتِ ادیان ابراهیمی به هیچ شعوری محتاج نیست، اما اگر میل رفتن به جهنم درتوست، از همین الان به تو نصیحت می‌کنم، که به یک شعورِ قدرتمندِ علمی تجهیز شو، تا بتوانی آن مکان هولناک را به شیوه‌ای انسانی سامان دهی.

آنان که شوق بهشت به دل دارند، به آتش کشیدن هم نوع خویش را به امر الله، دوست تر دارند.

بهشت جویانِ نادان را رهاکن فرزند، که اینان خود، بزرگترین بر پاکندگان جهنم برای عشیرهٔ نوع بشرند.

درمتون ادیان ابراهیمی، خدا، با کنار کشیدن خود از حذف شیطان در خلقت، خود را از اتهامات پُر نقص خلقتش مبرا کرده است. تا بتواند خلقت را با نصایحی بی سروته و تهی، اداره کند. خدا، کلاشی ست خیمه شب باز، که ترا در میان میدان حیات مشغول خویش کرده است.

خدا، با به بازی گرفتن شیطان در امور خلقت، سعی دارد دانایی و توانایی و حکیمی ابلهانهٔ خود را در هستی در حلق من و تو فرو کند.

یقیناً خدا قادر مطلق نیست، چون نیمی از ادارهٔ جهان را، به شیطانی تفویض کرده است تا بتواند نواقص خلقت خود را به گردن او هوار کند.

به حتم اگر خدا شیطان را کنار بگذارد، داستان کتب پیامبران خاورمیانه برای همیشه بسته خواهد شد، آن وقت، نان هزاران متولی شیاد و مفتخور و آدمکش و شارلاتان او را در زمین، چه کسی باید تامین کند.

به قول «بیل ماهر» اگه خدا از شر شیطان خلاص شود، که به یقین چنین قوتی به خاطر مطلق خواندن خویش در او باید باشد، دیگر هیچ دلیلی برای ترس در من انسان نخواهد ماند تا من انسان، با رفتن به کلیسا، وجود شیطان را در خویش انکار کنم.

و به قول موريس رافائل كوهن: اگر دين نيمى تواند جلوى شر را بگيرد، پس حق ندارد ادعا كند كه قدرتى ست موثر براى رساندن جامعه به خير. فرزندم! همواره با اخلاقِ انساني خود، به داورى امور بنشين، نه با باورهاى دينى آدميان.

قالب دين، به گونه‌اى مهندسى شده است، كه كشتارِ جمعى آزاد اندیشان را در دستوركار خود ناپديد نمى كند. جايى كه اندیشه و شعور و خرد، مصلوب مى شود، به يقين بيشعورها حضور قدرتمندى خواهند داشت.

<>

سخن ۶۶۵

هيچ حيوانى اعمال غير منطقى نيمى كند الا آدم.

گرچه و ماتم و شيون در فرهنگِ ايرانى يك فضليت محسوب مى شود. وقتى در جامعه‌اى نفس مى كشى كه كتابِ زندگى او را، اوراقِ تقدس گرفته اى شكل داده است، كه مى گويند از طرف خدا آمده، تكليف چنين جامعه‌اى به وضوح روشن است.

زمانى كه مردم را قانع نمودند كه كتاب دين، بالاترين و منطقى ترين كتاب سعادت نوع بشرى است، يقينا ريشه شعور در چنين جامعه‌اى مسموم شده است. هنگامى كه كسى مانند شيخ قمى رافضى، داستانى به نام داستان غدير خم را خلق مى كند، و اين رمان مهلك را در باور جمعى جامعه به يك حقيقت انكار ناپذير تبديل مى نمايد، ديگر نزول هر بلايى بر سر چنين ملت باورمندی غير قابل پيش بينى نخواهد بود. به جرأت مى توان گفت كه تا يكصد و پنجاه سال بعد هجرت محمد، اصلا در كتب هيچ مذهبي راجع به غدیر خم يك كلمه پيدا نخواهى كرد. كه من پيدا نكردم. حاكميت ۵۵۰

ساله عباسیان در ایران، بزرگ ترین تحریفات تاریخی را در این مرز و بوم رقم زد. جنایاتی که عباسیان در این مرز و بوم اعمال کردند، هیچ قوم جلادی حتی آشوریان با عیلامیان نکردند.

بزرگ ترین تحریفات فرهنگی ایران و کتاب سوزی ها در دوران حاکمیت عباسیان در این ایران زمین به بار نشسته نه در حمله اولیه اعراب به ایران.

فرزند دلبندم، چون تو شمایل گندم ندیده باشی و ندانی که گندم چیست، هر چه تو را به فهم این معنا هدایت کنم، در تو ادراکی به فهم هویت گندم نخواهد بود. اما چون دانه ای گندم نشانت دادم، و تو ماهیت آن یک دانه گندم را فهم کردی، گویی تمامی گندم های عالم و سیلوه های گندم عالم را که به میلیونها تن خواهند رسید به خوبی در شعور انسانیت به شکل خواهد نشست.

مبارزه کردن برای ملتی که شوق نانش، شعور جانش را فلج کرده است، ثمره ای جز قربانی شدن، هیچ به دنبال ندارد. مغز این ملت نادان، رسالت دانایی را در فاضلاب بیشعوریش دفن کرده است. ملتی که زحمت دانستن به خود نمی دهد، به یقین قوت همه خدایان نیز شعور منجمد او را دگرگون نخواهد کرد. ملتی که به چهار عمل اصلی، که شامل: خورد، خواب و بستر و دستشویی، خو گرفته است، مانستنشان به اوصاف انسانی، خیانتی بزرگ بر کرامت بلند خود توست.

<>



( این روایت از نوهٔ میثرا اشوان است )

در تابستان سال ۱۳۹۰ در یکی از باغ‌های خمینی شهر واقع در شهرستان اصفهان حادثه‌ای فجیع روی داد. قضیه از این قرار بوده که تعدادی زن و دختر جوان در باغ یکی از دوستان حاضر می‌شوند، و جشنی برای خودتدارک می‌بینند و مشغول شادی می‌شوند. پاسی از غروب رفته، عده‌ای از بسیجی‌های نظام جمهوری اسلامی با قداره و قمه و تفنگ، از دیوار باغ به درون باغ می‌ریزند. و به این زنان و دختران حمله ور می‌شوند و به همهٔ آنان، چه دختر و چه زن شوهردار تجاوز می‌کنند. در اصفهان غوغائی شده؛ و ذهن عموم جامعه دچار وضعیت نابسامانی گردید. جالب اینجاست، مسئولین وقت درجراید و مجلات و مصاحبه‌ها، مهملاتی را عنوان کردند که تماماً توهین به شعور منزلت انسانها بود، و عین پاسخی بود که علی، امام اول شیعیان به شاکیان فرزندش امام حسن بود، مردم از حسن شکایت به علی می‌بردند که فرزند تو دختران ما را عقد می‌کند و بعد وصال، آنها را طلاق می‌دهد.. (امام حسن به دلیل کثرت ازدواج، در تاریخ اسلام به مطلق معروف است. وی گویا ۹۰، و بنا به روایتی ۷۵ دختر بزرگان قوم عرب را عقد کرده و طلاق داده بود). فرماندهٔ نیروی انتظامی بلافاصله اعلام فرمودند که این نیروها، مشتی اراذل و اوباشهای خود سر بودند، (این خود سرها دست پردهٔ شخصی و ملایی به نام کئی جلاذ بزرگ جمهوری اسلامی است) و هستند، که همه دستگیر شده‌اند که به جزای عمل خود خواهند رسید. دروغی که هیچ زمان به عمل مبدل نشد.

(کلمهٔ خود سر، یکی از متداول‌ترین واژه‌های حکومت جمهوری اسلامی برای فرار از اتهاماتی است که همواره متوجه او بوده است، این واژه مختص دوران ماست برای فریب اذهان عموم مردم. حکومت، برای کتمان امور ضرب و شتم مردم اختراع کرده تا از توضیح امور کنار بکشد. این کلمه را بکار می‌برد تا به

جامعه الفاء کند که حاکمیت، از این جریانها بی اطلاع است و این افراد مشتی بیکاره و شباندند و از قماش اراذل هستند. مثل کلمه لباس شخصی ها که بعداً بر ملا شد که این لباس شخصی ها نیروی ویژه دفتر خمینی و بعد خامنه‌ای هستند. دقیقاً کاری که در زمان حکومت استالین در شوروی معمول بود، و آن جماعت استالینی خود سر را، به قول پدربزرگم باج گیر می گفتند که در اصل نیروهای خوداستالین بودند که هر از گاهی که تاریخ مصرف یکی از آنها تمام می شد قربانی استالین می کردند تا بر فربهای خود مُهر صحت زده باشند. مربی این جماعت حاکم مذهبی در ایران نیز امروز، جز روسها و بعد هم، چینی ها هیچ قومی نیست )

بعد معلوم شد، دستگیری این اراذل حکومتی، دروغ محض بود. دو فرد نامعلوم و معتاد را که نای راه رفتن نداشتند در میدان خمینی شهر به دار زدند که بعد فردی موثق به من گفت که آن دو فرد اعدام شده، از قاقاچیان به نام مواد مخدر شهر بودند. که حق السهم ناشی از فروش مواد مخدور خود را به کله گنده های سپاه پاسداران نداده بودند. آن چند نفر متجاوز اصلی به راه خود رفتند.

شعور این مردم نادانو دین زده به این گونه امور قد نمی دهد. بخش وسیعی از این مردم، ابله تر از آن هستند که بشود تصورش را کرد. از این مهمل تر، بیان یک مُلا و آخوند، که رئیس دادگاه خمینی شهر است، که فرمودند، این زنان و دختران حقتشان بوده که به آنها تجاوز شود، و گفته، این زنان و دختران مقصر بودند، برای این که این زنان و دختران، مجتمع در باغ، از پوشش علیهِ اسلامی برخوردار بودند. ملاحظه می کنید؟ یعنی پوششان مناسب نبوده است. این قضاوت یک قاضی در ارتباط با چنین جنایتی است. کرامت حریم انسانی انسانها را عده‌ای او باش تربیت شده نظام جمهوری اسلامی، پایمال کرده و در دیده‌اند، و هیچ کس از خود نپرسید که این جرثومه‌های فساد تعلیم دیده نظام جمهوری اسلامی به چه حقی از دیوار باغ وارد حریم خصوصی دیگران شده‌اند و چرا به خود اجازه چنین کارِ شنیعی را داده‌اند، آن هم با اسلحه، تا

حریم خصوصی انسانها را پایمال حماقت مکتب خودکنند. اصلاً چه کسی فرمان تجاوز به حریم خصوصی مردم را به آنان ابلاغ کرده است؟ که رئیس دادگاه و فرمانده کل نیروی انتظامی شهری، مبادرت به گفتن چنان مهملاتی درحک حرمت مردم به زبان بیاورند. از این مقوله امور در این مملکت، هرروچند نمونه داریم. وقتی علی، که امام اول آنان است آن گونه به شاکیان پاسخ می‌دهد، طبیعی است که متولیان و مبشران عقاید اونیز، امروزدرقرن بیست و یکم چنین پاسخی خواهند داد. واقعا چه کسی پاسخ رنج این زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفته را در طول زمان، خواهد داد. چه کسی بحران روحی و آلام ناشی ازاین تجاوز را می‌تواند از اذهان این درماندگان پاک کند. اینان عمری را درخفت این تجاوز، درعذابی ناتمام خواهند ماند. فهم فشارهای روانی و روحی این درماندگان، جداً غیرقابل تصور است. آن وقت آن قاضی ابله حوزه جهلیه، برای توجیه حماقت مکتب خود به پوشش علیه السلامی آنان چنگ زده است. اگر با مادر و خواهر و زن این زنا زاده هرزه، چنین کاری بکند بازچنین زریاتی می‌گفت؟ و اگر کسی برای دزدی وارد خانه این قاضی بیشعور بشود و به زن و دختر او در منزلش تجاوز بکند و بعد بگوید وقتی من برای دزدی وارد منزل قاضی شدم، زن و دخترش؛ لباس علیه السلامی پوشیده بودند، من هم به آنان تجاوز کردم. آیا عملش قابل توضیح است. به یقین مکتب بیشعورپرور تشیع، جانور بیشعور هم پرورش می‌دهد و خواهد داد.

<>

همسرا بشنو کلام ما به هوش	بر سخن‌های دگر مسپار گوش
با تو گویم ز آشنای جان سخن	گر کلام جان گرفتی حدس زن
نکته سنجی‌ها در این افهام کن	مرغ آزادی حذر از دام کن
تو زبان خفته اندیشه‌ای	جمله علت‌های جان را ریشه‌ای
سرّ ما پنهان شده در کالبد	خویش ما را موش‌های ما بخورد
صاحب خر را خریت برده است	خر گُلِ بستان سیفی خورده است
ای بسی باور به ذهن انداختیم	از خودِ آدم چه حیوان ساختیم
طینت آدم ز بس آدم بخورد	دفتر انسان شدن را سیل برد
گرگ‌ها با گرگ‌ها هم ره شوند	ریشه جان شکاران را جوند
ما همه حیران و نادانِ خودیم	غرق در اندیشه‌قال خودیم
روزها مان گردش ایام هاست	بی هوا در نشئه او هام هاست
علت افعال ما مدهوش شد	بی هُشی در معنی ما هوش شد
کس نشاید واقف آید راز ما	با کبوتر جفت ناید باز ما
خویش را از خویشتن ما کنده‌ایم	مایه عبرت نما و خنده‌ایم

در حریم فهم اصلی مانده ایم	جمله علت ها نه آنست خوانده ایم
اصل ها واکنده وصل خود کنیم	وهم را مونس به اصل خود کنیم
ما کجاییم و کجا افتاده ایم	ما ز معنی ها جدا افتاده ایم
تا خطای خویش را در گِل کنم	خلوتی را اختیار دل کنم
آن که گوید نانجیم او کجاست؟	بس نجیبان را نجابت دگه هاست
هوش ها را گوش ما بیدار کرد	هوش ما را گوش ما بیمار کرد
عاقبت دل بر دلم دل تنگ کرد	رنگ ما را رنگ ما بی رنگ کرد
کاسه سر را چرا خُم کرده ایم	ما زمام خویش را گم کرده ایم
هوش کی در نغمه های باز داد	هر کسی پندار خود آواز داد
و آن دگر گوید که معنی در تن است	آن یکی گوید که معنی در من است
وا نهادم دفتر هر کیش را	شستم از هر گفته دست خویش را
جمله اعضای تن بی هوش شد	چون شعور آدمی با موش شد
در پس دیوارها بس کارها	در عبث دیدم همه دیوارها
خود رهانید از قیود این و آن	مونس پیمان خویشیم ای کسان
کی توانی باز یابی کام خود	خویشتن را تا نسازی رام خود
غیر این باور همه بی هیچ و خَش	جمله معنی های عالم در تو وَش

دل فریب عقل خورد آخر کسان	عقل، بی دل راست ناید در جهان
دل هم ار بی عقل شد در کارها	می رسد بر زورق جان صد بلا
غفلت آن جایی است کاندرا کاروان	نطفه بلوا ز خوردی بد نهران
پی نبردی نطفه را آن ساربان	هی نمودی اشتران را یک یکان
سارقان در قافله پنهان شده	قافله در قافله مهمان شده
هر چه بلعی عاقبت در روده است	آنچه فهمی جای او آسوده است
ظهر بین بی دیده آشنا می کند	پرده از رخسار جان وا می کند
من نه آنم، من نه اینم ای مهین	من میان این و آنم این چنین
گر شوی صادق به رنگ فهم خویش	لب فروبندی ز صحبت های ریش
هر جدل، اندیشه خام است و بس	درک معنی ها نکردیم از هوس
در غم صد رفته تا کی گفت کاش	بر سر میت چه باید خورد، آش؟
نرخ میت گر پیشیز آمد عیان	حرمت صاحب عزا را نیک دان
آه و افسوس از پی میت خطاست	نکته مبهم همان افسوس هاست
چون که هستی! هستیت را هست کن	شوق بودن را به جانت مست کن
چون کسی در غل و غش شد غوطه ور	او کجا بیند خود و هم دور و بر
آن که اندر درس معنا شد روان	وانهد بیهوده گویی را ز جان

چون تو منصوری نه ای خاموش باش	تا نیفتی در دریغ و آه و کاش
روزی این گفتارها بهر تو بود	نوش دارو بعد سهرابش چه سود
چون سخن جوشد بر آید از درون	گوش خواهم هضم سازد زو فرون
چون ملائکک را سخن آید زبان	در تجسم بال بینی در میان
این نشان از بی نشانی های ماست	مرغ معنا را کجا پرّ هواست
بال فکر ماست اندر وادیه	غرق خود گشته است اندر بادیه
چون در انبارت فتد موش هوس	نی ز خود کاری بر آید نی ز کس
می خورد یک یک ز تو هر توشه‌ای	نقب ها سازد به جان هر گوشه‌ای
دفع شرّ موش کردی چون ز خویش	راحت درمان بینی پیش پیش
چون کسی را شوق جهلی درسراست	هرچه در گوشش بخوانی او کراست
گر دو صد ناصح بر آید از کمین	او به جز خود کس نیند در زمین
ناصرح مشفق عدوّ جان اوست	جهلِ جانش حاصل پیمان اوست
مرغ زیرک با بصر بازی کند	با نظر در پرده غمازی کند
بشنوید ای خالص به جان این داستان	شرح وَهمِ اندرون ماست آن
روزی اندر شاخه سبزی به بید	مرغکی بی آشیانه خانه دید
پر زد و برشاخه سبزی نشست	دل به خاشاک به هم ماسیده بست

آن فسرده مرغ می آمد به پیش	لانه را پنداشت او درمان خویش
اختیار از کف بداد آن مرغ زار	کور بودش فکر و ذهن و اختیار
دَم به دَم بر وهم او افزون شدی	غیرخود از هر بُودی بیرون شدی
می پرید از شاخه‌ای بر شاخه‌ای	همچو تشنه در سرابی واحه‌ای
غافل از غوغای آن خانه بُود او	از دهان باز کاشانه بُود او
زهر و هم آید چو در اندیشه‌ها	می خورد آسودگی را ریشه‌ها
چون فتد جهلی به جانی در بقا	دیگر از تدبیر او را وا رها
آن چه و هم می دهد آن می کند	فکر خامان ریشه جان می کند
چون قشون و هم آید در سرا	باز می بندد سرا، کام دوا
مرغک اندر آستان خانه بود	بی خبر از زهر و مار لانه بود
جسته در کاشانه آن بیچاره زود	رفتنی بود، احتضارش می فزود
چون به نزدیکی آن درمان رسید	در کف پاشیده آن خانه دید
آن که چمبر ساخته بر شاخسار	لانه کی بودی که بودی جفت مار
چمبر آورده به هم چون لانه‌ای	خام، پندارد که باشد خانه‌ای
گر گشایی چشم بینا کار را	هم توان تشخیص دادن مار را
ای بسا خانه به جلوه بس نکوست	پرّ طاووسان جدارش بسته پوست



در میانش کاسه ها پر زهر و بُل	ای بسی خانه به شاخ و برگ گل
سیر اشکم او به کامی در رسد	خفته آن جا تا که خامی در رسد
رشته عمرش گسست از هم چودود	طعمه شد آن مرغک بیچاره زود
خُرد شد در کام ماران وای او	کنده عریان شد زتن پره‌های او
طعمه و همی شد آن وهم اختیار	حیرت افزون تکه شد در کام مار
هم عجایب های مدفون ممات	خیره کرده چشم ما برق حیات
این عجب نی، آر نیند روبه رو	صورت فکری که شد آلوده خو
خرمن گندم ندانی تو ز جو!	گفت قُمری مرورا آلوده تو!
این چنین دندان به تن کی داشتی!	گر به وهم خود ترا بود آشتی
هر کسی را فن و تزویر و خطی ست	جمله ماران را یکایک حیلتی ست
بی خطر مقصد رسد، بهتر حمار	با خطر چون می رود اُشتر سوار
در نیابد این سخن را گوش خر))	((گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
بسته افساری به و بینی و به لب	گاو کی بودی در آخور روز و شب
پوزه را در آب آخور کرده سخت	سَر در آخور داشت آن در مانده بخت
او همه می دید از آتش که هست	او نمی دانست جو یا گندم است
مَر غزاری بیند او در هر کسی	گر طویله باز بنماید کسی

فهم یابد، بر خمیر و بر کره	سبزه را بشناسد و ببند تره
شیرجان نوشی تواز بستان فهم	گر به کام خود دهی پستان فهم
هیچ پستانی چواو در کام نیست	هیچ بستانی در افهام نیست
کی توانی بازگردی سوی من	ای رمیده بی مهابا در دمن
زین سخن ها سرنه، بل تودم شوی	ای عزیز ما مبادا گم شوی
نهرها نه، رو به دریا وصل شو	چون به دانستن رسی، فهم اصل شو
تا شناسی نور الوان در کیان	فهم خود را و ابته اندر میان
کی صدا خیزد ز آوندی اسیر	چون کنی ناقوس تن را پرخمیر
تا بینی سر پنهان چمن	در تنت فهمی نشان ای خوش دهن
باز یابی رازهای بی شمار	چون توانی بشمری اختر هزار
عالمی بینی به زیر بال و پر	دم به دم با خود شوی در هر سفر
چون دهم شرحی، ز حال غرق را	چون کنم؟ با تو حدیث فرق را
مردۀ خویشش، نداند فرق چیست	غرق خود گشته، نداند غرق چیست
دیده ام ازدیده ای بس نازها	خوانده ام در خود بسی من رازها
دفتری از سینه های باز را	خوانده ام من خط و لوح راز را
زان لجاجت می کنم با خارها	دیده ام در گل بسی اسرارها

عطر جان را جوهر مُل دیده‌ام	من نهان غنچه را گُل دیده‌ام
می رسد نو نو به دل شوقی ز فهم	گر به گوش جان کشی طوقی ز فهم
گوش ها دیدم چو تاجی فرق خَر	گوش تن بنداز و هوش جان بخر
تا تنی در گِل نشد، با دل نشد	خدمت جان بی مدد حاصل نشد
که بشو از نقطه بودت جدا	پیر من می گفت روزی، این مرا
ناکسی را در تنت شوق کسی است	در تنت گرداب نادانی بسی است
سبزه ها و باغ ها و هم دَمَن	سرکش از خود تا بینی این چمن
می شود از پر زدن او بی نیاز	تا عقاب افتد به جوّ با پرّ باز
وانگهان پرواز، اوج قاف کن	رو پر پرواز فهمت صاف کن

سال ۱۳۵۹

#### در اوصاف آن که فهم معنی کلمه نکند

مردکی فاسق متاعی می کشید	ابلهی را در گذرگاهی بدید
لوده و ش هر سو همی رو می نمود	تا بجوید از متاعی کام سود
شامگه بودی و از زور هوس	مانده در تن میل وصلش در قفس
مرد فاسق چون بدید آن حال را	از نمای او بخواند آن قال را
رفت پیش و عرضه کالا نمود	زین غنیمت پر به دَخلش داد سود

تا نشانم من ترا بر بوریا	گفت وی را ، مشتری! با من بیا
بهر آغوش جمالی ساخته	گفت این که، رخ نقاب انداخته
تا شود بر میل جانت التیام	فیض تو خواهد ولی خود قوت شام
گرتو داری میل شرطی، رو نما	گفت خیر است ای برادر کارما
آخوشان با سر جوابش پیش پیش	مردکِ درمانده کور از نفس خویش
بی مهابا می کشیدش بر هوا	می نشاند او مهرهٔ تأیید را
گر هوای اوستت کن همّتی	گفت من بی چانه گویم قیمتی
چون دهم قیمت، پس آنگه پویمت	نیست اورا چانه، قیمت گویمت
وانگهان در کف مرا آجری بنه	هوش بگشا و جواب آنگه بده
تا به آتشدان نهی آن چوب عود	او ترا سیصد قرآن بی چانه سود
دست تو او تا سحر بی گفتگو	هم زیان او تو را، هم سود او
چون مُسجّل دید آن آغوش و تن	مردکِ آرامی گرفت از آن سخن
ساقی مجلس چو باشد لعل لب	تن خماری بندد از حلّوای شب
دستمزدِ روز را نازی خرید	نقد داد او وجه و، تن نازی خرید
صاحب پالان تو دیدی جز خری	شب نمی گویم چه کرد آن مشتری
کی تواند شب کند چشمی به خواب	آن شرابی خورده در روز زفاف

شب نقاب تیره بر سر می کند	سایه ها را شکل دیگر می کند
گاوخواب یونجه و سگ استخوان	هر کسی از قوت خود گیرد نشان
وا مزن در، فاسقان را، ای پسر	تا نگر دی مبتلا بر چشم تر
رو ببند از بیخ و بُن شوق بصر	تا نبینی طوق ها را در نظر
رو <b>نظر</b> بازی نما با جان خویش	تا نگر دی مبتلا بر درد ریش
چون بشد جانت <b>بصر</b> باز هوا	می شوی هر لحظه در خود جا به جا
تا شپشک می خورد تخم هویج	می شود از کرده های خویش گیج
ای شده آلوده اشکنج مو	کی توانی باز بینی رو برو
مو و رو را واگذار و حور را	سایه بانی در کف آر و خور را
رو میان سایه ها بازی مکن	در مصاف شیرخوش نازی مکن
رنگ بندی نه، مشو تو رنگرز	فرق ها باشد میان، با و از
چون درد روز آن نقاب تیره را	دیده ای خواهیم ز حیرت، خیره را
بشنوای جان خرد، پایان کار	ابلهان را جهل چون سوزد دمار
صبحدم چون لؤلؤ رقصان رسید	او جمالی زشت را در خانه دید
آن که فاسق مرد می گفتش بسی	این متاع بی چانه باشد بر کسی
دید آن شگر که در خانه بود	صورتش بی مایه از چانه بود

مانده از تعبیر خود تعبیر جو	شیشه بشکسته نی گردد رفو
آن که تعبیری و تفسیری کند	خویش را آماده سیری کند
چون نشد سیر، از پی سیری رَوَد	همچو آن شیری پی شیری رود
شیر بیشه چون نداند شیر و ماست	جمله یک معنی کند در بازخواست
چون ندانی فهم را، برخیز تیز	تا نگردي زیر دانش ریز ریز
آن یکی ابریق بر خوان شَهی	وین یکی لایق شده قعر چَهی
آن یکی ابریق لحد و مُستراح	وان دگر بر خوان شاهی پُر ز راح
آن یکی بر خوان مستان بی قرار	واین دگر در آخوری روغن سوار
چون نشد از فن گفتت هوش داغ	رو فتیله کش، به خاموشان دماغ
آن چراغی کو به خود نوری دهد	صاحب خود را بسی کوری دهد
چون تو پرده در نی رو کور شو	زین سرای بی حجابی دور شو
چانه‌ای تا چانه‌ای معنا دو تاست	جهد کن تا معنی اصلی کجاست
چون که پرده در نی ای خاموش باش	در بساط اهل معنی گوش باش
اهل معنی معنیت معنی کنند	با توی معنی، بسی یعنی کنند
آن زمان گرمی خورشیدت رسد	کز سرایت سایه ها تک تک رهد
شوق خوش فهمی نمی گنجد به تن	وا دران افسار از عطر ختن

از شکرِ فهمیِ عالم رسته‌ایم	طوق نادانی به گردن بسته‌ایم
تا بدانی معنی هر بیش را	رورهان از طوق، فهم خویش را
هر چه بنویسند اندازی به خَم	ای بسا معنا ندانی بیش و کم
ای کزی در قامتت چون تاک مو	گوش بسپار ای ز معنی دور تو
باطل آوازیم، ناید آن ما	تا به معنی راست ناید جان ما
می رساند دامت را دست دوست	رو برهنه شو که خوش فهمی پوست

زمستان ۵۳

### در سوگ کودکیم

دردها در سینه‌ها خُم گشته‌اند	خاطرات کودکی گم گشته‌اند
از جهان یک بُقچه حرف خام داشت	یاد آن کودک که روزی نام داشت
سنگ اندازی به برج لک لکم	کو، چه شد، آن کوچه‌های کودکم
پاره کفش کهنه‌ام در طاقچه	کو، چه شد، آن قمریان باغچه
گرمی پر لطف آن کاشانه کو	آن کبوترهای بام خانه کو ؟
بر چنار باغ ما آن زاغ ما	کو، چه شد پروانه‌های باغ ما
روزهای شادی و قهرم کجاست	کوچه‌های خاکی شهرم کجاست

آن چراغ کهنه و فانوس کو	واژه های گرم آن قاموس کو
چهره زیبای گل اندام کو	خنده های گرم او از بام کو
از یتیمی گریه ام در چشم هاست	سینه ام از کینه ها درخشم هاست
پای لختم کفش نو؛ در بر نکرد	قامتم پیراهنی نو، سر نکرد
رسم دیرین وفاداری کجاست	خوشه های خنده کاری کجاست
کوزه سرد کنار تاقچه	کو سپیدار بلند باغچه
کو کبودی های خونین تم	آستین پاره پیراهنم
سطل سوراخ کنار چاه کو	آن تنور پُر ز چوب و کاه کو
کو، به و انگور آویزان طاق	تیرهای خفته در طاق اتاق
کاهگل دیوار و بام خانه کو	خشت های خوش رج چون شانه کو
کو، چه شد آن کاه گل‌های حیاط	تا بگیرم از نم بویش نشاط
کودکی بودم سراپا پُر شرار	نقطه عطفی ز قال روزگار
مونس جان مرا سیلاب برد	برّه مهر تنم را گرگ خورد
خواب شیرین از نگاهم رخت بست	تیره شد از تیرگی هر بود و هست
گرد غم پاشیده شد در تاقچه	خشک شد گلبوته های باغچه
کوچه ها آلوده و تنها شدند	خشت های کوچه از هم وا شدند



محو شد آن کودک دیرینه‌ام	پایمالِ محنتی شد سینه‌ام
یک کلامِ سختم او آخرِ نگفت	مادر پیرم به خاکی سردِ خُفت
می نمودم هی مذمت نرم نرم	می فشردم در بغل چون خون گرم
ای دو چشمم از نصیحت گیر سود	که چه سازی پیرهن از چرک و دود
از جفای دَهر بالش بسته بود	مادر پیری که از خود خسته بود
مرغ دل، آری، هنوزم در هواست	بوسه‌های گرم او در جان ماست
کاش می شد دیدنش یک بار کاش	دای قزی ایران چه شد با لطف هاش
آن نگاه گرم دیرنش چه شد	آن تبسم‌های شیرینش چه شد
آن تبسم هاش گویی سحر بود	دایه ایرانم جهانی مهر بود
جای خون انداخت در رگهام زهر	ذبح کرد از ما همه قدار دهر
دردها در سینه بر جاشان نشست	از تنور خانه گرمی رخت بست
بر لبش از جورِ هستی آه بود	مهربان دائی چو شمس و ماه بود
بذرها در سینه جان کاشت او	قامتی چون گُل نمایان داشت او
مشق درس او بشسته کینه‌ام	درس عشق از او گرفته سینه‌ام
کاسه مهر تنش را درد کرد	خون گرمش را زمانه سرد کرد
چند دانی تو ز چشم مست راز	ای ندانی عشق را سوز و گداز

عشق بی دَر می کُند هر خانه را	می کُشد هر صاحبِ کاشانه را
تا کسی آلوده کویی نشد	زخمی از تیغِ خَس جوئی نشد
حرف از معشوق گفتن خفتن است	حرف بی معنی ز کامی سُفتن است
گر کسی ملموس این پیمانہ شد	بی خود از هر منزل و هر خانه شد
او همی آید چو باران نم نمی	بی هوا سیلاب گردد او همی
زخم آن تنهائیم وا کرده سَر	همچو شوخی کهنه از عمق جگر
از نیستانم برید آن نیستان	حرف مجهولی زد او از چیستان
دفتر عشقم بداد و فهم نی	مانده‌ام در فهم معنی‌های می
عشق را معنی چه می داند کسی	در چمن کی گل دهد شاخِ خسی
بوته چون خشکید خَس نامش کنند	در تنوری داغ تاوانش کنند
هر کسی با فهم خود هی می کند	نو بهار فهم را دی می کند
کَس زبان غربتم را فهم نی	کَس مقام غربتم را سهم نی
قصه های تلخ و شیرینت همه	می رود از خاطر م همچو رَمه
پیر بابایی که همش من بدم	آخرین دم فکر و غمّش من بدم
جان او بُد بر یتیمان چتر لطف	با یتیمان داشت رازی در شُفت
محترم می داشت هر گفت و سخن	هر کلامش ریشه از اعماق و بُن

رنجش آید از کسی را پیرهن	تا مبادا نیش گردد هر سُخَن
مردۀ ما زنده کی گردد ز لِق	مقصد ما دورهای بی فلق
کِی ز لِق لِق مرده‌ای پُر جان شود	مرده را هر لِق زنی جنبان شود
ای همه درد فراقِ جوش من	ای سر و پای وجودت توش من
با تن پر نغمه‌ام دم ساز کن	خسته جانم، نغمه‌ای آواز کن
نیست غیر تو کسی دمساز من	ای پَر و ای بال و ای پرواز من
کی تواند گُل دهد خاشاک و خس	ره روی را رهروان دانند و بس
کوته از دامان بودت گشته دست	ای سر پر نغمه‌ام ز عشق تو مست
کو طیبی مرهمی بر جان ریش	تلخ و دل‌تنگم میان جان خویش
مرده کی داند بلندای ستیغ	سینه مالامال دردی پر دریغ
این یکی خون‌است آن دیگر کُک است	همدلی از هم زبانی منفک است
تا شناسایی جُنُب معنی را ز لب	ای تحیر دیده، معنی را طلب
بیهده داری تو میل وصل هوش	نقب‌های اندرون تا پُر ز موش
خویشتن را خانه‌خانه می‌گُشی	چون اسیر موش گشتی بی هُشی
رو شکن دندان تیز موش را	رو برانداز از تن آن تن پوش را
خویش را اندازه سازی هر خَمی	تا به کی چون سایه از نوری رَمی

تا ببینی معنی روشن ز قاف	رو به نوری کن منور هر سجاف
وانگهان عطر معانی بو نما	بی حجاب اندر معانی رو نما
ورنه بی سرّ، هر سرّ چون اَبتر است	در سرّی گرسرّ بود آن سرّ، سراسر است
می رود هر سو به بی سویی روان	کاسه بر دریایی از آب گران
شرح نتواند دهد او رو برو	شش جهت را غفلت رفتن در او
می شود بی سو، به بی سویی روان	کاسه چون افتد به دریای گران
یک جهت را شش جهت یعنی کند	شش جهت را یک جهت معنی کند
همچو مست بی خبر از کار خُلمب	می برد در یاش هر سو جُنُب جُنُب
اختیاری نیست بر خود همچو کف	می برد هر لحظه جنبان هر طرف
تا شوی در اوج، پَرّان همچو باز	با فهمیان کن سرّ راز و نیاز
خویش را بشناس در جمع رمه	ای به جان خویش محتاج از همه
قامت گل روی تو، بو کرده ام	من به کنه جان دل خو کرده ام
خوش نلغزد تیغ زنگار از نیام	تا نبی شیدا، نمی گیری پیام
خون گش میدان رزم جان شود	تیغ چون براق شد لغزان شود
زنگ تیغ پاک هم با خاک کن	گفتمت زنگار از تن پاک کن
تیغ زنگاری بود در کام پست	گفتمت زنگار جانی خامی است

آتشی در سینه مهمان می کند	کیش جوئی ریشه بی جان می کند
معنی خود بعد نه در باخته	آن عدد کو صفر را نشناخته
چرک های کهنه کن از جان و تن	رو به صفر خویش چنگالی بزن
تا به فهم آبی ز معنا بیش را	رو شناس آن صفر حرف خویش را
هم تهی از حرف و یعنی کرده ام	من تو را تعریف و معنی کرده ام
تا بگویم ریشه های وصل را	خیز و بنمایم طریق اصل را
بی هوا در گفته کی یعنی کند ؟	آن که اصل اصل را معنی کند
کم بده رنجی دل پر ریش را	بی هوا، کم کن تو معنی خویش را
همچو خوش رنگی رسد از جان به تن	عشق فهم و درک معنی در سخن
خوش شناسی عطر را از بوی تن	گر تو کردی فهم آهوی ختن
جمله میگردی همانی که شود	دیگر از تو میل این و آن رود
فکر بیکار تو را صد کار داد	آن همانی که خبر از یار داد
تا رهانی خویش را از این و آن	رو شناس عکس رخ خود در میان

سال ۱۳۵۰

در همسایگی روبروی خانه ما، دختری بود به اسم گل اندام که از اکراد مهابادی بودند. این دختر بسیار زیبا و دوست داشتی بود. مرحوم دایی که جوان هیجده یا نوزده ساله‌ای بود، عاشق این دختر شده بود و همدیگر را دوست داشتند. آن موقع ها بنده پنج یا شش سالم بود. زیبایی این دختر در آن سن و سال که من

داشتم برایم خیره کننده شده بود. گاهی که گل اندام به بهانه های مختلفی به پشت بام می آمد، از پنجره اتاقمان که به پشت بام آنها مشرف بود، باهم در ارتباط بودند و نامه و گل به هم می داند و من از این رابطه بسیار لذت می بردم و گاهی هم من واسطه فیما بین این دو می شدم تا هدایای آنان را به همدیگر تحویل دهم. گاهی لحظاتی در ذهن آدمی خلق می شود که تا پایان عمر از آدمی جدا نمی شود و گاهی تا پایان عمر آدمی را بد جوری، رنج می دهد. هیچ وقت نتوانستم و نمی توانم زیبایی این دختر را و چشمان سیاه بسیار درشت و خمارش و لبهای قلوه گون، با آن دندانهای سپید منظم و زیبا و خرمی از موهای بسیار بلند و سیاهش را فراموش کنم. متأسفانه هیچ وقت این دو دل داده به هم نرسیدند. خانواده گل اندام وقتی موضوع خواستگاری را فهمیدند، گل اندام را برای همیشه از آنجا بردند. بعد ها فهمیدم چرا این وصلت صورت نگرفت. باورها بر این بودند، که ازدواج یک شیعه مذهب، با یک سنی مذهب شافعی امری ناممکن است، هیچ وقت او را ندیدیم. و دانی جان معلم شده و همسر دیگری اختیار کرد که من ایشان را بسیار دوست دارم. زندانی جان، در کودکی بسیار زحمت مرا کشیده است و دانی عزیزم که روحی بسیار شکننده داشتند، در سن چهل و پنج سالگی به علت سکنه مغزی فوت نمودند. و من دختر خوب درنده ایشان را، قبل از فوتشان به همسری گرفتم. که بسیار دوستشان دارم، و این بانو، یادگار و همه ارزشهای حیات من در این جهان است.

.....

### مصدق عشق، معرفت است بر معشوق.

اگر مصدقی در درون نداشته باشیم، و اگر مزاج آدمی مستعد پذیرش و قبول مطلبی نباشد، ممکن نیست گیرنده و طالب شود. گاهی اصلاً نمی گیرد، و در کودنی محض می ماند. همه رنج های ما، از تصورات و ذهنیات نادرستی است؛ که ما نسبت به جهان خارج از خودمان داریم، فهم نادرست ما از جهان و آن چه در او می گذرد، ما را به خطا از فهم حقیقی هستی کشانده است. از این رو برای زدودن جهل جانمان، باید که فهم خود را نسبت به جهان دگرگون کنیم.

عشق، ثمره معرفت است بر معشوق، و جنبش عشق در جان، از ابتدا از برای وجود معرفت است. آن که به معشوق، معرفت نمی یابد، حیات شعور او باطل است.

درسرودهٔ ذیل، تعبیر و معانی بکار رفته است که متأسفانه بیشتر آن با مضامین عرفای دین و مذهب درارتباط است. با توجه به اینکه، بنده اصلاً به عرفان دینی بهایی نمی‌دهم، و عرفان دینی را، مهملی بیش نمی‌دانم، و جمیع عرفای دینی را مهمل‌گویانی یاوه‌سرانی می‌دانم که سعی دارند، با حیل‌های مزورانهٔ خود، شعور انسانی مخاطبان خود را به نوعی، با متصل کردن به آسمانها فلج کنند، و با تعریف و تعبیر و بزرگ‌نمایی بعضی از مضامین تهی و بی‌سروته، انسانها را به نادانی بکشند، تا مگر بیشعوری خود را به نوعی موجه جلوه دهند. چنین کسانی، قرن‌هاست با خزعبلات بی‌پایه و اساس خود، جامعهٔ جن و جهل زده خود را مشغولِ خدایی کرده‌اند، که تا امروز هیچ ثمره‌ای برای عشیرهٔ نوع بشر به همراه نداشته است. هیچ‌کس نمی‌تواند حتی یک مورد عمل مفید از مکاتب دینی و دین‌مداران به من ارائه نماید تا من بتوانم هزاران جنایات دین را، در پشت آن یک امر مفید پنهان کنم. مگر ریختن خون انسان‌هایی بیگناه و مظلوم در طول تاریخ، که در پشت الواح مقدس شدهٔ موسی و عیسی و محمد، برای فرو نشانیدن غضب خدایانشان تدارک دیده شده است. منظور من، با نگارش این مثنوی، نه عرفان دین‌مداران است، و نه عرفای دینی، مرا با دین‌مداران و عرفان‌بازان شاید دینی کاری نیست. مرا با جانِ خودکار است، تا خود را بدانم نه غیر را.

**عرفان، چلاق‌ترین شعوری ست که دین‌مداران برای سرپوش نهادن به مهملات خود ابداع کرده‌اند.**

شعوری که سعی دارد اضداد مجسم عالم را در قالب وحدتی به خورد ذهن تحلیلگر انسان خردمند امروز تحمیل نماید، بیشعوری بیش نیست.

این سروده، بیشتر از آن جهت به قلم آمده است، تا لطافت معنوی عشق (اشق) نهفته در شعور انسانی را، در ذهن خوانندگان کشت دهد. به صراحت عرض کنم؛ هر کجا در نوشته‌های من، از عرفان و مضامین عرفانی سخنی به میان آمده باشد، از باب درماندگی ناشی از ضعف لغات در ادبیات پارسی است. در ادبیات متکی به خدا، و جن زدگان و خداخانه زده‌های این مملکت، چاره‌ای جز استفاده از این واژه‌گان نیست، تا بشود به نوعی خوش فهمی را به خوانندگان انتقال دهیم.

متأسفانه؛ ضعف وسیع انتقال معانی در ادبیات پارسی فعلی، همواره ادیبان خوش فکر را به صرف استفاده از این مهملات، به نوعی به دامن خدا انداخته است. که منظور نظر دقیق متولیان شاید دینی نیز جز این نبوده است.

هیچ واژه‌ای در ادبیات امروز ایران یافت نخواهی کرد، تا با جایگزین کردن آن واژه در شعور طالبان، از بارسنگین عاطفی کلمه عرفان در اذهان عموم بکاهد.

متولیان شرور دین، در طول زمان، با داشته‌های فرهنگی ملت ایران کاری کرده‌اند، که تحت هیچ شرایطی نمی‌شود شعور منجمد این ملت جن زده را، به حيله فهمی انسانی به شکوفایی کشید.

آن جامعه‌ای که ادبیات و شعور فلسفی منفک از خدا نداشته باشد، به یقین نمی‌تواند، به هویت انسانی مجزای خویش حرمتی قائل شود.

آن خدایی که در باب برده و کنیز پروری، کتاب و پیامبری برای خود معین می‌کند، هیچ زمان نمی‌تواند شعور انسانی انسانها را به حرمتی مزین نماید تا آنان بتوانند کرامت انسانی خویش را به بار بنشانند.

احمق بودن، بارزترین صفتی است، که یک دین مدار، با مفتخر کردن خویش بدان، بردگی هولناک خود را شرافتمندانه، جلوه می‌دهد، تا مگر



بارمسئولیت انسانی خویش را، بردوشِ موجودی وَهم آمیز به نام خدا  
هوارنماید، که هیچ زمان به رویت حقیقی وی نائل نخواهد شد.

همانطور که خدا، شرارت‌های خود را به گردن شیطان می‌اندازد. دین  
مداران سفله نیز، خباثت‌های بی حد خود را، مزورانه احکام الهی قلمداد  
می‌کنند.

گویی عده‌ای در جوامع ابراهیمی برای فرو نشاندن غضب خدایان خود،  
موظفند، تا می‌توانند با وجد تمام به کشتار غیر خودیها و خودیها مبادرت  
ورزند.

نگرانی ناتمام پیروان این ادیان پلید، جز این نیست که مبادا خدایان قدره  
بند ابراهیمی، با کشیدن خایه‌های آنان، لذت جماع با حورینانش را در  
بهشت از آنان دریغ نماید.

### مرثیة مجنون

چو عمر تیره لیلی سرآمد      ز پیکر جانِ نالانش درآمد

به خاموشی فروشد شمع جانش      برید آن وای مجنونی امانش

چو بخت تیره بر خاکی فرو خفت      چو بخت تیره‌ای با خاک شد جفت

فرو افتاد چون از شاخه تاك      نهادندش مگاك تیره خاك

خود و مجنون او را قبر کردند      دل لیلی و شان را ابر کردند

به خاکش داده اند آن جلوه جو را      که غیر دل نبیند هیچ او را

به آن سینه که مجنون منزلش بود	انیس و مونس و جان و دلش بود
به کامش شرب تلخی بر فرودند	به زیر خاک پنهانش نمودند
سر شوریده را بر خاک کردند	تنِ مجنون لیلی چاک کردند
تنِ اندوه لیلی پاک کردند	جوار گور مجنون خاک کردند
چو مرغ عشق آید بام سینه	برون خیزد ز سینه جغد کینه
نگاه ابلهان یک یک فروخت	نیامد از زبان هیچ کس گفت
همه رفتند و لیلی مانده تنها	کنار خاک مجنون تن به صحرا
دو گور مانده در پهنای صحرا	که مجنون سر نهاده پای لایلا
سپردندش به خاک کوی جانان	در آنجایی که مجنون بود مهمان
دو عاشق در کنار هم خزیده	ز احوال جهان خود رمیده
خلائق گرد گورش را گرفته	یکایک خاک می کردند شفته
خلائق تیره بخت کار خویشند	غباری خسته و آواره کیشند
خلائق جلوۀ مجنون ندیدند	کز آن از حال لیلی می رمیدند
ز محنتهای لیلی کیست آگاه	کُند بر سینه ما هم، نظر، گاه
که آوازِ خسان خُسران عمر است	بدا آن نشئه کز مینای خُمَر است

به یمن نام لیلی باز کردند	کتابِ عشق را آغاز کردند
در آنجایی که دفتر ذکر لیلی ست	ز خیلِ عاشقانِ خفته خیلی ست
خلاق یک به یک دنبال کاری	فرو رفتند در شنهای جاری
همه رفتند و لیلی مانده بر جا	به خاکی خفته با مجنون و صحرا
به گردِ گورِ قیس و خاکِ لیلیا	به شیون شد نسیم و باد صحرا
به ناگه ز عرش عالم نوری آمد	ز انفاس فلک خوش حوری آمد
دو هیبت چون ملائک با عمودی	قدم در خلوت لیلی نمودی
ندا دادند صاحب جسم مفلوک	که ای چون گردگان پوست تن پوک
سرِ شوریده بردار از رخ خاک	که مهمان آمد از اعلاّی افلاک
همه اوراق جانش وا دریدند	به کاخ عشق لیلی می رسیدند !
که چشم خیره در هم باز کردند	هزاران نکته با هم راز کردند
دو حوری هردو از حیرت بماندند	از این آشفته حالی قال خواندند
فرو بستند لب از گفته ها چند	که خویشی هیچ نیاید زهر با قند
میان چشم هر دو پر ز خون شد	نپرسیدم که در افلاک چون شد
نگاه دردِ لیلی خیره تر شد	نهانش از غم مجنون دگر شد

ز خود بر گو ز غیرِ خود حذر کن	نگفتندش ز نام خود خبر کن
فغانِ سینه لیلی فرودند	ملائک تا نظر بر هم نمودند
فغانی ز آن فغان عالم سر آمد	فغان از سینه لیلی بر آمد
فرو بستند لبهاشان یکایک	مجالِ گفت ببرد از ملائک
یکی یک سبحة سجاده عشق	به گفتا ای شمایان باده عشق
ز سنگِ کود کانه نیستم باک	من لیلی میان سینه خاک
خمیرِ شوق مستی از گلِ ماست	شرابِ جام هستی در دل ماست
فرو بندید زین بیش و کمی لب	مپرسید از من عاشق ز مذهب
ز مَستانِ خراب از جام پرسید ؟	ز عاشق این سوالِ خام پرسید ؟
ز لیلی معنی عاشق نمایید	شما خود جوهر عشق خدایید
همه بود و نبودم وام مجنون	به جانم استخوان از نام مجنون
ز مجنون پیکرم را جام کردند	بگفتا حرف مجنون نام کردند
پَر پروازِ در افلاک بسته	مپرسید از من در خون نشسته
میان کعبه جان خانه ای هست	اگر مجنون بود میخانه ای هست
به غیر نام مجنون در جهان کیست	و الا بی رخ مجنون جهان چیست

ندیدم در همه جز روی مجنون	سیه بختی سیه چون موی مجنون
به جز مجنون در این عالم گلی نیست	به احوال جهان جام و ملی نیست
چو با من نام مجنون هست در تن	کجا جوید کانجا نیستم من
دل لیلی سرای روی مجنون	سر و جانش فدای موی مجنون
ز لیلی، خانه اغیار جوئید	ز مجنون دل مگر هشیار جوئید
چه پرسید از من مجنون بمرده	ز مجنون مرده لیلی سپرده
ره خود وا بگیرد و گذارید	شمایان حال لیلایی ندارید
ز بیماری نشان خواهید دارم	پریشان حالی لیلی شمارم
که مجنون خانه دل درد گشته	جهان بی روی مجنون سرد گشته
گنشت و مسجد و میخانه و دیر	بدون روی مجنون کی کنم سیر
هنوز از گفت لیلی لب نکنده	به شیون مبتلا شد عرش و بنده
به ناگه جان حق را شیون آلود	دو گوی آتشین شعله بشد دود
به شیون بسته شد هر بود و هر خاک	فرو پاشید راه و رسم افلاک
ندای حق فرود آمد ز اعلا	که ای افرشتگان قرب بالا
منم جوهر جواب خلق و بنده	که او از درگه ما دل نکنده

ز عشق لیلی عالم نام بگرفت      که لیلی نام مجنون جام بگرفت  
به حق خود ز نامش قبله سازیم      به شیرینی نهانش می نوازیم  
به لیلها، فلک بنیاد کردیم      کز آن، از عشق مجنون یاد کردیم  
ز لیلی پرس و جو آلودگی هاست      همه جان پیکرِ مجنونی از ماست  
ز لیلی ها و مجنون دست دارید      به لیلی در بهشتش واگذارید.

<>

سخن ۶۶۸

دوست من ! جهل، زادهٔ یک نظام آموزشی برنامه ریزی شده از طرف قشر  
دینمداراست، که می تواند شعور جمعی جامعه را به سوی موجودی نامریی به  
نام خدا هدایت کند. به خاطر داشته باش که هرگونه توضیح علمی برای  
جامعهٔ بیمار از خرفات و جهل، امری بیهوده و بی ثمر است.

<>

سخن ۶۶۹

فرزندم ! شناخت خلقت مهم است، نه ستایش خالق. در پی خالق بودن، طوق  
بندگی برگردن انداختن است، اما شناختِ خلقت، کرامت انسانی تو را  
تقویت خواهد کرد. هیچ دینمداری نمی تواند در مقابل استدالات محکمه  
پسندِ خردمندی، تاب مقاومت بیاورد.

دین مداران را تعلیم داده‌اند، تا با متوسل شدن به مغلظه‌های ابداعی خود، شعور آدمیان را فلج کنند. اگر تو به علمی تجهیز شوی، که چرایی تکامل انسان در آن علم، عرضه شده است، هیچ دینمداری نمی تواند ذهن جستجوگر تو را در قفس مهملات خود به گرو بکشد.

خون‌های ریخته شده، گواهی است زلال، بر این مدعا، که دین، بزرگ‌ترین کشتارگاه خردمندان در طول تاریخ بوده است و خواهد بود. اگر شما، تاریخ سومر، اکد، بابل، آشورو ایلام، و بسیاری از اقوام گذشته تاریخ را که در همین هشت هزارسال گذشته درحاشیه دجله و فرات و نواحی آن زندگی می کردند را، به درستی بخوانی، خواهی دید که این دین مداران در ماتحت خدا چپیده، چگونه توانسته‌اند حتی در طول دو هزار و اندی سال گذشته؛ باپشتوانه حيله خاخام ها، شعور خود را به سخره يهوديان بسپارند.

و اما در مورد سگ: وفای سگ به عمل اوست فرزند، نه به زبان و کام او. نجس بودن سگ، حيله‌ای است که دین مداران برای سروری کردن بر تو ابداع کرده‌اند. والاسگ را هیچ نجاستی نیست، واژه سپه یا سپاه به معنی مهربان است که نام اولیه سگ ها، سپه بوده و شهر اصفهان را سپه می گفتند یا سپه هنه، یعنی خانه مهربانی.

اگر به دنبال اصل نجاست می گردی؛ جز شعور ناقص خود متولیان دین؛ هیچ نیست. سگ را در دوره صفویه نجس اعلام کردند، چون کله پدر بی شرف شاه اسماعیل اول را که نامش حیدر بود در تبریز به خوردسگها داده بودند. و او نیز به همین علت، همه سگان را به فتوای ملایان درباری، با نجس اعلام نمودن مستحق مرگ دانستند، و با فتوا گرفتن از ملایان خود،

برای کشتارسگها، این عمل شنیع را در جامعه ایرانیان به یک فرهنگ ماندگار مبدل کردند.

به تاریخ آن دوران مراجعه کن تا اصل این قضیه را فهم کنی. تحریف، یعنی بزک کردن نرینه ای زشت و بد ترکیب در هیئت بانویی زیبا. دین مداران سفله و شرور، امروز، زشتیها و پلشتی های بزک شده را در حلق تو فرو کرده اند تا با فریب تو، منافع دینوی خود را تدارک ببینند. حذرکن از دین مداران که قصی القلب ترین جلادان شعور بشرند.

<>

سخن ۶۷۰

فرزندم! هیچ خردمندی حقیقی، با شعور دینی به شکار فضیلت نمی رود. خرد، مُغاک دین است، و دین، قاتل قَسَم خورده خرد، چگونه می شود، دو عنصر متضاد را به اخوتی پایدار دعوت کرد.

ملتی که از کتب اوباشان شرع و فقه برای خود قانون اخلاق تدوین می کند، باید که انتظار پایمان شدن کرامت انسانی خویش را نیز داشته باشد. بی تردید، بعد از طاعون و وبا، عباپوشان! هولناک ترین، بیماری قرون و اعصار بشری بودند و هستند. فرهنگ دینی، نوعی عفونت فکری ست، که با آلوده کردن شعور نسل های آینده، بقای انگلی خود را دوام و قوام می بخشد. رهایی از این بیماری مهلک، جز به داروی آگاهی، به هیچ پاسخ نمی دهد.

دور ریختن خدا و مبانی کاذب ادیان از ذهن، سرطان هولناک شعور دین زده را درمان می کند. متولیان شرور دینی، و پیروان اشرار آنان، با انکار و سرپوش نهادن به خباثت های تعالیم از پیش مشق دیده خود، قویا سعی دارند به نوعی



خود را به فهم معانی این نه، آن پنداری اخلاقی قنடاق نمایند، تا مگر ذهن ناقصشان را از دست چرایی های ناشی از لذت فهم رهایی بخشند.

خدا را رها کنید تا خودِ واقعیتان را، در این عالم یک بار مصرف درک نمائید که در آن مهمانی بیش نیستید. فهم شناخت صاحب خانه در حوصله هیچ مهمانی نیست. شارلاتانهای تاریخ، همیشه با دست گذاشتن بر مجهولاتِ ذهنی عشیره نوع بشر، آنان را به سردرگمی فرهنگی کشانده‌اند. هیچ شعوری قادر به عبور از حصار جهل نیست، جواز عبور از این حصار متعفن، تنها به رنج مطالعه و کسب آگاهی، مقدور خواهد بود. ملتی را که بشود با جهل مهار کرد، چپاول همه اوسهل ترین امر ممکن است .

<>

سخن ۶۷۱

هر مملکتی که صاحبان مناصبش، تاریخ مصرف معینی دارند، هیچ زمان به آبادانی نمی رسد.

کاش کسانی که هویت ملی و اقتصادی این ملک مظلوم را بی شرمانه چپاول می کنند، برای لحظه ای اندک، شعور انسانی خود را مذمت کنند. دینمداران، جرثومه های کثیفی هستند، که مذمت کردن خود را به عهده الله و کتاب او نهاده‌اند. کسی که اجرای جمیع قواعد الله را نصب العین خود کرده است، بعید است برای شرم و مذمت انسانی خود، شعوری داشته باشد.

<>

سخن ۶۷۲

در کشور من، پست های حساسی وجود دارد که فقط اوباشان روسی تبار و خادمان انگلیسی می توانند به تصدی آن مفتخر شوند. این پست های کلیدی،

برای دو گروه حفظ می شوند، یکی احمق‌ها، و دیگری وطن فروشان، برای همین تحصیل کرده‌های عالی رتبه را در این سرزمین برای مداوا به زندان اوین منتقل می کنند. این افتخار بزرگی است برای فرهیخته‌گان سرزمینم که می توانند در زندانها، با فرهنگ غنی اوباشان تعلیم دیده جمهوری اسلامی ایران، اندوخته‌های علمی خود را تجربه کنند تا دیگر ملل را از علم خویش سیراب نمایند.

<>

سخن ۶۷۳

دوست عزیزم، این خیلی جالب است که بعد از تمام جنگ هشت ساله در ایران، که بانی این جنگ نیز خود خمینی بود و نه صدام روسی زده، آنان که اصلاً جنگ را تجربه نکرده بودند؛ بیشتر راجع به جنگ صحبت می کنند تا کسانی که در جبهه ها جنگ، جنگیده اند. این شرایط مرا به این یقین کشید، که برای مُحقق شدن باید از مکتب برید، تا زمانی که مَبَلِّغِ مکتبی هستیم، نمی توانیم محقق باشیم. چرا که شارلاتانها، کاری بجز دفن حقایق نخواهند داشت. جنگ را صدام برد، تا سفره آمریکا و روس و چین و دیگر ملل را مزین کند. ملت ندانستند که خمینی با به گا دادن ملت و فرهنگ ایران به دستور روس و انگلیس، شرافت رسالتش را در میان ملایان دنیا قسمت کرد. خمینی کاری کرد، که روس ها با سرنگونی شاه، و گرفتن انتقام شکستشان در طغراز ارتش قدرتمند دوران شاه، حقارت سیاسی خود را در جهان سرپوش بگذارند، و ملت نادان ایران، همچنان صلوات بر محمد و آل محمد می فرستند و خواهند فرستاد. و هیچ وقت نخواهند دانست که انگل زاده های

حاکمان رژیم، با احداث کاخ های آنچنانی برای خود، معشوقه های زمینی شان را برای همبستری و شام و نهار به آن کاخها هدایت می کنند. شعور بیشتر ملت ایران به قاعده ای تنزل نموده که فقط قادر است به عبادت زُهدان مقدس شده دختر محمد، فاطمه، صلوات های پی در پی نثار کنند. فهم این ملت نادان، بقدری متعفن ست، که فرق میان شعور و شعار را درک نمی کند.

آنها که در این مملکت وارثِ هایپرمارکتهای عظیم بیشعور پروری شده اند، هیچ وقت به من و تو، اجازه نمی دهند، حتی بقالیمان را نیز رونقی در حد بخور و نمیر راه اندازی کنیم، چه برسد به داشتن دُگانی آبرومند.

<>

سخن ۶۷۴

دوست من، سیاست تنها ابزاری است که می تواند شرافت را لکه دار کند. سیاسیون و دولت مردان خائن آمریکا و انگلیس و روس و چین، وقتی حرفشان درد دنیا پیش نمی رود، گند بالامی آورند که به هیچ وجه، نه با منزلت انسانی، و نه با تمدن، و نه با منش دمکراتیکی خودشان، سازگاری ندارد. وقتی در ژاپن کم آوردند، فاجعه هیروشیما را آفرینند. حالا هم که در ایران کم آورده اند فاجعه زدن موشک به یک هواپیمای مسافربری را بر روی دریای خلیج فارس، به اجرا گذاشتند. در همین فردای نزدیک، یقین کنید که خود جمهوری اسلامی هم با صلاح دید رفیق برادرهای شوروی، با کم آوردن سیاسی؛ با ملت ایران همین بازی ها را تکرار خواهد کرد.

این اعمال، نمونه‌های بارزِ نگرش این دوول کثافت به نوع بشر است. ما ملت ایران حداقل سه قرن است که بهترین موش آزمایشگاهی روس و انگلیس شیدیم، که هم ثروت ملی ما را به غارت می‌برند و برده اند، وهم حیثیت فرهنگی ما را لگد مال می‌کنند و کرده‌اند. ملت نادان و احمق ایران هم، هنوز سروده - ای ایران ای مرز پرگوهر - می‌خواند، تا مگر، ایران خانم به **گا** رفته را به طریقی از بستر جماع این چهار کشور بلند کنند .

ذلتِ شعورِ ملت ایران بقدری ناگفتنی شده است، که حاضرند با وطن فروشی و خود فروشی، مجوزسکنا گزیدن در یکی از این ممالکِ قداره بند به آنان اعطاء گردد، تا مگر ماتحت خود، و کسان و زنانشان را در اختیار سیّاسان آن دیار به حراج بگذارند.

منتظر بهبود حال روز این مملکت به **گا** رفته نباش، مگر این که دیوثان حاکم در این مملکت را روانه قبرستان کنید.

ستم واجحاف به ملتی که در ماتحتِ باورهای دینی و مذهبی فرورفته، نباید شمارامغوم نماید، این ملت قرن‌هاست که شعور انسانی خود را حراج کرده اند. شما به هیچ حيله ای نمی‌توانید این ملت نادان را با کرامت انسانی آشتی دهی.

آنان که با دروغ‌های مقدس، پیکره حقیقت را سلاخی کرده اند به خوبی می‌دانند که تیزی قداره خود را متوجه کجای حقایق کنند .

عمومادر نظام‌های دیکتاتوری بازجویان تلاش دارند فرد تحت بازجویی، گناهکار بودن خود را به اثبات برساند، این یکی از ابداعات بی نظیر نظام قضایی شوروی، بخصوص در دوران استالین بود، که ما امروز نمونه آن را

بخوبی در میان ملت ایران و نظام حاکم در ایران لمس می کنیم . ما چنین ملتی هستیم که نه تنها در مقابل حاکمیت، بلکه در زندان باورهای دینی خود مان نیز، مدام در حال اثبات گناهکار بودن خویش هستیم .

شعور تربیت شده انسان فهیم، تمایلی به اعتماد به امور نشان نمی دهد، مگر این که، در مأمَنِ حَرَمیِ اَمَنِ ماوا گرفته باشد. بزرگترین دروغ کهنه تاریخ واژه ای ست که ما آنرا خدا نام داده ایم ، کسی که خدا را زایمان کرده است، شعور خویش را به مهارت نشانده است . ملت ایران، تا زمانی که خدا و دین و قرآن و مذهب را از شعور خود زایمان نکرده است نمی تواند به اندیشه ای درست و تحلیل گر و آزاده منشی دست یابد .

<>

سخن ۶۷۵

دوست عزیزم، آنان که تصوّر می کنند آدمها که نه انسانها را، می شود با سخنی گزیده به فکر وا داشت؛ سخت در اشتباهند.

در آدمها، نیمه پائین آنها فعال است، و در انسانها نیمه بالا تنه آنها.

قشر آدمها، درد و حال قیام می کنند، یا بسیار گرسنه باشند، و یا بسیار سیر.

آدمها، برای سرگرمی اغتشاش می کنند، چرا که قشر آدمها برای تفریحات سالم انسانی پرورش نیافته اند تا اوقات خود را با نیات آموزشی پر کنند.

اما انسانها، همواره به دلیل پویایی ذهنشان، زمان برای کسب دانسته ها کم می آورند، لاجرم وقت خود را بیشتر صرف تحقیق و مطالعه می کنند تا هوچی گری که سیاست بازان شیاد تدارک می بینند.

یقیناً آنهايي که زياد مي فهمند، کم مي آورند، اما آنهايي که نمي فهمند، زيادي هم دارند.

شايد امروز خوب متوجه شده باشيد، که در کشور من و شما، آنهايي که اصلاً جبهه جنگ را نديده اند، بد جوري جلو مردم جبهه گيري کردند.

<>

سخن ۶۷۶

نگران کنند ترين مباحثي که امروز دنيا را فراگرفته است در اين معناست، که ارتباطات جمعي جهان، در دست دولتهاي مستبد است، و يا سرمايه داران برده پرور يهودي، که سعي دارند مردم را به ناداني عادت دهند. سياست مداران و دين مداران کلاش، تنها اوباشان تاريخند، که شرافت آفرينش را طعمه مطامع خود مي کنند.

دوست من! در اين مملکت چند نفر را مي شناسي که مي دانند قرار است با تباه شدن عمر و جواني شان عده اي به نان و نوا برسند .

هيچ ناداني گول نمي خورد، چون ناداني خود؛ بزرگ ترين گول ممکني ست که به خورد يک نادان داده اند.

شما مراقب و نگران کساني باش، که با داشتن سواد و آگاهي، طعمه گول هاي جوروا جور نشوند.

در دجامه کشور من، بنددوم است، که با سوادان و آگاهان اين سرزمين، مدام در تيررس خوردن گلول هاي رنگا رنگ، عمر يک بار مصرف خود را تباه کرده اند. و همواره با اين حماقت تربيت شده، روزگار نکبت خود را طي مي

کنند. ملتی که عادت به خوردن گول داشته باشند، هرگز طعم لذیذ چلو کباب را فهم نخواهد کرد.

<>

سخن ۶۷۷

فرزندم! جهان سومی جایی است که ثروتِ مِلّیش را عده‌ای کمی از خودی‌های حاکم غارت می‌کنند، و فرهنگش را شمار کثیری از بیگانگان. در چنین مملکتی، مهم‌ترین دروس، درس عرفان بازان است، که هیچ پایه و اساس علمی و انسانی ندارد. عرفان بازان مهم‌گو، تنها کاری که می‌کنند، این است که می‌خواهد به شما بقبولانند که می‌توانی احمق تراز این باشی که هستی. در چنین مملکتی، هیچ کس برای انسان مطلبی نمی‌نویسد، هرچه می‌نویسند و می‌گویند، برای خدایی ست، که گناهانِ مرتکب نشده‌آنان را مورد عفو خود قرار دهد.

در چنین کشوری اصلاً انسان، معنایی ندارد. همه تلاش‌ها در این است که یک جوری به تو بقبولانند که اصلاً از خدا غافل نشو که رستگار نخواهی شد. فرزندم! بیش از نود در صد ادبیات جهان، بخصوص ممالک شرق تا امروز، متعلق به خدا بوده ست و برای خدایان جور و اجور نوشته شده است. آن ده درصد مانده نیز، از ترس خدا، تقدیم متولیان خدا بر روی زمین شده است. فرزند! ادبیات مبلغانه، می‌تواند شعور را در طول زمان به خود زنی و دار کند. در جامعه‌ای که زنان را سرباره کوره‌های ذوب دینی خود می‌کنند، آلیاژ ناقصی تولید خواهد شد، که ماحصل آن، نسلی بیمار و واخورده است که بشدت از خویش بیگانه گشته است.

بروید و دانشی بیاموزید که شعورِ تحقیقی تان را تربیت می کند، نه هیاهوی تبلیغی شما را، که دانش تحقیقی، تنها ابزاری ست، که مصونیت حماقت بار دین مداران را بطور جدی به خطر می اندازد.

این معنا برای من همیشه دردناک بوده، آن کسانی که می خواهند مرا به بهشت ببرند، خود از بهترین مدرسانِ دروس فهم جهنم بوده اند. که شوقِ رفتن به بهشتِ موعودِ ادیان، تمایلِ انسان را برای تربیت شعور کاهش خواهد داد.

نادانی، بهترین ابزاری ست، که ترا، با قدیسین مانوس می کند. کسی که خود را برای رفتن به بهشت آماده می کند، با کمال میل، هولناک ترین جهنم ممکن را برای من و تو در زمین آماده خواهد کرد.

<>

سخن ۶۷۸

فرزندم! وقتی عادت کردی که به خودت اهمیت ندهی، خیلی زود، همت خود را برای تغییر شعورِ زندگی از دست خواهی داد.

یک وقت طول عمر مایه افتخار است، و یک وقت هم، عمر، افتخار آمیز می شود.

قبل از این که طول عمرتان به شما افتخار کند، سعی کنید که عمر افتخار آمیزی داشته باشید.

<>

سخن ۶۷۹

آدمهایی که از روابط طولانی عاطفی، بدون خطر خارج می شوند، بسیار موجودات تلخی هستند، چون این آدمها به خوبی می دانند که می شود بدون له شدن نیز همه چیز را له کرد. مراقب کسانی باشید که کسانِ درون خود را آزار می دهند،



<>

سخن ۶۸۰

فرزندم ! آدم بیشعور، بخوبی بهای هر چیزی را می‌داند، اما برای پرداخت بهای حقیقی آن چیز، هزار دلیل احمقانه ارائه می‌دهد تا آن چیز را، بی بهاء کند. با ابلهان زیستن درست مثل سوار شدن به قطار شهر بازی است، از بودن با آن فقط اوقات پُر خواهد شد، اما به یقینا به مقصد مورد نظر نخواهی رسید.

یقین کن که شراز آنجایی آغاز می‌شود، که شما، خیرات را نادیده می‌گیری.

<>

سخن ۶۸۱.

در کشور من، کسی که بدون مناصب دولتی بتواند مال کلانی را بالا بکشد، حتما دزد است.

مراقب باش عزیز پدر، در این مملکت، بدون منصب دولتی، مبدا مبادرت به دزدی، تجاوز به نوامیس مردم کنی. اول پُست کُلفتی را تصاحب کن، و بعداً اقدام به دزدی، تجاوز و غارت و چپاول سرمایه ملی مملکت کن، به انضمام نوامیس ملت که در آن صورت، اعمالت قویا قابل توجیه خواهد بود.

به شما توصیه می‌کنم، برای این که بتوانی در این امر، متبحر شوی، اولین کار ممکن در این معناست، که خود را سفت و استوار، فردی از جماعت دوازده امامی تشیع جا بزنی، چرا که این مکتب، تا خرخره، کتب و معانی مهمل جور و جور برای به هدر دادن کرامت انسانی تو در خود ذخیره کرده است. اصلاً نگران مابقی امور تصدی مباش، که به خودی خود در این مکتب، باهم

پالگانتان، بقیه حقه بازیه‌ها و تجاوزات جنسی و مصادرات اموال و تصرفات دینوی را تعلیم خواهی دید. ظاهر هیچ گندآبی به قدر مکتب تشیع فریبنده نیست. در هیچ کجای دنیا، شما شیک‌ترین اخلاق فروشان شارلاتان را جز در میان آیت‌الله و حجت‌الله‌های تشیع نخواهی یافت.

<>

سخن ۶۸۲

فرزندم! سیاسیون نیز، آلت دست متولیان ادیان هستند. می‌خواهند تا تو ندانی. بدان که میان پرواز کردن و پرتاب شدن، تفاوتی غیرقابل انکار وجود دارد. پرواز که کنی، آنجا می‌رومی که خودت می‌خواهی، اما اگر پرتاب کردندی، آنجا فرود آیی که آنان می‌خواهند.

پس پرواز را بیاموز فرزندم!

قبل از اینکه متولیان دین ترا پرتاب کنند.

پرنده‌ای که پرواز را فراموش کرده است، به قفس خویش تقدیر خواهد گفت. فرزندم! مبدا تقویم حیات را به دست تقدیر بسپاری. تقدیر را با شعور انسانیت، به تقویم حیات مبدل کن.

<>

سخن ۶۸۳

بدون وجود خدایان هم می‌شود خوب بود، اما اگر خواستی بصرف دستورات خدا خوب باشی، حتما باید نقدینگی خود را در ارتباط با خدایان تقویت کنی. چرا که خدایان، بدون اخذ خون و پول، ترا به جرگه طرفداران خود راه نخواهند داد.

بدان فرزندا! که الله، تنها توهم خلقت است، که برای تخم گذاری، شعورِ نارس آدمهای را نشانه رفته است.

هیچ حیوان و نباتی، به الله و خدایان وقعی نمی نهد مگر عشیروه نوع بشر. بی تردید همه خدایانِ ابراهیمی، زهدانی مسموم تراز شعورِ ناقصِ دین مداران برای پرورش نوزادِ شرورخویش پیدا نخواهند کرد. مراقب خودتان باشید که شرارتشان را در شعور انسانی شما به تخم نشانند.

<>

سخن ۶۸۴

فرزندم!

پیامبری که با شمشیر، صلح را نوید می دهد، کرامت انسانی ترا به سُخره گرفته است.

فرزندم! آخرین درجهٔ فساد شعور، مربوط به آن دسته از قوانینی است که عده‌ای شارلاتان از زبان خدا وضع کرده‌اند، تا ترا وادار نمایند، درمقابل کسی فراتر از تصوّر، که او را نمی فهمی سکوت اختیار کنی. وقتی ترا به سکوت کردن تعلیم دادند، دیگر شدنی ست تا هر بلای ممکنی را بر سرت بیاورند.

<>

سخن ۶۸۵

هیچ حقیقتی را نمی توان خلط کرد، مگر این که دورغی در آن نهفته باشد. دین بهترین وسیله برای اذهان تاریک است، هیچ شمعی درمقابل خورشید، نور افشانی نمی کند.

جامعه ای که نتواند خود را از چنگال هیولایی به نام قداست خلاص کند ، هیچگاه نخواهد توانست روشن فکرانی حقیقی برای درمان فرهنگِ درماندهٔ خود پرورش دهد .

هیچ پدیده و اندیشه ای، با سماجت تمام به قاعده ی دین در جهان ، احترام بی قید و شرط عشیرهٔ نوع بشر را گدایی نکرده است، بر همین مبنا ست ، که تحت هیچ شرایطی حاضر نیست، سرقفلی دکان گریه خود را به غیر توله هایش واگذار نماید.

هیچ فاحشه ای کتاب نجابت تدریس نمی کند، بازنده ، جماعتی ست که در انتخاب کلاس گول خورده اند.

ملتی که گوش او را به هنگام تولد با کلمهٔ الله و اکبر پر می کنند، هرگز روی سعادت نخواهد دید .

تبلیغات دینی در طول قرون و اعصار، بزرگترین طاعون شعورآدمیان شده است، که توانسته، خوب را بد، و بد را خوب جلوه دهد.

همهٔ ادیان ابراهیمی با دو ابزار در طول تاریخ، خود را در اذهان عموم عوام جای داده‌اند، یکی به ضرب زور و اسلحه، و دیگری، فریب به پاداشتی واهی که در آسمانها و آخرت قرار داده‌اند.

دیوث ها ، تنها قشرِ عشیرهٔ نوع بشرند که ناموسِ مشترک دارند. کسی که بوی شعور را استشمام کرده است به رایحهٔ هیچ عطری لبیک نخواهد گفت .

کسب شعور، محتاج صعود است نه سقوط؛ کسی قلۀ شعور را فتح می کند که رنج کلانِ صعود را به جان خریده باشد. نادانی، مکمل فطرت آدم هاست، برای انسان شدن رنج ها باید برد.

حماقت، سهل الوصول ترین کالای ممکن است برای عده کثیری از عشیره  
نوع بشر است .

<>

سخن ۶۸۶

ذهنی که بدون فهم چرایی ها به ندای باورها پاسخ می دهد، تحت هیچ  
شرایطی در آغوش استدلال و منطق، آرام نخواهد گرفت.  
فرزندم ! همیشه به این امر بیندیش و بفهم، تا چه کسی و کسانی با تنظیم  
مهمات کلان خود به شعور انسانی توحمله می کنند.

این مهم را در خاطر محفوظ دار، که چگونه امکان دارد که نطق محمد، پیامبر  
اسلام را در قدیر خم، که به قاعده بیست صفحه آ ۴ می شود، با ذکر ریزترین  
جزئیات ممکن به نسلهای آینده انتقال داد شده، ولی قرآن الله را، که دانا،  
توانا، قادر، متعال، حکیم، رحمان و رحیم است، بعد از بیست سال از مرگ  
محمد، به توسط خلیفه های اولیه مسلمانان از ابوکر تا علی، و بعد هم به توسط  
عباسیان بصورت پراکنده و ناقص که بیشتر آیات آن بی سرو ته و بی  
معناست جمع آوری نمودند؟ و در دوران حاکمیت ۵۵۰ ساله عباسیان نیز  
بطور کلی با تحریف همان قرآن جمع شده کتاب دیگری بنام قرآن امروزی  
ارائه داده و ساختند.

در صورتی که در آن دوران، به قول متولیان خوددین، که حج الوداع نامیده اند،  
برای نمونه یک عرب باسواد در کل عربستان یافت نمی شده تا آن مطالب  
اظهار شده به توسط محمد را با آن دقت و آن ادبیات فصیح بنویسد. اصلا قلم  
و کاغذی نبوده و کل باسوادان مکه و مدینه، همان کسان بودند که بعدها چند

تن آنان تک به تک خودشان به خلافت رسیدند. جمیع باسوادان مسلمان آن دوران حدود ۹ یا ۱۱ نفر بیشتر نبودند، که سلمان فارسی خائن، یکی از آنان بوده است، و مابقی آن افراد نیز مانند عمر و عثمان و ابوبکر، زید و علی و چند نفر دیگر، سوادشان از حد خواندن و نوشتن تجاوز نمی کرد. و اصلا اعراب خواندن و نوشتن را امری قبیح و ناپسند می دانستند.

چطور می شود که قرآن مسلمانان به آن سرنوشت ناهنجار مبتلا شود، ولی کلام محمد برای خلیفه اول بودن علی بر مسلمان این قدر دقیق و منظم نقل شده باشد. جالب ترین که: هیچ یک از آن جماعت با سواد، حتی خود سلمان، یک سطر، در خصوص وصیت پیامبر برای امامت علی از خود برجای نگذاشته است. این شارلاتانهای حقه باز تشیع، از کلینی تا خمینی با ساختن و پرداختن مهملات جورواجور، بخصوص در دوران صفویه، باتکیه بر عقاید مذهب زیدیه مسلکان لبنانی و سوریهای دودمان شعور جامعه جهان و ایران رابه لجن کشیدند.

<>

سخن ۶۸۷

فرزندم! در دنیای ما، فقر، بیشتر از سرطان آدمها را به کام مرگ کشیده است، اما چون، گریبان متولیان دین را نمی گیرد، اصلا نگران کننده نیست.

شما فرزند دلبندم مراقب خودتان باشید،

هر زمان که کسی ترا صدا کرد، تو به سیرت او نگاه کن، نه به صورت او، که زیبایی هیچ میوه ای دلیلی بر خوش طعمی آن میوه نیست، کسانی را در آغوش بگیر که وقتی توانگشتت را به اونها می دهی، او دستهای ترا با

صمیمیت می فشارد. دین تعالیمی دارد، که فشردن دست های ترا بعد گرفتن همه نقد تو، به اکراه خواهد فشرد.

<>

سخن ۶۸۸

تاریخ گواه این امر است، تمامی حاکمانی که به زنان گیرمی دهند، در طول زمان محکوم به فنا هستند.

<>

سخن ۶۸۹

وقتی حماقت در جان کسی پایدار شد، دیگر به هیچ مراقبتی محتاج نیست. او را به حال خود رها کنید، که خود او خود را همچون ویروسی هولناک به هلاکت بکشد.

<>

سخن ۶۹۰

دینی که می تواند عرق خوردن را تحریم، و برده و کنیز داری را حلال کند، نه تنها پیامبر و کتابش، که خدایش نیز، به پیشیزی نمی ارزد. خدایی که برده داری، و کشتار غیرخودی ها را تحت عنوان جهاد، جزو اصول دین خویش می داند، کتابش مهملی بیش نیست.

<>

سخن ۶۹۱

دوست عزیزم به این آیه توجه کنید!

با کافران که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند، سورهٔ توبه آیه ۱۲۳، مسلمانان با توجه به چنین تربیت دینی چگونه می توانند دو جمعیت جدا از هم باشند. مسلمان بد و خوب وجود ندارد.

هر مسلمان بی آزاری، برای مطرح نمودن اسلام، یک امکانِ کاملاً تجهیز شده ای ست که ناگهانی برای بردن ثوابی اُخروی، به سلاخی تو قیام خواهد کرد.

چه هولناک است که هیچ گوسفندی نمی داند که هیچ چوپانی خود برای چریدن، همراه او نمی آید.

<>

سخن ۶۹۲

کمتر کسی برای کرامت انسان مطالبی نوشته است. آنان هم که می نویسند، سعی دارند بگویند اگر می خواهی رستگار شوی از خدا غافل نشو. بیش از نود در صد ادبیات دنیا متعلق به خداست، آن در صد مانده هم از ترس آن نود درصد تقدیم متولیان خدا شده است.

<>

سخن ۶۹۳

مهمل ترین دروس تاریخ ادیبان را دروس عرفانی شکل می دهند که هیچ پایه و اساس علمی و انسانی ندارند، دروس عرفان، تنها کاری که می کند در این معناست که می خواهد به شما بقبولاند که می توانی احمق تر از این باشی که هستی.

در این سرزمین، مُحَقِّق بودن، دردی دارد که سرطان استخوان را پوزخند می زند. هیچکس با قدم زدن در محوطه ی دانشگاهی، متفکر نشده است.



برای متفکر شدن، محتاج کلاس و استادی هستی که در کنار شعورت کمین کرده باشد. خدایی که در خانه اش با پول باز و بسته می شود، ارزش عبادت ندارد، خدایی را عبادت کن، که متولیانش در زمین، برای عرضه او، دکانی باز نکرده اند.

<>

سخن ۶۹۴

بالاترین درجهٔ جهل درآمدی، زمانی به شکل می نشیند که مصرانه در حفظ باورهای تحقق نیافتهٔ خود اصرار می ورزد، و نمی داند، خدایی که با مصلحت، به ادارهٔ جهان مشغول است ارزش عبادت ندارد.

<>

سخن ۶۹۵

برای رسیدن به اخلاقی انسانی هیچ راه آسوده‌ای وجود ندارد، مگر اینکه همهٔ خودت را به انسان شدن عادت دهی.

<>

سخن ۶۹۶

دوست داشتنِ شعوری، که نه شعاری، کالا نیست، که در ارتباط با آن، به چانه زنی‌های سود و زیان فردی مشغول شد، وقتی دوست می داری، باید که پوست بیندازی، تا دم به دم در دوست داشتنت نوتراز قبل شوی.

<>

متولیان دین، با معدوم نمودن شورزندی در آدمیان، آنان را از نشاطِ حیات، تهی می کنند، تا بتوانند از موجودات زیشعور، سلاحهای مخربی برای مقاصد خویش پرورش دهند.

متاسفانه درک این مهم برای باورمندان به دین بسیار نارساست. آنان از کودکی آموخته اند تا مطیع مطلق ایمان خود باشند، لاجرم نمی توانند از این مُقَلِّدی بدون قید و شرط خود رهایی یابند. مرگ رایگان برای کسانی که خود را بی بهاء کرده اند جز این نمی تواند باشد.

<>

### فرزندم!

به سخنان کسانی گوش بسپار، که به حرمتی کلان، حیات یک بار مصرف ترا پاس می دارند. کسی که مدام ترا به حیلۀ مکتبی، مفتخر به مُردن در راه دین و وطن مشق می دهد، شیادی ست مَزور، که با پیچیدن تو در کفنی از الفاظ دهن پُرکن، جز به اندوختن هرچه بیشتر ثروت برای خویتنش در زمین نمی اندیشد.

شهادت در راه خدا، فریبنده ترین قفسی ست، که دارندگان شعور ناقص را، در دام خویش گرفتار می کند.

شارلاتانهای تاریخ، آنانی هستند، که در پُشت بلندگوهای پُر تنینِ تبلیغاتی، جمعیتِ ناظرِ بر خود را ستایش می‌کنند، تا با به سجده انداختن مخاطبین خود، شعور نارس آنان را برای مقاصدِ شروانه‌ خویش مستعد کنند.

<>

سخن ۶۹۹

تمامی داشته‌های دین، اسطوره‌هایی ناقص بیش نیستند.

فرزند! قرنهایت که این اسطوره‌های میّت شده ملل دنیا، با دست شارلاتانهای دکاندار دین، به هیولایانی خوفناک مبدّل شده‌اند تا کرامت انسانی ترا تگّه پاره کنند. خدایانِ لال، به مراتب از خدایانِ کر و کور ارزشمند ترند.

خطر ناطق و شنوا بودن خدایان ابراهیمی به مراتب از خدایان کر و کور لال ملل دیگر بیشتر است؛ مراقب چنین خدایانی باید بود که هم می شنوند و هم سخن می گویند.

در عجبم از شعارهای کلفتی که خدایانِ ابراهیمی در طول قرون و اعصار از بیان و بصیرت و بینایی و شنوایی و دانایی خویش سر می‌دهند.

<>

سخن ۷۰۰

تمامی آرزوی یک هنرمند و محقق در این است، تا مخاطبان خود را با اندرزه‌های انسانی به منشِ اخلاق انسانی هدایت کند. امانت‌مندی تلاش یک

دینمدار در این امر خوفناک خلاص می‌شود تا ترا، به بردگی عقایدی بکشاند که قرن‌هاست تاریخ مصرف آن به اتمام رسیده است.

<>

سخن ۷۰۱

روزگارِ هولناکِ عشیرهٔ نوع بشر، به قدری نکبت باراست؛ که حشره‌ای همچون پشه، قادر است با ازکار انداختن شعورِ عصبی او، به میزان نیاز خود از خون وی در کمال آرامش برباید، و او را با خارش دردناک به حال خود رها سازد. چنین موجود دردمند و ذلیلی که از فهم نیش پشه در جانش بی‌خبر است، با دریدن حلقِ خویش، مدعی کشف خدایی شده است که در آسمانها سیر می‌کند. و مدام نیز برای حفظ موجودیت چنان موهومی در جان خود، حاضر است سرهای بی‌شماری از هموعان خود را برای حفظ آن باور در خود، از تن جدا کند.

خدا را فراموش کن، تا خودِ انسانیت را به خاطر بیاوری .

<>

سخن ۷۰۲

فرزندم!

تاریخ به ما می‌آموزد که تمامی ادیان، ایدئولوژیها، حاکمیت‌ها و مکتب‌های عشیرهٔ نوع بشر، ناکارآمدترین قوانینی بودند که بشر تا امروز برای رهایی از آنها تاوان سنگینی پرداخت کرده است. مرام انسانی خویش را هرگز به دست هیچ مکتبی حواله نکن. مکاتب، ترا برای خود می‌خواهند، نه خود را برای تو .

<>

سخن ۷۰۳

یکی از پوسیده ترین خصلت‌های حاکمان تاریخ، خوش بینی آنان به ماندگار ابدی در حاکمیت است. هیچ حاکمی نمی تواند به فهم این مهم نایل آید که حیات قدرت وی، با تباهی ذره ذره‌ای که در دل قدرت خود او در حال بار وری است به فنا خواهد رفت.

فرزند! دین مداران شرور، بزرگترین جانیان تاریخند، که با توسل به احکامی که مدعیند از طرف خدایی نازل شده است، قوی ترین فاجعه نسل کشی بشری را در طول تاریخ طراحی و اجرا کرده‌اند.

**به راستی چرا بشر در طول تاریخ بدون هرگونه مقاومتی به مبانی خرافی ادیان اجازه داده است که همه قلمرو انسانی او را تصرف کند.**  
و چرا ادیان مصرند تا با تصاحب و گروکشیدن داشته‌های بشری، همه اکتسابات تاریخی او را از آن خود کنند.

<>

سخن ۷۰۴

دوست عزیزم! بی هیچ تردیدی همگی ادیان به بیماری دو قطبی مبتلایند. فریاد ادیان ابراهیمی برای این معنا، که از خدایان آنان هیچ خطایی سر نزده است، یکی از مهم‌ترین گفته‌ها در متون این ادیان است. فقط در قرآن ده بار، الله در آیات مختلف خود، به پیروانش امریه‌ای مصدر کرده است که من هر که را بخواهم هدایت، و هر که نخواهم هدایت نخواهم کرد. و بدین وسیله هر بد و خوب را در ید قدرت خود ثبت کرده است. این موجود بیمار و سلاخ، نوکرانش را ترفیع می‌دهد، و غیر خویش را به شدت تنبیه می‌کند.

تردیدى ندارم که خدایان ابراهیمی را، از قوی ترین خطا کاران هستی باید قلمداد کرد.

مگر می شود خدایی بگوید هر که من بخواهم هدایت می کنم و هر که نخواهم هدایت نمی کنم، چنین خدایی چطور انتظار دارد که امورات هستی و خلقت، بر اساس عدل و حقیقت پیش برود. و اصلاً چنین خدایی چه حقی برای خود قائل است وقتی فردی را هدایت نمی کند از او انتظار نیک کرداری دارد تا او را روانه جهنم نکند. وقتی خود خدا، چنین می گوید، پس یقیناً خاطی هدایت نشده است که خطا می کند، چرا برای هدایت نشده ای که او خود هدایت نکرده جهنمی تدارک دیده است.

آن مهملات بی حد و حسابی که متولیان دین در تورات و انجیل و قرآن، در طول قرون و اعصار به کرسی نشانده اند، همگی خُزِعبلاتی ست که عشیره نوع بشر را در این خاکدان بی مقصد و مقصود تا امروز سر در گم کرده است.

منتقدان جدی دین، با کنار گذاشتن خدا و ملحقات او، لذت بخش ترین تجربه حیات را در تفکر انسانی خود فهم کرده اند، که می توانند بدون واهمه از سوختن در آتش جهنم، نفرت تاریخی خود را از خدایان ابراز نمایند.

خردمندان واقعی، تلاش دارند، تا شعله های جهنم را با شعور انسانی خود به خاموشی کشند تا همه ابناء بشری را روانه بهشتی حقیقی کنند.

ولی متاسفانه، هنوز آدمهای قرن بیست یکم، که در گرداب بهت انگیز لحظه لحظه اختراعات و اکتشافات اعجاب انگیز گرفتار آمده اند، با ضعف شعوری که در آنان نهادینه شده است به این زودی ها به رسوایی شعور خود در ارتباط با پرستش خدایان اقرار نمی کنند.

<>

## سخن ۷۰۵

دوست عزیزم! مبانی دینی و دینمداران، باکشفِ راز ناکامیهای آدمیان، حیاتِ او را با مبانی دینی آلوده کرده‌اند، متولیان دین؛ برای تصاحب امور عاطفی آدمها، با خلقِ قدیسان و کتب مقدس، شعورِ تفحصِ آدمیان را در خلقت به قهقرا برده‌اند. این حیلۀ گران مزور، درطول زمان توانسته‌اند با فریب آخرتی موهوم، به عمیق‌ترین نقاطِ ذهن بشری دست یابند.

فرد، با سرسپردگی به این معنا، که دین درشرایط سخت همواره با اوست، خود را ناخودآگاه، چشم و گوش بسته دراختیارِ تعالیم دینی قرار می‌دهد، تا وعده‌های دینی، او را برای روزهای مبدا تصرف کند. متأسفانه فلاسفه و خدا ناباوران با همهٔ تلاشی که در انتقال یافته‌های علمی خود دارند، هنوز نتوانسته‌اند براین ضعف هولناکِ آدمیان غالب آیند. بشر تنها موجودی است که با ابتلا به بیماری (پاریدولیا) توانسته است، ناشناخته‌ها را؛ به اموری شناخت شده در مغز خود مبدل کند.

<>

## سخن ۷۰۶

اگر، با باورهایمان تسویه حساب نکنیم، او حساب خود را با ما تصفیه خواهد کرد. شعورِ آدمیان دینمدار، به دلیلِ سَقَلِ فهمِ حقایق، تحت هیچ شرایطی قادر به مراقب از رویدادهای واقعی نیست. اعتقادِ مصرانه به مبانی ماوراء درشعور دینمداران، همواره آنان را از فهمِ چرایی‌های حیاتشان در بن بستِ جهل به حبس می‌کشد.

<>

دوست عزیزم، ملل غرب نیز در اندک زمانی مجبور خواهند شد تا در شیوه تفکر سیاسی و فرهنگی خود تجدید نظر کنند، چراکه در غرب، یکی از کلیدی ترین شیوه‌های منحنف فکری به قاعده‌ای به گل نشسته است، که افراد را با آزاد گذاشتن بی قید و شرط برای رفتارهای غیراخلاقی در تجارت و اقتصاد، به هر غلط ممکنى مجاز نموده است، بدون آن که قانونى قادر به محدود کردن بی بند و بارى اخلاقی آنان وضع کرده باشد. این آزادی قانونمند شده، در اندک زمانی نه چندان دور، جامعه غرب را به انحطاط خواهد کشید.

اما از سوى دیگر نیز دین مداران شیاد، با تمام توان سعی دارند به طرفداران مقلد خود القاء کنند که اگر ایمان دینی را کنار بگذارند، هیچ راهی برای تکامل بخشیدن به اخلاق انسانی وجود نخواهد داشت (اخلاقی که خود آنان تعریف می کنند، نه اخلاقی که تجربه تاریخ به ما داده است). متولیان ادیان با تمام توان سعی دارند با گل آلود کردن شعور جامعه، شقوق گوناگون حیات بشری را به نفع خویش مصادره نمایند. و با به ترس انداختن آدمیان، آنان را در ورطه **یائسگی خود** گرفتار نمایند. متأسفانه اخلاق مداران راستین با داشتن قوی ترین استدلالات ضد دینی، هنوز نتوانسته‌اند، عقاید ارزشمند خود را، همچون دین مداران مدون سازند، تا مگر در مقابل تبلیغات مسموم آنان، مصونیت عقلانی خود را از دست ندهند. کتب دینی، قرن هاست در سایه نظام سرمایه داری، ذهن آدمیان را به طوری مهندسی کرده که مغز را قادر ساخته است تا ناشناخته‌ها را به شناخته‌هایی قابل باوری تبدیل کند.



همانقدر که در طول تاریخ نظام سرمایه داری به سلامت اخلاق عشیره نوع بشر خدمات جبران ناپذیری اعمال نموده است، شریک همخوابه او نیز که مشمول دینمداران شالارلاتان می باشد، در یاری رساندن به همبسترش، هیچ کم نگذاشته است.

<>

سخن ۷۰۸

یقیناً دین برای سرپوش نهادن به نادانی ما اختراع شده است، والا شگفتی هستی بقدری باورنکردنی است که در پندار حقیر آدمها جایی برای فهم خدا نمی ماند. عموماً ذهن آدمها، برای کسب آرامش، محتاج دارویی ست تا آنان را به آسودگی سوق دهد.

بی نظمی های هندسه و فیزیک، به هر شکل ممکن، نظام ذهن بشر را دچار تشویش می کند. بر همین اساس، همواره آدمها سعی دارند با قائل شدن به نظمی خود باورانه، همه هستی را در قالب تربیتی تعریف شده قانون مند نمایند، تا بتوانند آنرا به خالق که خود خوانده اند، نسبت دهند.

نظم، نوعی تصورات واهی ست که آدمها با پرورش آن در مغز، به دنبال تعریف مجهولات ذهنی خود هستند.

دین مداران و ماوراء گرایان بیشعور، با اختراع دروغ های مزورانه سعی دارند، حقایق مظلوم را اخته کنند. تا ما نتوانیم با واقعیت های تلخی که جهان را بزک کرده است فهم کنیم، متولیان دین با ترویج مغالطات جور و جور در جوامع بشری، به نوعی خود را قربانی ما جلوه می دهند، تا ما را از رسیدن به تربیت شعوری انسانی بازدارند. دین، خطرناکترین تله ای ست که عشیره نوع بشر، خود به دست خود، برای خود، علم کرده است.

<>

سخن ۷۰۹

دوست گرانقدرم! توان یک نویسنده موفق در این است که با کمترین واژه‌ها طولانی‌ترین معانی را ارائه نماید. گاهی ناشران پوسیده ایران، با همدستی نویسندگان دست دوم و سوم، با قطور کردن صفحات کتب، سعی دارند، با مشغول کردن ذهن خوانندگان، به آنان بقبولانند که در این کتاب حجیم، که دست آنان است، مطالبی وجود دارد که کمتر کسی توانسته است به این میزان از اطلاعات دست یابد، متأسفانه، باید گفت، کمتر کتاب خوانی وجود دارد، تا به این فهم مهم رسیده باشد که کتب حاضر، مفاهیم کمی برای ارائه در خود نهان دارد.

<>

سخن ۷۱۰

دیکتاتور، برای پرورش یک احمق، به هزینه بسیار کمتری محتاج است، تا برای پرورش یک بیشعور در جامعه، دیکتاتور باید هزینه‌های کلانی صرف کند تا بتواند، یک شعورمدار را برای نیات بیشعور خود تربیت کند. بخاطر همین امر است که حکام مستبد؛ سعی دارند با تاراندن متفکران و روشن فکران، از حیطة قدرت خود، امور را به نفع خویش مصادره نمایند. وقتی که خمینی گفت، ما این مغزها را می‌خواهیم چه کنیم، کاملاً می‌دانست چه می‌گوید. این نسل احمق دوران من بود، که به محتوا و مفهوم کلام خمینی فهمی نداشت و با صدایی بلند سخنان مهمل او را به الله اکبری بلند بدرقه می‌کرد.

<>

سخن ۷۱۱

لگد مال کردن قلم متفکران برای حاکمان زورگو بسیار حیاتی ست. چرا که، قلمی که افشا می کند؛ بساط فحشا را بر خواهد چید.

<>

سخن ۷۱۲

هیچ احمقی طعم فضیلت واقعی را مز مزه نخواهد کرد. و هیچ شعور تربیت یافته‌ای به هم نشینی با احمق رضایت نخواهد داد.

دین مداران، بیشعورانی هستند که به شکار شعور مداران عشق می ورزند.

<>

سخن ۷۱۳

حداقل خر بودن یک حُسن دارد و آن این است که با جفت شدن با اسب، می تواند موجودی به نام قاطر را خلق کند، اما قاطر بودن حماقت محض است، چون جز بارکشی به درد هیچ کاری نمی خورد.

<>

سخن ۷۱۴

دوست گرانقدرم!

بزرگ ترین دشمن ادیان، علم است، برای همین جمیع ادیان، سعی دارند تا با پرورش و افزایش احمق‌ها، آسودگی خویش را در جوامع تضمین کنند.

بی تردید، ایمان، هولناک ترین خطای مغز آدمیان است، که شعور تحلیلی و ادراک واقعی مغز را، فلج می کند.

<>

سخن ۷۴۵

اگر تیغۀ تیزِ قداره‌های خونین متولیان ادیان ابراهیمی در طول سه هزار سال گذشته در این کرهٔ خاکی نبود، یقین دارم که عشیرهٔ نوع بشر در دوهزار سال قبل قادر به کشف و فهم ویروس‌ها و میکروب‌ها و وبا و ذیفتری، فلج اطفال، طاعون، و عمل کرد قلب و مغز و اعضاء تن آدمی شده بودند.

این تباهکاران، با شعور انسانی بشرکاری کرده‌اند تا بشر نتواند مسمویت ناشی از سموم تزیقی آنان را در سیر تکامل خویش برطرف کند. اعمال اینان بقدری دردآور و هولناک است که باگذشت پیش از سه هزار سال برنسل یهود، که پایه گذار دین ابراهیمی است، هنوز آدمهای آلوده به دین از مسمویت از این سم مهلک خلاص نشده‌اند.

<>

سخن ۷۱۶

دوست بزرگوaram! بی هیچ تردید، مطالعات بیش از نیم قرن من در متون مختلف علمی، هیچ یک مرا به سمت و سوی بی خدایی سوق نداد، مگر کتب خود ادیان ابراهیمی، که با دقت و تعمق تمام سالها جزو جیرهٔ مطالعاتم قرار داشتند. این کتب توانستند مرا آرام آرام از خدایی که آنان مدعی وجود او در هستی هست هستند به دور افکنند. دستورات کشتار قبایل و موارد مفتض اخلاقی و جنسی محمد با زناش در قرآن و احادیث، یا رفتارهای چندش آور ابراهیم با همسرش در تورات بعنوان یک فرد کُس کش به تمام، که زن خود را برای لذت جویی به رختخواب فرعون هدایت می‌کند تا به مال و دارایی برسد، و رفتار دیگر مدعیان اخلاق همچون یعقوب

وصالح و یوسف و سلیمان و غیره، بهترین گزینه‌های نفرت من ازدستورات اخلاقی بی پایه و اساس ادیانی شد که خدایشان جز تمایل به امور جنسی و تناول کباب و شراب و کشتار و غارت انسانها، به هیچ اموری درجهان شعوری به غیر نداشتند.

<>

سخن ۷۱۷

هرگاه تحقیقات به نتیجه رسیده علمی، با موازین دینی ناسازگار می گردد، از طرف دین مداران با تبلیغات گسترده‌ای مورد ردّ و طرد واقع می‌شود، ولی همین که دانشمندی یافته‌های علمی خود را به نوعی به کتب دین مداران حواله می‌دهد، متولیان کلیدی دین با جنجال‌های تبلیغاتی، انگشت اشاره خود را متوجه پدیده‌ای نو ظهور کرده و فریاد می‌زنند، که ببینید حقیقت هستی جز در حیطه کتب دینی ما یافت نمی‌شود.

شگفتی من در این است، که علم برای یافته‌های خود به هیچوجه محتاج کتب مقدس ادیان نیست، اما چرا کتب مقدس شده ادیان برای ماندگاری خود؛ مدام با مصادره یافته‌های علمی عالمان، سعی دارد بقای خود را در میان توده‌ها تضمین کند.

ادیان به دلیل سهل انگاری در حفظ حقوق انسانها در طول تاریخ، باید مورد قوی‌ترین شماتت‌ها و محاکمات انسانی قرار گیرد.

<>

سخن ۷۱۸.

دین مداران برای تشویق‌هایی که در جامعه نصیب خود می‌کنند، تحت هیچ شرایطی حاضر به نشان دادن راه راست به شما نخواهند شد، چرا که راه راست، متعلق به کسانی است که اصلاً به تشویق محتاج نیستند.

دومعنا نشانه بلوغ فکری در انسانهاست؛ منصف بودن با دیگران و صادق بودن با خویشان، حقیقتی که در کتب ادیان پیدا نخواهی کرد.

<>

سخن ۷۱۹

همه کتب به اصطلاح مقدس ادیان را یک نفر نوشته است. ما فقط، ویراستاران این کتب را می‌شناسیم که به آنها پیامبر می‌گویند، اگر کسی به جستجوی هویت واقعی آن نویسنده برود، حتماً به سختی تنبیه خواهد شد.

<>

سخن ۷۲۰

واژه خدا در اذهان عموم، برای سرپوش نهادن به رازهای ناشناخته‌ای است که بشر را از درک هستی عاجز کرده است. اگر ناشناخته‌ها را به دست علم بسپاریم بی‌تردید در اندک زمانی، خدا جویی عشیره نوع بشر، به تعطیلی این دکان فریب کارانه اقدام خواهد کرد.

<>

سخن ۷۲۱

اگر قرار باشد آن خدایی که شما از آن صحبت می‌کنید که عادل و حکیم و دانا و تواناست، مرا به خاطر دلالی نکردنِ عرضه کتابش مورد مأخذ خود قرار دهد، همان بهتر که در حضور او ساکت بنشینم تا او، با دستورات احمقانه خود، مرا قضاوت کند.

<>

سخن ۷۲۲

تا زمانی که علم برای بر ملا کردن مجهولات پا در میانی نکند، انسان نمی تواند از چنگ استدلالات مصادره به مطلوب ذهن خود خلاص شود. و این معنا را که ماده را باید خالقی باشد، همواره او را به ناشناخته‌ای متصل خواهد کرد، گویی خدا ماده را معنا داده است تا ماده نیز بتواند خدا را به معنا بنشاند. این تسلسل باطل را پایانی نیست، مگر این که علم به دریدن این اَنبَانِ متعفن ابزاری ارائه دهد ..

<>

سخن ۷۲۳

تحمل رازهای بزرگ در شعور انسانها نیز دردناک است، هیچکس نمی تواند رازی مهیب را برای مدتی طولانی در خود نهان کند، مگر این که، خود او نیز، به رازی ناگفته مبدل شود.

<>

سخن ۷۲۴

دوست گرانقدرم! بیزاری من از محمد و کتاب تحریف شده اش، بخاطر انحراف او در استفاده از قدرت خلاقه اش به نفع غیر مردمان بوده نه مردمان دردمند. محمد، توده های بی شماری را در طول تاریخ قربانی توهمی نمود که خود نیز در دروغ بودن آن تردیدی نداشت. محمد بجای استفاده از نیروی تاثیر گذار خود در جامعه، در جهت چاره جویی برای درد توده های فقیر مکه یا پترا ویا مدینه، که مدام به بیماری هایی همچون، دیفتری و آبله و تیفوس و طاعون و وبا و بیشتر به حصبه گرفتار می شدند، خود طاعون و وبایی شد که

توانست بر تودهٔ حجیم گُشتگان تاریخ فزونی بخشید، و همهٔ نیروی خود را صرف فحاشی به ابولهب و همسراو، و یهودیان و کسانی چون اینان نمود، که به الله او کرنش نمی کردند. و با قسم خوردن به انجیر و زیتون و خرما و اشتر والاع، هیچ زمان نخواست، به این حقیقت تلخ پاسخی انسانی دهد، که دردهای ناگفتهٔ کودکان یتیم کردهٔ بی اطلاع از دین و عقاید او را که در جنگ های خانمان سوزش در طول تاریخ برجای نهاده است، چه کسانی جوابگو خواهند بود؟

میزان کودکان یتیم و زنان بیوه ای که محمد و قرآن او تا کنون در جنگها از خود برجای نهاده است؛ هیچ جنایتکاری در تاریخ برجای نگذاشته. که بیشترین آن طفلان معصوم را متولیان شریف اسلام به بردگی و کنیزی کشاندند.

جنگ های امروز خاورمیانه را توجه کنید، آیا قتل ایزدی های در مانده را هنوز در خاطر دارید؟ که تا امروز، گویا سی هزار نفر از زنان و کودکان و مردان آنان مفقود الاثر هستند، سی هزار نفر دوست من، معادل ساکنین یک شهر بزرگ. سیاست عالم خوب می دانند که با دست آویز کردن چه ابزارهایی می توانند دومان بشریت را برای مطامع خویش به نابودی کشند.

قرآن، به مانند دیگر کتب ادیان، کتابی است که یک قرن بعد از پیدایش خود، قویا بخاطر مجهولات و تناقضات و اغلاط ادبی که به توسط خرد ورزان زمان، مورد سؤال قرار گرفت مجبور به ابداع علم تفسیر شد، تا کاستی های فاحش علمی و ادبی قرآن را موجه جلوه دهند. حدود دو بیست سال بعد از پیدایش قرآن، شیادانی به نام فقیه در اسلام پا به عرصهٔ دکانداری دینی نهادند، تا با



اختراع واژه‌ها و تعبیر جورواجور، به رفع اغلاط و تعبیر غیر علمی مندرج در قرآن سرپوش بگذارند، و تا امروز نیز این شیادی ادامه دارد. بیش از نه صد هزار تفسیر از کتابی به عمل آورده‌اند که مدعی هستند برای طبقه عوام نازل شده است.

بیچاره طبقه عوام، که برای درک یک کتاب کوچک بی مقدار به نام قرآن، مجبور است نه صد هزار کتب تفاسیر جورواجور را مطالعه نماید. تا مگر الله را و کلام الله را فهم کند.

مذهب تشیع که قائل به دوازده امامی از نوع معصوم تراشی است، حتی یک نفر از آن معصومین، برای نمونه یک خط در باب تفسیر کتاب قرآن از خود به یادگار نگذاشته‌اند، آنچه هست روایتهای بی سروتهی هستند که به هیچ وجه سندیت تاریخی ندارند. من بیشتر آن مهملات را که خوانده‌ام، آراجیفی هستند، که مایان یاوه گو از قرن دوم هجری برجای نهاده‌اند. کلینی یهودی الاصل و قمی و شیخ صدوق ها و کرکی ها و مجلسی ها و طوسی های یاوه سرا، منبع عظیم این مهملات بی پایه اساس هستند.

کتبی همچون نهج البلاغه و نهج الفصاحه نیز که به نام علی امام اول شیعیان و امام سوم در تاریخ این جماعت ثبت شده است، هیچ ربطی به علی پسر ابی طالب و حسین فرزندش ندارد. کتاب نهج البلاغه یا همان کتاب راه فصاحت و شیوایی، سیصد و اندی سال بعد از مرگ علی، به توسط شخصی شیاد و و جیره خوار حاکمیت عباسان به نام ابوالحسن محمد ابن الحسین بن موسی، معروف به سید رضی، در حلق تاریخ فرو کرده است، تا امور جماعت تشیع را، به نوعی موجه جلوه دهد. و بتواند با ایجاد درگیرهای عقیدتی در جامعه آن روزگاران افکار اموی را مردود و ابطال کند.

این شارلاتان جَعَلان در سن چهل و هفت سالگی در سال چهارصد و شش قمری در بغداد می‌میرد. و در کنار قبر موسی کاظم در بغداد دفن شده. نوع ادبیات این کتاب، در مقایسه با ادبیات زمان علی، بسیار متفاوت است و اصلاً قابل مقایسه با ادبیات دوران علی نیست. و اصلاً علی در مقامی نبوده تا بتواند چنین ادبیاتی به قلم بکشد.

کتاب نهج البلاغه، با شیوه و بیان ادبی قرن چهارمی هجری نوشته شده، و اساساً با متون دوران صدر اسلام کاملاً متفاوت است.

علی تحت هیچ شرایطی نمی‌توانسته پایه گذار ادبیاتی این چنین بوده که چهارصد سال جلواز خود بوده باشد و جالب تر این که؛ مردمان زمانش نیز قادر به فهم آن ادبیات باشند. آنان که عربی می‌دانند، بخوبی می‌توانند به تفاوت سبک ادبی دوران علی، و زمان تحریر نهج البلاغه واقف شوند.

کسی که دستی در ادبیات و تاریخ دارد، بخوبی می‌داند که چه عرض می‌کنم. ادبیات شسته و رفته قرن چهارم هجری که به دست اهل ادب ایرانی جماعت پی ریزی شده بود، که ریشه در ادبیات پهلوی دوران ساسانیان داشت، آبروی از دست رفته خدا و قرآن محمد را به شیوه استادانه باز سازی نمود.

دوست من، ادعای غیر متعارف، یقیناً محتاج مدارک غیر قابل انکاری است تا ذهن محقق را سیراب کند، متأسفانه در هیچ یک از کتب ادیان ابراهیمی تعاریف مستدلی برای اعمال و کتاب هایشان وجود خارجی ندارد تا بشود به استناد آن امور، ادعای مهمل آنان را به نوعی موجه جلوه داد.

وقتی از کودکی به شما آموزش دادند که باید به مفاهیم دینی، شعوری تقدس مابانه نشان دهید، یقیناً شما برای همیشه عمرتان، از اندیشه تحلیل

وکسب چرایی ها در خصوص آن تقدس تهی خواهید شد. و بی اراده و اختیار هر مهمل دینی را مقدس خواهید پنداشت، که یقیناً ، تقدس یافته نیز، قابل تحقیق نخواهد بود .

علم با ما آن می کند، که عقل می خواهد، اما ظرافت ترسناک جهل ، قدرت تصمیم ما را برای آشتی با عقل چنان سست می گرداند، تا ما از هجوم و حمله ترس ها، مظلومانه در خود کز می کنیم. علم با ما آن می کند که عقل طالب آن است ، اما جهل با مسدود کردن راه نجات ما، عصمت شعور ما را در خود بخواب می دهد.

<>

سخن ۷۲۵

همه می توانند احمق باشند، اما کسانی حق دارند عاقل شوند، که توانسته اند حماقت را دور بزنند.

<>

سخن ۷۲۶

بشر در طول تاریخ، چه با خدا و چه بی خدا، همواره درگیر بیماریها و بدبختیها ورنجها و ناکامیهای پایان ناپذیری بوده وهست. پس چه نیازی به وجود خدایی دارد که شادیهای مختصر خود ساخته خود را نیز، با برانگیختن ترسهای هولناک از آخرتی موهوم دچار اخلال نماید .

<>

سخن ۷۲۷

تا زمانی که احکام دین در جوامع بشری رنگ اجبار بخود گرفته است، هیچ قانون انسانی قادر نیست کتاب مدوئی برای یافته های فکری خود تدوین کند تا بتواند خود را از چنگال توهمات دین خلاص نماید .

<>

سخن ۷۲۸

هیچ کودکی با دین به دنیا نمی آید.  
دین، خطرناک ترین ویروسی است که پدران و مادران از بدو تولد به  
کودکانِ درمانده خود تزریق می کنند.

سخن ۷۲۹

شعور دین به گونه ای است که موجودی فضول در آسمانها نشسته و مدام شما  
را رصد و کنترل می کند .

فضولی های مستمر و باعث می شود تا شما همواره دو چشم را در درون ذهن  
خود مشاهده کنید که شما را تحت نظر دارد، تا شما مطابق با سلیقه و خواسته  
او عمل نمائید.

این آرامش نیست، نوعی بردگی خود خواسته است.

ترساندن نوع بشر با توهمات به دور از عقل، تا امروز، سعادت برای حفظ  
نظام جامعه بشری دربر نداشته است.

کز کردن به گوشه ای از ترس چماق ، دلیل بر مآذب بودن فرد نیست.

<>

سخن ۷۳۰

امروز، داشتن ایمان به خدایی نادیده حتی در میان متفکران و باسوادان جوامع  
خود، گواه متقنی است بر این ادعا، که فرگشت نارس حیاتِ عشیره نوع بشر،  
هنوز در حال گذار از مراحل نخستین خویش است.

<>

دوست عزیز فرهیخته‌ام، بیندیشید به آن میزان اسپرمی، که به قاعده بیست میلیون بوده، و در زهدان بانویی جای گرفته است، چگونه است که فقط یکی از آنها درشما میل من و شما به شکل نشسته است.

آیا هیچگاه تصوّر فرموده‌اید که تکلیف آن ۱۹ میلیون و نه صد و نود و نه هزار و نه صد و نود و نه اسپرم دیگر به کجا انجامیده؟

یقین کنید، که فرصت زیستن را خدا به من و شما نداده است، قدرت جَهِش، و قُوّت محرکه ما درمقایسه با شرکای حریص بقا جویمان، من و شما را در بین آن همه اسپرم، به فهم این حیات دعوت نموده است. و من و شما را در منظومه عظیم زهدان خالق به نام زن، که درانتظار خلقت من و شما بوده، به بقا کشانده است.

عرض می‌کنم که خدایتان را حفظ کنید، اما مراقب باشید تا به خدایتان سواری ندهید.

شاگری خدایی که ضعفا را طعمه اقویا می‌کند جایز نیست.

خودخواهی ما مخلوقاتِ آدم نام، گاهی به زربفت ترین شکل ممکن در شعورِ خلقتمان متجلی می‌شود، می‌پنداریم، چون من و شما به زیستن لیبک گفته‌ایم، پس آنان که قربانی بقای من و شما شده‌اند، از حقوق منجمدی برخوردار بودند.

گوزنِ بی دفاعی که در چنگالِ ببری تکه تکه می‌شود، مظلومیت ناشی از ضعف خویش را، هرگز نباید تقدیر بنامد.

شاکر بودنمان، از خدایی که نمی‌دانیم کیست و چیست و کجاست و چگونه است، جز توجیه اعمالِ سبعانهٔ ما، که رنگِ دین به خود گرفته است، هیچ نیست.

هیچ زمان منصفانه نیندیشیده‌ایم که بقای من و شما، به قیمت مرگِ حیاتِ کثیری از دیگر مخلوقات عالم منجر شده است.

خداوند نه مهربان است و نه حکیم است، نه دانا و نه توانا، که هیچ توانمندِ حکیم و توانایی، با قربانی کردنِ دیگر مخلوقاتِ کارگاهِ خلقتِ خویش، گرنشِ دیگر مخلوقات مانده در خاک را برای خود طلب نمی‌کند.

آنچه در جانِ امروزِ من و شما وهمهٔ ما به عنوان باورهای تثبیت شده از آن ناکجا آباد شکل گرفته‌است، همه مهملاتی است، که ریشه در تربیت تنبیهی گذشتهٔ ما دارد که به توسط والدین به جان ما تحمیل شده است، اگر در گذشته آن چنان نبودیم، امروز این چنین نمی‌شدیم.

خدایی که مدام با شماتت‌های آزاردهندهٔ خود، قرار ملاقات ابدی خود را در گوشه‌های ما جار می‌زند، به یقین سلاخی است که با همدستی پیامبرانش، شعور ما را برای ذبح آماده می‌کند.

اعمال تربیتی گذشتگان ما را ساخته‌اند، تا همهٔ مَنیتِ درونِ منِ انسان را، به ما بودن تبدیل نماید. تا مَنیتِ من، حقیقتِ منِ خود را فهم نکند. اگر آن باورها در من نباشند، مایی نیز در من، نخواهد ماند. من، منم، و در من، مایی وجود ندارد. اما اگر آن صور عاریه که در جانتان ریشه دوانده‌اند را، بدون ترس و دلهره به کناری بگذارید، به یقین از نو، و با تازه‌هایی دیگر، پُر می‌شوید که مَنیتِ حقیقی شما را برملا خواهد کرد، یقین کنید که خدای حقیقی درونتان را خواهید یافت، بی آنکه هیولایی به نام آخرت، جان انسانی شما را متزلزل نماید.

**خودتان را کناری بگذارید، تا خدا شما را پیدا کند، نه شما خدا را.**

آن خدایی که شما در پی او هستید، به مراتب وحشتناک تر از آن است که در تصور شماست. وقتی که به داشتن خدایی که خلق کردید یقین نمودید، بی جواب ماندن هر سؤال شما از هستی و هست، شما را کلافه خواهد کرد. چرا که آن خدایی که شما به دنبال آن رفته‌اید هرگز قادر به پاسخ دادن به مجهولات ذهن شما نخواهد بود و نیست، اما اگر خدایی، شما را پیدا کند، خواهید دانست که هیچ کس جز خودتان، به سخنان بی جوابتان پاسخگو نخواهد بود.

انسانی که مفتخر به درک افهام و معانی می‌گردد، هرگز نمی‌تواند بدون رنج، به حیات سرشار از خوف خویش ادامه دهد. اما یقین دارم انسانی که لذت اندیشیدن را کسب می‌کند، به رنجی گوارا نیز پاداش می‌گیرد.

خدائی که تمایبی دانائی و حکیمی خلقتش را، شیطان دست آموز خود او به سُخره گرفته است، نه می‌تواند قادر باشد، و نه توانا، و نه حکیم، آن قادر توانایی که حکمتش نتواند شداوند و دردهای هولناک هستی را مداوا کند، شعبده بازی ست، که خود را به حیلۀ تَقَدَّس، در حلق من انسان فرو کرده است.

هر چند حماقت نوع بشر پایان ناپذیر است، اما داشتن علمی شفاف و درست، از خدایی که نمی‌دانیمش، از او موجودی هار برای فهم امور می‌سازد.

به شلاق بستن خدا، سرلوحه فهم حقایق است، کسانی که خدا را به گاد داده‌اند شمایل واقعی هستی را آنطور که هست فهم خواهند کرد، نه آنطور که می‌نماید.

ملتی که بهشت شعور را فهم نمی‌کند، گزینه‌ای جز جهنم جهل نخواهد داشت.

طبیعت، مرا نیافریده است تا بندگی خدایی را گردن نهیم، که سعی دارد کژیهای دردناک خلقتش را، با انداختن به گردن شیطانی که دست آموز خود اوست، من تقبل کنم.

اگر خدا قادری تواناست، چرا به جای محو شیطان از هستی، به سعی مزورانه‌ای کژیهای او را بر من انسان به توسط کتب و پیامبرانش به نمایش نهاده است،



در صورتی تا امروز حتی یک سطر از حکمت خدا را درهستی، کسی از زبان شیطان نشنیده است. و شیطان بطور مستقیم با انسان طرف حساب است. و این خداست که مدام از زبان شیطان با فرستادگانش همه پیامبر جور و اجور سخن می گوید.

آنقدر که خدا، برای بی سیرت کردن شیطان، در پی او نهاده است، می بینیم که شیطان تا امروز حتی یک حرف کوتاه در باب نفی خدا ابراز ننموده است.

در عجبم که چرا ما آدمها، به آبرویمان بیشتر از شخصیتمان بها می دهیم، در صورتی که شخصیت با ما، و درجان ماست، اما آبروی ما در ذهن و قضاوت دیگران است. تطور و رشد اخلاقی بشر در آن است که با توجه نشان دادن عقلانی به سخنان بیهوده متولیان دین، در تصورات خود از خدا تجدید نظر کنند.

<>

سخن ۷۳۲

هر چند یقین دارم که دکان دین داران بسی سود آورتر از بی دینان است، اما برای من بقدری متعفن است که هیچ زمان به خود اجازه نخواهم داد تا دگه ای حقیر در حجره این نابکاران به خود اختصاص دهم.

کسی که برای عبادت خدا به سجده می افتد، به یقین خود را فراموش کرده است.

<>

سخن ۷۳۳

کتاب ادیان ابراهیمی و قرآن، کتاب نامقدسی است، که تقدسش را از شعور معیوب آدمها به سرقت برده است. کتابی که می تواند دختران و زنان را برای تجارت و لذت جویی و مقاصد جنسی خودکنار بگذارد، یقیناً دروغی بیش نیست.

یقین دارم جهاد و برده داری و تجاوز و غارت اموال غیر، شعوری نیست که خدایی حکیم بر آن رغبتی نشان داده باشد. باید دید که ذات این الله را چه کسی بزک کرده است که او توانسته مخلوقات خود را با تقسیم به خودی ها و ناخودیها، شیون خلایق را در هستی رونق ببخشد.

<>

سخن ۷۳۴

این یک حقیقت محض است، که متولیان ادیان و دین مدارانِ خداجو، وحشت بیشتری از مرگ دارند، چرا که دلهره و دلواپسی رسیدن به جهنم و بهشت، هیچ زمان آنان را رها نمی کند.

کسی که نه به جهنم، و نه به بهشت، روی می آورد، در خلّائی قرار دارد که احساس سبکی خواهد کرد، چنین شعور آسوده‌ای، نه درد هولناک جهنم، و نه پاداش فریب بهشت، او را گرفتار خود نخواهد کرد.

<>

سخن ۷۳۵

حیطه اخلاق در کتب دینی، مختص خود دین مداران است. تمامی آنانی که در چهارچوب شعار سفیه ادیان نمی گنجند از نظر تعالیم آنان فاقد اخلاق هستند.

دین قادر است با سامان دادن به کشتاردسته جمعی انسانهای غیر خودی، به طرز هولناکی در قالب کتب خود، اخلاق خود ساخته را ترویج و تثبیت نماید. کتابهای جادوگران ادیان ابراهیمی، وبلاخص قرآن، در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، توانسته است در دخمه‌های مخوف خود، با شکنجه‌های وحشتناکِ انسانها، بقای خود را در اذهان عموم تثبیت و استوار نماید.

این دردناک است که ازدوران رنسانس به بعد نیز، ملل شرق نتوانسته‌اند خود را از چنگال دین و دینمداران خلاص کنند. در خاورمیانه و بین‌النهرین هنوز ملایان و کشیشان، با آسودگی وجدان به قتل متفکران و عالمان و محققین مشغول هستند. و جهان مدعی تمدن و ترقی نیز، همچنان، از خباثت‌های این جانیان وقیح تاریخ، حمایت می‌کنند. این درد نشان از آن دارد که جامعه‌ی نوع بشری هنوز به تمدن حقیقی انسانی دست نیافته است.

<>

سخن ۷۳۶

جالب است که هیچ کس نمی‌خواهد بمیرد، حتی آنان که یقین دارند به بهشت خواهند رفت. مرگ بزرگ‌ترین دست‌آورد زندگی است که تحت هیچ شرایطی نمی‌شود با او کنار آمد. مرگ، بزرگ‌ترین پدیده‌ی هستی است، که هم کور و هم کر و هم لال است، کاری جز بردن و خوردن ندارد. اگر تو زیرکی؛ کاری کن تا رَد پای از تو برجای بماند، تا مگر پرنده‌ی زندگی ترا جایی پیدا کند. کاری کن تا برای یک نفر دیگر زندگی کنی، تا شاید دراو تکثیر شوی. هیچ راهی برای گرفتن انتقام از مرگ نیست، جز این که وجودتان را با هستی شریک کنید تا شما را در دیگران تکثیر کند.

<>

سخن ۷۳۷

بی‌تردید، ایمان، سهمگین‌ترین خطای مغز آدمی‌ست، که شعورِ تحلیلی و ادراکِ حقیقت را، در مغز به بن بست کشیده است.

<>

سخن ۷۳۸

فرزندم! مردان، موجودات ابلهی هستند، هنگامی که به بیماری هاری عاطفه مبتلا می‌شوند، هیچ دارویی به درمان آنان قادر نیست، مگر عصارهٔ تنازی؛ که در جانِ زنان به وفور یافت می‌شود. وقتی می‌خواهی مردی رادرمقابل حماقت واکسینه‌نمایی، کافی ست تا لبخندِ زنی را به او هدیه کنی .

<>

سخن ۷۳۹

فرزندم! وقتی تصمیم به برپایی خیمه‌ای داری، نشیمنگاهی مناسب برای زنی که در کنار داری فراهم کن، تا در بیرون از خیمه بر آن بنشیند. هیچ گاه زنی را بی‌هوا به درون خیمه‌ات دعوت مکن، چراکه، اولین تصویری که در ذهن او زنده خواهی کرد هم بستری تو با اوست، بگذار تا خود او به دورنِ خیمه قدم نهد، تا ترا به همخوابگی فراخواند. هیچ زمان از زنان چیزی طلب مکن که نارواست، چیزی به آنان هدیه کن که برای آنان دواست .

<>

سخن ۷۴۰

تملک طلبی مردان در عرصهٔ دوست داشتن، همیشه زنان را به انحراف کشیده است. دوست داشتن زنان، امرخوش آیندی‌ست، چراکه هیچگاه تمایل

دوست داشتنشان بر مبنای میل جنسی مطلق نیست. جنسیت زنانگی زنان با تو زمانی بیدار می شود، که میل جنسیت تو در ارتباط با آنان خاموش می شود. این بهترین زمانی ست که زنان با لمس تو، هویت انسانی ترا غرق شادکامی خواهند کرد

<>

سخن ۷۴۱

وقتی نمی توانی زنی را دوست داشته باشی، هرگز تظاهر به دوست داشتنش مکن، چون هیچ زمان نخواهی توانست محبت او را متوجه خویش کنی. زنان مسائلی را می فهمند که تو آن مسائل را می دانی، و اموری را می دانند که تو از آن بسیار در غفلتی. آنان که زنان را ناقص العقل می دانند. ابلهانی هستند که بیشعوری کلان خود را با توهین به منزلت زنان سر پوش می گذارند.

<>

سخن ۷۴۲

مردی که حقیقتاً زنان را دوست دارد، خود را به زنان هدیه می کند. و مردی که آلت تناسلی اش دوست تر دارد، هیچ زمان نمی تواند حرمت زنان را نگاه دارد.

<>

سخن ۷۴۳

مردم برای احمق شدن وقت بیشتری می گذارند تا برای عاقل شدن، چرا که کسب حماقت به هیچ هزینه مالی و معنوی محتاج نیست.

<>

سخن ۷۴۴

عقاید و کتاب محمد، هولناک ترین ابزار خلقت در نسل کشی انسانهاست. اهانت به هیتلر و استالین ها ؛ شعور مهملی است. سخنانی که محمد به اسم خدا در کتاب مغلطه خود گنجانده است؛ حتی خدا را نیز در بیان مقاصدش در خلقت سردرگم کرده است.

هیچ کس باور ندارد که محمد پیامبر مسلمانان یک دیکتاتور بالفطره و مادزاد است، چون از زبان کسی سخن می گوید که تو باور کرده ای چنین موجودی در هستی خالق همه صداقت هاست. در کتب صحیح مسلم ، سنن نسائی و سنن ابوداود، که از معتبرترین کتب اسلام است، نوشته شده، که محمد در جنگ تبوک، چنین عنوان کرده است. به جنگ تبوک بیائید و دختران و زنان زرد روی (منپورش دختران سفید پیکر و سفیدروی لبنانی ست) را تصاحب کنید. پیامبری که تا این حد، رذل و غیر انسانی می اندیشد، جز ترویج خطر برای رشد و تعالی شعور انسانی، هیچ در تعالیم خود نخواهد داشت. شرورترین موجودات خلق را پیروان احکام محمد تشکل داده اند، که در لباس آدمی متجلی گشته اند.

<>

سخن ۷۴۵

گاهی عنصر **لنگی** به مانند آدم ، به **لنگی** محتاج است، تا او را به مقصد مقصود هدایت کند. تا زمانی که مردم باور دارند خدایی هست که به آنان مشق چگونه زیستن می دهد، هرگز کسی خط فرهیخته گان را نخواهد خواند. تا امروز، زمینی را که خدا خیش زده، به هیچ وجه تخمی در آن به ثمر

نشسته است. زمینی که با خون آبیاری می شود، هیچ جانی در آن به بار نخواهد نشست.

گاو سان بودن تمام روز و شب      بسته افساری، به بینی و به لب  
کی توان فهمید آخور را ز مرغ      آنکه دور افتاده از طعم رطب

<>

سخن ۷۴۶

فرزند عزیزم، عشیرهٔ نوع بشر در طول یکصد هزار سال گذشته؛ همچون رمه گان در هم آمیخته بودند و در دسته های قبیله ای زندگی می کردند تا با تجمع به دور هم، خود را در مقابل خطرات طبیعی و طبیعت که مدام آنان را تهدید می کرد چاره ای بیندیشند. در چنین اجتماعات اولیه ای ماده گان برای زاد و ولد به نرینه ای مختص نیازمند نبودند. آمیزش آنان با نرهای قبیله، در کمال آزادی بود، و نرها نیز، با رضایت هر مادینه ای، با آنان هم بستر می شدند.

در قبیله، زنان به تمامی نرها تسلط داشتند. و مادگان گله، هر مردی را که طالب آن بود، در اختیار می گرفتند، و تحت هیچ شرایطی مردی خاص در رمه نمی توانست مدعی اموری باشد.

کودکان به ماده ها تعلق می یافتند. برای همین کولونیاها اولیه آدمها را، جامعهٔ مادر سالاری لقب داده اند.

رَمهٔ آدم ها در آن دوران، بی شباهت به رَمه های امروزی حیوانات نبوده. که جز برای غریزهٔ بقاء و حفاظت گله هیچ نمی کردند. به دنبال این پدیده شگفت در طبیعت، روابط حاکم در قبیله دوام داشت.

از پانزده هزار سال قبل به این سو، مدارک به دست آمده از کنکاشهای باستان شناسی، گویای این امر است که آدمهای آن دوران با ایجاد شرایطی خاص در قبیله، توانستند دستورالعملهای ویژه‌ای در میان خود وضع نمایند، گویا تجربهٔ خونبار درگیریهای نرها (مردان) برای تصاحب ماده ها، یا (زنهار) در قبیله، اولین قوانین وضع شدهٔ نوع بشر در میان جوامع بدوی بوده است، تا بدین وسیله بتوانند در کنترل کشتارهای درون قبیله‌ای، که برای تصاحب ماده ها صورت می گرفت به نوعی مسلط شوند. چرا که گاهی در این نزاع ها، نیرومند ترین مردان قبیله به هلاکت می رسیده است که این امر، برای نیروی مدافع قبیله، چندان خوش آیند نبوده است. در این میان، کسانی برای حفظ و اجرای قانون، به میدان فرهنگی قبیله پا نهادند، که باید از پیران مورد اعتماد و احترام بوده باشند. رشد همین تودهٔ مجری قوانین قبیله‌ای در طول زمان، به نوعی این جماعت حافظ قوانین قبیله‌ای را تقدس بخشید و خود آنان و رفتارهای اجرایی آنان را رنگ تقدس داد. کم کم این گروه متشکل برتر در میان قبیله، جایگاه آسمانی برای خود تدارک دیدند.

اجرای قوانین درون قبیله‌ای را می توان در ادیان خاورمیانه و بین النهرین و بخصوص در ادیان ابراهیمی به خوبی مورد بررسی علمی قرار داد.



باید کتاب دینی درون قبیله‌ای، که در طول صدها سال، به توسط شمن‌ها و کاهنان و ملایان؛ تدوین و ابداع شده بود را، یکی از مهمترین عوامل ظهور پیامبران در جوامع جهانی قلمداد کرد.

در سیر تاریخ، قبایل زورمند و حاکم، توانستند با تقدس یافته گان درون قبیله‌ای خود، داشته‌هایشان را به عنوان یک اصل مسلم، در حلق دیگر قبایل حول و حوش خود فروکنند.

بر اساس همان قوانین درون قبیله‌ای بود، که رسوم جفت شدن مادینه‌ها با نرها، شکل گرفت. و بزرگان قوم، دخترانی را که جفت نر خود را انتخاب می‌کردند، در میان تمامی قبیله با رسومی ویژه می‌گردانند، تا همگان مطلع شوند که این دو، به هم تعلق دارند و هیچ کس حق مزاحمت در زندگی مشترک آنان را ندارد. و یا نری در صدد آن بر نیاید تا ماده متعلقه به کس دیگر را مورد تعرض قرار دهد و تصاحب کند، و یا ماده‌ای، اقدام به تصاحب نر دیگری بر آید. لهذا در کولونیهای اولیه بشری، یکی از رسوم و قوانین وضع شده به توسط جمع بزرگان قبیله، همانا ترد دایم فرد خاطی از جمع قبیله، و با سنگ پرانی یا سنگ سار نمودن فرد خاطی همراه بود، که تمامی افراد قبیله با سنگ در پی فرد خاطی می‌دویدند و او را سنگ می‌زدند، که یا گشته شود، و یا در صورت فرار از دست ضاربان، در بیابانها و جنگل‌ها، طعمه حیوانات درنده شود. فرد خطاکار در صورت زنده ماندن نیز، هیچ گاه نمی‌توانست به قبیله اولیه خود بازگردد. همین جماعت متولی نظم و انضباط و اجرای قوانین

قبیله‌ای در طول زمان با ابداع شیوه‌هایی به احکامی نو، توانستند طوری وانمود کنند که سخنانشان به وسیله نیرویی مرموز از آسمانها هدایت می‌شود، و مابقی افراد عادی قبیله از چنین موهبت آسمانی برخوردار نیستند. کم‌کم با توسعه جمعیت قبیله، رسوم قانون کاهنان به دگرگونیهای خاصی متمایل و محتاج گردید. این دکان داران معجزی قوانین اخلاق و دین بدوی در طول زمان، با فریب اذهان ساده اندیشان تحت سیطره خود، توانستند سروری خود را در جمیع امور زندگی روزمره قبیله‌ها، تحکیم ببخشند. شمن‌ها، ملایان و کاهنان شیاد با تقدس بخشیدن به اعمال رذیلا نه خود، و پی ریزی دینی بدوی که بعدها منجر به پیدایش ادیان متفاوتی گردید. پایه‌های جهل اولیه در جوامع بشری را دامن زدند.

شغل تقدس گرفته و جایگاه اجتماعی این جماعت به گونه‌ای در توده‌های تحت سلطه آنها تحکیم یافت، که آنان توانستند، از فعالیت و تلاش برای معاش در جامعه خود معاف شوند، و تک تک افراد قبیله بطور جدی موظف به تامین مایحتاج روزمره این شیادان و خانواده آنان شدند. نمونه بارز آن تاریخ کاهنان مصری ست که برای ما به یادگار مانده است.

اولین پایه‌های تشکیل مجامع شمن‌ها و کاهنان و ملایان را، جدال‌های جنسی بدوی تشکیل داده، تا عده‌ای کثیر از اقشار جامعه، درآمد ناشی زحمات خود را، برای آسودگی توده‌ای مُفت خورد، که خود را متولی خدایان بر روی زمین قلمداد می‌نمودند هزینه کنند.

این جماعت شاید در طول زمان با رمز آمیز جلوه دادن اعمال خود در میان جماعت قبیله، کم کم توانستند قبایل خود را مجاب نمایند، تاهزینه‌های زندگی روزمره آنان را عهده دار شوند. تا آنان با اتصال یافتن به خدایان، روح جمعی جامعه را از گناهان آخرت پاک کنند.

توده‌های فاقد شعورِ جوامع بدوی باور کردند، در صورت تامین نیازهای جمعی این گروه شاید مرتبط با الهه گان و ایزدان، آسایش ابدی آنان تامین خواهد شد. لهذا پذیرفتند تا با بردگی این جماعت شارلاتان، شعور انسانی را قربانی نادانی خود نمایند.

ظهور پیامبرانِ جور و جور در میان ملل، و قوانین دادرسی جنسی ملل دنیا ناشی از شعورِ منحطی است که ریشه در تقدس گرایی قبایل بدوی اولیه دارد. امروز نیز، بعد از گذشت قرن‌ها، هنوز آدمها با جدالهای جنسی هولناک، فجیع ترین کشتارهای ممکن را در مورد هم نوعان خویش مرتکب می شوند.

<>

سخن ۷۴۷

من زنی می‌خواهم که از زن بودن خود با من بگوید، نه از کم بودن من با خود.

<>

سخن ۷۴۸

دوست من! معنای جهاد، جز این نیست، که ما حق داریم به جنگ، کشتار و غارت و تجاوز ملتی رویم، که نه جنگی با ما دارند و نه خصومتی و نه کینه‌ای

از مابه‌دل، ما می‌رویم آنان را بکشیم تا مگر دینشان را همان کنند که ما به آنان تحمیل خواهیم کرد.

الله محمد، موجود بسیار کینه‌توزی است که می‌تواند با رنجش زود رس خود، بلایی برسرت بیاورد که مرغان آسمان را از شدت عذابی که بر تو اعمال خواهد شده پرواز از یاد ببرند.

پیامبران ابراهیمی، با درج سخنان نابخردانه و احکام غیر عقلانی در کتب خود سعی دارند به ذهن بشری تحمیل نمایند که موجودی به نام آدم برای مقاصد خاصی که خدا معین کرده خلق شده است.

در احکام اینان؛ طوری وانمود می‌شود تا تو کشتن و کشته شدن را جزوی از اصول حیات خود متصور شوی. حتی یک روحانی مدعی ادیان ابراهیمی نخواهی یافت که به صراحت برده داری و کشتن انسان‌ها را محکوم کرده باشد، بخصوص اگر این دین مدار، از سرکرده‌گان مسلمانان باشد. رد این اصول به توسط هرمتولی دینی، بخصوص مسلمانان، به منزله رد قرآن و احکام کتابی است که قویا مدعی هستند که آن کتاب از آسمان به توسط خدا بر محمد نازل شده است.

<>

سخن ۷۴۹

آدمها هر کجا که حماقت و نادانیشان گل می‌کند، ابزاری بهتر از خدا برای سرپوش نهادن به جهل مرکب خویش سراغ ندارند، و یک راست می‌روند به سراغ خدا، تا قال قضیه نادانی خود از درک حقیقت هستی‌کننده باشند.

<>

سخن ۷۵۰

فرزندم!

در کتاب مقدس گاوانامه میثرا اشوان آمده است، اگر می خواهی قصاب ها  
بیکار نشوند، از گاو بودنت ذره‌ای تخطی نکن.

از نادانی پرسیدند، چرا اشتران را باهمه توانی که دارند به راحتی ذبح می کنند،  
گفت، از جهت این که وقتی وارد کشتار گاه می شوند هنوز مشغول نشخوار  
کردن هستند.

<>

سخن ۷۵۱

فرزندم! آن خدایی که اشک ترا در می آورد، جز به انباشتن مَشک خود به  
هیچ نمی اندیشد. خدایی را عبادت کن که به تو مَشک می دهد نه اشک .

<>

سخن ۷۵۲

ملت شرق را تب دین تباه کرده است. قرنهایست که دین مداران کَله شق، با به  
بردگی کشیدن شعور آدمیان و با توسل به شرارت های موجه شده دینی، توده  
ها را روانه جهنمی کرده اند، که خود، نام آن را بهشت نهاده اند.

آنانی که به الله ایمان آورده اند، تا همه جهان را در مقابل خود و الله خود به  
تعظیم فرو نبرند آرام نخواهند نشست.

الله، بیشتر از کاشفان کهکشانشا و عالمان علم هستی، دُرَدانه های بی مغز و بی  
شعور خود را دوست تر دارد.

آدمها، صفحات تاریخ را از آنجا ورق زده اند، که زهدان زنی ولگرد را به  
بارگاه قدیسان، تبدیل نموده اند.

ادیان با دروغ های ناجوانمردانه خود، مغز هزاران انسان دردمند را منجمد کرده، تا عده‌ای را برای سروری نوع بشر تربیت کند.

الله ناشنواترین موجود مخلوقِ ذهنِ آدمهاست، چرا که پیروانش در طول قرون و اعصار سعی دارند روزانه پنج بار، با جازدن نام او، این موجود خیالی ناشنوا را متوجه خود کنند، تا مگر گناهان ناکرده آنان را با ماله کشی متعفی پاک گرداند.

دوست عزیزم! بعدها خواهید فهمید که برداران لاریجانی‌ها و پدر یهودی تبار فرماسون او، زیر لوای حمایت انگلیسی‌ها چه برسر این مملکت خواهند آوردند.

دوست عزیزم، اگر امروز همین جماعت مرا به محکمه‌ای بکشند، فقط می‌توانند به جرم اختلاسِ مختصری شعور مرا بکشند، و لا غیر.

اما اگر قرار باشد من به جان این جماعت پیروز بیفتم، یقیناً به بازسازی کوره های آدم سوزی آشوویتس هیتلر بیشتر نیاز خواهد بود.

<>

سخن ۷۵۳

یقین دارم که اگر اداره دنیا را به دست فواحش می‌دادند، بسی شرافتمندانه تر از آن بود که مشتی سیّاس پیروز دینی و دینمدار با وعده‌های نجات بشریت، توده های کثیری را روانه گور می‌کنند.

<>

سخن ۷۵۴

بعد از هفتاد سال عمر، هر چه خواندم و دانستم، نتوانستم بفهمم، که چرا خدایان بی شعورِ ابراهیمی برای هدایتِ مخلوقاتِ ناقصِ خود، مجرای

جزآلت تناسلی و سه کاف تن آنان ؛ هیچ منفذی برای انتقالِ تعلیم اخلاقی خود نمی شناسد . خدایی که سه کاف تن آدمها را کس خلقت خود می داند ، شعوری والاتر از این برای خدایی کردن در خود فهم نخواهد کرد .  
<>

سخن ۷۵۵ ...

مکتبی که تلاش دارد به پیروان خود مشقِ پنهان کاری تعلیم دهد هرگز به تعالی انسانی آنان وفا دار نخواهد بود.

با دین مداران شیاد، تا آنجا پیش باید رفت که کیشْت نکنند. وقتی احساس خطر کنند، تنها جایی از تنت که دیگر به تو تعلق ندارد سَر توست .

حق گفتن در جامعه ای که لباس قداست به تن کرده است ثمره ای جز جوخه های اعدام ، هیچ در پی نخواهد داشت . قاضی ! خدایی را که تو به من تحویل می دهی، همان خدایی است که هزاران فرهیخته را به اتهام فهم در امور به دست متولیان سلاخش در زمین شکم دریده است . من خدایی می خواهم که شکم شعورم را سیر می کند، نه کرامت انسانیم را کیر.

قاضی ! دینی که اعتماد به نفس مرا، کش می برد، به هیچ وجه قادر نیست تا کرامت بلند انسانی مرا کش بیاورد. محکمه ای که تو برای قضاوت در آن نشسته ای ، قرنهاست که قلم عدالتش را مصلوب کرده اند. در محکمه ای که جارمی زند خدا فرموده است، به یقین، در چنین محکمه ای حقیقت، طعم گوارای عدالت نخواهد چشید. و در هیچ جاده حقیقی که خدا بانی احداث آن است ، هیچ خود روی حقیقتی، سر سالم به مقصد نخواهد رساند.

<>

سخن ۷۵۶ ...

تاریخ جنگ ها را حماقتِ مردانِ کوتوله رقم می زند، گاهی اوراق تاریخ را کسانی اضافه می کنند که هیچ کس نیستند.  
اختراع مدال ، بزرگترین حیلۀ حاکمان برای به انحراف کشیدن شعور توده هاست.

<>

سخن ۷۵۷

احمق بودن بطور موقت آدمها را آسوده می کند، اما درطول زمان می تواند از آنان ابلهی بسازد که امکان درمان جهل جان آنان را ناممکن می کند.  
ملتی که با وعده فریب مجانی بودن برق و آب و گاز به خیابانها می ریزد، باید منتظر عواقبِ شوم آینده خود باشد. خمینی بهترین محصول دولت انگلیسی است. که به شیوه خود در فریب نسل چون منی بسیار موفق عمل کرد. و پر سود ترین بهره این انقلاب نصیب روس ها خواهد شد.

<>

سخن ۷۵۸

دوست عزیزم ! کسی که به قیم محتاج باشد نمی تواند مصلح شود. ملت ایران، قیم می خواهند نه آزادی .  
قهرمان پروری برای علم کردن انقلابها، بزرگترین توطئه انسان زادیی ست که انگلیسها سرکرده ایجاد این شرارت در قرن حاضرند. حساب انسانها جداست.



تحریک آدمها براساس فقر شعور، قیامهای خون باری در تاریخ از خود برجای گذاشته است. ملت احمق ایران و روسیه، نمونه بارز این مدعاست. استالین و خمینی هر دو برای پیش برد مقاصد خود، متوسل به حماقت ملتی شدند که اساس حرکتش را فقر شعور شکل داده بود و است. روس ها هنوز هم از دست استالین زاده ها خلاصی ندارد.

انقلابی که بر اثر فقر شعور به راه می افتد، جامعه را فقیرتر از قبل به اسارت خواهد کشید.

فقر مالی قابل درمان است. اما امان از فقری که ریشه در شعور و فرهنگ ملتی داشته باشد.

پانصد سال است از دوران صفویه که ملایان با سم پاشی به شعور جامعه توانستند در سال پنجاه وهفت به بهره برداری لازم خود برسند. که البته حمایت بی وقفه انگلیس ها و روس ها در این توطئه ها تاثیر مستقیم داشت. بیشعورترین قشر جامعه ایران را بعد از محمدرضا شاه، سازمان اطلاعات وی عهده دار بود، که به دست توده ها اداره می شد، که با کور کردن شعور ریشه ای مردم در شناخت دین و مذهب و بخصوص تاریخ دوران صفویه، آنان را در طول زمان به دامن دین انداخت. شاه، تصور می کرد با تقویت امور مالی و دینی کشوری تواند سروری خود را در جهان حفظ کند. غافل از اینکه درد بیشعوری ناشی از دین جویی مردم در نهایت، کار خود را خواهد کرد. وی از این امر غافل بود که درختی را آبیاری می کند که از درون، با سم مهلک دین و دینمداران پوسیده شده است. کاری که حزب توده ای ها با مملکت کردند، اعراب و مغول نکرد.

<>

سخن ۷۵۹

در سرزمین من عده‌ای شعور می‌دهند تا حماقت بخرند، قرن‌هاست که با مشغول کردن مردان و زنان این آب خاک به مهملی به نام چادر (چهار دور) و روسری و پوشش اسلامی که تحت هیچ شرایطی قواعد علمی و اخلاقی در آن نیست. خود را برای گائیده شدن به توسط خدایشان آماده می‌کنند. قرن‌هاست که گمپانی‌های عظیم دروغ و اختلاس‌های معنوی و مالی بتوسط متولیان دین، در این آب و خاک کولاک می‌کند.

یقین باید کرد که رابطه مستقیمی وجود دارد میان خفت دادن به زنان یک مملکت، با منافع متولیان دینی آن مملکت، که برای زنان آن مرز و بوم، قانون آسمانی وضع می‌کنند، تا نجاتشان را بر اساس متون جعلی آنان حفظ کنند.

بی تردید، دروغ، تنها سمی است که هیچ پاد زهری برای آن وجود ندارد. بخصوص اگر این دروغ کلفت از آسمان نیز آورده شده باشد.

هیچ قاطری اوراق هويت برای آینده خود مهیا نمی‌کند، چرا که هویتی ندارد. شعور فعلی ملت ایران بیشتر شبیه آن قاطر است که فقط خود را می‌بیند نه پس و پیش خود را.

<>

سخن ۷۶۰

لذت واقعی انسانیم را زمانی احساس کردم که توانستم مغز و ذهنم را از دست خدا و دین مداران خلاص کنم. امروز بیشتر از آنکه من محتاج خدا باشم، خدا محتاج من است، تا دست از رسوا کردنش بردارم. خدایی که

توانسته با قوانین از پیش تعیین شده خود، مخالفان خود را به دست متولیانش نابود کند، شارلاتانی ست که نام خالق عادل بر خود نهاده است.

<>

سخن ۷۶۱

یکی از اشکالات اله در خلقت این بوده، که برای آفرینش هستی، از مشاور و یا مشاوران کارگشته کمک نگرفته است. امیدوارم منبَعِد آن قدر تواضع داشته باشد تا برای ادامه کار خلقت خود، کله شقی اش را بدور اندازد، و یکی را برای اصلاح نادانیهای هولناکش به کمک بطلبد.

<>

سخن ۷۶۲

اللهمی که من می شناسم، یقین دارم که اگر یکی از میلیون ها موجودات او در هستی به بیقواره گی آفرینشی مبتلا شود، هیچ دارویی برای درمان او ارائه نمی دهد، چرا که خود خوب می داند با گندی که به هستی و خلقتش زده است، جایی برای عرضه دارو نگذاشته است. لاجرم با فرستادن پیامبران و کتب دینی و اوراد بی معنا و سست، سعی دارد با انداختن خطای خود به گردن شیطان، خود را از معرکه جرم خلاص کند.

<>

سخن ۷۶۳

دروغهای موجود در کتب ادیان ابراهیمی به قدری سرگرم کنند هستند که طالبانش را حواسی برای گوش سپردن به سخنان عالمان نمی دهد.

<>

سخن ۷۶۴

این که عده‌ای معتقدند، دین متضمن، و سر لوحهٔ پرهیزکاری است، یا اصلاً پرهیزکاری را نمی‌شناسد، و یا دین را بهانه‌ای کرده‌اند تا پرهیزکاری را مورد تجاوز قرار دهند.

<>

سخن ۷۶۵

سنگ فرش هیچ کنیسه و کلیسا و مسجدی را سراغ ندارم که برای بنایی آن از شعور ذبح شدهٔ انسانها ملاتی نساخته باشند. این که بگویم وجود الله محمد را باوردارم سخن مُضحکی بیان کرده‌ام، اما وجود متولیان آدمکشش را در بیخ گوشم به درستی تائید می‌کنم.

<>

سخن ۷۶۶

وقتی حکومت دینی، به حقوق انسانی ملتی تجاوز می‌کند، بهترین شیوهٔ تدافعی ملت، مقدس نشان دادن تجاوز است. ملتی که می‌تواند پیامبرش را سر ببرد تا امامانش را موجه جلوه دهد؛ روزگارش بهتر از این نخواهد شد.

<>

سخن ۷۶۷

در کشور من ساختمانی ست به نام مجلس شورای اسلامی، که بی‌هویت‌ترین و پست‌ترین و نالایق‌ترین فضولات بشری را در آن مجتمع کرده‌اند تا واضع قوانینی شوند که قوانین بشریت را نقض می‌کند.

<>

سخن ۷۶۸

قدرت ولایت فقیه در ایران، سه کار را با تمامی قوت به اجرا می گذارد، آن دو کار اولی عبارت است از: دروغگویی توأم با فریب، وریاکاری ست ، و آن یک مورد دیگر پاسخ ندادن به آن دو عمل به انجام رسیده است.

<>

سخن ۷۶۹

عظیم ترین کار خمینی این بود که توانست اقشارمختلف جامعه ایران و عراق را به سمتی هدایت کند که هشت سال نتوانند به هم رحم کنند و وقتی خمینی مُرد، این دو ملت تازه متوجه شدند که چقدر منافع مشترکی دارند که خودشان خبرنداشتند. و به سپاه پاسداران اجازه دادند تا سیاست های داخلی و خارجی آنان را هدایت کند. گند این امر هم درخواهد آمد فعلا صبور باید بود.

<>

سخن ۷۷۰

هیچ روسپی خانه ای ندیدم که خشتی ازدین در ساختمان آن بکارنرفته باشد. خوشحالم که در این مملکت روزی فرا رسید که ملایان تشیع با احداث فاحشه خانه هایی درجوار قبر هارون الرشید عباسی که آن را به امام رضا منتصب کرده اند، مورد تمسخر حقیقی طرفداران خود نیز قرار گرفتند. این جماعت پست و بی شرم، بعد از قرنهای تازه شغل شریف خود را شناخته اند .

<>

سخن ۷۷۱

سنگدل ترین قشری که در تاریخ می توان سراغ گرفت، خاخامها ، ملایان، کشیشان، اسقف و پاپ ها هستند، که با واسطه قراردادن خدا و خدایان، قادرند

خون هزاران انسان بی گناه را فقط با ذکر نام موجودی نامریی، به نام خدا، بر زمین جاری کنند.

<>

سخن ۷۷۲

خالق ادیان ابراهیمی برای دوستی با تو، مصرانه دو چیز را مطالبه می کند، یکی خون، و دیگری تجاوز به زنان و دختران است.

اگر به دوستی چنین موجود خبیثی رغبت داری، از خیر کرامت انسانیتان گذر کنید. من هنوز بعد از این همه مطالعه نفهمیدم کدام بخش از تعالیم محمد اخلاقی است که من از آن بی خبرم.

مهم ترین بخش تئوری تمایلات به اخلاق در تعالیم محمد، با برده داری و کنیزداری آغاز، و با غارت اموال غیر خودیها و خودیها به پایان رسیده است. اصولاً دردین محمد، قدم زدن در دور و بر بدبختی های مردم، و بی تفاوت بودن، و زل زدن به مصیبت آنان، به نظر، بیشتر الله را راضی و خوشنود نگاه می دارد تا دوست داشتن آنان.

من هنوز نفهمیدم وقتی از من خطایی سر می زند از کدام یک از معیارهای الله سر پیچی کرده ام که خود را باید مستوجب عقوبت او بدانم.

وقتی که ادراک می کنم همه آن خصایصی که در جان من است، خود او در من کاشته است.

در صورتی که خود الله، با دستورات لایتغیر آسمانی خود، همچون برده داری و غارت اموال غیر خودیها و سنگسار و کشتار انسانها، بزرگترین خطای اخلاقی را مرتکب شده است.

آیا کسی هست تا خودِ خدا را بخاطر ندانم کاری های هولناکش در هستی به عقوبت بکشد؟ من عرض می کنم هست، و آن خردمندان واقعی که می توانند قبل از اینکه خدا آنان را مورد مضحکه خود قرار دهد آنان خدا را به تمسخر و ریشخند خود گرفتار کنند.

<>

سخن ۷۷۳

دوست عزیزم! عموماً در عشیره نوع بشر، مادران با بهرکشی عاطفی از نوزادان خود تا مرحله رشد آنان، از آنان سپر حفاظتی مورد اعتمادی برای دوران پیری خود پرورش می دهند. برای همین هیچگاه فرزندان نمی توانند تا پایان عمر با والدین خود به یک رابطه بالغانه نایل آیند.

<>

سخن ۷۷۴

ملتی که برای کسب و تربیت شعور هزیننه نمی کند به جایی نمی رسد. دوست من، خدایی راستایش کن که هیچ بتخانه و امامزاده ای تدارک ندیده است، خدایی که ترس ترا می خواهد شعور انسانی ترا فلج خواهد کرد.

<>

سخن ۷۷۵

دوست عزیزم! دین و مذهب بر این قاعده استوار است تا شما با آلت تناسلیتان بیندیشید نه با مغزتان. چرا که کتاب دین و متولیان دینی، مغز شما را برای انبار کردن مهملات خود نیاز دارند، این همه باورهای مهمل و غلطی که در جان شما ریخته اند تصور می کنید در کدام مزرعه طاعون زده ای پرورش داده شده است؟

از قیم زنان شدن، تا صدور اجازه برای کتک زدن زنان. مردان ما تربیت نشده‌اند تا بفهمند که زنان ما بیش از مردان ما به کرامت و منزلت و شرافت انسانی خود پای بند هستند تا مردان. زن را از کودکی مفعول پرورش می‌دهیم تا مقهور مردان باشند. هویت زن، که زاینده من و شماست، ابزاری شده است تا متولیان شرور دین با تحریک هوش تربیت نشده مردان، آنان را بر علیه زنان بشورانند. و با عناوینی چون غیرت و ناموس و شرافت و ده‌ها مورد این چنینی، این بیچارگان درمانده را در قفس مطامع خود به اسارت کشند تا بازار شرارت خود را داغ ترکند. هر زنی که از زن بودن خود دست می‌شوید، بهای انسانی خود را قربانی کرده است. به یقین از بقا و حیات چنین زنی نسلی هوشمند و متعالی به بار نخواهد نشست. زنانی که تحقیر می‌شوند، جز متاع حقارت هیچ برای عرضه ندارد.

<>

سخن ۷۷۶

امری که هیچ زمان برای من قانع‌کننده نیست در این معناست، که چرا الله نمی‌تواند هویتش را به عین عیان کند، تا این همه متولی شیاد دینی، با کشتن و اعدام و سر بریدن او را اینقدر بدنام نکنند. یقیناً برهان مغلطه‌ای به نام الله در هستی، هیچ دلیل علمی و منسجم و محکمه‌پسندی برای اثبات ندارد، اما سعی دارد با ایجاد رعب و هراس، داشته‌های خود را درازدهان عموم رخنه دهد.



عجیب است که این الله، علاقهٔ وصف ناپذیری نیز برای کنترل و تماشای سکس مخلوقات خود در زمین و آسمانها دارد، و از این که دزدانه به معاشقهٔ مخلوقات خود سرک می‌کشد، لذت وصف ناپذیری در خود احساس می‌کند. گاهی وجود یک شعور مغلطه آمیز، فرد را به داشته‌هایش مغرور می‌کند. غرور، یک رذیلت اخلاقی است، که با آویزان شدن به آن، فضیلت انسان خدشه دار می‌شود.

<>

سخن ۷۷۷

اگر قرار بود در طول تاریخ، به عقیدهٔ همه اقشار باورمند بخصوص دین مداران احترام گذاشته شود، این جهان هنوز درگیر الاغ و شتر و شپش و طاعون و وبا و هزار درد بی درمان بود. در ازای احترام نگذاشتن به عقیده عموم باورمند بود که جهان امروز ما توانسته به پیشرفتهای لازمه دست یابد. هر عقیده‌ای که با موازین علمی ناسازگار باشد ارزش احترام ندارد.

<>

سخن ۷۷۸

اعتقاد، چیزی نیست که علم بتواند آن را پشتیبانی کند. خوراک اعتقادات باور است، و خوراک علم، شواهد غیر قابل انکار قابل لمس.

<>

سخن ۷۷۹

اعتقاد به خدایی که مرا به چنین جهانِ ترحم انگیزی هدایت کرده است، هولناکترین باور ممکن می‌تواند باشد. تنها زیبایی قرن بیستم در این معناست، که بساط فریب متولیان دین، به توسط فرزندان خود آنان، به محاکمه کشیده شده است.

دوست گرانقدرم، در تمامی دوران ۱۴ ساله‌ای که محمد خادم و پیشکار خدیجه بود، محمد، اجازه نداد بود تا کسی به بیماری نادر او که امروزه به آن سندرم تامپرال می‌گویند پی ببرد، محمد به محض احساس این که در حال غش است خود را به خلوتی می‌رساند و بعد از دست و پا زدن با بیماری خود؛ به محض بهبود مجدداً به جمع می‌پیوست.

در تواریخ نیز مکرراً از این حالت محمد یاد شده است، محمد به دلیل زیرکی و هوش سرشار، قصی القلب بودن خود را که ناشی از رنج یتیمی او بود، در پشت صفت مهربانی و درستکاری پنهان کرده بود و از برملا شدن حقیقت خود تا زمان لازم حذر داشت. کما این که بعد از به قدرت رسیدن شاهد رفتار های خشونت بار او حتی با پیری هشتاد ساله که شاعر دوران خود او بود در تاریخ هستیم.

آنان که به شرح این بیماری واقف هستند می‌دانند که صرع تامپرال بیماری عجیبی است که فرد، بعد گذراندن دوره این بیماری چنان زلال و شفاف می‌شود که گویی تازه از مادرزاده شده است، و سخنان عجیب و غریبی می‌گوید. محمد با استفاده از این بیماری در اذهان مردمان زمانه خود طوری جا افتاده بود که عده‌ای زیر نظر تبلیغات مسیحیان و یهودیان مکه یا (پترا) او را باور داشتند. و هوش محمد برای حفظ اشعار شاعران دوران خود بسیار فعال بود.

بعد از ازدواج با خدیجه در حضور او بارها به این حالت گرفتار شده بود، و مدام باجا انداختن این معنا که از غیب برای او پیام‌هایی نازل می‌شود خدیجه

را هم در فریب خود سردرگم نموده بود. هر چند من در این معنا نیز تردید دارم، چون حامی محمد، بستگان خدیجه یهودی تبار بودند. این غش در طول زمان، یکی از بزرگ ترین ابزارهای فریب محمد برای عوام الناس گردید و نتیجه آن این شد، که جهان امروز گرفتار بلای کتاب او شده است.

<>

سخن ۷۸۱

یکی از مهلک ترین اختراعات بشری که ادیان جهان را، بخصوص اسلام را به وحشت انداخته ابزاری ست به نام مغز، که متاسفانه هنوز به دلیل بالا بودن قیمت این کالا، بخش کثیری از مردم در ابتیاع و خرید آن دچار مشکل عظیمی هستند.

<>

سخن ۷۸۲

کسی که شجاعت رها نیدن خود را از شر اسلام داشته باشد، بطور قطع، یک مسلمان واقعی است. خدایی که می تواند ذهن سوال بر انگیز مخلوق خود را سرکوب کند، هرگز به سعادت مخلوقاتش روی خوش نشان نخواهد داد.

<>

سخن ۷۸۳

دوست عزیزم شما در کشوری زندگی می کنید، که زنانش به نحو احسن، با تجمع در میادین شهر، معترضین به حجاب را ترور می کنند. آن وقت شما خودتان را جر می دهید تا به چنین ملت و مملکت احمقی، و مهمتر اینکه، به بخش وسیعی از زنان چنین مملکتی، آزادی هویت زنانگی اعطاء فرمائید؟

وقتی احمقی مثل سیمین دانشور، که خود را روشنفکر و نویسنده این مملکت ویران شده می داند، از حجاب زنان دفاع می کند، شما به راستی در این مملکت

به دنبال چه هستید؟ شما در باغ وحشی به نام ایران زندگی می‌کنید که تنها حقوق تو برای ابراز هویتت، هوار زدن، و الله واکبر گفتن برای تحکیم مقام و منصب آخوند هایی ست که به چپاول همه ملت و مملکت مشغولند. من تصویری کنم شما نه استالین را می‌شناسید و نه تاریخ استالین زاده‌ها را خوانده‌اید.

<>

سخن ۷۸۴

دوست بزرگوارم!

یکی از معجزات قابل لمس قرآن محمد این است، که هر محقق و عالم و صاحب معرفتی که به قصد تحقیق در امور آیات این کتاب دست نویسد، اقدام نموده، کشته شده است. شما بزرگوار، معجزه‌ای بالاتر از این برای این کتاب آسمانی سراغ دارید؟

دوست عزیزم! در جامعه‌ای که درندگان دینی گرگ صفت در آن پرسه می‌زند؛ برای حفاظت از گله شعورت، باید که پلنگ پرورش دهی. احمق‌ها هیچ وقت نمی‌توانند از خایه‌های خدا دست بکشند. چرا که ماتحتشان نیازمند خوراک است.

<>

سخن ۷۸۵

آدمها از سرناچاری محتاج دین هستند تا مرگ آنان را بگونه‌ای توجیه کند، همه آنها که هراس مرگ را کنار گذاشته‌اند، بی معنی ترین عنصر و مفاهیم هستی برای آنها، دین و مرگ خواهد بود.

<>

سخن ۷۸۶

اینکه به اصطلاح روشنفکران اسلامی سعی دارند قوانین دینی اسلام را به نوعی در متون اخلاق انسانی مطرح کنند ، انگار نمی خواهند بدانند که همین اسلام ۵ میلیارد انسان غیرمسلمان را بر روی کره زمین کافر می داند، تابدین وسیله بتواند اموال و زنان و بچه های همه آنان را به نام الله به غارت ببرند.

<>

سخن ۷۸۷

زیادی دانستن، بیماری مهلکی است به قدرمرض هاری، که خیلی زود به اطرافیان منتقل می شود. برای همین ملایان و دینمداران درجامعه، بطرز خشنی ماموریت توقیف و حبس و اعدام کسانی را یافته اند که مبادا بیماری آنها به عموم جامعه سرایت نماید .

<>

سخن ۷۸۹

زندگی نکبت بارم به من درس تلخی داد، اینکه مدام باید مواظب تهاجم کسانی باشم که مدرس اخلاق دینی جامعه هستند. چراکه فقط متولیان دینی هستند که اگر براساس الگوهای ذهنی شان حرکت نکنم مرا تکه پاره خواهند کرد .

<>

سخن ۷۹۰

به قول مارلون براندو، هنرپیشه آمریکایی، تنها، از یک نفر نمی شود جلو زد، و آن کسی است که راه خودش را می رود. اما در کشور ایران این جمله

اصلاً مصداقی ندارد، چرا که، در این مملکت هر کسی که بخواهد راه خودش را برود، یقیناً سراز غسالخانه شهر در می‌آورد.

<>

سخن ۷۹۱

یک دین مدارحرفه‌ای، مدام عقاید مهملی تکراری خود را استفرغ می‌کند، اما آدمها به گونه‌ای تربیت شده‌اند که هر بار این تهوع تکراری را شیوه‌ای از یک سخنی نو تصور می‌کنند.

<>

سخن ۷۹۲

دوست عزیزم! وقتی تمامی اختیارات مالی زندگیتان را به همسرت سپرده‌اید، تنها ثمره‌ای که نصیب شما خواهد شد، مذمت‌های مکرراست، که توسط ایشان خواهید شنید، از باب اینکه چرا هیچ کاری برای اونمی‌کنید، زنان تربیت نشده‌اند که بعضی کارها را تمام شده ببینند. سعی کنید گاهی چیزی برای دادن به همسرتان داشته باشد.

<>

سخن ۷۹۳

شرف دارند آنانکه با بطری مشروبی در دست، نگران مستی خویشند، تا کسانی که با کتابی مقدس در دست، با بریدن سرانسانها در پی خشنودی خدا هستند.

<>

سخن ۷۹۴

متولیان ادیان با عقده‌های بزرگ خود، بسیار هولناکند. چرا که از صدمه زدن به هویت انسانها هیچ هراسی ندارند.

<>

سخن ۷۹۵

حقارت آدمهایی که انسانها را ممیزی می‌کنند در این است که می‌خواهند بگویند چرا توی انسان از من آدم بیشتر می‌فهمی.

<>

سخن ۷۹۶

جامعه‌ای که از واقعیت دور می‌شود، از حقیقت جویان محیط خود بیشتر مُتَنَفِّر می‌گردد.

<>

سخن ۷۹۷

سَر درد ناشی از وِرَاجی‌های یک متولی دین را می‌شود با یک مسکن مداوا کرد، اما دردهای اورا، به حیلۀ هیچ دارویی درمان نمی‌توان نمود.

<>

سخن ۷۹۸

ذهنی که با باورهای دینی مأنوس است، تحت هیچ شرایطی در آغوش فرزاندگی آرام نخواهد گرفت. حماقت تنها ابزاری ست که بیشعورها حمل می‌کنند.

<>

سخن ۷۹۹

قدرت سیاسی تنها سمّ مهلکی ست، که به طرز هولناکی وجدان انسانی را آلوده خود می‌کند، بطوری که برای رهایی از شرّ این سمّ مهلک، جز خون انسانها درمانی بر آن متصوّر نیست.

<>

سخن ۸۰۰

شعوری که کدر می‌شود جز گدورت، هیچ برجای نخواهد گذاشت.

کر کس، هیچ زمان طعم لذیذطعامی گوارا را فهم نخواهد کرد.

وقتی همه جان شما همچون خوک است، انتظار نداشته باشید تا دیگران ترا غزالی خوش خرام تصور کنند.

وقتی حافظه شما از باورها متورم شد باعث می‌شود تا شما فکر کنید که کار شعبده باز، یک حقیقت انکار ناپذیر درهستی ست. شعبده باز، کاری می‌کند تا شما فکر کنید که فکر نکنید. فرزندم اگر ذهن را عادت دهی تا سرخ ها را جستجو کند، به یقین به مقصد مقصود خواهید رسید. باورها، در زمانی خاص و شرایطی خاص بروز می‌کنند. اعتقادات دینی می‌تواند گدهای ناقصی به درون مغز شما ارسال کند، تا شما، ناخود آگاه، بقیه جزئیات را در مغزتان، به میل خودتان نقاشی کنید.



میلادها سلول رُبات گون، که به ما شمایل بخشیده‌اند، اصلاً برایشان اهمیتی ندارد که ما چه هستیم و چه خواهیم شد. این شمائید که می‌توانید با تربیت این سلولها، به اهمیت انسانی خویش هدایت شوید.

خائنی به نام مغز، در جمجه ما زندگی می‌کند، که می‌تواند با خوردن گول، تمامی احساسات و عواطف ما را دچار تحریف نماید و با سر باز زدن از پذیرش منطق چرائی‌ها و چگونه‌ها ما را به اشتباه بیندازد.

<>

سخن ۸۰۱

سخنان مُبَلَّغانه، شعور را فلج می‌کند، سعی کنید خود را به شنیدن سخنان محققانه عادت دهید.

<>

سخن ۸۰۲

فرمول شخصی سازی امور، گند زدن به همه چیز است. آدمها، چقدر باید برای کج فهمی هاشان درد بکشند

ملتی که مدام جهل را تیمار می‌کند، شعورش به گند خواهد نشست. روزی که جهل بداند، که شعور برای تربیت او چه رنجهای کشیده است، یقیناً به احترامش خبردار خواهد ایستاد.

<>

سخن ۸۰۳

یقین داشته باش، وقتی زندگی سگی را جدی گرفتی دیگر آن زندگی، از زندگی بیرون نخواهد رفت. مردم، دیر می فهمند و زود فراموش می کنند، برای همین متولیان دین به راحتی قادر به فریب توده ها هستند.

فرزندم! عدالت بی معنی ترین واژه‌ای ست که ذهن بشر خلق کرده است. فریب مهملات را مخور، که عَرَضَةُ مغالطات، در قنطاق عدالت، فریبنده تراست.

<>

سخن ۸۰۴

ملت دنیا برای حفظ فرهنگ خود مدام اختراع و اکتشاف می کنند و ملت من برای تخریب فرهنگ خویش تلاش.

هوش دار، جامعه‌ای که از ادیب تهی گشت، به یقین ادبی نخواهد داشت.

جامعه ما فقر ادیب دارد، تلاش کنید تا خود خویشتنتان را ادیبانه پرورش دهید.

<>

سخن ۸۰۵

فهم، کلیدِ رمزِ قفلِ معشوق است. آنگاه که این قفل را گشودی، خویش را در معشوق خواهی دید، و معشوق را در خود متجلی.

دیگر چیزی از تو برای تو نخواهد ماند، مگر فهمی کلان از حضورت در این هستی هست.

<>

سخن ۸۰۶

عاشقی که سر بر پای معشوق نهد، تمامی او را تصاحب خواهد کرد. عاشق باش، تا هستی را تصاحب کنی. که اگر مست عشق شدی، این معشوق است که ترا تیمار خواهد کرد نه تو او را.

<>

سخن ۸۰۷

زیبایی را ستایش، و درستی را عبادت باید کرد.

<>

سخن ۸۰۸

بی هیچ تردیدی منطق و استدلال باعث ازهم پاشیدگی دین می شود.

کسی که شعورِ خود را با فهمِ این دو مبانی تعلیم می‌دهد، بعید است از دست  
دین مدارانِ جانِ سالم به در ببرد .

<>

سخن ۸۰۹

حاکمان نالایق، زمانی برمسندِ قدرت و سرنوشتِ ملتی حاکم می‌شوند، که  
اطرافیانِ هم مسلکِ حاکمیت، در تصمیمی مشترک برای چپاول و اختلاس  
وغارتِ ملتی متحد می‌شوند. و با به روی کار آوردنِ نالایقان، لایقانِ صبورِ  
جامعه را به انزوایی هولناک هدایت می‌کنند .

<>

سخن ۸۱۰

فرزندم ! هیچ امری به قدر انتظار، انسان را نا امید نمی‌کند. کسی را که به او  
قولی سپرده ای تحت هیچ شرایطی منتظر نگزار.

<>

سخن ۸۱۱

بزرگترین معجزهٔ ادیانِ به اصطلاح الهی، همچون قرآن، انجیل، تورات  
و مشتقات آنها، همه، دروغهایی ست که برای فریب عوام ابداع شده‌اند، هیچ  
یک از پیشگویی های علمی این کتب، در جهانِ سرشار از علمِ امروز، تائید

نشده است، بلکه این دروغ‌ها، بقدری عوامانه بیان شده‌اند، که متولیان این کتب، برای ایزگم کردن شعور ناقص پیروانشان، دیگر قادر به ابداع هیچ حيله‌ای نیستند. به مانند سوره نور، آیه چهل و سه در قرآن، که در باب بارش تگرگ به زمین، از کوه‌هایی در آسمان سخن می‌گوید. ادیان خود الهی خوانده، یقیناً با فراینده علم شیمی و فیزیک در هستی آشنا نبوده، برای همین خدایانشان جاهلی بیش نیستند، و از درک حقیقی جهان اطراف خویش، کاملاً ناآگاه هستند و با بیان و طرح معانی غیر علمی، خطاهای باورنکردنی در پیام‌های خود برای نوع بشر به یادگار نهاده‌اند.

دین بزرگترین کارخانه تولید کنسرو حماقت است. اینان اگر شعوری به فهم حقیقت داشتند، هویت انسانی خود را ملحفه پیچ نمی‌کردند. دین مداران، قویاً مزاحم کرامت انسانیت شده‌اند. از نوک ناخن، تا فرق سرشان را، جُرام تَوَهَّم گرفته است.

خدایی که با مصلحت اندیشی‌های خود به دردهای جانکاه من، اعتنایی نمی‌کند، چرا باید او را ستایش کنم؟ آن خدایی که با مصلحت به اداره جهان مشغول است ارزش عبادت ندارد.

<>

سخن ۸۱۲

عزیز پدر! قریب به اتفاق کتابها، دروغهایی بیش نیستند. که یا مغرضان مکتب دار نگاشته‌اند، یا دینمداران بیشعور، بگرد به دنبال کتابی، که دروغهای دیگر کتب را بر ملا کرده است.

<>

سخن ۸۱۳

جهل درجان می نشیند نه از برای آنکه ما را خوشحال کند. می نشیند، تا همه خوشی های ما را قربانی مقدم خویش نماید. حماقت نوع بشر بقدری وقیح است که اعمال غیرانسانی خود را با توجیه هی غیر عقلانی شرح می دهد، و هر م های اعجاب انگیزی برای مردگان خود می سازد تا بی هیچ شعوری، زنده گان را برای ساخت این اهرام بکشتن دهد. قبرخیمینی، بزرگ ترین دروغ تاریخ است که در قرن حاضر به منصفه ظهور رسیده است. فضیلت، معنایی نیست مگر مفهومی که گذشت زمان در ما شکل می دهد، ای بسا ردیلت ها، که گذشت زمان به فضیلتش مبدل کرده است، و چه بسا فضیلت ها، که در بستر ردیلت جای گرفته است.

<>

سخن ۸۱۴

فرزندم! تاوان فهم در این دیار جز لودگی ست، که اگر نداشته باشی لرد خواهی شد.

<>

سخن ۸۱۵

زندگی بدون عشق، فاضلابی ست متعفن، که آدمیان را فهمی بر آن نیست. نمی‌دانند که هیچ مدفوعی بوی مطبوع بخود نخواهد گرفت. مگر این که به امداد شعوری انسانی، حیات گنبدیده او را رایحه‌ای برافشانند.

عاشق باش فرزند، که فضولاتِ انسانِ عاشق نیز، رغبت به پاکی را جستجو می‌کند. وحذرکن از شعارگویی در عشق آدمها، که هیچ شعوری در آن یافت نخواهی کرد. آدمها خود را تحمل نمی‌کنند، تحمل شعورِ بلند تو برای آنان دشوارتر است. هیچ حسی در آدمها پایدار نیست، حسی که پایدار نباشد، ارزش ذخیره ندارد، رهایشان کن تا تمام شوند، قبل از این که تمامت کنند.

وعشقی در این گندابِ متعفنِ بدور از آدمها، برای خود خلق کن، تا مشام انسانیت از عفونت فاضلابِ حیات آدمها و هستی، در امان باشد.

<>

سخن ۸۱۶

هیچ محققِ موثقی با وساطت قراردادن باورها، به شعوری مستدل نخواهد رسید. ذهن آدمها، به اندازه لیاقتشان فهم اموری کند.

<>

سخن ۸۱۷

فرزند! حرص به مشتاقی را مشاطه گانِ عاشق پیشه فهم می‌کنند. عاشق باش، تا مشتاقِ مشاطه‌گی معشوق شوی. باورها و سلاقی، حرمان فروشِ حرمت هُرمان (خرد و هوش) تو وند، بی اینان به سوی عشق روانه شو، تا به فهم حقیقت

جان خویشتنت فهیم شوی. اگر حقیقت عشق در جان و خون تان ترید شده باشد، ضمیر ناخود آگاهتان، امانت دارشایسته‌ای خواهد بود برای یادآوری درست ترین‌های حیاتت.

در این میان، بزرگترین معجزه ممکن، دفن عقاید دینی توست. فرزندانم! آدمها عادت دارند که از شنیدن نبود خدا، به فجیع ترین شکل ممکن غش کنند، و به طرز بیرحمانه‌ای از خرفات و جهل؛ انتظار معجزه طلب نمایند، ترا نصیحت می کنم که به طرز باور نکردنی به خویشتن راستگو باش، تا معجزه حقیقی را در جان خود فهم کنی.

اگر آدمها یک هفته می توانستند از خیال سفره ملکوت دست بردارند، در اندک زمانی می آموختند که چگونه از خوراکهای زمینی، معده شعور خویشتن را البریز کنند.

<>

سخن ۸۱۸

فرزندانم! هیچ زمان راز و رمزهای ذهن خویشتن را به نامحرمان افشا مکن، که آنان حسودانی هستند که حلاوت های پاک ذهن ترا به فحشای نادانی خویشتن آلوده خواهند کرد.

که هیچ فاحشه خانه‌ای برای نجابت نجیبی حفاظی سفارش نمی دهد.

<>

سخن ۸۱۹

در عجبم از این که عده‌ای با افکار کود کانه سعی دارند خود را به بلوغ فکری برسانند. ملتی طعم آزادی و آزادی را خواهد چشید، که یک قدم از مُمیزان حاکمیت جامعه خود، به پیش افتاده باشد.

<>

۱۴۴



سخن ۸۲۰

تنها موجودی که توانست پای خدا را به هستی باز کند، آدم بود. و خدا توانست بدون کسب مجوز از خالق خویش، در تمامی بود و نبود جهان دخل و تصرف ناعادلانه اعمال نماید. چرا آدمها تصویری کنند که با چسبیدن به خدا، همه مشکلات و نابسامانیهای آنان قابل حل است؟

خدا خود، بزرگترین معضل ذهن آدمهاست که آنان را از منزلت انسانی شان باز داشته است.

<>

سخن ۸۲۱

در حیرتم از خدای دین مداران، که چگونه توانسته است با این همه جنایاتی که پیروانش در حق ساکنان این جهان مرتکب شده‌اند، همچنان شرمساری خود را از عشیره نوع بشر کتمان می‌کند. نمی‌دانم الله، چه سرنوشت تعریف شده‌ای برای حداقل ده میلیون اسپرمی که هر بار زنان روانه دستشویی می‌کنند، پیش بینی کرده است. کارخانه دین مداران، بزرگترین چرخ دنده نساجی را برای منسوجات مغلطه خود بکار گرفته است، که برای عرضه محصولات بُنجل خود نیز بازاری جز شعور ساده لوحان، مکانی سراغ ندارد.

<>

سخن ۸۲۲

آدمها مجذوب کسانی هستند که درهاله‌ای از مه و وهم فرو رفته‌اند. اما انسانها، شیفته کسانی می‌شوند، که در تابش نوری به وضوح قابل رویت‌اند. فرق فاحشی‌ست میان آنچه آدمها می‌دانند، و آنچه انسانها به مالکیت شعور خویش کشیده‌اند.

<>

سخن ۸۲۳

فرزندم! توده وسیعی از آدمها هستند که از وکالت امورخدا در جهان نان می خورند، توگویی همین چند لحظه پیش، خدا حکم وکالت ماترک خود را در هستی به دست آنان سپرده است .

حماقت توده ها آنقدر عمیق است که گاهی از من می پرسند اگر بعد مرگ، متوجه شدی جهان دیگری نیز وجود داشته چه پاسخی خواهی داد؟ من همان پاسخی را خواهم داد که قبل از تولد، به زهدانِ مادرم دادم . یقین کن فرزند! تا زمانی که، خدایی با کتاب، در هستی وجود دارد، مخلوقاتِ خود خوانده او، با توسل به اعمال و رفتارهای دیکته شده، همه خباثت های خود را به گردن خدا خواهند انداخت، تا از عذاب وجدانِ انسانی خلاص شوند، اگر توانستی بدون دوستی با کتاب خدا، حرکت کنی، آن وقت، مجبور خواهی شد، که جز به خودت، به هیچ کس پاسخ گو نباشی .

<>

سخن ۸۲۴

فرزندم! ما در کشوری زندگی می کنیم که هنوز عده کثیری نمی دانند که حضرت عباس، چه نسبتی با ابوالفضل دارد. یقین کن، که از خدا بی خبران، به جز خودِ خدا باوران هیچ کسی نمی تواند باشد. خدا باورن، بهترین خدا ناباورانند.

<>

سخن ۸۲۵

هیچ گوسفندی برای نجات از دست قصاب، علوفه جادویی نمی خورد. برای نجات از دست قصاب، شعور، تنها ابزاری است که ساطور قصاب را بی اعتبار می کند. هراندیشه نو رسیده‌ای، با حلاوتی به نام بهشت، از ذهن آدمیان تارانده شده است. دین، در طول زمان با شعور آدمها کاری کرده، که فهم حقیقت را در منجلابی از تعصب و تعفن فرو برده است.

**اراده آدمها، برای داشتن باورهایی منحط، بسیار قوی تر از تصمیم آنان برای دانستن حقیقت است.**

<>

سخن ۸۲۶

اینکه دین مداران قویا در مقابل پرسش و پاسخ آسیب پذیر هستند تردید نباید کرد، چراکه صدمه خوردن به باورهایشان تعادل امنیت فکری آنان را به هم خواهد زد. بخش وسیعی از شمایل ذهنی دین مداران، از به روز کردن محیط ذهنی خود به طرز هولناکی در هراسند، طراحی ذهن دین مداران به گونه ای تربیت شده است که در مقابل هرگونه دست کاری با واکنش های شدید از پیش تعیین شده، ورود هر پدیده نو رسیده‌ای را عقیم می کند.

<>

سخن ۸۲۷

این دیوانگی محض است که ما تصور کنیم اگر خدا را از صدر امور حیات حذف کنیم، اعتبار حیات به زیر سؤال خواهد رفت. بلکه با صدر امور قرار دادن خداست که هستی، اعتبار خود را به زیر سؤال برده است.

<>

سخن ۸۲۹

دین، به عنوان سرمایه بقای خود، با محفوظ نگاه داشتن نادانان، فرهیختگان را درقماری نا برابر به نفع عوام تمام می کند، تا شعور باورمندان به خود را و روز رستاخیزش را، که خود در اذهان آنان ساخته است، از دست ندهد. شعوری که می تواند خدا را به چالش بکشد، تحت هیچ شرایطی خوشایند متولیان دین نخواهد بود.

همه کتابهای ادیان بر پایه ناآگاهی عوام تدوین شده است، چراکه هیچ خردمندی نمی تواند با توهمات کنار بیاید.

اگر روزی قرار باشد که عقل خرید و فروش شود، همه جماعت مسلمان به یقین فروشنده عقل خود خواهند بود، چون تصور می کنند با داشتن خدا و قرآن، نیازمند متاعی به نام عقل نیستند

متأسفانه هیچ محکمه ای در دنیا وجود ندارد تا بابت رفتارهایی که ما با خودمان می کنیم ما را به محکمه ای بکشد، اگر چنین محکمه ای وجود می داشت، ما یقیناً یا به اعدام، و یا به زندانهای طویل المدت گرفتار می آمدیم.

<>

سخن ۸۳۰

جهانی که غرق در بی عدالتی و نابرابری است، خدای چنین جهانی تحت هیچ شرایطی قادر نخواهد بود دنیایی مجزا این جهان عینی خلق کند.

برای کسانی که مختصر شعوری برای خویش کسب کرده اند، خواندن کتابهای آسمانی خودبترین دلیل ممکن برای گرایش آنان به بی خدایی است. کاربرد

دستورات منگ کنندۀ دین، کارش بقدری هولناک است که می‌تواند از دختری باکره به نام مریم، فرزندی به دنیا بیاورد که حتی او را به منصب پیامبری نیز منتصب نماید. اما همین خدا قادر نیست تا کودکی سرطانی را که مظلومانه در حال جان‌کندن است درمان نماید، و حماقت خود را با واژه‌ای به نام مصلحت رفوو می‌کند.

<>

سخن ۸۳۱

دکانداران دینی، سعی دارند از هر ده‌آیۀ مندرجۀ در کتاب مقدسشان، هفت آیۀ وحشتناک غیر انسانی را پنهان کنند، و با به سرقت بردن آیۀ های دست چین شدۀ اخلاقی، گفته‌های امید بخشی را از کتاب به اصطلاح آسمانی خود ارائه دهند. تابا مقید نمودن باورمندان خود به روز رستاخیز، نان حیات خویش را پرچرب‌تر کنند.

<>

سخن ۸۳۲

فرزند! چه دردی جانکاه تر از این، که من آدم که بر روی این گوی بسیار ناچیز که زمین نامش داده‌اند، در کهکشانی سرگردانم که فقط خورشید آن، یکی از ۲۰۰ میلیارد ستاره‌ای است که در راه شیری وجود دارد، و خود راه شیری یکی از ۱۰۰ میلیارد کهکشانی ست که در کائنات معلق مانده است. آن وقت سعی دارند به من شپش آدم نام به قبولانند، که الله گفته فردی عربی به نام محمد، مرا اشرف مخلوقات خطاب کرده است، تا اجازه داشته باشم

هر گونه گندی را بخاطر الله در زمین مرتکب شوم، و حضورم را در این زمین، با برده داری و کشتار هممونانم موجه جلوه دهم .  
این درد آواست، که با تپاندن وَهْمِی به نام الله در حلق مجهولاتِ ذهن، شعورِ تفحص طلب در حال تکامل خود را عقیم کنیم.  
عده ای معتقدند که حدود یکصد هزار سال قبل، موجوداتی فرا زمینی که برای کشف و استخراج طلا پا به زمین گذاشته بودند، اگر کمی به تربیت شعورِ موجودی به نام آدم، که از خود در این کره به یادگار نهادند، توجه نشان می دادند، امروز هیچ شیادی به عنوان پیامبر و امام و متولی دینی نمی توانست با قفل کردن شعور در حال تکامل این موجود، او را دچار ذلت فهم کند.  
در مباحث، کشیدن پای خدا به میان، تنها پاسخی است که ما به مجهولاتِ ذهنی خود حواله می دهیم تا از دست گنگی فهم هستی خلاص شویم.  
بی هیچ تردیدی، تمامی خدا ناباوران، بشدت شیفتهٔ قانونی هستند که آنان را به رفتاری اخلاق مدارانه سوق دهد.

<>

سخن ۸۳۳

فرزندم شتاب داشتن در امور می تواند زمان را گُند کند، پس شتاب نکن تا گُندی زمان آزارت ندهد. آرام باش و آهسته برو، که هیچ مقصدی در این عالم منتظر تو نیست تا تو برای رسیدن به آن در شتاب باشی، فقط برو و برو و برو، تا جایی که تمام شوی.

<>

سخن ۸۳۴

وقتی بشود با توسل به کتاب های آسمانی شیوه برده داری و ظلم به حقوق زنان را موجه جلوه داد، یقیناً این کتابها از هر کتاب زمینی، زمینی تر هستند. چرا ما باور کرده ایم که این فقط خداست که حضور انسانها و پدیده ها را در هستی هویت بخشیده است. چرا نمی خواهیم حتی یک لحظه با کنار گذاشتن خدا از هستی، حقایق پدیده ها را لمس کنیم. آنان که آلوده دین می شوند، از ادای دیون انسانی به خویشان باز می مانند.

حذر کنید از دین مداران، که هیولایان پیچیده ای هستند که در فریب شعور آدمیان مشق های هولناکی تعلیم دیده اند. دین تنها وسیله ای است که می تواند مهملات چند هزار ساله را به عنوان یک پدیده مقدس، در حلق توده ها فرو کند. همه ادیان در تخریب خوشی انسانها، دروس مقدسی را برای پیروان خود علم کرده اند. هر دینی که لذات دنیوی را بر تو ناپسند می داند، در ابطالش مصمم باش.

<>

سخن ۸۳۵

خدا باوران با جمع آوری ندانسته ها و مجهولات ذهنی بشری در طول تاریخ، سعی دارند نظریه اثبات خدا را به عنوان یک اصل مسلم در خلقت جا بیاندازند، در صورتی که: وجود خود خدا در هستی، یکی از بزرگترین مجهولات ممکن بشمار می رود.

مردم عادت دارند برای دانستن هر پدیده ای به مهملات دین و دین مداران چنگ بزنند تا خود را از شر عذاب فهم خلاص کنند.

<>

سخن ۸۳۶

فرندم! احمقها، آلت دست بیشعورها هستند، و بیشعورها گرفتار حماقت درونی خودشان، از این جماعت بیمار دور باید بود، که انسانها، در قِلت آند و آدمها در کثرت.

احمق درو می کند و عاقل کِشت، هیچ احمقی کِشت نمی کند.

عاقل می کارد و احمق درو می کند.

از بیشعورها دوری کن، تا مجبور به دوستی با آنها نشوی.

<>

سخن ۸۳۷

درد آورترین بخش سرنوشت ملت ایران در این است که مدرک داران کلفت این مرزوبوم با سطحی در حد خواندن و نوشتن، بیسوادی خود را سرپوش نهاده اند.

<>

سخن ۸۳۸

اگر پائیز، باتالائو رقص فریبنده رنگهای نغمه خود، خویش را، به احرام سپید زمستان، حباله نمی کرد، بهار چگونه می توانست، به زایش پُراز شکوه تابستان خود، امید دوباره ای نوید دهد. و پائیز می داند، که در این همرفتی دلربای شمارش ها، با سخاوت تمام خود، بقای درخشندگی خویش را، با تولد دوباره مهر، باز خواهد یافت. و بنگر که ما چقدر، در سخاوت زایش فصول اندیشه های



خود، با خویشتنِ خویش بیگانه ایم، که همهٔ عمرِ قلیلِ ناپایدارِ خود را، فقط به تماشایِ فصلی، از فصولِ حیاطمان سپری می‌کنیم.

<>

سخن ۸۳۹

تصور می‌کنم دلالتی میان پای دریدهٔ خصیه بازی چون شما، هنگامی که به بیماری هاری وقاحت مبتلا می‌شود، بهتر است برای دقایقی تَنبَن مرطوب خود را برای لیز دادن آلتی در مدخلِ دالانِ تنش، تا به قاعدهٔ زانو پائین دهد تا بشود درلیزیِ دواتِ آبِ نازِ حصیلهٔ اش، به هِمَّتِ قلمِ خُصیه‌ای مبارک، واژهٔ لذت را بر تنِ هزار بار لیس رفتهٔ او فرو کرد، تا مگر عصارهٔ هرزه‌گیش، که ناشی از وقاحت بی‌شرمانهٔ اوست را درمانی باشد.

گوسالهٔ خُصیه مکیده‌ی خُصیله فراخ؛ وقتی ندانسته اهانت می‌کنی. باید که در انتظارِ شمارش خورشیدی ماتحت خودباشید، تا سنواتِ عمر داده هایت را معین نمود.

تصور می‌کنم به راستی که دلالت‌های با تجربه‌ای چون شمایان می‌توانند با کمی صبوری لازم، کاری کنند تا گزیده‌ترین خانهٔ فواحش تاریخ را به ثبت برسانند. لازم نیست با توهین و قضاوت، گُنگِ هرزه‌گی تان را پهن کنید، که در قوارهٔ شعور بی‌شعور شما نمی‌گنجد، زبانِ به فضولات نشستهٔ خود را در دواتِ دان ماتحتتان فرو ببرید، تا داشته‌های ناپختهٔ خود را قربانی حماقت تان نکنید.

وقتی با صاحبان حقیقی ادب طرف می‌شوید، سخت مراقب زریاتِ زبان خود باشید. و الا قویا، سنوات داده‌هایتان به شکل غریبی برملا خواهد شد.

منبعد سعی کنید تا به حد کمال ادبی نرسیده‌اید، اظهارفضلی نکنید که فضله  
خواهید شد .

<>

سخن ۸۴۰

مردم عادت دارند برای خوراکِ ذهن خود به مهملات دین و دین مداران  
چنگ بزنند تا خود را از شرّ عذاب فهم خلاص نمایند. از این رو همیشه عرض  
کرده‌ام که عناصر موجودِ ذهنِ دینمدار، ابزارهای خطرناکی ست که می‌تواند  
شعور جمعی ملتی را از پرسش‌های کلیدی تهی کند .

<>

سخن ۸۴۱

قوانین دینی و مدنی در جهان سوم، تنها بهانهٔ موجه‌ای است که اقویا برای نظام  
بخشیدن به چپاول‌های جور و اجور خود وضع کرده‌اند .

<>

سخن ۸۴۲

نمی‌توانید در تاریخ ۱۲۰۰ سالهٔ گذشتهٔ ایران ، و بخصوص در ۴۵۰ سال  
گذشته ملایان تشیع، آنان را بدون معامله و زد و بندهای مزورانه با سیاست  
پیشگان حاکم تصور کنید. این جماعت دجالهٔ زنباره و لواط‌گر و مفتخور،  
برای رسیدن به مقاصد خود، از اشاعه و ترویج هیچ دروغ و هرزگی در جامعه  
ابایی ندارند و نداشتند، اگر قرار باشد به نفعی و منفعتی دست یابند از مخدوش  
کردن حقایقِ ذرّه‌ای عقب نمی‌نشینند. یکی از این جماعت پفیوز و گوساله،  
میرزا آغاسی، حاکم قجری تبارِ شهرماکوست، وقتی که عده‌ای از ساکنین  
شهرماکوی آذربایجان برای شکایت به مقر او رفتند و عریضه‌ای دادند که آقا

ترکان تحت فرمان شما در شهر و قصبات اطراف، به زن و بچه های ما تجاوز می کنند، میرزا آغاسی به آنان گفت: اگر آنها با اطفال شما وطی نکنند ( یعنی از پشت با آنان رابطه جنسی برقرار نکنند ) پس با من وطی کنند؟ این پاسخ یک آخوند روحانی گوساله اسلام پناه و مجری قانون و حاکمیت به رعیت تحت حاکمیت خود بوده است. با این اوصاف تصور می کنید، آخوندهای حاکم فعلی بهتر از او خواهند بود. زهی خیال باطل دارید، فعلا بروید در مساجد و خیابانها فریاد الله اکبرتان را سر بدهید تا زمان به گاه رفتنتان، در موعد مقرر فرا برسد .

<>

سخن ۸۴۳

متولیان شیاد دین، با توجه به مهارت تاریخی خود در فریب عوام و گاهی خواص سودجو، در سواری گرفتن از امواج برخاسته از جامعه توانستند حاکمیت منفور خود را حفاظت بخشند. فرزندم، تو مراقب باش تا خویش را فهم کنی نه خویشان را، که محقق کسی ست، که در بستر هیچ ایدئولوژی غلت نمی خورد .

<>

سخن ۸۴۴

موجودِ مَبْلَغِ درهر لباسی تدفین گر حقایق است و انسان محقق درهر لباسی تدوین گر حقایق. فرزندم عزیزم، اگر مرگ را فهم کنی و به دوستی با آن قد علم نمایی زندگی به زیبا ترین شکل ممکن جمال حقیقی خود را برتو عیان خواهد کرد. شعوری که با اصول ایدئولوژی های رنگ رنگ مَبْلَغین نابکار شکل گرفته است طومار انسانی ترا مخدوش خواهد کرد.

<>

سخن ۸۴۵

مخالفت ملایان با بدعت در دین سنتی آنان نه از باب این است که یقین دارند آداب و سنن آنان درست است، بلکه بیشتر از آن است که می‌دانند با هر بدعتی، منافع آنان بشدت در معرض خطر قرار خواهد گرفت.

<>

سخن ۸۴۶

سیاستمداران از عصبیان توده‌ها می‌ترسند، و دین مداران از آگاهی توده‌ها. بیهوده نیست که در طول تاریخ، این دو قشر شکیبایی نمی‌توانند از برادرخواندگی هم دست بردارند.

<>

سخن ۸۴۷

چند وقت پیش یکی از جرثومه‌های لجن مونث حکومت، در باب پوشیدن لباس سیاه پیامی به من داده بود که پاسخش را این گونه دادم.

نو شتم:

بهتر است شما دلالة مُکَرَّمه، نصایح شریفه خود را در باب احکام دینی تان با رطوبت مهبل صیقل گرفته مادر تان خیس کنید تا سلفی زنان تان، آزار کمتری بینند.

دیوئۀ دجاله میان پاره، سادات و سید بودن، یا نبودن، هیچ ربطی به بی بی بت شده شما زینب و رقیه و ام کلثوم یعنی خیکی و غیره ندارد.

شما جماعتی هستید که هُبل ولات و منات و عزی ها را در شمایل علی و حسین و حسن و ابوالفضل و تبار آنان تجسم بخشیده‌اید. شما بت پرستانی

۱۵۶

هستید که خود را موحد می دانید. شما درمانده‌های بیشعور ابله، به فرمانِ آدمخوری بیگانه به نام شاه اسماعیل، خدا را رها کرده و به پرستش آدمهای کوتوله چسبیده‌اید. اگر به قدر ذرّه‌ای خیسی شعور به تتان خورده بود، میان پای همچون دروازه غارتان را به قول خودتان برای خاندان قداره بند من، جر نمی‌دادید که در زمان حمله به ایران هزاران چون شما، واجدات را در سرزمین خودتان به قتل رساندند، و به کنیزی و غلامی و بردگی بردند.

ای تندیس کمال بیشعوری، زریاتی که شما و امثال شما از عاشورا و علی و حسین و حسن و عباس و امثال اینها می زنند، چندان آوثرین حکایاتی است که تاریخ بشریت تا به امروز به بخود دیده است.

می‌خواهم بدانم چرا، در مرگ عده‌ای عرب تبار متجاوز که دختران و زنانان را به کنیزی بردند و به پسران تان تجاوز کردند و مردانان را قتل نمودند، شیون می‌کنید.

اگر حسین از تبار من است چرا فاسقانی مفلوکی چون شماها، آن حصیله فربه خود را در طبق اخلاص برای به گا دادن به آنان عرضه می‌کنید.

شرم نمی‌کنید که با داشتن شوهر و بچه، در حضور شوهر مفعولتان، در مراسم و اعیاد؛ چنین غلیظ قربان صدقه مردانی آدمخور چون عباس و حسین و حسن و علی و دیگر نامحرمانی می‌شوید که ضخامت آلت تناسیلشان یقیناً به کلفتی بیشعوری شما جماعت ابله است.

مذهب شما جماعت، آنقدر ابله پرور است، که خود نیز در آن دفن شده‌اید. دم از نامحرمی می‌زنید و نعره زنان قربان حسین و عباس می‌شوید. خاک مذلت بر سرتان که نمی‌دانید که نمی‌دانید.

جالب اینجاست که خودتان را عقیفه نیز می‌پندارید، آیا اصلاً عقیف بودن در ذهن گندیۀ شما معنایی هم دارد؟ اگر حسین از تبار من است، به یقین بدانید که برای گائیدن شما بسیار مشتاق تراز هر مشتاقی ست. چنانچه در طول تاریخ همهٔ کسان و بستگان شمارا گائیده‌اند. که در خواب هم نخواهید دید چگونه می‌گائیدند.

بروید ماتحتتان را در تشتی از شعور به خیسی بشانید، تا شاید این بت پرستی منحوسان، که در قالب عبادت علی و حسن زبارة و حسین تشنهٔ قدرت و پول متجلی شده است را درمانی بیابید.

چه موجودات درمانده‌ای هستید، شما زنان و مردان مملکت ایران که لااقل ده هزار سال تاریخ زندهٔ آن است، و شما نادانان قربان صدقهٔ اجداد من می‌شوید که همهٔ شما را یکجا در تاریخ به گا دادند.

<>

سخن ۸۴۸

دین آنقدر فروتن نیست که بتواند حقایق هستی را پذیرا باشد. متولیان این سنخ از امور از انعطاف لازمهٔ شعور بر خوردار نیستند تا بشود آنان را به فهم واقعیت زمان هدایت کرد.

<>

سخن ۸۴۹

وقتی گفته‌های الله تحقق پیدا نمی‌کند، برای ایزگم کردن و فریب اذهان مخاطبانش، آنان را مورد اتمام قرار می‌دهد که گفته‌های او را دقیقاً به مورد اجرا نگذاشته‌اند، تا بدینوسیله بتواند به نوعی نادانی خود را سرپوش بگذارد.

<>

۱۵۸

سخن ۸۵۰

فرزندم ! ایمان دارم عشق جوانی کرم خورده است، چراکه جوانان، به نفس، عشق می ورزد، و پیران، به نفس. فرق است میان آنکه به نفس عشق می ورزد، و آنکه به نفس، شوکت عشق را شکار می کند.

<>

سخن ۸۵۱

همیشه برای موفقیت سعی کنید بال هایتان را بکشاید نه بهانه هایتان را، وقتی بهانه آوردی، یقین کن که بالهایت قیچی خواهد شد.

<>

سخن ۸۵۲

وقتی تصمیم گرفتی مثل دیگران نباشی تغییرات بزرگ در تو شکل خواهد گرفت.

برای رسیدن به اخلاقی انسانی، هیچ راهی وجود ندارد، مگر اینکه خودتان به انسان تبدیل شوید .

<>

سخن ۸۵۳

بزرگترین رمز موفقیت یک انسان در این است که وقتی اموری خراب می شود آنرا تعمیر کند نه تعویض، رابطه زناشویی همیشه مستعد تخریب است، هنر تغییر را بیاموز تا مجبور به تعویض زندگیت نشوی .

<>

سخن ۸۵۴

انسانی که لذائذ جان و شعور او با دلهره و ترس درهم آمیزد، فضیلت انسانیش را از دست خواهد داد.

<>

سخن ۸۵۵

عشق، تنها بهانه‌ای است که شعور انسانی را برای ادامهٔ حیات، تقویت می‌کند. همیشه عاشق باش، تا نیروی معشوق، قوت حیات تو را صد چندان کند. عشق به همهٔ آنان که در جان تو هستند.

<>

سخن ۸۵۶

ادیان ابراهیمی شامل، یهود، مسیح و اسلام، هر سه درست می‌گویند، چرا که هر سه این ادیان، اصلاً واژه‌ای به نام نادرستی را نمی‌شناسند.

<>

سخن ۸۵۷

در قاموس کتب ادیان ابراهیمی لغتی به نام غلط وجود خارجی ندارد، برای همین، هر سه دین، خود را از راستگو ترین ها می‌دانند.

<>

سخن ۸۵۸

خدا، جمع الجمع نیست. چرا که سعی دارید بافرستادن پیامبران جور واجور، ذات ناقص مخلوق بشر نام خود را، برای پذیرش دین و عقایدی نو، به درد و رنج مبتلا کند. اما می‌فرستد، تا بتواند وسعت شرارت خود را بیازماید، و تا بتواند شیطان را، بانی همهٔ این شرارتها معرفی کند.

<>



سخن ۸۵۹

حماقت بیشترِ ملت ایران بقدری وسیع است، که اگر دین اسلام نیز بر آنها حاکمیت نداشت، به حتم، ضریحی برای نادرشاه می ساختند تا پول و نذورات خود را در آن بریزند و سفرهٔ لطفعلی خان زند پهن می کرد و نذر می داد و دعای فرج شاه عباس و شاه اسماعیل جنایتکار را به راه می انداخت. وقتی با چنین ملت بیشعوری طرف هستید، بهترین کار ممکن سکوت است.

<>

سخن ۸۶۰

پسرجان آخوند، آموخته است تا با مجادلات بیهوده و استدلالات مغلطه گرانه، زوال شعور جمعی، و سرمایه گرانبهای جامعه‌ای را غارت و به هدر دهد، تا بتواند بقای خود را حفظ کند. این احمقانه است که تو از عقرب بخواهی برای رضای خدا نیش خود را به دست جراح بسپارد.

<>

سخن ۸۶۱

خدایان تنها مخلوقات ذهن بشری هستند، که برای تخم گذاری، جزم‌غز آدمها ماوایی برای بقایی خود نمی پسندد.

<>

سخن ۸۶۲

بزرگترین تراژدی بشر در طول تاریخ این بوده است، که دین مداران توانسته‌اند به فجیع ترین شکل ممکن، نه تنها فرضیه‌های شعور انسانی را فلج کنند، بلکه با اقدام به سلاخی کردن دست آوردهای خلاقانهٔ آنان، قرن‌ها جامعهٔ رو به رشد را از تعالی بازدارند.

علم، تنها واكسنى ست درمقابل عقايد شارلاتانهاى دينى، كه مى‌خواهد با كتب سرتا پا مجعول خود، موجودى نامريى به نام خداراچنان درجالتان غالب كند تا بتواند كرامت انسانى شما را به غارت ببرد.

<>

سخن ۸۶۳

حاكمان، و آنهاكه آموخته‌اند ردّ پاى تاريخ را پاك كنند، هيچ زمان به تو مجال زندگى نخواهند داد.

<>

سخن ۸۶۴

اين از خصايص فرهنگى ملت ايران است كه با جوگير شدن درخصوص امرى خاص، از فهم ديگر امور اطراف خويش به غفلت مى‌افتند. هيچ ايرانى تا امروز زحمتى به خود نداده است تا به فهم اين مطلب برسد كه روسها و بخصوص انگليس‌ها، درطول سالهاى ۱۲۹۶ تا ( دو سال ) ۱۲۹۸ شمسى چه فاجعه‌ي هولناكى را برسرزمين و ملت ايران تحميل كردند. وامروز اين ملت درغفلت نشسته، نمى‌دانند با آن قحطى ساختگى وحشتناكى كه منجر به مرگ بيش از ده ميليون انسان بخصوص در نواحى، آذربايجان و شمال و كردستان شد، با چنين دولت‌هاى چه بايد بكنند. و چرا بايد محققين و مسئولين كشور، چشم براين جنايات ببندند. و با اين دول آدمکش متمدن نام گرفته، هنوز رابطه‌ى دوستى داشته باشند. و چرا سياست منع رابطه‌ى خود را، فقط متوجه چند كشور کرده‌اند كه خيانتشان براين مردم چندان قابل تعمق نيست. بايد

گفت که به عمد در پنهان نگاه داشتن آن فاجعه عظیم، که فراتر از هول و کاست هیتلری است، سکوت اختیار کرده اند. در طول تاریخ، انسان از حمله آشورها به ایلامی ها، و اسکندرو اعراب تا چنگیز تا به زمان ما این همه کشتار در دو سال به میزان ده میلیون انسان، تحت هیچ شرایطی صورت نگرفته است که روس ها و انگلیس ها در ایران با ایجاد یک قحطی مصنوعی مرتکب شدند. و چرا باید از آن حادثه هولناک هیچ سخنی در تواریخ فعلی ایران درج نشده باشد. این فاجعه عظیم، که بیشتر به یک نسل کشی باور نکردی در تاریخ مانند است، ما را به همکاری و دوستی با آن ملل خائن و آدمکش کشانده است. سرپرسی ساکس خائن و دیگر جیره خواران هم دست او، از هیچ جنایاتی در حق این ملت فراموش کار دریغ ننموده اند، و کار نکرده ای با این ملت درمانده بر جای نگذاشتند.

دانا هو، یکی از همین جنایکاران در ایران آن دوران در خاطرات خویش چنین نگاهشته است: مردم گرسنه ای که رنج بی غذایی آنان را دچار جنون کرده بود، به خوردن گوشت یکدیگر رو آورده بودند. آدمخوری جرمی است که تا کنون در ایران ناشناخته بوده است و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. مجرمین اغلب زنان هستند و قربانیان کودکانی که از جلوی خانه هایشان ربوده شده، و یا در شلوغی بازار قاپیده می شوند، مادران از این که برای گدایی تکه نانی نوزادانشان را تنها بگذارند، می هراسند، زیرا ممکن است در غیبت آنان کودکانشان ربوده و خورده شوند. (توجه من بیشتر به این مسئله معطوف بود که این جنایات کاران در آن زمان قحطی در سرزمین من چه می کردند و خود چه می خوردند و و چه می کردند). این نشان می دهد که خود آن جنایتکاران در همان دوران در ایران از آرامش کاملی برخوردار بودند.

سیاست مدار، دروغ گویی است که قوت حاکمیت خود را، از سفره جهالت من و شما تدارک می بیند. این مردک گوساله که خود بانی این قحطی است می گوید: آدمخوری جرمی است که تا کنون در ایران ناشناخته بوده است و از این رو مجازاتی برای آن در قوانین این کشور وجود ندارد. خود این مردک نابکار، مطلب را طوری عنوان می کند که انگار در اروپای همین سیصد سال قبل، رسوم مرده خوری های فرانسوی ها و انگلیس ها و کل اروپا را هم ایرانی ها انجام می دادند.

<>

سخن ۸۶۵

بسته های عقیدتی که کودک، از والدین خود، عامدانه دریافت می کند، با ترکیب فرهنگ اجتماعی همانند خود، نسل دومی از ویروس های عقیدتی را، در ذهن خلق می نماید، که در مقابل غیر خودی ها، کاملاً مصونیت می یابد. اگر دین مداران مجالی دهند، می شود به نوعی، استعداد ذاتی کودکان را، که برای گول خوردن مستعد ترند اصلاح کرد. کاهنان دینی، برای آلوده کردن اذهان کودکان، با صرف وقت، و پولهای کلان، سعی دارند، برده گان آتی را به نحو شایسته ای برای مطامع خود پرورش دهند، تا بتوانند بر تعداد برده گان (فرمان بردار) خود اضافه نمایند.

گدهای سرشار از ویروس و انگلی که متولیان دین به اذهان کودکان انتقال می دهند، هسته های بکر ذهنی آنان را از مهارت تجزیه و تحلیل امورتی می کند. بی هیچ تردیدی، ذهن کودکان، بهشت ویروسهای مهلک دین مداران است.

واگیری عناصر هزار وجه دینی، قطعاً از طریق والدین به کودک منتقل می شود، اگر بتوان به طریقی به علم واگیرشناسیِ صالحی دسترسی داشت، آنگاه می توانستیم با واکسینه کردن این بیماری مهلک، کودکان را از ابتلا به ویروس دین نجات دهیم.

قربانیان معتقد به دین، خود را مجاب کرده‌اند، تا سلسله اعتقادات دینی را بدون در نظر داشتن هرگونه دلایل عقلانی و منطقی بپذیرند. و هر اعتراض ناشی از نقد عقایدشان را با شدیدترین واکنش‌های ممکن پاسخ دهند.

هولناک‌ترین امر ممکن در جهان این است، که شما بخواهید، رموز دینی دینمداری را رمزگشایی کنید.

امری که دین‌مداران را به هیچ وجه قانع نمی‌کند ارائه شواهد عقلانی برای داشته‌های دینی آنان است. بدبختی دین‌مداران در این معناست، که تزلزل ناپذیری درایمان خود را، به نوعی فضیلت انسانی می‌دانند.

در محافل دینی، ویروس دین، هرچقدر رمزآمیزتر و سر به مهرتر جلوه کند، محفل را مسرورتر خواهد کرد، چراکه رمزآمیزی عقایدشان، از آنان موجودات غیرقابل دسترس الهی خلق می‌کند، تا برخشودنی اُخروی آنان بیفزاید.

عشیره نوع بشر، با اختراع موجودی موهوم به نام خدا، بزرگترین ویروس مخرب را برای تباهی ذهن خود مهیا کرده.

باور به عدم خطا درمبانی دینمداران، آنان را از هرگونه تجربه عقلانی، باز داشته.

ذهنی که قادر به فهم خطای خود نیست، تحت هیچ شرایطی تغییر را نخواهد پذیرفت.

رموزشیطنت آمیزی که در اذهان دینمداران ماواء گرفته است، بی تردید فضیلت انسانی را اخته کرده است. اگر کسی اقدام به رمزگشایی ذهن دینمداری نماید، به حتم، حیات انسانی خود را، در اندک زمانی در تیررس ترور بی قید و شرط آنان قرار خواهد داد.

روحانیون با تظاهر به اینکه دانسته هایشان ودیعه ای الهی است ، با رمزآمیز کردن رفتار و گفتار خود، جز برای سروری بردیگران اهدافی ندارند. خدا ملعبه‌ای ست که متولیان دین، با توسل به آن، نیات شرورانه خود را، انسانی جلوه می دهند.

<>

سخن ۸۶۶

این که ما به عنوان یکی از ناچیزترین مخلوقات به گوشه‌ای هستی و کیهان پرت شده‌ایم تردید نباید کرد. تنها امری که می‌تواند ما را از دیگر موجودات عالم متمایز نماید، موهبتِ حسِ نسبی ادراکِ ما از هستی ست، که به ما توانایی فرارفتن از ناچیزیمان را در گیتی اعطا نموده است .

<>

سخن ۸۶۷

دینی که با خوردن یک لیوان آب درملاً عام، و خارج نمودن بادی از معده، ستون اعتقادیش به خطر بیفتد، مهملی بیش نیست. در حالیکه همین دینمداران از طرف خدایشان به هیچ وجه در چپاول حقوق مردمان نکوهش نمی‌شود ، دین ، توهم و توهینی است که کرامت انسان را زخم می زند.

<>

سخن ۸۶۸

فرزند! حسود، شخص غریبه نیست، خودی‌ها را غربال کن تا آسوده شوی.

<>

سخن ۸۶۹

باید توجه کرد که جواز اغواگری دین، درنشاندن مارک تقدس برعادی ترین آدمهاست، اگر امروز، همان آدمهای تقدس گرفته درادیان، اظهار وجود کنند، به یقین مورد تمسخر عموم جوامع بشری قرار خواهند گرفت. دین مداران کله شق، قرنهایت با شعور ناقص خود، برای فرار از استدلالات منطقی، مغلطه‌های جور و جوری را تدوین کرده‌اند، تا بتوانند پیروان ناقص خود را در حماقت محض دادهایشان منجمد کنند. لواط گران تاریخ، هیچ زمان از درد بواسیر شکایت نمی‌کنند. چرا که مشتریان خود را از دست خواهند داد.

<>

سخن ۸۷۰

دین، تنها علوفه هرزه‌ای است که اگر با داروی شعورسم پاشی شود، محصول حیات آتی تو، تضمین شده خواهد بود.

دین، محصولی است که با سم علم، ریشه آن قابل خشکاندن است.

<>

سخن ۸۷۱

نشئه بت شکنی مسلمانان در طول تاریخ، هولناک ترین ضربات ممکن را به فرهنگ و هنر و معماری ملل زیر سلطه خود وارد نموده است.

نه تنها تمدن سرزمینهای وسیع ایران زمین و مصر و هند از گزند این نشئه سیری ناپذیرجان به درنبرده است، بلکه تداوم این شرارت ها، بعد از ۱۴۰۰ سال همچنان، در دستورکار متولیان این دین محفوظ مانده است. نمونه بارز آن را می‌تواند انهدام دو مجسمه عظیم شهر بامیان افغانستان به توسط طالبان ها و تخریب گسترده آثار تاریخی برجای مانده از ایلام و سومر و اکد و آشور در نواحی خاورمیانه به توسط داعشیهای دست پروردی جمهوری اسلامی یاد کرد. آنچه در طول سالها مطالعه و تفحص آموختم، این بوده که، بخش وسیعی از مردم و عوام الناس، شوق زاید الوصفی برای فریب خوردن از متولیان دینی دارند،

**اگر می‌خواهید جامعه را از بیماری هولناک هاری جهل خلاص کنید، دکان ملایان و روحانیون را به گرانترین بهاء ممکن تخته کوب نمائید .**

<>

سخن ۸۷۲

ملتی که بقای خود را بدون دروغ امکان پذیر نمی‌داند، سخنان متواضعانه چنین ملتی؛ شرارتی بیش نیست. ملتی که نمی‌تواند از بوتۀ آزمایش انسانی سربلند کند، تواضع انسانیش سرشار از ریاکاری ست. متولیان دین، بزرگترین اشارمخلوق حیاتند که برای حل اختلافات خود درنهایت، به جنگ و کشتار متوسل می‌شوند.

**بی هیچ تردیدی، تمدنهای ملل، در طول تاریخ؛ جز به دست متولیان دینی به هیچ حيله‌ای به نابودی کشیده نشده است.**

۱۶۸



<>

سخن ۸۷۳

هر پدیده علمی، مُخَلِّ ايمان دینی ست.

به یقین چنانچه در چهارچوب عقاید رمزآمیز دینمداران اقدام به تحویل پاسخهای عقلانی نمایی، اگر مورد ترور هولناک جسمانی آنان قرار نگیری، به حتم ترا، به طرز بی رحمانه‌ای ترور هویتی خواهند کرد.

<>

سخن ۸۷۴

فرض اثبات وجود خدا برای توجیه و ادراک جهان هستی، امری باطل بیش نیست، چرا که به دنبال چنین تلاشی متعاقباً باید دلایل متقنی به وجود خلقت خود خدا ارائه نمود. پس بهتر است، صُورِی به نام خدا را در جهان هستی طرح نکنیم، تا مجبور به ارائه یاوه‌های احمقانه‌تر برای توجیه خلقتی که در آنیم نگردیم.

هیچ امری، مهم‌تر از این نیست، که از بود و نبود خدا، بدون ترس و دلهره، گذر کنیم، تا در آن سوی گذرگاه، خودمان را، به درستی فهم نماییم. تا زمانی که خدایی نادیده بقای خود را با حیات انسانی ما شریک کرده است، بعید می‌دانم که بتوان حقیقت حیاتمان را با شعوری انسانی به تعریف کشیم.

<>

در جوامع عقب افتاده، رهبران دینی ملل، بزرگترین ابزار اعتماد جامعه خود محسوب می‌شوند، و طالبان دین، اشتیاق عجیبی برای فریب خوردن از پیشوایان دینی خود دارند، رهبران دینی ملل، با فریب اذهان عموم نه تنها، موقعیت و پولهای کلانی به جیب می‌زنند، بلکه با آمیزش متبرک جنسی، با زنان و دختران، آنان را با حیل‌های متون آسمانی خود، برای رفتن به بهشتی که وجود خارجی ندارد آماده می‌کنند.

ویروس واگردین، عموماً، ازدست آیت الله‌ها، به دست حجت الاسلام‌ها منتقل می‌شود، تا در تداوم این انتقال پله کانی، به تکثیر بهتری دست یابد.

این عوامل عفونی فوق العاده توانمند، طوری تعلیم دیده‌اند که قادرند به استناد متون نقلی فاقد اعتبار خود، باورهای مهملی را چنان در اذهان عموم کشت نمایند، که تا پایان عمر، این نهال سمی، خود را از هر هرس عقلائی بر حذر دارد

یکی از قوی‌ترین فنون متولیان شرور دین، توانمندی سند سازی آنان برای قبولاندن خزعبلات خلق الساعه‌ای است که در آستین خود نهان کرده‌اند.

هر انسان هوشمندی، بطور منفرد، خود هدفی غایی در این حیات محسوب می‌شود. مهارت‌های زندگی را کسی فهم می‌کند، که هویت سالم انسانی خود را، مدام به روز برساند.

عوام، عناصر تاریخ گذشته‌ای هستند که ذهن آنان برای کشت فضولات دینمداران، بهترین مرتع ممکن محسوب می‌شود.

&lt;&gt;

سخن ۸۷۶

وقتی دامنه لغاتِ ذهنیِ انسان محدود باشد، به اجبار در تمامی مراحل ارائه نیاتِ درونی خود، مجبور به استفاده از کمترین های حافظه، برای بیشترین های حوائج خود خواهد بود. طبیعی است که در چنین شرایطی، ضریب مخاطرات بیانی برای ابراز عواطف و خواسته ها فردی فزونی خواهد گرفت. و انتقال معانی با دشواری، و گاهاً با سوء تفاهم ها همراه خواهد بود.

لازمه ردّ این خطای تربیتی. جز توسعه لغاتِ ذهنی، و آمادگی علمی لازم برای منویات شخصی هیچ نیست.

<>

سخن ۸۷۷

سیستم شبکه انگل سازی در بدن موجودات، خود، انگل را فهم نمی کند، و الا هیچ زمان اقدام به ایجاد انگل در بدن میزبان نمی کرد. باورهایی دینی ای که در مغز عشیره نوع بشر جا خوش کرده اند کم از این مثل نیستند.

در جوامع دینی، تحت هیچ شرایطی، چگونگی تفکر رفاہ برای عموم، تعریف نشده است. لذا، بر همین مبنا می شود به حکم جمله خداوند فرموده است، اقدام به هر عمل و رفتار غیر اخلاقی و انسانی که مورد خشنودی خدا در آن ملاک است دست زد.

واژه خداوند می فرماید، یک توجیه فایده باورانه برای خدا داران است، که می‌تواند بدون ذرّه‌ای احساس گناه، آنان را تا مرز شکنجه و کشتار هم‌نوعان خود، هدایت نماید .

تعالیم دینی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که قادرند، قوی‌ترین سلاح اتهامات جنسی را در اختیار دین مداران قرار دهد، تا آنان بتوانند غیر خودیها را، به وقیح‌ترین شکل ممکن مورد ترور اخلاقی و جسمی قرار دهند .

دین مداران، قویاً آموخته‌اند تا عده‌ای آدم کاملاً معمولی را، قدیس و معصوم تصور کنند، بی آن که دلایلی متکی بر عقل، بر تقدس آنها ارائه نمایند.

سخن آنان مستی مهملات مغلظه آمیزاست، که فقط شعورناپخته خود آنها و هم مسلک کانشان را اغنا می کند.

<>

سخن ۸۷۸

اظهارنادانی به امور خلقت، برای خدا باوران، امری قبیح شمرده می شود. از آن روست، که خدا باوران نمی توانند جز با چپاندن خدا در ظرف باورهایشان، پدیده‌ای را توجیه کنند. قید خدا، برای خدا باوران، ابزاری ست که می تواند جهالت آنان را مصونیت بخشد.

<>

سخن ۸۷۹

شعور داشتن ایدئولوژی دینی، قدرتمندترین ابزاری ست که مرزهای خودی را از ناخودی با دیواری از خون جدا می کند .

۱۷۲

دین طاعونی ست که اگر در مقابل آن خود را واکسینه نکنی، بی تردید به هاری بی درمانی مبتلا خواهی شد.

<>

سخن ۸۸۰

فرزندم همیشه به یاد داشته باش، هاری، بیماری مهلکی ست که قبل از ابتلا به آن باید مداوا شد، والا، هیچ موجودِ هاری با لطف و مهربانی دست از گاز گرفتن بر نمی دارد.

<>

سخن ۸۸۱

خدایِ شما دین مدارانِ کَلّه شق، مانند خود شما، عنصری بغایت متعصب و کینه توز است، که دوستدارانش را پاداش، و مخالفانش را به عقوبتی هولناک نوید می دهد.

شما دین مداران، محصولِ چنین کارخانهٔ ناقصی هستید، که به یقین تحت هیچ شرایطی، نمی‌توانید امور را بدون اعمالِ خشونت، تعصب، بغض، عداوت و کینه به قضاوت بکشید.

<>

سخن ۸۸۲

(به عمو زادهٔ عزیزم که با ابتلا به سرطان جوان مرگ شد، و خدایان، هم چنان بخشنده و مهربان برجای مانده‌اند)

چه سخت و جانکاه می‌گذرد ،

غروبِ عمرِ فرشته‌ای فرشته‌ی سا ،

که در گهواره نگاهِ معصومش !  
در خزانِ صبحگاهی تلخ ،  
به تابوتی فرسوده خیره مانده است .  
و به گورستانی !  
دردورهای دورِ افاق .  
و به ظلماتِ به غُربتِ تبیده‌ای ،  
که خردی آشنای را ،  
در گودالِ سکوتی هولناک دفن خواهد کرد .  
و توای انسان !  
به هوشِ جان بیاد آر !  
که چگونه‌اش سکوتِ صبوری را ،  
در اندوهِ ناتمامِ خویش زمزمه می کرد -  
تا مگر ،  
خدایان را ،  
به شرمِ خلقتِ خویشانشان مات گرداند -  
در ظلماتی تمام ،  
که نوری تمام را برای ابد ؛

درخویشتنِ خویشِ نِهان خواهد نمود .

گودالی بس مهیب - برای ابدیت ،

که مجالِ هیچ نوری را -

در باورخویش فهم نخواهد کرد .

خدایان را برگوی -

ای چاوشگرِ نیرنگهایِ به رنگ نشسته !

تا به نشئهٔ حماقتشان ،

دروغ های منجمدِ خویش را ،

در تزویری به تراش نِسپارند !

که من ،

عنقریب !

بزرگترین جنازهٔ حقیقت را ،

در گورستانِ شلوغِ شهر -

به خاک خواهیم داد .

<>

سخن ۸۸۳

( به عمو زادهٔ عزیزم که با ابتلا به سرطان ،

جوان مرگ شد . )

و به رخنه‌ای ای برنواختم سُکوتِ در وقاحت نشسته خدایان را -

در ایوانِ چرکین دین ،

که تابوتی حَریص را درانتظارِ جنازه‌ای ،

به لبخندِ طلوعی بدرقه خواهد کرد .

آیا هیچ!

کسی برستِغِ صبحگاهی زرین ،

نُدبه‌ای تلخ به شیون ،

ازنای پرنده‌ای فهم کرده است ؟

ای قَدیسهُ دربسترِ رنجهای بی توان خفته ،

چه کسی برقامتِ اسطوره گونت ،

که به زهر خدایان مزین شده است ،

پاسخی به صَوَاب خواهد داد ؟

که وقارِ به زخمِ نشسته جانت ،

در اعماقِ دردی جانکاه غوط می خورد .

چه کسی -



مرثیه‌ای به شیون خواهد سرود ،  
 برگوری که هیچ زمان ،  
 حضورِ مُتَبَرِّکِ ترا ،  
 در آغوشِ خویش باور نخواهد کرد .  
 به تَفَرُّس<sup>۱</sup> دریافتم ،  
 که حیاتِ آدمیان به گاهی ،  
 موی بندِ تل گونه‌ای ست بر گیسوانِ رقاصه‌ای ولگرد-  
 در بیغوله‌های به تَعَفُّنِ نشسته کاخی .  
 و گاهی به گلوبندی ماند ،  
 برسینه‌های در عرقِ تپیده بد کاره‌ای در خیابانهای شهر .  
 و به گاهی !  
 النگوی ست بردستهای قَصَّابه‌ای فرتوت -  
 در نموری دالانِ ممنوعه زُهدانِ زنی ذلیل -  
 که در جستجوی جنینی مُرده خراطی می کند .

---

<sup>۱</sup> - تَفَرُّس: دریافت ، درک ، نظر انداختن به چیزی برای درک ، فراست بردن.

و به گاهی دیگر،

هم او،

دردالانی متعفن که گذرگاه من و توست؛

به خنده‌هایی گریه،

به شوقِ اُجرتی حَقیر،

به نِشاءِ تَبَسَمی بی معنا،

چشمانِ در ورمِ نشسته طعمه خویشت را،

درس صَبوری مَشق می دهد.

و به گاهی تلخ تر،

در این حیاتِ نِگون سار؛

خنجری ست که از پشت،

برگرده نِجیانِ تاریخ زخمه می زند.

و به گاهی دیگر،

آتش فِشانی ست که خَرَمِنِ به بارنشسته‌ای را،

در شقاوتِ بی حَصَر خویشت،

کباب می کند .

بر خیز ،

ای الهه کینه‌های ناتمام هستی ،

که نامت را به خالقِ مطلق مزین کرده‌ای،

که حسدِ سرشار از اهریمیت ،

هزاران دوشیزه فضیلت را ،

جز به هیبت عنکبوتان خلق نتواند کرد .

که تو !

به تفتین این شرارتِ بی متنها،

به بلعیدن خردِ آشوانِ فضیلت -

به نابخردی جاودانه خویش اقرار کردی .

ترا چه سخنی ست درحقیقت منِ انسان ؟

که زیبا ترین ایزد بانویِ مهر را ،

در چرخه حسادت خویش ،

در گودالِ ظلماتی هولناک ،

به مرگی ابدی در مِغاکِ سترگ،

به دَفنی شَریرانه اجبار نمودی .

<>

سخن ۸۸۴

یکی از بدبختی‌های عشیرهٔ نوع بشر، با کوتاهی عمری که دارد، در این معناست، که سعی می‌کند قبل از کشف خود، خدایی را فهم نماید که نه تنها او را نمی‌فهمند، بلکه هیچ خاصیتی نیز برای او ندارد. نمی‌دانم چرا آدمها نمی‌توانند باورهای دینی را تف کنند، تا شیرینی حقیقی حیاتی را که درآند، در این زندگانیِ مختصر لمس کنند.

<>

سخن ۸۸۵

مذهب و دین، بطور غیر مستقیم، بی آنکه به عواقب هولناک تعالیم خویش واقف باشد، با دامن زدن عمدی به روابط جنسی محارم، جامعه را به فساد کشیده است. هوشع، یکی از صدها به اصطلاح پیامبریهود گفته است، آنکه باد را می‌کارد، به یقین گردباد را درو خواهد کرد. خودشان نیز به این امر واقفند، اما حباتان سیری ناپذیر است .

<>

سخن ۸۸۶

در چینه دان شب،

سکوت را مزمره می‌کند،

شاید که خدایان را در طویلۀ ذهن خویش،

به ترحمی باز کشد.

چه بی معناست ،

وقتی که دُردانه‌ای می‌خندد،

و زمانی که دُردانه‌ای می‌گرید -

مرا در این سکوت تلخ،

حاجتی ست به شیونی،

تا بغض گلوگیر خویش را تیمار کنم .

برکش ز قنذاقه‌ای نفیر گلوله هایت را ای دُردانه!

که هزاران را ،

در هزارۀ تاریخ سَری برسینه‌ها نهاده‌ای.

<>

سخن ۸۸۷

فرزندم ، سیاست مدار برای گیج کردن تو می گوید، نه برای آگاه کردن تو، برای همین آدمها، که نه انسانها، همیشه برای کسانی هورا می کشند، که آنها را گیج می کنند نه آگاه .

<>

سخن ۸۸۸

در عجبم از کسانی که کُلیت یک دین را قبول ندارند، اما شعور و کرامت انسانی خود را در گرو اجرای فرعیات همان دین قربانی می کنند.

<>

سخن ۸۸۹

با گسترش مبانی علم در یک قرن اخیر، رسوایی جنون آمیزی گریبان دینمداران را گرفته است، و آنان را به طرز باور نکردنی به بیماری هاری مبتلا نموده. افشای دروغهای مندرج در کتب به اصطلاح مقدس آنان، به توسط محققین علم شیمی، فیزیک، و دیگر علوم، همچون نجوم، فضا و غیره، بلایی بر سر آنان آورده، که مدام با توسل به مغالطات عوام فریبانه و گاه انطباق متون مجعول خود، با علوم علمی، سعی دارند هواداران ناقص خود را در صف طرفداران همیشگی خود حفظ نمایند .

<>

سخن ۸۹۰

فرزندم! اعتیاد به عادت های عاطفی، گاهی عمیقا جای عشق را می گیرد .  
مراقب باش تا عادت ها، شعور عاشقانه های تو را غبضه نکنند.

<>

سخن ۸۹۱

پرواز کردن را کسی می آموزد که خود را رها کند، آدمها تا زمانی که خود  
را رها نکرده اند پرواز را نخواهند آموخت . همه اتفاقات بزرگ روانی ما از  
جایی و زمانی شروع می شود ، که باورها و قداست ها در ما تمام می شوند .

<>

سخن ۸۹۲

دین، مثل مواد مخدر عمل می کند، اگر مواظب خودتان نباشید برای همیشه  
شما را آلوده خود خواهد کرد.

<>

سخن ۸۹۳

مکتبی که مدام به تو، کسب زر و زور و سکس تعلیم می دهد، متولیانش بهتر  
از ملایان نخواهد شد.

<>

سخن ۸۹۴

فرزند یقین کن، که ذهن هیچ شعورمدار منصفی، خالی از نقد خود نخواهد بود. مدام خویش را نقد کن، تا همیشه نُقلِ جانِ خویش باشی .

<>

سخن ۸۹۵

درفسِ شعورِ خویش مانند، بسی ارزشمندتر از آزادی درسزیمینی است که گلستانِ عاشقانه هایش را برای چرای چهارپایان اختصاص داده‌اند.

قفس عشق، تنها زندانی ست که اَسْرَایش، اسارتِ خود را به جان خریده‌اند

<>

سخن ۸۹۶

هر عنصر پویایی، به نوعی خواهشی دارد.

خدا، با توصیفی که در کتب ادیان از خود ارائه می‌دهد، عنصری به غایت خواهش‌گر و محتاج است، پس چنین موجودی خواهش‌گر و محتاجی، چگونه می‌تواند فعل محض و اکمل در هستی باشد.

تعاریفش از توی انسان ناگفتنی ست، اما هم او، جهنمی هولناک تدارک دیده است که اگر تو از تمجید، کرنش و اطاعتش غفلت کنی، ترا در آن کوه داغ، به شنیع‌ترین شکل ممکن کباب نماید .

<>



سخن ۸۹۷

درد آورترین بخش آدمها که نه انسانها؛ به آن قسمت از شعورشان باز می‌گردد که همواره خود را در جمع توده‌های هم فکر کامل می‌بیند. اگر همین موجود دردمند را به تنهایی در خلوتی به سؤال‌هایی خُرده از باورهایش مشغول کنی، مفعولیت شعورش را نمی‌تواند پنهان کند.

<>

سخن ۸۹۸

در کشور من کسی که در مقابل حقایق صادق است، یقیناً به حیات انسانی خویش آسیب خواهد زد. چراکه رها نمودن واژگانی که حقیقت را قی می‌کند کمال نیافته‌گان را بشدت به هیجانِ تهاجم وا می‌دارد. حقیقت، همیشه نابالغان را آزار داده است. ناکامی دین و مذهب به هولناک‌ترین شکل ممکن ناکار آمدی خود را در قرن حاضر به اثبات رسانده، و نشان داده که نمی‌تواند منشاء خیری برای همهٔ آنانی که به تعالیم دینی دل خوش کرده‌اند مرحمتی نماید.

<>

سخن ۸۹۹

عاقلاً کسی است که در درون خود، خصال رویا رویی با سرنوشت خود را کشف می‌کند، و نادان عجلولانه از عرصهٔ خرد و فهم، عقب نشینی می‌کند.

<>

سخن ۹۰۰

شارلاتانهای موعظه گر دین، اگر بجای موعظه های بیهوده و بی ثمر، یافته های علمی شان را در معرض دید عموم قرار می دادند، تردید درمهمل بودن سخنانشان به صفر می رسید. یقین باید کرد که کلاشان دینی، هیچ یافته علمی در چنته حيله گر خویش ندارند. چرا که علم، تنها هویتی ست که در دست دینمداران اقدام به خود زنی خواهد کرد.

<>

سخن ۹۰۱

کتاب عاشقانه را به دست کسی بسپار که به بشدت در عشق شکست خورده است.

<>

سخن ۹۰۲

همین درد برای فرهیخته ای بس، وقتی می بیند که فضیلت را در قالب رذیلت فرو می کنند، مظلومیت فضیلت بشدت او را آزار خواهد داد.

جامعه دین زده بسته، و خود محور، با کتاب دین خود، به تو می آموزد که حق نداری کسی را بکشی، اما همان کتاب دین، در چند صفحه بعدی خود، ترا به شنيع ترین شکل ممکن، به کشتار غیر خودی ها تشویق می کند، و حتی به تو پاداشتی در خصوص این کشتار فجیع نوید می دهد که در مخیله تو و هیچ شعور مداری نمی گنجد.

بی تردید فهم حقیقت، به شعور نابالغان آسیب می رساند.

<>

سخن ۹۰۳

دین تنها دکانی ست که متاعی به نام شعور در آن عرضه نمی شود . کاهنان جور واجور معابد، از دیرباز، با جعل هویت خدایی نامریی برای تأیید دست نوشته‌های خود، سعی دارند افکار ناقص آدمیان را با فریب تقدسی موهوم، با امیال شرورانه خود همسو کنند، تا بدین وسیله جامعه تحت حاکمیت خود را برای دوشیدن هر چه بیشتر تربیت نمایند .

<>

سخن ۹۰۴

همگان قادر به طی مدارج دانشگاهی هستند، اما همگان فهیم نیستند. داشتن سواد، کسب یک مهارت علمی ست، اما فهیم شدن، یک فضیلت استثنایی .

<>

سخن ۹۰۵

با کسی مبارزه کن که وقتی شکست خوردی، قویا از او بیاموزی نه تخریب شوی .

<>

سخن ۹۰۶

باورها، سنگین ترین بختک شعور آدمهاست. تنها یک ذهن پرورش یافته است که شعور فاقد بختک را فهم می کند .

<>

سخن ۹۰۷

برای خروج از طویله، شناخت دروازه آن مهم است. پهن فروشان سرزمین من و شما، شعوری به خروج از طویله کسب نکرده‌اند.

موجود نوزاده‌ای که برای شناخت بوی مادر، به کسب شعورلازمه نائل  
نیامده، محکوم به فناست.

<>

سخن ۹۰۸

ملتی که فهم خدا را از زبان هم نوعی چون خویش طلب می‌کند، به یقین  
طعم سعادت را نخواهد چشید.

<>

سخن ۹۱۰

اصل مبانی تاریخ در این معناست: آنان که باید بچپانند، می‌چپانند، تا عده‌ای  
چاک بخورند. و آنان که چاک خورده‌اند، هورا می‌کشند به امید روزی که  
درمان خواهند شد.

<>

سخن ۹۱۱

دوست عزیز، یقین دارم که شعورسنت مداران، بهای دُلاَر و سنت راکاهش  
نخواهد داد. شما مراقب ریال جیب خودتان باشید، که خودیهایی قرمساق در  
حال چپاول آن هستند.

<>

سخن ۹۱۲

عجیب ترین پدیده خلقت، شعورناقص ملتی ست که برای رهایی از جهنمی  
موهوم؛ به متولیان بهشتی موهوم تر باج مقدس می‌پردازند.

غیرت یک آموزه دینی ست که دین ترا به یک زندگی سالم محدود می  
کند.

<>

۱۸۸

سخن ۹۱۳

مهملاتی که در همه کتب ادیان جای خوش کرده به شیوه‌ای طراحی شده‌اند تا بتوانند وقیحانه ترین مضامین ممکن را به پیرمردی با ریش بلند که در آسمانها نشسته است منتسب نمایند، تا شمای آدم را از فهم حقیقی خودتان به غفلت بکشد.

ادیان تنها کاری که با تو می‌کند این است، که با رخنه کردن در بخشهای عمیق شعور انسانی تو (بخش لیمبیک مغز)؛ ترا برای مقاصد بی منطق خود تربیت نماید.

دین با دگرگون کردن تعریف اخلاق تاریخی انسان ها در قرون و اعصار، سعی داشته و دارد تا با تقدس بخشیدن به اعمال غیر انسانی خود، رفتارهای خشنونت بار خود را به نوعی مسالمت آمیز جلوه دهد .

<>

سخن ۹۱۴

شگفت انگیزترین بخش حقه‌های دینی در این است که مصرانه مدعی این کلام مهمل است، که دست آورده‌هایش، مبتنی بر داشته‌هاییست، که می‌تواند برای ابد؛ سعادت بشریت را تضمین نماید.

<>

سخن ۹۱۵

فرزند! من با خدا مشکلی ندارم. مشکل من با کسانی ست که خود را چشم و گوش خدا می‌خوانند که اصلا وجود خارجی ندارد.

من هیچگاه به رویت واقعی‌ خدایی که در هستی توصیف می‌شود و شده است باور نداشتم و ندارم. خدا، عنصری ست کر و کور و لال و کودن که

قادر به درک پلشتی های موجود در هستی نیست. این خدایی که متولیان دین از آن سخن می گویند، سرسره ای ست که ترا به گودال جهل فرو می کشد. هیچ امری خطرناک تر از کتاب این شیادان شارلاتان نیست که توانستند اخلاق بشری را، به حیلۀ کتاب خالقی کر و کور و لال و کودن به فاحشه خانه ای مقدس مبدل کنند.

شعور دین مداران کتابدار، واحکام آنان، فاحشه خانۀ قانونمندی ست که قاضیانش را بکش های بالفطرۀ تاریخ شکل داده اند.

<>

سخن ۹۱۶

احمقانه ترین بخش شعور آدمها در این است، که خدایشان را بسیار قادر و متعال و قهار و بی همتا می دانند و می خوانند، اما همان خدا، تمامی اعمال و کَرّ و فَرّ خود را به دست همین آدمهای ناقصی که برای آنها کتاب و پیامبر فرستاده است به انجام می رساند و خود هیچ نمی کند.

یا این خدا یک جایش سخت لنگ می زند، یا این که، این آدمها آنقدر در حماقت و نادانی خود غرق شده اند که قادر به درک و فهم حقیقت حیات خود نیستند.

<>

سخن ۹۱۷

وحشت مسلمانان از صادق بودن، توانسته از آنان حرفه ای ترین ریاکاران و دروغگویان تاریخ را پرورش دهد. چرا که قوانین اخلاق دینی اسلام به قاعده ای قرائت شده که هیچ یک از دستورات انسانی این دین، بدون داشتن تبصره ای ویژه، قابل عمل نیست. درجایی، دروغگویی را کرداری زشت و ناپسند تعلیم می دهد، ولی درجایی دیگر، دروغگویی را عملی کاملاً موجه

جلوه می دهند. وجایی، دزدی و آدمکشی را عملی قبیح و نادرست خطاب می کند، اما دقیقاً در چند سطر پائین تر اوراق کتابشان، دزدی و کشتار را رفتاری واجب، و خدا پسندانه و مباح می دانند.

این تضاد در نوع نگرش تعالیم اخلاقی اسلام، از مسلمانان عصری چند وجهی آفریده است که اطمینان به شعور اخلاق انسانی آنان را در طول تاریخ، مورد تردید قرار داده است.

و جالب تر اینکه، یک مسلمان می داند قتل نفس امر قبیحی است ؛ اما به راحتی آدم می کشد تا به موازین کتاب مقدس خود عمل کرده باشد.

<>

سخن ۹۱۸

فرزندم ! هر موجودی که به دنیا می آوریم، به یقین یک خدا نیز با خود به جهان انتقال می دهد. در حال حاضر به میزان نفوس عشیره نوع بشر، یعنی حدود هفت میلیارد خدا، بر روی کره زمین زندگی می کند که همه نیز سرناسازگاری با خدای دیگران دارد. وصیت من به تو این است، که تحت هیچ شرایطی اجازه نده تا خدای درون تو برای به اثبات رساندن خود، مزاحم خدای دیگران شود. و اجازه نده تا خدای دیگران نیز، حضور خود را به تو تحمیل نماید.

تلاش کن، خدای هم زاد خود را در شعور انسانیت حبس کنی، تا مگر رشد اخلاق انسانی در تو متبلور شود.

یقین کن که مغزهای کوچک، خدایان خطرناکی دارند، و مغزهای بزرگ، خدایان خطرناکتر، هردهنی که خدایی دراو سیر می‌کند، نهایتاً، جان انسانهای دیگر را به خطر خواهد انداخت.

فرزندم با خدا فقط زنده خواهی ماند، ولی بدون خدا، زندگی متعالی و انسانی را طی خواهی کرد، که بدون حضور خدا در جانت، هیچ موجودی از پندار، گفتار و کردار تودررنج نخواهد بود. اما اگر معتقد به کتابی مقدس شدی، به ابزاری مبدل خواهی شد که همه موجودات عالم را برای پرستش کتاب مقدس خود به شلاق خواهی بست.

<>

سخن ۹۱۹

عرصه شعورِ عشره نوع بشر، با آغشته شدن به سم هولناکی به نام خدا به قدری ناامن و دردناک شده است، که توانسته تا مرحله قربانی کردن هویت انسانی خود به پیش برود، بدون آن که حتی ذره‌ای به چرای این وکالت بی منطق خود، اندیشه‌ای داشته باشد.

<>

سخن ۹۲۰

دوست بزرگوار من! شما چرا باید وکیل بی منازع خدایی بر روی زمین باشید که خود آن خدا، برای اثبات عینی خود در مقابل عقلا، سکوت محض اختیار کرده است. شما را چه اصرای ست که سعی دارید وکالت تسخیری موجودی نامریی را به عهد بگیرید، که پیشیزی بهاء برای دردهای بی درمان من و شما



درهستی قائل نیست. اجازه دهید تا پرسندگان و جویندگان علم، با به اثبات رساندن این لانه فساد و موهوم، کوس رسوایش را در اندک زمان ممکن به صدا درآورند.

شما بزرگوار، جزو آن دسته از آدمیانی هستید که بی هیچ ثمری، خود را مشغول و مفتخر به دفاع از باورهایی کرده‌اید، که نه اثبات و نه رد آن باورها، به سرگردانی پراز رنج و درد و آلام بی مقصد و مقصود شما، دارویی به مداوا ارائه نمی دهد.

جانتان را مشغول خودتان کنید، تا خورشید و خور را کشف نمائید، نه حوران موبور را.

<>

سخن ۹۲۱

ملتی که رذیلت و حماقت کشت می کند، محصولی جز جهالت و فسق درو نخواهد کرد.

<>

سخن ۹۲۲

الله به سیخ می کشد قال مرا

با یک دو کتاب، می دردد فال مرا

آلودگی و تباه گردونش بین

با وعده به آخرت دهد حال مرا

دین دار به آلتش خدا می جوید

گل را به نهاده و میان پا بوید

هفتاد هزار آلتی و عده بداد

آسوده زگا دادن من می گوید

<>

سخن ۹۲۳

کسی که کتاب را برای خواب دادن خود می خواند، هیچگاه بیدار نخواهد شد، کتاب را برای بیداری باید خواند، تا هرگز به خواب نروی .

<>

سخن ۹۲۴

واژه نَشمه، به معنای فاحشه، بدکاره، روسپی و هرزه است. اما همینکه واژه نَشمه را در ارتباط با ترکیبات خرد تاریخی بشر به معنا می نشانیم، متوجه وسعت، و غنای این واژه پرمعنا خواهیم شد.

و متوجه می شویم که آدمیان در طول تاریخ تاوان کلانی به بخاطر این ویروسِ نفوذیافته در ذهن خود پرداخته است، و چه فجایع هولناکی در تاریخ، از ورای این نَشمه؛ در جان آدمیان رخنه کرده است.

همان تاوانی که عرفای واقعی شرق و غرب، با ترفند و ایما و اشاره هایی، مکرراً در نوشته های خود، بدان پرداخته اند، و سعی داشتند؛ آدمها را به نوعی

به فهم اصلاح شعور ناقصی که در جان آنهاست، هشیار کنند، تا دست از این نشمه های آلوده و مسموم ذهنی؛ اما بسیار مونس با خود، بردارد.

یقین دارم که برای ذهن آدمها، هرتفکر و ایده نویی بسیار هولناک است. آدمها حاضرند جان بسپارند، اما از عقایدشان که سالها با آن زندگی کرده اند دست نکشند.

نشمه ها، اطلاعاتی هستند که بدون فهم میزبان خود، می توانند وارد حیطه شعور آدمها شوند، و با آلوده کردن ذهن میزبان، میزبان درمانده خود را مقید و پای بند به اموری نماید که اساساً با تکامل فکری وی مغایرت دارد، و بسیار از این نشمه ها نیز، خود را طوری طراحی و پرورش داده اند که فعالیت خود را درلا به لای الفاظ و معنویت جان انسانی پنهان کرده اند تا در مواقع لزوم خود را با شمایی که درخور علاقه میزبان است ظاهر سازند.

بیشتر نشمه ها، چنان در جان ما نهادینه شده اند؛ که دیگر تحت هیچ شرایط نمی شود هویت آنان را از حقیقت و واقعیت خلقت میزبان تفکیک کرد.

نشمه ها، اصلاً به شعور تحلیلی محتاج نیستند، چرا که هویت این نشمه ها را، از دوران کودکی در ذهن اطفال؛ با تعاریف از پیش نظام یافته قفل کرده اند، تا برای همیشه با میزبان خود زندگی کند.

برای به دور انداختن و پاک کردن این نشمه ها، فرد باید که خود را به تلاشی روزمره توأم با علم و فهم ادراک و شعور تجهیز کند. والا تحت هیچ شرایطی

نخواهد توانست از شرّ این جانورانِ رنگِ رنگِ بوقلمون صفتِ درون خود خلاص شود.

نشمه های مهمان، هنگامی دریده می شوند، که با شعورِ تربیت شده‌ای، که مجهز به استدلال است درگیر شوند.

در چنین شرایطی ست که نمی توانند حقیقت نابکار خود را پنهان کنند، چرا که میزبان با به دام انداختن طینت شرور آنان ؛ آنها را در بدترین شرایط ممکن رسوا می کند.

بیشتر این نشمه ها، به آن دسته از کسانی تعلق دارد؛ که قلمشان در رصد کردن افکار متولیان دین و ملایان بکار گرفته می شود.

دکانداران دینی، قرنهایست که با ایجادِ مشاغلِ پُرسودِ نشمه پروری، و نشمه فروشی، به سروری خود بر جوامع نشمه دوست، دل مشغول کرده اند.

و با آلوده کردن مغز بسیاری از آدمهای نادان و بی شعور، و ویروسهای سمّی کالای خود را به جویندگان نادان، به بهایی نازل تحمیل نموده اند .

واز طرفی، سعی دارند با احداث شبکه های جورواجور، به پرورش هرچه بیشتر این ویروس مهلکت، به توسعه بازار خود، رونقی موجه ارزانی نمایند.

بزرگ ترین راز خوشبختی فردِ هوشمندِ ضد نشمه، در این است که به شکار نشمه های درون خود تبحر یافته.

اما عوامِ نشمه جو، نشمه‌های درون خود را می‌پرستد، تا خود را قربانی چیزی کند که وجودِ خارجی ندارد.

داشتن شعوری تحلیلی از امور، تنها ابزار منطقی است که بقای انسان بدون نشمه را تضمین می‌کند.

یقین دارم که اگر ادارهٔ جهان را، در ارادهٔ متولیان دین قرار دهند، دنیا به طویلهٔ پرتعنی از فحشا و فساد مُبدل خواهد شد. و حیاتِ علمی بشر، با صلواتهای مکررِ این طویله داران جهلِ پرور، به قهقرا خواهد رفت. چنانچه تاریخ بر این گفته گواه متقنی است

<>

سخن ۹۲۵

دوست عزیزم! ما با خلق نمودن خدایی در ذهن خودمان، به زندگیمان معنا نمی‌دهیم، بلکه، سعی داریم تا به مهندسیِ زنده بودنمان هويت بخشیم. پس هوش دار، تا زندگی کنی، که زنده بودنِ صرفِ تو، تو را به دامن موهومات خواهد انداخت.

<>

سخن ۹۲۶

دین، تنها باورِ هولناکی است که اخلاقِ تجربیِ عشیرهٔ نوع بشر را، که قرن‌ها با مشقت آن را کسب کرده است، به ابزاری مهلک، برای گمراه کردن خود او مبدل کرده است.

<>

سخن ۹۲۷

برای به روز شده، لازم حتمی ست، تامعانی کهنه را دور بریزیم. آدمی زمانی به توسعه شعور انسانی دست می یابد، که از فهم معانی نو، هراس نداشته باشد. دین هیچ زمان، ترا به حال خود رها نخواهد، تا تو، با مفاهیم تازه انسانی آشتی کنی. کمتر کسی می تواند حقیقت حماقت را فهم کند.

فرزندم! ملایان شعورستیز ادیان، برای به بن بست کشیدن کرامت انسانی تو، با سُرنگی بنام الله، با تزریق معجونی به نام جهل خرافات، ترا برای مقاصد سودمند خود مسموم می کنند. سعی کن، با شکستن این سُرنگ گند، از تزریق جهل و خرافات به جانت ممانعت کنی.

یقین کن که خدا، سالهاست که مرده است. این تویی که باید در شعور انسانی خود، محل دفن او را شناسایی کنی، و الا رُجعتِ الله و خدایان، چونان مَهدی موهومِ جماعتِ تشیعِ رافضی (از دین خارج شده)، همیشه ذهن ترا به کرایه خواهد برد.

عزیز پدر! آدمها آزادند تا احمق باشند، از تنها کسانی این آزادی سلب می شود که منزلت انسانی خود را فهم کرده اند.

<>

سخن ۹۲۸

آدمها هیچ زمان نمی توانند از موضوعات فاقد منطق دست بردارند. چرا که به محتوا اندیشیدن، ذهن آنها را آزار می دهد. انسان باش تا با آزار ذهن به فهم عمیق خودت نایل آیی.

<>

۱۹۸

سخن ۹۲۹

فرزندم، در این سرزمین نکبت و جهل، اگر می‌خواهی کشف نشوی، سعی کن تا نکات کلیدی ذهن‌ت را با عادت دادن به سکوت، از تیررس آدم فروشان نجات دهی.

<>

سخن ۹۳۰

هیچ زمان برای آدمها خودت را تغییرنده، چون آدمها ترا هرروز به شمایی که خودشان دوست دارند می‌بینند و خواهند دید.

مردم تصویری کنند به آنچه می‌اندیشند، تنها حقیقتی ست که در جهان وجود دارد. فرزند! سالهاست به سطح شعورِ نابالغ این ملت نادان یقین یافته‌ام.

<>

سخن ۹۳۱

وقتی از زندگی خودتان لذت خواهی برد، که زنده بودن را دور بریزی. پس زندگی کن، که با زنده بودن صرف، تباه خواهی شد. احمقانه ترین کار ممکن، صرفه جویی حیات یک بار مصرفی ست که قابل پس انداز نیست.

<>

سخن ۹۳۲

فرزند! بی سرو صدا ترین مرگ، مرگ بی ثمرتوست، بقدری آرام اتفاق خواهد افتاد که انگار هیچ اتفاقی نیافتاده است. سعی کن حیات یک بار مصرف خود را با هیاهوی سیاست و دین مدارن کلاش تباه نکنی. دنیایی که تو در آن

زندگی می‌کنی، دنیای ریا و دروغ و تباهی و ظلم و فساد است. سعی کن هیچ ندانی، اما اگر حلاوت فهم، ترا نیز به دام خود انداخت، فقط تلاش کن تا تنها بمانی، والا آنقدر زیر و رویت می‌کنند، که مبدل به شخصیت فیل نمایشنامه شهره قصهٔ بیژن مفید خواهی شد.

<>

سخن ۹۳۳

اگر کسی را از دست می‌دهی، دو دلیل دارد، یا قربانی صداقت شده‌ای، یا به وسعت حماقتان خود، پی نبرده بودی.

<>

سخن ۹۳۴

دینی که به شما تعلیم می‌دهد برای خوردن یک لیوان شراب، و یا یک لقمه گوشت خوک، جز رفتن به جهنم چاره‌ای به بیچارگی خطای خود ندارید، به راحتی به شما تفهیم می‌کنند، که بدون احساس گناه، می‌توانید سرغیر خودیهای را نیز گوش تا گوش ببرید.

خطرناک‌ترین ویروسی که می‌تواند خود را به مغزما تحمیل نماید، آن دسته از معانی و کلماتی هستند، که بدون نظارت شعور، خود را در عبوراز فیلتر ذهن واکسینه می‌کنند.

<>



سخن ۹۳۵

ما خدا ناباوران نیز به نوعی تروریست هستیم، چراکه عقاید ادیان و مذاهب را با داشته های علمی خود ترور می کنیم؛ اما نه با خنجر و فشنگ و تفنگ از پشت.

<>

سخن ۹۳۶

عالمان به دلیل قدرت تحلیل و تحقیق، هرگز رغبتی به فهم، و همجواری با دین، نشان نمی دهند، اما دین مداران، به دلیل ضعف محتویات داشته هایشان، برای به بن بست نشانیدن عالمان، مدام درامریافته های آنان فضولی می کنند. بی شک، ذلتی که درگنه دین پنهان شده است او را از فهم اخلاق انسانی بیگانه کرده است. شعوری غربال می شود، ماوای ناب ترین معانی علم خواهد شد.

کلاشان دینی، همیشه خود را درهاله ای از وهم و ابهام می پوشانند تا صحت و سقم ادعاهایشان آشکار نشود. اما عالم، داشته هایش را عریان به نمایش می گذارد تا نواقص یافته های خود را اصلاح کند.

<>

سخن ۹۳۷

مهملات را هرچه تاب دهی کلفت تر می شود. عشق الهی یعنی چه بزرگوار؟ موجودی همچون بشر، آدم و انسان، که عشق به خویش را فهم نمی کند، و قاتل بلفطره ایی ست در ارتباط با خود، چگونه می تواند به غیرخود نیز مشغول شود. یکی از دردناکترین زخم های نسل بشر، دراین معنا نپهان شده

است. که با متوسل شدن به غیرخود، سعی دارد مدام، خود را به تعریف کشد. دوست بزرگوار من! فهم خدا، بازی با واژه‌هاست، خدا واژه ابدعی ذهن علیل بشر است. عده‌ای شارلاتان سودجو، می‌خواهند با اختراع واژه‌ها و کلمات واصطلاحات دهان پرکن، که مطامع خود می‌جویند، ما را به قبول مهملاتی اجبار کنند، که فرسنگها با کرامت خلقت انسان فاصله دارد.

حیله‌های این جماعت، به حتم ما را درما، سرگشته خویش خواهد کرد. همه آنان که با ذلیل کردن خرد انسان، و دادن مراتب عروج و طی العرض و طریقت‌های دروغین، و مراحل مختلف سیر کهکشان‌ی و نمی‌دانم چه‌های دیگر، می‌خواهند انسان را به خدا برسانند، اهدافی جز فلج کردن خرد تحلیلی آدمها، آنهم در قالبی معنوی نیستند.

عروج بشر به مقام آدمی، و بعد، گذراو به جایگاه انسانی، محتاج خردی ست تربیت شده، که مهملات را در آن راهی نیست.

هر خردی که از تحلیل امور، غافل می‌شود، نمی‌تواند، به فهم خود نائل آید. فهم اینها که گفتیم، برای کسی که دکان تجارت عرفان فروشی باز کرده است، غیر قابل درک است.

بدانید که هیچ مکتبی نمی‌تواند، آدمی را از دامان عرفان بازی، به مرغزار عرفان سازی، هدایت کند. عرفان، و وارثان عرفان راستین را، خردی پرورش یافته لازم است، خرد توسعه یافته را، هیچ مغلطه و سفسطه‌ای نمی‌تواند فلج کند. توسعه شعور را سیر و سفر کهکشان نیازی نیست. عرفان، چیزی جز درست اندیشی نیست.

هر چه هست در این خاک است که من و تو را در آن دفن خواهند کرد.

در کهکشان خبری نیست بزرگوار، تا چون منی مُخبر آن اخبار باشم. من انسانِ کم ، در فهم این خاکی که در آنم درجهل تمام به سر می برم. چرا مرا، برای فهم انسانیم، به کهکشانشا هدایت می کنند .

برای یک عارف راستین، همه کهکشان ها، در فهم جان خود او خلاصه شده است. به کهکشان جان خود سفر کن، تا به خود برسی. نه به غیر خود. که ذلت کرامت انسان، جز به مشغول شدن به غیر خویش نمی تواند باشد .

<>

سخن ۹۳۸

همیشه می گویند برای زنده ماند باید جنگید، اما بعید می دانم، آنانی که برای چنین مقصودی می جنگند، اصلاً زنده بمانند تا بتوانند زندگی کنند. زندگی امری جز تفاهم و درک متقابل از مخلوقات نیست که باید با همه مخلوقات عالم شریک باشی.

<>

سخن ۹۳۹

عوام به زینت ظاهر دل خوش است، و خواص به زینت طینت، شعور ناقص عوام، طینت را فهم نمی کند. که طینت ، خاص خواص است نه عوام .

<>

سخن ۹۴۰

مدام از من می پرسند چرا دیگران را به شک و تردید سفارش می کنم .

نخست این که: اعتقاد به چرندیات و خزعبلات، حریم ذهن را محدود می‌کند این یک امر اثبات شده علمی است. من به دو دلیل با دیگران کار دارم، دلیل اول این که: به شعور انسانی خود تردید ندارم، چون توانسته‌ام و می‌توانم به همه داشته‌های درونی خود، به دید شک و تردید نگاه کنم، که متأسفانه شک به محتویات ذهنی درس‌لک دین مداران امری ناپسند و مذموم تلقی شده است.

دواینکه: شارلاتانهای اخلاق نمای تاریخ را، جز به ابزار فهم و شعور نمی‌توان به اخته گی نشانند.

چرا باید دنیايمان را با بهشت و شیاطین و دیوها در محاصره بگیریم، وقتی که می‌توانیم خودمان را از دست این خیالات درد آور خلاص کنیم.

چرا من نباید حق داشته باشم، (نه چون خدا باوران که به ضرب چماق، عقاید خود را به دیگران تحمیل می‌کنند)، از داشته‌هایم که قرین شک و تردید در باب خلقت و هستی ست فقط، سخنی بگویم.

شیادان، همیشه نقشه‌های فریبده‌ای طرح می‌کنند تا به خالی کردن جیب مردم مشغول شوند. دین بهترین وسیله برای شارلاتان‌های بهشت فروش است، که در نهایت با منجمد کردن ذهن آدمها، دارایی‌های آنان را به نفع خود مصادره کنند.

وقتی دین مداران به خود اجازه می‌دهند تا به تفنگ جهل خود، شعور انسانی  
مرا هدف قرار دهند. من چرا باید به آنان اجازه دهم تا آنان خزعبلاتشان را به  
عنوان یک اصل مسلم به شعور انسانی من شلیک کنند .

چه منطقی وجود دارد که من به انحراف ذهن آدمها مشغولم ؟ اما یک دین  
مدار، می تواند همهٔ تئوریهای غیر قابل اثبات خود را در هستی، تحت عنوان  
اصولی به اثبات رسیده و لایتغیر از طرف خدا، درحلق من فرو کند. و با گزری  
به نام شرع مقدس و کتاب مقدس و پیامرو امام ، مرا وادار به بعیدن مهملاتی  
نماید که درحلقم فرو کرده است.

<>

سخن ۹۴۱

تکیه کردن به بعضی واژه‌ها مثل خدا نگه دار، خداحافظ، انشالله، خدا یاورت،  
بهشتی بودن و جهنمی بودن، وهمهٔ واژه‌های این چنینی، به طور قطع، به ضعف  
ادبیات زبان ما باز می‌گردد که نمی‌تواند برای بارعاطفی این گونه کلمات  
هم طرازی منطقی جابگزین نماید. تا من مجبور نباشم برای تخلیهٔ عواطف  
انسانی خود، به استفاده از این کلمات تن در دهم.

<>

سخن ۹۴۲

بهترین نویسنده کسی است، که توان نوشتن سکوت پراز رنج ناشی از فهم انسانها را تعلیم گرفته است و بهترین مترجم کسی است، که انتقال حماقت و جهل را به ساده ترین زبان ممکن برای عوام الناس بازگو کند.

<>

سخن ۹۴۳

در طول تاریخ، احمقانه ترین نوع رفتار بشری در این بوده که سعی کرده است با دادن نذرونذورات و هدایا به خدایان و فرشتگان و نمایندگان خدایان بر روی زمین، کاری کنند، تا این تیم نزولِ بلایا به زمین، با عشیره نوع بشر رفتاری مهرآمیز داشته باشند.

تردید نباید کرد که غیرمنطقی بودن، ساده ترین راه برای رسیدن به یک قطعیت ذهنی است. وقتی نمی شود مجهولات را با دلایل منطقی حل و فصل نمود، غیرمنطقی بودن، راحت ترین راه برای آسوده کردن ذهن است.

<>

سخن ۹۴۴

خدا در طول تاریخ؛ هیچ کمکی به بشریت نکرده است. جز ایجاد شرارت و بلوا برای جوامع بشری و حیوانات. این ترسها و ناکامیها و نالایقی های ناشی از عدم درک و فهم خود بشرازهستی است که تا امروز توانسته بقای این وهم را در ذهن او حیات بخشد.

آدمها برای اضطراب و نگرانیهای ناشی از حیات خود که در ابهام و تردید فرورفته است، چاره‌ای جز پناه بردن به خدایی ندارند که او را قادر بر همهٔ امور می‌دانند، چرا که خودشان قادر به حل امور نیستند.

<>

سخن ۹۴۵

یقین کردم که به قوت هیچ دعایی نمی‌شود برای نجات از معرکهٔ شروران، جان انسانی خویش را محافظت نمود.

وایمان آوردم که هیچ فاحشه خانه‌ای نخواهی یافت تا مشق نجابت را سر لوحهٔ دروس خویش کنند.

سمّ دین ، بقدری خطرناک است، که قبل از کشتن آدمی، او را در گمائی مطلق شعور غوطه ور می‌کند تا بتواند هویت آدمیان را تا پایان عمر، برای مطامع خود به گرو ببر .

همیشه یقین داشته باش، که جهلاً در کثرتند و عقلاً در قلت، شعوری که در گرو مبانی مکانی به نام بهشت و جهنم در آسمانهاست، هیچ وقت به فهم زمینی که در آن نفس می‌کشد نائل نخواهد شد. تازمانی که عشیرهٔ نوع بشر، قادر به تربیت شعور خود نشده است، حاکمیت خدایان جور و جور بر سر نوشت او پایان نخواهد یافت.

شعور دینمداران به گونه‌ای تربیت شده است که اگر تو، در جمع شرابخواران به نماز برخیزی کسی را با نماز تو کاری نیست، اما اگر تو برای خوردن شرابی

در جمع نمازگزاران قَدَعَلَمَ کُنِی، آنان نماز خویش می برند تا به خنجری بُرَّان، شکم انسانی ترا سفره کنند.

اما تردید نباید کرد که جمیع دین مداران، درمقابل پرسش وپاسخهای علمی و منطقی آسیب پذیر هستند. چراکه صدمه خوردن به باورهایشان تعادل امنیت فکری آنان را به هم می زند. بخش وسیعی از شمایل ذهنی دینمداران؛ از به روزکردن محیط ذهنی خود به طرز هولناکی درهراسند، طراحی ذهن دین مداران به گونه‌ای تربیت شده که درمقابل هرگونه دست کاری، با واکنش شدید از پیش تعیین شده؛ ورود هر پدیده نرسیده ای را عقیم می کند.

<>

سخن ۹۴۶

به هیچ کس که محرم واقعی تو نیست اجازه ندهید، تا با ابزار شوخی حریم ترا نشانه رود، چه این شوخی در کلام باشد، ویا بصورت یک لمس فیزیکی اعمال شود. شوخی، میان بُرترین راه ممکن برای تَصَرَّفِ حرم طرف مقابل است. شوخی می تواند پرده روابط را بطور نامحسوسی پاره کند، و فرد را طوری وارد حریمت نماید که بعید به نظر می رسد بتوانی او را از حَرَمَت بیرون کنی.

<>



سخن ۹۴۷

هیچ بیشعوری برای جامعه‌ای که در آن حیات دارد هزینه‌ای پرداخت نمی‌کند. بیشعورها، جمیع امور جامعه را وسیله‌ای برای منویات خود می‌دانند. دینمداران دقیقاً به دلیل داشتن چنین صفتِ بیشرمانه و شرورانه‌ای ست که قادر به سامان دهی جامعه خود نیستند، و در شرایط متفاوت تاریخی، رفتارهای متفاوتی از خود برای دور زدن جامعه، پیشه خویش می‌کنند.

تاریخ ایران، با حضور ملایان شرور، در آفل کلام ازدوران صفویه به بعد، با وجود اسناد متقنی که از آنان بر جای مانده است، با اتکا به بیشعوری حرفه‌ای خویش در تخریب جمیع امور مملکت هیچ کم نگذاشته‌اند. این جماعت پفیوز، اگر لازم باشد، جامعه خود را، یکجا قربانی مطامع شخصی خویش خواهند کرد. تا متاع آلت تناسلی خویش را تدارک بینند.

**خطر بیشعور دینی، به مراتب از خطر بیشعور سیاسی هولناک تر است .**

<>

سخن ۹۴۸

احمقانه ترین رفتار عشیره نوع بشر در قرن بیستم، در این است که با آلوده شدن یک صد و هفتاد کشور دنیا به ویروس های جوروا جور، با توسل به دعا از صدها خدای خود می‌خواهند، تا خدایانشان اراده آفرینش خود را برای خلقت آن ویروس‌ها نادیده بگیرد تا این انگلهای خود اشرف پنداشته از بلایای ویروسهای دست ساز خدایان در امان بمانند .

آن خدایی که می تواند خلقت ازلی و ابدی خود را، بخاطر استغاثهٔ مثنی نادان دچار باز بینی مجدد نماید، به یقین یکجای کارش لنگ می زند.

خدایی که خود خالق طاعون و سرطان و جزام و حصبه و هزار یک درد بی درمان است، در عجبم، که چرا عشایر نوع بشری، قادر نیست از حماقت تاریخی خود، در ارتباط با پرستش خدایانشان دست بردارد، و بیاموزد که خدایانشان یکتا و موحد نیست، و مهربانی والرحمان الرحیم بودن او درهستی نمایش مضحکی ست که مشاعر توسعه یافتهٔ انسانهای وارسته را آزار می دهد.

<>

سخن ۹۴۹

دوست بزرگوارم بدبختی ایران در این بود که محمدرضا شاه و سیستم وطن پرستان داخلی او در داخل کشور به حيله و نقشه های روس ها عقیم مانده بودن. کل نظام تبلیغی شاه به دست حزب توده ای های خائن اداره میشد که از روسها فرمان می گرفتند.

این قشر خائن و وطن فروش، با تخریب زیرکانه هویت شاه در داخل ایران و در بین مردم احمق و بیسواد ایران و دادن بهانه به دست آیت الله ها در داخل، شاه را عنصری پلید و عیاش و منحرف معرفی می کردند، هیچ وقت کارها و فعالیت های سیاسی خارج از مرزهای ایران، از محمدرضاشاه در مانده و غرور گرفته در داخل ایران مطرح نمی شد، و اما مشروب خوردن و مهمانیهای او را

با سران کشورها با طمطراق تمام در تلویزیون های داخلی ایران پخش می کردند اما نمی گفتند که شاه اصلا برای چه به آمریکا و به دیگر کشورها رفته و می رود، حزب توده ای ها طوری در اذهان عموم وانمود می کردند که شاه برای عیاشی به خارج می رود نه برای حفظ منافع مملکت ایران و ایرانی. آن قسمت اصلی را سانسور می کردند و این قسمت مهمانی را در بوق کرنا می کردند و به خورد آن بخش از ملت خر و احمق ایران می دادند، و کمتر کسی متوجه این حيله مخوف روس ها در ایران بود که این عمل تبلیغی، در طول زمان چه اثرات مخوفی از خود برجای خواهد گذاشت، و با تبلیغاتی که در مجامع خصوصی ایران و بخصوص مجامع روحانیون روسی زده ، مطرح می شد به این غلط ها در بین مردم دامن می زدند، و در نهایت ثمره آن کار ها ایران امروز من و توست .

زمانی ملت ایران پی به رسوایی خود بردند که تا حلق، در گه روس ها تپیده بودند

تاریخ مصرف توده ای ها هم ، با استحکام جمهوری اسلامی و تحویل لیست همه توده ای های مخفی در ایران به توسط روس ها به خمینی پایان یافت، که همگی به دست خمینی قتل عام شدند، که این عمل هم به اشاره خود سازمان کاگ ب روس به انجام رسید.

هر شعوری که بر اساس منافع فردی تقسیم می شود ، هیچ بهای انسانی در چینه خویش به همراه نخواهد داشت ، و می بینید که ملایان هرزه ، با کسب

تجربه تبلیغی از دوران محمدرضا شاه، چگونه توانستند در طول این همه سال، با تبلیغات برون مرزی و درون مرزی، به کشتارهای هولناک و چپاولهای بی حد و حصر جماعت غیر خودی و خودی ها ادامه دهند و خواهند داد .

و این شد که شدیم، سیاست مداران هرزه انگلیس و آمریکا و شوروی ، با حيله های مشترك خود ، عجوزه ای بزك شده و نادان به نام خمینی را از تبعیدی رها نیدند تا بتوانند هزاران ایرانی فرهیخته و آزاده را روانه تبعید و گورستانها کنند. تو ، در سرزمینی نفس می کشی که شومی فرهنگش ، فاجعه قرن است، و در کنار مردمانی راه می روی که از فرط نادانی و جهل، سرنوشت خود را به دست دکانداران دین سپرده اند .

کسی که از دکان دین، مایحتاج خود را ابتیاع نماید، به یقین ، از مزاج سالمی بر خوردار نخواهد بود . وقتی فقر شعور توسعه یابد، تقفل جامعه نیز دچار ویرانی خواهد شد .

تو متعلق به سرزمینی هستی که راز های شومی را از حاکمان خویش در دل نهان کرده است .

خاکی که در هر وجبش، استخوان فرهیخته ای را که به شکنجه ای جان داده است چال کرده اند بد شگون ترین خاکی ست که تو بر آن قدم نهاده ای. در این مملکت ، هیچگاه زندگان حاکمیتی نداشتند، این مردگان بودند که با بر خاستن از گورها ی تاریخ، اداره زندگان به عهده گرفته اند. ذهنی که قادر به فهم خطای خود نشده باشد ، تحت هیچ شرایطی تغییر را نخواهد پذیرفت.

<>

سخن ۹۵۰

مرد ایرانی موجود بدبختی ست ، به جای لذت بردن و تفریح در خارج از منزل در جمع خانواده، به مانند سگ نگهبان گله، مدام مشغول نگهبانی از خانواده است و اصلا نمی‌داند کجا و در چه شرایطی قرارداد تا بتواند از زندگی لذت ببرد. برای همین مردان ایرانی وبخصوص دینی، ناخودآگاه از تفریح و مسافرت و گردش عصبی و بیزار هستند. هرچه باورمندتر به دین باشند رنج بیشتری را در سفرها و مسافرت ها متحمل می شوند

دین و تعالیم آن با اخته کردن شعور، فهم را عقیم می‌کند، تن فروشان آگاه و فهیم، بسی ارجحند بر تن پوشان ابله و نادانی که اقیانوسی از فاضلاب بر جانشان موج می‌زند. بسیار فرق است میان آنان که انسان کشت می‌کنند و آنان که انسان می‌کشند.

<>

سخن ۹۵۱

نظام فکری بردگان دینی و فرهنگی بر این است که آزادی بدون باورهای دینی گناهی نابخشودنی ست، و هر پدیده‌ای که با فرهنگ معیارهای دینی مغایرت داشته باشد مستحق اشدّ توبیخ است، فهم آزادگی انسانی برای آدمها، هولناک و رعب آور است.

بردگان موجود در پیرامون ما، با دیدن تغییرات ما، با برانگیختن حس گناه در ما، سعی دارند، انتقام ناخودی بودن ما را از ما بگیرند. چرا که برده گان پیرامون ما، آزادی ما را خیانتی بزرگ به گروه جمعی خود می دانند.

اما گذار از این احساس گناه، برای رها شدگان، که مستلزم عبور از باورهای دینی و فرهنگی جامعه است؛ چه دشوار است، با عبور از این مرحله دشوار باورهاست، که برده، از نظام برده داری می گریزد، اما آنان که شعوری به کرامت بلند انسانی در خود ندارند، در توهمی، از بردگی خود لذت می برند مخصوصاً ملت ایران که تاریخ سلطه اسلام را باور کرده اند، و برده بودن را به نوعی برای خویش تقوا و فضیلت تصور می کنند. برده های عقیدتی، فرار از بردگی را گناه می دانند.

برای برده ها، آزادی، خیانتی نابخشوده ایست که مستوجب عقوبتی دردناک است، با این بینش است که برده های فرهنگ دینی، خود را مطیع ارباب مکتب درون و فکر خود کرده اند.

این برده گان، ترس های پنهان خود را رنگ عقلانی می زنند تا با توجیه ندانم کاری های خود، احساس گناه انسانی خود را برای خود، قابل هضم نمایند.

<>

سخن ۹۵۲

شر، زادهٔ موجودی ست به نام خدا، که با توجیه هات شرورانه تر به توسط متولیان ادیان، رنگ سروری در هستی بخود گرفته است .

تا زمانی که عشیرهٔ نوع بشر، خدا را روانهٔ فاضلاب نکرده است، اشرار هستی تمایلی به تربیت انسانی خویش ابراز نخواهد کرد .

خدا، خود، مصدرش است در هستی، که اخلاق را پیشهٔ تیشهٔ خویش کرده است، آنان که با خوردن گول خدا، امراش معاش می کنند، هیچ زمان به سیری شعور دست نخواهند یافت .

<>

سخن ۹۵۳

دوست بزرگوار!

چیزی و کسی عزیزجان می شود، که همهٔ درستی های او لذیزجان انسانی تو باشد. هیچ شعورناروایی لذیز نیست تا به عزیز شدن تجهیز شود. هر شعوری که در آن غشی نهفته است، در عزیز پنداشتن تو تردید دارد.

عزیزجان، کسی است که عمیقاً به زلالی، صداقت و راستی او ایمان آورده ایم اشکال شما در این معناست که: ندانستی که آنچه تو خواندی، به دانستن نشاندی، اما، آنچه که من دانستم، به فهم نشاندم. فرق است میان این معنا و آن معنا که در توست،

آنچه من دارم ، به صدقِ تسلیتی مُخلص، مینال (جایی که از آن سودو حاصل به دست آید) آدمیان را به بار نشاند،

و آنچه تو داری، به شوقِ تصرفی مخرَص (نیزه ، خصوصا سر آن)، مال آدمیان را کجّال (مهرة افسون و سنگ سرمه) خویش می کند.

<>

سخن ۹۵۴

دین، با به کنترل کشیدن شعور انسانها، اقدام به نابودی ذهن آنان می کند؛ تا بتواند اعتماد به نفسِ عشیره نوع بشر را به تباهی بکشاند.

کسی که توانِ ذخیره آزادگی برای شعور خویش را مشق ندیده است، هیچ زمان طعم حقیقی فهم را نخواهد چشید.

چنان زندگیت را قرین لذت کن که کرامت انسانیت خدشه دار نشود، حوصله پرواز شعور، تا آنجایی ست که شایستگی ما مجال صعود می دهد. نشانه‌ها، ثمرات شعور ماست از آنچه در ما سیر می کند

وقتی ناظریم که ملا و آخوندی هرزه و حرّاف و شارلاتان و شرور، بر منبر فریاد می زند که صدای پاشنه کفش زنها نباید شنیده شود، و یا زنها بیش از پنج کلمه حق صحبت باغیر را ندارند، (آن هم پنج کلمه، یعنی به قاعده پنج تن آل عبایشان که مشمول محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است )



غیرمستقیم می‌خواهد به من نوعی القاء نماید که سکوت مختص بانوان است، یعنی اعطاء قطع ارتباط بانوان با جهان خارج از خود.

چنین فرمانی برای به خاموشی نشانیدن کرامت یک انسان کفایت می‌کند. وقتی توانستی اعتماد به نفس انسانی را به نابودی مطلق هدایت کنی، دیگرشدنی است تا هرصدای ممکن را در او به خاموشی بنشانی.

آن وقت برای بی‌هویت کردن چنین مخلوق شریفی، می‌شود آستین بالا زد تا برای همیشه خود و نسل او را حلق آویز عقاید خویش گردانید. گما این که شعور نابالغ بخشی از زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران امروز، گواه متقنی بر به گرو رفتن آنان در چنگ عقاید مُهمَل ملایان است.

<>

سخن ۹۵۵

برده داران حرفه‌ای، با به گرو کشیدن شعور آدمیان، حلاوت فهم آزادی را در آنها به تباهی می‌کشند. شعور دینی، بزرگ‌ترین کارخانه تولید فساد است. کوتاه آمدن در مقابل اعمال منفی و شعور دینی، جزاین نیست که می‌خواهیم در مقابل عکس‌العمل‌های آنان از خودمان محافظت نمائیم؟

وقتی با سپردن شعور خویش به مهملات متولیان دین، خود را از شر آنان خلاص می‌کنیم، در اصل می‌خواهیم برای محافظت از خویش، به آبروی انسانی خود پشت کنم.

آدمها، هر کجا و در هر منصب و مقامی که کم می آورند، بادت آویز قرار دادنِ مفاهیم دینی، کاستی های درون خود را تسکین می دهند.

آیا من برای به دنیا آمدنم تمایلی داشتم، که متولیانِ نابکار دینی، برای رستگاری آخرتم، به من مشقِ چگونه زیستن و پرستش خدا می دهند؟

آنقدر که خدا به من پیله کرده است، مرا با او کاری نیست، وقتی نه وجودِ او برای جانِ بیمار و سرشار از درد من مثمر است، و نه نبودنِ او در من راهی برای علاج دردها و رنج هایم! پس چرا باید خود را در ورطهٔ حماقتی گرفتار کنم که آرامش نسبی انسانیم را مجبور به اخلال در خود کنم.

اگر خدا و متولیان او در زمین، مرا به حال خویشم رها کند، لااقل با کنار آمدن با رنجِ مرگ و نیستی خود، به حیاتِ هولناکِ مختصر خویش بهایی انسانی خواهم داد.

خدایی که شرورانه مرا به کشتن هم نوعانم تشویق می کند، چگونه قادر است مرا در کفایت رحمت خویش ابدی گرداند. خدا را چه تضمینی ست، که در آن ورطهٔ ناکجا آبادِ دروغ، این بار، جنیان را به خوردن من نوعی تحریک نکند.

حماقت را پیشهٔ خویش کرده ایم، تا بلاهتِ ننگِ آلودِ شعور خود را ستر عورت کنیم.

<>

## سخن ۹۵۶

هیچ جاکشی حاملِ نجابت نیست، در فاحشه خانه‌ها تنها متاعی که مورد معامله قرار می‌گیرد، سه کافِ تنِ تن‌فروشان است. اینجا سرزمینی ست، که برای پرورش مفعولان، باید که لباس دین بر تن کنی تا مگر، دینِ خویش را به این آب و خاک ادا کنی.

<>

## سخن ۹۵۷

فرزند عزیز و دل‌بند پدر! مقرون به صرفه ترین ذخیره برای بی آبرو، ادعا به داشتن تدین است، و با صرفه ترین مسیر به مقصد برای یک بیشعور؛ تظاهر به نوع دوستی است. این سخن مهم را دریاب فرزندانم، هر زمان سیاست مداری با احترام و تواضع به مردم روی خوش نشان می‌دهد، بی هیچ شکی در دروغ بودن تواضع اوتردید مکن، که سیاست مدار، تنها جانور تاریخ است که با تجاوز به کبوترهای در قفس انداخته، انتقام داده‌های جوانیش را با مشتی زبان بسته التیام می‌بخشد.

طعم شعور را کسی مز مزه می‌کند، که همه خود را در اقیانوس فهم شناور کرده باشد. یقین کنید، انسانی که بالغانه، مجموعه‌ای از دردها را در جانش ذخیره کرده است، دارویی را ناشناخته رها نخواهد کرد.

<>

وقتی بشر، مستعدِ نفهمیدن است، طبیعی ست که برای دفع ترس ناشی از تاریکی ها درخود، به کسانی متوسل خواهد شد که گویند از طرف خدا وارث پیام هایی هستند، که می تواند آنان را تسلی دهد. جنایاتی که پاپ ها و خاخام ها و ملایان و آیت الله ها و مفتی های دینی برای احراز هویت خدا درطول تاریخ با بشر کرده اند، جز به راه اندازی جنگ ها و غارت های مخوف صلیبی و جهاد های مکرر اسلامی هیچ نبوده است.

برای فهم حماقت عشیره نوع بشر همین بس، که مخوف ترین جنایات رفته بر خود را در اندک زمانی به راحتی به دست فراموشی می سپارد. چرا که دین با متقاعد کردن شما به برحق بودن امریۀ خدا در زمین، شما را برای بلایای آتی آماده می کند. لاجرم شما با وارث دانستن خدا با نشان دادن تمایل برای به فراموشی سپردن مصائب قبلی، خود را برای رنج های آتی آماده می کنید. بزرگترین شیطنت جنایت بار متولیان دین در این معنا نهفته است، که با وارث قراردادن خدا برای اداره هستی، تمامی خواستن و نخواستن های شما را منوط به رضایت آن خدایی می دانند که هیچ از او نمی دانید.

در این سنوات هفتاد عمر آموختیم و فهمیدیم، که خطرناکتر و هولناکتر از پدر و مادری جاهل و نادان برای یک کودک درعالم وجود ندارد.

<>

سخن ۹۵۹

کسی که از زخم های خود عبور نکرده است، هیچ زمان فهمی به دلجویی تو نخواهد داشت. در کنار کسانی باشید که از دردها و زخم ها خویش به خوبی گذر کرده اند

<>

سخن ۹۶۰

وقتی از زندگی لذت خواهی برد، که زنده بودن را دور ریخته باشی .

<>

سخن ۹۶۱

آدمها موجودات تیره روز و بدبختی هستند، چرا که به خاطر خلقتشان در زهدان زنی، بیش از هفت میلیون اسپرم همزادِ خود را روانه دستشویی کرده اند تا خودشان به دنیا بیایند، همین موجود ابله، با به دنیا آمدنش، مدافع منافع موجودی سفاک و خون آشام و بیرحمی به نام خدا می شود. که اصلا نه او را دیده است و نه می شناسد و نه او را می فهمند.

<>

سخن ۹۶۲

مضحک ترین داستان ادیان ابراهیمی، افسانه بی اساسِ اخراج آدم و حوا از

بهشت است. خدا، آدم و حوا را به دلیل خوردن سیبی و یا گندمی، که یک افسانه و اسطوره از قوم اکد و سومر، و متعلق به حداقل چهارهزارسال قبل از میلاد مسیح است؛ و از قوم اکد و سومر به کلدانی ها و آشورهای سامی نژاد منتقل شده بود، از بهشت خویش به زمین پرتاب می کند و دیگر بار، با فرستادن و گسیل یکصدویست چهارهزاراز پیامبر جور واجور خود، تلاش دارد تا نوادگان همان مطرود شده ابله ابدی خود را، در سایه تربیت یکی از همان نوادگان مطرود شده در زمین، با ارتکاب کشتارهای هولناک، قانع به رفتن به همان بهشتی نماید که از آن طرد کرده بود. ذلت این اندیشه ناقص در این است که این تنبیه کننده سرشار از کینه و عداوت، برای سرپوش گذاشتن به جهل خویش، جهنمی را نیز در وعده های خود منظور نموده است، تا نهایت حماقتش را به ابراز کینه های پایدار به مخلوق خویش از یاد نبرد.

فرزندم! اگر خدا، جهنم را بعد خلقت آدم و حوا احداث کرده باشد، در جنایتکاری چنین خدایی تردید نباید کرد. آیا چنین موجودی، ارزش عبادت دارد؟ آیا خدایی که برای مخلوقی مطرود شده، چنان کشتارگاه مخوفی را بعد از طرد او از بهشت تدارک می بیند، چه باید کرد؟

آیا خدا، جهنم را قبل از طرد آدمیان از بهشت برای جانوران خود بنایی کرده بود؟ آیا برای جانوران و حیوانات از قبل ساخته شده بود، یا با طرد آدم و حوا از بهشت، برای شکنجه ابدی او طراحی کرده است؟

<>

دین مداران کله شق، تنها قشری هستند که در بکار بردن پندارهای آرزومندانه خارج از حیطه شعور، زیاده روی می کنند، تا مگر، بر نادانی های ناشی از جهل خود سرپوش بگذارند.

یک خدا ناباور، حتی با به سختی انداختن هویت انسانی خود در آفرینش، سعی دارد جهان بینی خود را به نوعی عقلانی عرضه نماید، تا به فهم منزلت انسانی خود در هستی آگاه گردد.

در صورتی که، یک خدا باور، نه تنها با قربانی کردن کرامت انسانی خود، برای خدایی که شرارت های وجودش در هستی محرز است، تلاش دارد با تن دادن به بردگی احکام جعلی آن خدا، اطاعت از او را مشمول فضیلت خود قلمداد نماید، و با تکیه بر دلالتی موهوم، همه خود را با وقاحتی تمام، برای اثبات هویت آن بیکاره ؛ ملزم به دفاع گردانند، در حالی که همین آدم نام، هیچ دلایل عقلانی و محکمه پسندی برای چرایی وجود آن خدا، نمی تواند ارائه نماید.

جالب تر اینکه آن قادر مطلق خدا نام نیز، بدون حمایت قیمی چون آدم، فاقد هرگونه توانایی لازمه برای حفظ حریم خود در هستی ست، چنین هویتی چگونه می تواند، هم رحمان باشد، هم رحیم ، هم قادر هم قهار، هم عادل، هم کریم وهم مطلق و فهمیم ؟

خدایی که خود را قادرودانا و حکیم و آگاه می‌خواند، چرا برای احقاق حق و احراز هویت خویش در هستی، با اقدام به گردآوری اوپاشان قَدَّاره بند در تاریخ حضور خویش را در هستی جار می‌زند، و لشکر جهاد و کشتار برای ریختن خونِ غیر خودیها تدارک می‌بیند. جای تعمق است که این خالق شرور، آنقدر هولناک است، که با وسیله قراردادن مثنی ناقص الخلقه لُوده، که قبلا خود او اجداد آنان را از بهشتش بیرون کرده است، تلاش دارد ماهیت و هویت خود را در اذهان همان مطرودان ابدی از بهشت، به رأفتی رمز آمیز مُوجّه جلوه دهد.

خدا اگر قادر محض است، پس به یقین، فاعل محض نیز باید باشد. فاعل محض را، چه نیازی به قهر و عتاب و تنبیه و وعده و لشکر و بهشت و جهنم و داغ و درفش و خلقت ناقص است؟

کسی که قادر محض است، چگونه و چرا به خلق ناقص در هستی، تمایل نشان داده است؟ ، و این همه نقصان در هستی را چه کسی پاسخگوست؟ شیطان، گزینۀ مطلوبی است تا نقص خدایان را سرپوش بگذارد..

قادری که خِساسَت تکوین در خلقتش فهم می‌شود، به هیچوجه، فاعل محض نمی‌تواند باشد.

خالقی که بی رحمی‌های هولناک او در هستی و خلقت، بیشتر از رأفت او در عالم حاکم است ، به هیچ وجه نه عادل است و نه فاعل می‌تواند باشد. چرا از ازل خدا، مطلقیت و فاعلیت شعور خویش را برای درمان جهل هستی و آدمها ؛ و رفع مصائب از جان موجودات و انسانها به اشتراک نگذاشته



است، تامحتاج ارسال پیامبرانی ناقص الخلقه از تبار آدم و حوایی نگردد، که در حماقت آنان برای زیستن در جوار خویش، لحظه تردید نکرد. و با مطرود نمودن آنان از بهشتِ خویش، و با عَلم کردن شیطان و جهنم و داغ و درفش به توجیه خلقت ناقص خویش دست یازید.

هرچند جمیع مهملاتِ دکان داران دین، قابل استناد نیست، اما خواستیم بدانم این جماعت دَجّاله از کدامین بهشت و جهنمی سخن می گویند تا مگر پاسخی داده باشم، تا بدانند وقتی که از خدایی به این نادانی سخن می گویند به بهای متاع دکان خویش نظر نمی کنند. چرا که به قبل این که خدایشان مرا هضم کند، این منم که خدای آنان را در چالهٔ مستراحی فرو خواهیم ریخت.

<>

سخن ۹۶۴

شارحان، و فقیهانِ دینِ اسلام؛ چون بر تضاد و معانی موجود در قرآن واقفند، از آن رو مصرند، تا غیراهل دین که به رتبه های علمی نیز نائل آمده اند، از اظهار نظر در خصوص مبانی دین بر حذر باشند.

اینان با ایجاد مراکز و حوزه های درسی خاص با وضع قوانینی غیراخلاقی و انسانی، بشدت سعی دارند، غیر خودی ها را نه تنها ترور هویتی نمایند؛ بلکه با منزوی کردن، و گه گاه، با ترور فیزیکی افراد، آنان را از صفحه هستی محو کنند. تا تنها فقیهان دینی، آن هم مشروط به اینکه کلامشان با کُلّیت بقای قرآن در تضاد نباشد؛ در بیان بعضی از مبانی دینی حضوری داشته باشند.

شارحان و متولیان ارشد دین اسلام؛ اعم از اهل جماعتِ تسننِ سلفی و جماعتِ جمیع تشیع، که آنان را در جامعهٔ امروزِ دینی، آیت الله، مفتی لقب داده‌اند، برای انحرافِ اذهان عموم، آیات غیراخلاقی در قرآن را به گونه‌ای تفسیر و تعبیری کنند تا بتوانند پیروان خود را در فهم اصل معانی مندرجه در قرآن دچار گمراهی معنا نمایند.

فقیهانِ شارلاتان دین، با پنهان کردن مضامین غیراخلاقی در قرآن، تلاش دارند؛ با توسل به مغلطه و سفسطه، و احادیث خود ساخته، منصب سروری خود را با تکیه به دین، در جامعهٔ از دست ندهند.

<>

سخن ۹۶۵

**تا زمانیکه شعوری به واقعهٔ قیامتی هست، هیچ قامتی راست نخواهد شد.**

با توجه با این که مغز انسان، به یک نظام نظم یافته در خود علاقه‌مند است، لاجرم، با چنگ زدن به خرافات، سهل‌الوصول‌ترین راه ممکن را برای به نظم نشاندن خود تدارک می‌بیند.

خرافات، در طول زمان، با موجهٔ نشان دادن خویش در ذهن، و نظم بخشیدنِ محتویات خود در مغز، خود را از منصب یک مهمان تازه وارد، به مرتبهٔ یک میزبانی دائمی مبدل می‌کند.

خرافات، برای حفظ رسالت خود در ذهن، مدام با تائید و حمایت تعصبات خود ساخته، که بهترین میزان برای حفظ الگوهای دائمی تائید طلب ذهن هستند، با موجه جلوه دادن داشته‌های ذهنی، مغز را از هرگونه تغییر عقلانی بازمی‌دارد. برای رهایی از این درد، چاره‌ای جز آموزه‌های اخلاق منهای دین برای هدایت ذهن نخواهد ماند.

آزردگی مغز، همواره ناشی از این است که هر سؤال بی پاسخی، می‌تواند او را دچار هزیان رفتاری در رابطه با درک حقیقی محیط نماید. و چون در فهم سؤال‌های بی پاسخ خویش درمی‌ماند، با تمسک به خرافات، هویت خود را زینت می‌بخشد، تا خویش را از آزردگی نفهمی‌ها خلاص نماید.

خرافات، برای مغز، الگوی بسیار خوش آیندی ست، چرا که: می‌تواند، مغز را با دادن جوابهای حتی بی ربط و غیر علمی آرام نماید.

الگوهای اخلاقی، که ما آن را وجدان نام داده‌ایم، شیوه‌ای از تربیت مغز است، که تحت فشار دین، قادر به تغییر سازه‌های بنیادی خود است، برای همین اخلاق دین مدارن از ویژگیهای منحصری برخوردار است که قادرند در شرایط خاصی به کشتار جمعی هم نوعان خود قیام کنند. دین خود، تائید طلب است، نه تائید کنند، دین، و مبانی دینی، زمانی شمارا تائید می‌کند که طلب خویش را از شما وصول نموده باشد.

این که فرد، از کودکی با مبانی آزاده اندیشی آشنا شود، به یقین او را در مقابل اعمال خود، مسئول خواهد کرد، نه در مقابل مکتبی که او را بدهکار خود نموده است.

دین، طلبکار است. هیچ طلبکاری بدون وصول طلب خود، روی خوشی به بدهکار خویش نشان نخواهد داد. آنچه مسیر اخلاق مداران را، از دین مداران مجزا می کند، از همین معنا مستفاد می گردد، که دین مدار، بدهکار خداست، و طلبکار خویش، اما اخلاق مدار، هم طلبکار خویش است، و هم، بدهکار کرامت انسانی خویش.

من همیشه در این معنا مانده‌ام، که چرا خدا، ذهن خود را برای مطالعه در اختیار کسانی قرار نمی دهد، که به او ایمانی ندارند.

وقتی بردگی و جهاد (حمله و غارت غیر خودیها) و کشتار غیر خودیها را، امری الزامی و اخلاقی برای ترویج فهم مکتب خویش رقم زده است، چه تعریفی از مبانی غیر اخلاقی در ذهن من انسان برجای نهاده است، تا من مرتبه‌ای بر کرامت انسانی خویش رقم بزنم؟

آیا از آنچه که تا امروز در زمین، یهوه و گاد و الله به انجام آن حکم کردند، هولناک تری نیز وجود داشته؟

خدایی که می تواند هول انگیزترین انحرافات اخلاقی را در اذهان عموم قانونمند نماید، چگونه به خود اجازه می دهد، تا در تعریف اخلاق انسانی، خویش را، مُحق ترین معلم اخلاق در خلقت جا بزند.

<>

سخن ۹۶۶

اگر قرار بود در طول تاریخ به عقیده همه اقشارِ عشیره نوع بشرا احترام گذاشت، جهانِ امروز ما هنوز درگیر طاعون و وبا و جزام و آبله مرغان و فلج و سیاه سرفه و هزاران درد بی درمان بود. رفع این بلاها، درازای احترام نگذاشتن به عقیده باورمندان منحنی به منصفه ظهور رسیده، که سعی داشتند با توجیه الهی بودن همه ناکاستیهای حیات بشر، جامعه بشری را در اسارت خویش اداره کنند. جهان امروز توانست، با اتکا به پیشرفت لازمه علمی، دستها و زبان کسانی را کوتاه کند، که عمری با چنگ زدن به تقدیر و مشیت و قضا و قدر، جان انسانها را بازیچه مطامع خویش کرده بودند. هر عقیده‌ای، تحت هر شرایطی، که با آموزه‌های علمی سر ناسازگار داشته باشد، ارزش احترام ندارد.

<>

سخن ۹۶۷

ملتی که برای کسب و تربیت شعور، هزینه‌ای مقرر نمی‌کند به جایی نخواهد رسید.

فرزندم! اگر روزی خواستی خدایی را ستایش کنی، خدایی برگزین، که هیچ کتاب و بتخانه و امامزاده و اماکن به اصطلاح متبرکه‌ای را، یدک نمی‌کشد.

خدایی که خوفِ ترا برمی انگیزد تا ناظرِ ذلتِ تو باشد، به یقین شعورِ انسانی  
ترا فلج خواهد کرد. خدایی که ترا آلودهٔ گناهی کرده که هیچ زمان  
مرتکب نشده ای، و کاری کرده که تا یک عمر تصور کنی، که بدکار کسی  
هستی که در آسمانها نشسته است، چنین خدایی ارزش ستایش ندارد..

هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا را برای تو تعریف کند، مگر کسی که به تو  
قبولانده است، که خدا را در تَمَلِّک خویش گرفته است.

خدا، واژهٔ مهملی ست فرزند! که متمولان شاید سرکیسه کن دین،  
توانسته‌اند در طول تاریخ، با تَمَسِّک به چنین معنای یاوه‌ای، به دوشیدن  
جامعهٔ جن زدهٔ خویش مشغول شوند.

<>

سخن ۹۶۸

جمع داشته های دینی، اسطوره‌هایی بیش نیستند، اما همین که این  
اسطوره های مَیّت شده را به دست شارلاتانهای دینی برسانی، به هیولاهای  
خوفناکی مبدل می شوند که می توانند کرامت انسانی ترا تکه پاره کنند.

<>

سخن ۹۶۹

فرزند یقین کن؛ که هستی به حیاتِ موجودات در خود هیچ اهمیتی نمی دهد؛  
هر لحظه ممکن است کرهٔ زمین، همچون تخم مرغی گندیده، به ضَرْبِ شهاب  
سنگی در این فضای لایتناهی بی مقصد و مقصود متلاشی گردد.

این، خودِ مائیم که باید به هویّتِ انسانیِ خویش، که شعوری بر آن یافته‌ام حرمت کنیم.

در این هستی لایتناهی، هیچ پدیدهٔ موجهِ قابلِ رویتی وجود ندارد، تا مرا به فهم آن پیرمرد، ریشوی خدا نام، که در فعلِ خلقتش، جاهلی بیش نیست هدایت کند.

خدایی که برای مخلوقات نادانِ خویش کتابِ اخلاقِ تحریر می‌کند، جز به کباب کردن پدیده‌هایش رغبتی به غیر نشان نخواهد داد.

خدایی که می‌خواهد، آشرا را خلقتِ خود را به حیلۀ پیامبری تربیت کند، یا ابله است و یا کَلّاش، که می‌خواهد، اصدادِ هولناکِ خلقتِ خود را در آفرینش سرپوش بگذارد.

آن خدایی که نتوانسته هستی را بدونِ شَرارتِ محضِ خَلقِ کند، به یقین شعوری به فهمِ نقصِ خلقتِ خویش نیز نداشته است.

خدایی که افعالِ کج و ناجور در مخلوقِ خویش می‌آفرید، باید که به صدورِ اعمالِ متناقضِ آفریدهٔ خویش نیز فهمِ حضور داشته باشد.

حکمِ عقوبت به افعالِ ناجورِ مخلوقات، شرطِ عقل نیست که خود آفریده است.

خدایی که خود، مَهرِ نقصِ بر خلقتِ خویش زده است، چگونه توانسته حکم به جزای بهشت و جهنم را در هستی مقرر نماید؟

خدا تنها معمار مَزوری ست در هستی، که با خلق دو مکان متضاد، بهشت را خود تصاحب کرده، و جهنم را به یارِ دیرین خویش شیطان، به اجاره سپرده است.

<>

سخن ۹۷۰

متولیان کلاشِ دین، تلاش دارند با تکرارِ مداومِ خزعلاتی الهی ماب خود، آنچه درچنته گنبدیده خود ذخیره کرده‌اند را، ملکهٔ ذهن مخاطبانِ خویش نمایند.

فرزندم مراقب باش! وقتی به هوش خواهی آمد، که مهملات دینی را در گورستان فراموشی دفن کنی. انسان شدن، محتاجِ هوشی است که درآدمها کمتر به بار نشسته است. گوش بی هوش، به آدمها تعلق دارد، و گوش با هوش به انسانها. هوش گوشت را بیدار کن تا بی هوشت نکنند.

متولیان کله شق دین، برای توجیه اعمال شرارت بارخود، کتب خدایی را عَلم کرده‌اند که مدعیند کتابداری نشسته برآسمانها ست. و به استنادِ همان کتب، سخنان سرشار از مغلطه و سفسطه را در گوش بی هوش عوام روانه می کنند، تا مگر هرچه بیشتر، سروده‌های جمعی خود را، به نام الله و خدا و گاد و یهوه، در شعورِ عوام، دوام بخشند.



مقدسین بیشعورِ ادیانِ ابراهیمی، برای ایزگم کردنِ تجاوز به دختر بچه‌ای معصوم و بی‌گناه به توسط خاخامی تبهکار، باتوسل به مهملات عوام فریبانه دینی می‌گویند، که مریم را جبرئیل آبتن کرده است؛ تا عیسی نامی را در زهدان او برای چوپانی آدم‌ها بار ور کند. در کتاب انجیلِ لوقا، باب یک، آیه ۲۶، گفته شده که جبرئیل از جانب خدا به شهرِ جلیل (فلسطین امروز) رفته، تا در بستر باکره‌ای به نام مریم بخوابد، تا او را به نطفهٔ عیسی نامی بار ور کند. مریم نامزدی داشت به نام یوسف که می‌گویند او از خاندان داوود است. **مهملات را هر چه تاب دهی کلفت تر خواهد شد.** در عجبم از خدایی که برای اشراف مخلوقاتش چوپانی به نام عیسی معین می‌کند، تا با خلق او، نقص خلقت خویش را سرپوش بگذارد. اگر چنین امری صحت علمی داشته باشد، که به یقین چنین نیست، نه جبرئیلی برای همبستری وجود دارد، و نه خدایی برای چنین امری حضورِ مقام. گیرم که چنین باشد، آیا تجاوز به دختر بچه‌ای دوازده یا سیزده ساله که نامزدی دارد، چگونه می‌تواند مقدس باشد؟

خدایی که به ما درس اخلاق مشق می‌کند، خودش بی‌اخلاق‌ترین رفتارها را مرتکب می‌شود. به یقین این عمل کثیف غیر انسانی، در دو هزار و اندی سال قبل، جز به توسط خاخامی هرزه و هوسران یهودی، که خود را در منظر دختر بچه‌ای نادان، به هیبت جبرئیل آراسته صورت نگرفته است.

از شعورِ آدم‌های بدوی، که مدام، خداخانه‌های جوروا جورورا طواف می‌کردند و می‌کنند، جز این توقعی نمی‌توان داشت.

خاخامهای نابکار دین یهود، با خلق یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر ناشناخته فاقد هویت در تاریخ بشری، جز به عینیت نشانندِ هویت نداشته تاریخی خود، به هیچ نیندیشیده‌اند.

پدر مریم نیز، خود، خاخامی از جماعت یهودیان افراطی محسوب می‌شد، فساد در میان قوم خاخامها، زمینه پرورش یک پیامبر نو و مصلح را برای قوم یهود فراهم نموده بود. برنامه ریزی‌های حساب شده‌ای در آن دوران میان توده‌ای از خاخام‌های یهود برای پرورش پیامبری دیگر در شرف تکمیل و تکوین و اجرا بود، که سناریوی آن را، کسانی از خود خاخام‌ها، از پیش تدارک دیده بودند، که نقش اول آن را، باید که، زهدان مریم سیزده ساله به عهده می‌گرفت.

هر عمل شیعی که کلاشان دینی ثبت می‌کنند، بی هیچ تردیدی در طول تاریخ، به قوانین لایتغیری از طرف خدا مبدل شده است. این به یائسه افتادگان شعور و خرد، مدام در تکاپویند تا با ضربات مکرر خود، سدی شوند بر شرف علمی عالمان، تا مگر، نو باوه‌گان علوم را در قنذاق نوزادی به خاک سپارند.

این جماعت بقدری شیادند که حاضر نیستند، به استناد تعاریف علمی روز، اجازه دهند تا پزشکان خیره قرن حاضر، بدون همبستری دو انسان، اسپرم مردی را در زهدان زنی بالغ، به کشت بنشانند، اما تجاوز عملی مردی به نام جبرئیل را به مریم، در کتب به اصطلاح مقدس خود طوری الهی و آسمانی

وانمود می‌کنند، که انگار خود و تبارشان، در لحظه لحظه‌های معاشقه، میان جبرئیل و مریم حضوری عَنی و عَمَلی داشتند. این جماعت دَجَّالَه، با ایجاد جنجال‌های انحرافی، چنان ذهن عوام را مسموم عقاید خود کرده‌اند؛ که دسته جات ناآگاه جامعه، باغیظی تمام، رو در روی عالمان قرار می‌گیرند تا مگر پیشرفت علوم و اکتشافات را در نطفه خفه کنند، که به دردهای بی درمان خودآنان دواایی به درمان است.

**دین‌مدارانِ بیشعورِ ادیان، با به بازی گرفتنِ شعورِ انسانهای هوشمند در طول تاریخ، جز به نابودی خردِ در حالِ تکاملِ عَشیرهٔ نوع بشر به هیچ نمی‌اندیشند.**

تجاوز به دختر بچهٔ سیزده ساله‌ای همچون مریم، به توسط خاخامی شاید در لباس جبرئیلی موهوم، زنا و گناه محسوب نمی‌شود، اما کشت اسپرم مردی شناخته شده در زهدان بانویی بالغ، گناهی نابخشودنی قلمداد می‌شود. این کلاشانِ شارلاتان، برای ازدست ندادن جایگاه سروری خود در جامعه، با خَلقِ خدا و کتابی آسمانی و فقهی سرشار از دستورات جنایی، جز برای چاپیدن اموال و حیثیت و شعورِ مردمان، و به زیر یوغ بردگی کشاندن انسانها به هیچ نمی‌اندیشند.

در عجبم از آنان که با حذفِ شعورِ تحلیلی خود برای فهم حقیقی امور، اجازه می‌دهند که توده‌ای شاید در لباسِ قدیسان، کرامت انسانی آنان را چنان آلوده

مهملاتِ خود نمایند، که برای باز پس گرفتن منزلت انسانی‌شان، حتی با قربانی کردن خویش نیز قادر به اصلاحِ حیاتِ ازدست رفته خود نیستند.

<>

سخن ۹۷۱

مُردن برای تربیت کسانی که بهایی برای زنده ماندن خود قائل نیستند امری باطل است. متولیان دین با معدوم نمودن شور زندگی درآدمیان، آنان را از نشاط حیات تهی می‌کنند تا بتوانند از موجوداتِ زندهٔ صاحبِ حیات، سلاحهای مخربی برای مقاصدِ خود پرورش دهند.

<>

سخن ۹۷۲

آخوند، عنصرِ شیادی است، که برای تداومِ مفت خوری خود، شما را دریک دالان تنگ و تاریک به نام آخرت گرفتار می‌کند، تا بتواند با فروش کالایی موهومی به نام دعا و تقدس ووو، شما را در مقابلِ آجنه‌هایی خود ساخته در آن دالانِ هولناک، مصونیت بخشد.

این شارلاتانهای حيله گر، عروسکان چوبی را چنان درمقابل شما جان می‌بخشند که شما جز با سجده کردن به این عروسکان، راه بجایی نخواهید برد.

<>

اسلام، جز به گمراهی کشیدنِ شعورِ مخاطبانِ خود در طولِ تاریخ، هیچ اهدافِ مفیدِ انسانی را تعقیب نکرده است. دین اسلام با متوسل شدن به چند اصول اخلاقی که از دیگر ملل متمدن دنیا به سرقت برده است، سعی داشته و دارد، تا کشتارِ آدمیان را در پشتِ اموراخلاقِ گرانه خود موجه جلوه دهد. این تناقضاتِ آشکارِ اخلاقی و علمی در آیات قرآن، توانسته متولیان دین اسلام را در طول زمان، به بزرگترین درغگویان تاریخ مبدل نماید.

دروغ زن ترین ملل دنیا، ملتی ست که برای کسبِ حوائجِ خود، با خوردنِ قسم به کتابی مقدس شده، شرارت های خود را موجه جلوه می دهد. دروغ و ریاکاری در میان ملتی که عادت به خوردنِ قسم به کتابی که شعورِ دفاع از خویش را ندارد، فاجعه ترورِ عدالت را تسریع خواهد بخشید.

&lt;&gt;

ذلت بارترین بخشِ شعورِ خداپاوران در این است، که تلاش دارند خدایشان را با مبدل نمودن به غولِ چراغِ جادو، به قاعده ای برسانند تا حوائجِ روزمره خود را از وی طلب کنند. و از خدایشان غلامی خانه زاد و تحت الامر می سازند، تا مطالباتشان را در اسرع وقت، از وی وصول نمایند. بی تردید شعورِ ناقصِ مومنین به دین، بگونه ای تربیت شده که توانسته است خدا را تا سطحِ علایقِ شخصی آنان تنزل دهد.

فرزندم! براساس شواهدِ عینی در کتبِ به اصطلاحِ مقدسِ ادیانِ ابراهیمی، کلیدِ بزرگترین فاحشه‌خانهٔ خلقت در انحصارالله محمد است، که در بهشت نامی با عرضهٔ زن و شراب و موسیقی و رقص و غسل و شیر و بی بندباری های بی حد و حصر، باغِ مفرحِ خود را رونق بخشیده است. از چنین چرثومهٔ فاسدی، که گشخانان<sup>۲</sup> بیش نیست، چه توقعی داری که پیروانش از شعوری انسانی و علمی برخوردار باشند. یقیناً در شعورِ طالبانِ چنین فاحشه‌خانه‌ای تجهیز شده، ارتکاب به هرجانیته مجوزی مشروع به دنبال دارد. خدای شخصی تو مُسکینی است که به دردها و ناکامی‌های بی پایان تو در هستی نظر دارد، تا تو دمی آرام شوی. اما یقین کن، که بی خدا زیستن ترا، به فهم حقیقی امور جهان هدایت خواهد کرد.

از مرگ، هیچ هراسی نداشته باش فرزند! تا در دام جهلِ دین مداران گرفتار نشوی. خدا را در بند شعورِ خویش مهار کن، تا دانسته‌های ترا در هیچ خویش بی ثمر نکند.

خدایان ادیان، تا امروز برای رونق شعورِ آدمیان هیچ نکرده‌اند، مگر ایجادِ تله‌هایی که خون هزاران کسان را در خندقِ خویش فرو بلعیده‌اند. بر دُکانِ

<sup>۲</sup> - گشخان: گشخان در معنا می شود، زن قحبه، قواد، قرمساق، غرزن و قلتبان.

دین‌مداران گذر ممکن فرزندی، که در قفسه‌های بلویشان، قوی‌ترین سمّ ممکن را، و شکیل‌ترین ظروف زهرآلوده را، برای تخلیه درجانِ انسانی تو به حراج نهاده‌اند.

<>

سخن ۹۷۶

عشیرهٔ نوع بشر، عذرخواهی کلانی به شیطان مغروض است. چرا که: همهٔ کتب شیطنت آمیز را خدا برای بشر نوشته است نه شیطان برای ما.

<>

سخن ۹۷۷

برای آسودگی ازدست‌جماعت دین‌مدار، بایدکاری کرد تا بشود به منع تکثیر تسلیحاتی روحانیون ادیان ابراهیمی دست یافت، تا با گسیل آنان به بهشت الله، عشیرهٔ نوع بشر را به کشیدنِ نفسی راحت عادت داد.

<>

سخن ۹۷۸

دوست عزیزم بطور بسیار خلاصه در خصوص هفت بار طواف کعبه مطالب زیر را به عرض شما می‌رسانم. مراسم طواف هفتگانه به دور کعبه به قبل از اسلام باز می‌گردد به حدود شاید یک قرن قبل از پیدایش اسلام در پترا یا بگه واقع در اردن امروزی، قبل از بگه،

قبایل گوناگون اعراب با متمرکز نمودن بت های خود در چهار دیواری محلی به نام مکه، که واژه مکه، به معنی مکان داغ و سوزان است، که بعدها به دست حاکمان جبار عباسیان توسعه یافت، و سرزمین جعلی مکه رقم خورد. بت پرستان اعراب و یهود با گذاشتن بت هایشان در آن چهار دیواری، که به امرخشیار شاه درلشکر کشی که به مصر برای آتش مقدس زرتشت ساخته شده بنا کرده بود، نهایتاً با مشاوره و مباحث طویل المدت میان قبائل، قرار شد تا هفت بت را در این محل عبادت کنند، به خاطر وجود هفت بت، هفت بار نیز به دور این مکان طواف نمایند تا حرمت تمامی بت ها حفظ شود. همه قبایل تصمیم گرفتند که از میان بتان معروف و بزرگ و کوچک مستقر در اطراف مکه، که تعداد آنان به بیش از ۳۶۰ بت می رسید، مهم ترین بت های متعلق به قبایل را برای طواف مورد نظر قرار دهند، به استثنای الله، که بت قریش بود، والله، پدر لات و منات و عزی که دختران الله بودند.

بت های قوم نوح و یهود، مهم ترین بتان مورد توجه اعراب بودند؛ که عبارت بودند از: **وَدّ، یَعُوْث، یَعُوْق و نَصْر (نَسْر)** متعلق به قوم یهود، و بت های اعراب عبارت بودند از: **لات و منات عَزّی**. به احترام همین هفت بت است که امروز کعبه هفت بار طواف می شود.

**لات**، بت قبیله ثقیف در طائف امروزی بود.

**منات**، بت قبیله اوس و خزرج و فدک بود.



ناحیه فدک و مردمش، که بعدها به دست لشکر محمد از صفحه روزگار محو شدند و نخالستانهای آنان رانیز محمد به فاطمه و علی بخشید، که در زمان عمر، باعث اختلاف خانواده علی و فاطمه با عمر، خلیفه اول اسلام شد، که هنوز در تاریخ اختلاف اهل جماعت تشیع با جماعت اهل سنت است.

**بت عَزَى** ، بت قبیله غطفان بود.

**بت وَدَّ** ، بت قبیله کلب و قُضامه است ، که در محلی میان دَم الجندل در سر راه مدینه به اردن امروز است).

**بَغُوث**، در مورد ماهیت این بت را نتوانستم مطلبی پیدا کنم که به کدام قبیله تعلق داشته. و سُنبل چه پدیده‌ای بوده.

**نَسْر**، بت قبله حَمِیر یا حَمِیر و هَمَدان در صَنعا پایتخت یمن امروزی است.

مردم عرب به خصوص قریش، **الله** را خدای بزرگ و خالق آسمان و زمین و مُدبّر عالم و فرستنده باران می دانستند، و پدر سه بت یاد شده در فوق بود که عرض شد، که هنگام بردن نام او می گفتند: «بسمک اللهم» یعنی به نام تو ای خدا، که در اسلام به جای آن «بسم الله الرحمن الرحیم» که البته الرحمان و الرحیم هم از بتان قبایل یمنی بودند که محمد به دلیل اهمیت سیاسی دینش ، آنها را شریک الله نمود (رحمان و رحیم هر دواز نظر معنا یکی هستند).

برای همین است که در اسلام می گویند **الله و اکبر**، **الله و اکبر یعنی**، **الله بزرگ تر از**، اما نمی گویند از چه چیزی بزرگ تر است ، **الله در اصل بزرگ تر است از آن هفت بت ذکر شده در فوق**، که مورد موافقت قبایل برای طواف قرار گرفتند.

چنان که پیشتر عرض کردم، قبائل عرب، قبلا پیرو دین ابراهیمی بودند، و نخستین کسی که آنها را دعوت به بت پرستی کرد، گویا کسی بوده به نام **عمرو بن لحي** که بت «**هبل**» را در شام خرید، و آنرا به مکه منتقل نمود. تا از دسترس شامیان و مصریان در امان باشد( هبل بتی بود از عقیق سرخ که مورد بی مهری شامیان و مصریان قرار گرفته بود و مصریان و شامیان طرفداران این بت را قتل عام می کردند، در یکی از همین کشمکش های قبیله ای، یک دست هبل هم شکست، که بعدها وقتی این بت، به توسط عمر ابن لحي به مکه آورده شد، مگیان با طلا، یک دست برای او ساختند. این ابلهان تاریخ، خودشان توالی و آب آشامیدنی و لباس برای پوشیدن نداشتند و عورتین آنها تا پنجاه سال بعد از پیامبر هم نمایان بود ، اما دست طلائی برای بت هبل ساخته اند). **عمر ابن لحي** قریش را به پرستش آن بت فراخواند، و به دنبال آن قریش و مابقی قبائل عرب بتها ساختند، و هر قبیله بتی را پرستید و بسیاری از آن بت ها را در درون و بیرون کعبه قراردادند.

قریش برای بتان خود نذورات عرضه می کردند، و در مقابل آنها کرنش و قربانی می نمودند، و در جنگ و صلح از آنها یاری می جستند. حتی گاهی

بعضی از آنها را بر الاغ یا شتری سوار کرده، به میدان جنگ می‌آوردند، تا حضور آن بتها باعث پیروزی شان شود. همین اعراب و بخصوص، قریشیان، الله را یکتا و یگانه نمی‌دانستند، بلکه دارای زن و فرزند و دختران می‌پنداشتند.

**لات**، بت قبیله ثقیف در طائف بود، خدای آفتاب می‌دانستش و از سنگی سفید ساخته شده بود و معبد آن در طائف واقع در دوازده فرسخی مکه قرار داشت.

**منات**، بت قبیله اوس و خزرج در فدک، نزدیک خیبر کنار دریای سرخ بود، که از سنگی سیاه و خدای سرنوشت و مرگ بود، و معبد آن در محلی به نام **قدید** میان مکه و مدینه نزدیک بحر احمر قرار داشت.

«**عُزّی**» بت قبیله غطفان، خدای زهره، و معبدش در «وادی نخله» بین طائف و مکه بود. این خدا، اختصاص به قریش نداشتند، بلکه مورد پرستش همه قبایل بوده، ولی قریش در بزرگداشت آن اهتمام خاصی مقرر می‌نمود. لازم به ذکر است که: **در مقابل بتِ عزی، قربانی انسان هم انجام می‌گرفته است.** غیر از هبل، بت های دیگری نیز در کعبه از آن قریش و سایر قبائل عرب وجود داشت، که مورخین نوشته‌اند، تا ۳۶۰ بت می‌رسیده، به عدد روزهای سال، که نسبت به آنها مراسم طواف و قربانی معمول می‌شده. علاوه بر این بتها که نام بردیم، اعراب بت پرست، در خانه‌های خود نیز بتانی از جنس‌های مختلف

داشتند که چون وارد خانه می‌شدند، به دور آن طواف می‌کردند، و در موقع مسافرت با آن وداع نموده، و برای سلامتی و بازگشت خود یاری می‌جستند یا با خود به سفر می‌بردند.

این هم پاره ای از بتان مستقر در حوالی کعبه:

**بت سَواع**، بت قبیله کنایه، که در حرم کعبه جای نداشت (نزدیک دیوار کعبه).  
قریش بت **مجاور الريح** را در کوه صفا، و بت **معظم الطير** را در کوه مروه مقابل کعبه قرار داده، و به پرستش آنها می‌پرداختند.

**سَواع**، بت قبیله کنانه،

**ذُو الحَفَله**، بت قبیله بُجیلَه و خَثَم،

**فلق**، بت قبیله طی بود که در نقطه ای به نام حُبس جای داشت.

**ذُو الکعباب**، بت قبیله ربیعَه و ایاد در سَنَداد واقع در عراق،

**ذُو الکفین**، بت قبیله دوس،

**سعد**، بت متعلق به قبیله بکر بن وائل

**شَمش**، بت قبیله بنی عذرَه،

## رئام، بت قبیله آزد بود.

قبایل بت پرست عرب، هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج که از زمان ابراهیم و اسماعیل نامی که فقط یهودی ها از آنان در کتب خود نام برده اند و نه هیچ تاریخ دیگری، دوبار در سال برای زیارت به مکه می آمدند. عمده ترین علت طوافِ هفت بار به دور کعبه از دیر باز، ناشی از همان هفت بت منتخبه قبایل در مکه بود، که با حيله و سیاست و زرنگی شخصی به نام **قصی ابن کلاب** که گویا جد محمد بوده صورت گرفته است. مردمان حاشیه کعبه بر اساس باورهای خود بشدت از زندگی در حاشیه کعبه خود را بر حذر می داشتند. اولین احداث بنا و چادر را برای سکونت در جوار کعبه، به توسط قصی ابن کلاب اعمال شد تا خود و خانواده اش در کنار کعبه زندگی کنند، مردم از زندگی در جوار کعبه به دلیل باورهای خرافی هراس داشتند؛ که مبادا خدایان بلایی بر سرشان نازل کند.

لازم به توضیح است که در آن دوران به استناد گزارشات تاریخی، اطراف کعبه غرق در خار و خاشاک بود و گیاهان خاردار زیادی در اطراف کعبه روئیده بود. چون محل مُسیل و سیلاب بود، رطوبت ویژه ای داشت. این رطوبت، لاجرم خارهایی با ارتفاع بلند در حوالی کعبه به رشد نشانده بود، قصی ابن کلاب با زیرکی تمام با کندن و پاک سازی محیط از این خارها، محلی را برای خود و خانواده اش برای سکونت تدارک دید تا بتواند سروری کعبه را به آرامی مصادره نماید تا سودی نسیب خویش کند، که در طول زمان نیز چنین شد، مردمان حاشیه نشین مکه و اطراف کعبه تا قبل از قصی ابن

کلاب، هر غروب بعد از اتمام معاملات و داد ستدها و چرانندان بزبان و شتران خود، به کوههای اطراف مکه پناه می بردند تا از شر دزدان و سیل و حشرات حیوانات درنده درامان باشند.

سکونت قصی ابن کلاب در جوار کعبه، در نهایت باعث ریختن ترس مردم برای سکونت در حاشیه کعبه شد. و توسعه شهری با سروری قصی ابن کلاب در مکه شکل گرفت.

سکونت قصی ابن کلاب به اسناد اخبار تاریخی که جد پنجم محمد است باید چیزی در حدود سیصد سال قبل از تولد محمد در مکه بوده باشد.

چرا که اگر میانگین سن این پنج جد او را شصت سال در نظر بگیریم می شود، سیصد سال قبل از تولد محمد در مکه.

با این حساب از قدمت شهر مکه تا امروز، نباید رقمی بیش از هزار و هشتصد سال گذشته باشد. تاریخ نگاران مُبَلِّغ دینی، ساخت بنای کعبه را به ابراهیم حواله می دهند، که دورگی تاریخی بیش نیست، که در متون دینی یهودیان با آب و تاب تعریف و درج شده است. کعبه در اصل یک آتشکده زرتشتی بوده که احتمالاً، یکی از شاهان ساسانی در سفرهایش برای جنگ با مصریان در آن مکان برای حفظ آتش مقدس ساخته است.

جای هیچ تردیدی نیست که یهودیان، همیشه برای سروری بر اعراب، تلاشها و حیل‌های عجیبی در آستین نهان دارند حتی برای اعراب فاقد سواد و فرهنگ، تاریخ دینی به نفع خویش جعل نموده‌اند.

بی هیچ شکی، بر اساس متون تاریخی، خانه کعبه باید آتشکده کوچکی بوده باشد که به دست ایرانیان زرتشتی بنا شده است، که بعدها به دست راهزنی به نام **إِلَهَ حَ که همان الله است** باز سازی و مورد بهره برداری قرار گرفته است. ایرانیان زرتشتی، در لشکرکشی‌های خود برای جنگ با مصریان از چنان مسیر هایی گذر می کردند. لاجرم برای برپایی مراسم مذهبی، برپایی چنین مکانی چندان دور از ذهن نمی تواند باشد. با توجه به اینکه کل سرزمین فعلی عربستان در حاکمیت کامل ساسانیان بوده است.

بخشی از منابع مورد استفاده

کتاب اسلام در ایران اثر ایلیا پاولویچ پتروشفسکی با ترجمه کریم کشاورز چاپ ۱۳۵۰مراجعه نمائید .

الاصنام - کلبی - ص ۲۳، به نقل از تاریخ اسلام دکتر عبدالحسین زرین کوب. درس هایی در باره اسلام، اثر گل‌زیهر چاپ ۱۳۵۷. تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۹۵. ۱۴۰۰ سال اثر دکتر شجاع الدین شفا. بازخوانی تاریخ ایران: اثر خنجی. و تاریخ طبری و چند اثر تاریخی دیگر.

<>

سخن ۹۷۹

شیطانی که سکوتش بُرنده تر از پیام پیامبران خداست، یقیناً جایگاهش بر خدای کاتب و کتابدار اراجح تراست. شیطان با هیچ سخنی، خدا را به وحشت انداخته است، و خدا، با کتابها و پیامبرانش در وحشت از او، مدام نطق می کند. خدا، بی تردید، عنصر ضعیفی است که با یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر کتاب های خود نتوانسته است از پس شیطانی برآید که جز سکوت هیچ پیشه نکرده است. و جالب تر اینکه، طبق متون دینی ادیان ابراهیمی، خالق شیطان نیز خود خداست.

<>

سخن ۹۸۰

پای بندی ما به بسیاری از باورها، ناشی از ذهنیاتی است که از دوران کودکی درآموزه های تربیتی ما حک شده است. وقتی از دوران کودکی به ذهن سپید کودک تلقین می شود که درازی پای ابوالفضل بگونه ای بوده که از پشت و گُرده بلندترین اسبها که بر آنها می نشست، به زمین می رسیده، و یا اینکه آخوندی بر منبری دیگر گوید که غرش رعد و برق، ناشی از شلاق علی بر پشت ابرهاست. با تزریق چنین مهملات فاقد شعور در اذهان کودکان، دیگر



نباید از ذهن سپید آنان انتظار داشته باشید، تا بعدها، با جذب حقایق هستی، به حقیقت ناشناخته خود دست یابد.

آخوند، کشخانی ست حرفه‌ای، که شعور آدمیان را با تکیه به قوانین خدا و آسمانی مجعول و ماورایی، به سرطانی لاعلاج مبتلا می‌کند.

<>

سخن ۹۸۱

نبود ابتدایی ترین نیازهای حیاتی در میان اعراب، همچون آب، خانه، خوراک، پوشاک که حتی برای سترعورت خود درمانده آن بودند، بخصوص حمام و توالت، همه این‌ها، نیازهایی محسوب می شدند، تا وعده‌های داده شده در قرآن بتواند، ذهن ناکارآمد آن مردم فرومایه و پست را، مبدل به باورمندانی به آخرت نماید تا بتوانند بایورش به دیگر ملل، با جلب رضایت و قبول دین محمد، وعده‌های خدایشان را به دنیایی دیگر موکول نمایند.

و با ارتکاب به باورنکردنی ترین جنایات تاریخ بشری، امید رسیدن به زن و شراب و آب و خانه و امنیت جانی، رستگاری خویش را در آخرت از الله مطالبه کنند.

این باورمندان به الله، خباثان نه تنها به کشتار جمعی ملل انجامید، بلکه به ویرانی عمیق تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر ملل نیز منجر گردید. و تا پیش

ازدویست سال، هیچ یک از ملل مغلوب نتوانستند از خاکروب‌ها و کشتارها و غارت‌های خانمان سوز این قوم فرومایه جان سالم به در ببرند.

همه آنان که از تمدن اسلامی سخن می‌گویند، به یقین جنایتکارانی هستند دراختفای حقایق تاریخ اسلام، قَسَم‌های شرورانه‌ای خورده‌اند، تا منافع فردی خویش را در سایه تحفه‌اهدایی اسلام عزیز محفوظ دارند.

فرزندم! بروید تاریخ حقیقی گذشته و فعلِ اسلام را مطالعه کنید، تا بدانید که گردانندگان شارلاتان این مکتب آدمخور، چگونه با قوتِ تمام سعی در پنهان کردنِ حقایقِ تاریخی دارد که چراتا امروز جامعه تحت حکومت خود را در خامی فهم امور رها کرده است.

اگر می‌خواهی تنت در لرزه‌های مدام شبانه تا سحر غوط بخورد، از خواندنِ آن جنایات باورنکردی لحظه‌ای غفلت نکن، تا به فهم این حقیقت تلخ نائل آیی که چگونه پدر و مادرانت را به قبولِ دین اسلام وادار نمودند.

<>

سخن ۹۸۲

دینمداران کله شق مکتب تشیع، با مُحق دانستن احکام خویش، با توسل به قوانینی که مدعیند از خدا خانه آسمانها نازل شده است، سعی دارند کثیف ترین اعمال ممکن را به حیاتِ عشیره نوع بشر تحمیل کنند. ودختران و

بیوه‌های دردمند را با صدور احکام شرعی خود، تحت عناوین صیغه‌های جور و جور، به متاع ناب جنسی مبدل نمایند.

و لایقان معترض را، با تکیه به همان قوانین مجعول و ذلت بار، درگروه مُرتدّین و کافران جای دهند تا بتوانند با ترور هویت انسانی آنان احکام گشخانی خدای خود را موجه جلوه دهند.

گشخان: یعنی بکش، متولی خانه‌های فواحش و بدکاران. زن قجه، قواد، قمرساق، غرزن و قلتبان.

<>

سخن ۹۸۳

از خانه‌ها تا مدارس و دانشگاه‌ها، تا منبر و مسجد و سنت دیرینه دینی و فرهنگی ما، به والدین این حقوق را تفویض نموده است، تا جماعت نسوان را در حیطه کنترل خود به اسارت کشند، و بر آرزوها و امیال آنان زنجیر قفل بزنند، و با به حبس نشانیدن تمامیت زنانگی آنان امیال آنان را اخته نمایند. در بسیاری موارد، حتی دختران پا سن نهاده حتی سی یا چهل ساله نیز در ایران از کنترل پدر و برادران خود آسوده نیستند، و از کودکی، به این در ماندگان بی دفاع، شرمی القاء کرده اند که حتی آنان را از حق مسلم حیات جنسی شان محروم گردانده، و اگر تمایلی به ابراز جنسیت زنانگی نشان دهند باید که متولیان دین، با بیان و بلغور چند کلمه عربی، روابط آنان را به سلیقه خود

موجه و به قول خودشان حلال و مشروع اعلام نمایند و نامش را نیز صیغه نهاده‌اند تا ازک ورم کردن رگهای گردن صاحبان این بردگان واقعی جلو گیری نمایند. جای تاسف است که در جامعه مذکر پرورما، به مردان و پسران ما مشق داده اند و می دهند، تا بیاموزند تا آزادی خواهان و دختران و همسران خود را به نوعی توهین به خود تلقی نمایند و بشدت در مقابل چنین خواست انسانی، گناهی نابخشودنی در خود احساس کنند، تا بتوانند آزادی خواهی عزیزان خود را در لفافه ی یک نفرت فرهنگی و دینی با تحقیر و تنبیه و قتل پاسخ دهند

<>

سخن ۹۸۴

شعور توسعه یافته، نه به درد سیاست مدار می خورد، و نه به درد دین مدار، چرا که داشته های انسان شعورمدار، گند و ننگ آنان را بر ملا می کند.

<>

سخن ۹۸۵

فرزند دلبندم!

همانطور که من ترا گفته ها گفته ام، پدر بزرگ من نیز، که جدّ توست مرا از کودکی بسیار گفتنی ها گفته و آموخت . مرا به فهم کلام بزرگان و موسیقی آشنا کرد، با این که سن کمی داشتم ولی با خواندن اشعار شاعران حظ عجیبی

۲۵۲

به من دست می داد. ایشان همیشه سفارش می فرمودند که تاریخ و ادبیات و موسیقی قوم شکست خورده را زیاد بخوان و گوش کن. مرا عادت داده بودند بر روی هر مطلبی با دقت تمرکز کنم. وقتی که اشعار مولوی را می خواندند می گفتند پسر جان، هر چند این مرد بزرگ سخنانی بی سر و ته نیز زیاد دارد، اما عیبی ندارد، شما با سخنان گزیده او دمخور شو.

یادش گرامی باد، که به من آموخت که در این جهان، دانسته های بسیاری برای فهم وجود دارد. وقتی شعری را می خواندند و از محتوای آن حظ وافی می بردند می فرمودند بین پسر من این بیت چقدر عارفانه است.

من نمی فهمیدم عارفانه یعنی چه. روزی از او پرسیدم که پدر بزرگ عارفانه یعنی چه؟ باخنده و خوشرویی تمام فرمودند: یعنی ما را به جایی می برد، که ما با آن مکان، تا امروز، غریبی می کردیم، و آنجا را نمی شناختیم.

پرسیدم آنجا کجاست؟ فرمودند، آن دورهای دور که نامش هندوستان است، سرزمینی است به زیبایی تمام. پرندگانی بسیار زیبا دارد که بالهایشان در نهایت خوش رنگی است. آنجا آنقدر پرندها و حیوانات متنوع با رنگهای زیبا وجود دارد که نمی توانی شمارش کنی و از چنان رنگهای حیرت انگیزی خلق شده اند که تصورش آدمی را مبهوت می کند، و حیواناتی در کمال زیبایی که در جهان بی نظیرند و درختانی سرسبز و بلند که در هوای پررطوبت، شوق فهم زیباییها را در دل زنده می کند. جنگلهای بزرگی دارد پراز پرندگان زیبا و سرمست که

صدای سحرانگیز نغماتشان یک لحظه خاموش نمی شود. و سرزمینی است  
پراز زیباییهای دوست داشتنی. مردمانی دارد در کنار این طبیعت که با دیدن  
آن زیباییها، به زیبا ترین شکل ممکن می اندیشند.

آری فرزندم، مردمان آن دیار، در طول صدها سال به خاطر دوستی و همنشینی  
با چنان طبیعت فریبده‌ای؛ خود نیز ادبیات و فرهنگ فریبده‌ای دارند، هر صبح  
که چشم بازمی‌کنند، خود را در بسترهای از گلهای فریبده و سبزه‌های پرتراوت  
و رنگهای اعجاب انگیز می‌بینند. این مردمان؛ خود، آموختند؛ که همچون،  
گلها و پرندگان زیبا و حیوانات بی همتا و درختان سرسبز سرزمینشان، اندیشه‌ای  
لطیف و رنگ رنگ داشته باشند.

نه همچون ماملت ایران فرزندم! که چون هر سحر؛ چشم از خواب باز می‌کنیم  
با توده‌ای از خران و استران و وحوش درنده و خون بر پوزه نشسته و درختان  
خشک و بی آب، و طبیعتی بی جان و بی رمق روبرو می‌شویم.

ما نمی‌توانیم با چنین طبیعتی لطافت اندیشه را، و ظرافت فهم ملاحظت را، و  
دوست داشتن خوش‌رنگیها را فهم کنیم. باید از جانی این صفات را به عاریه و  
امانت بگیریم تا شاید ما نیز کمی چنان شویم.

آن مردم از کتابهای سرزمینشان آموختند که باید ستایشگر زیباییها باشند و  
زیبائیها را دوست بدارند. و عشق ورزیدن و عشق بازی را سر لوحه کلام کتاب  
خدایان خود کنند.

ودینشان و کتابشان و دروس اخلاقشان نیز به زیبایی سرزمینشان تجلی یافت، که قرن هاست به آن وفادار مانده‌اند.

فرزندم، بعدها خواهی فهمید که ما ملت ایران به خاطر خشونت طبیعتمان، وفاداری به خودمان را نیز فهم نمی‌کنیم چه رسد به انسانها و موجودات اطرافمان و کشورمان و خاکمان.

خدای امروز ما، از سرزمینی به سوغات آمده است که جز شن و ماسه و مارمولک و شمشیر و خون هیچ نداشته است. و بوی جایی را می‌دهد که از آنجا آمده است. و طبیعتش نیز، چون خون، بوی زهم می‌دهد. و جز رنگ سرخ خون و شمشیر هیچ نمی‌فهمد.

بله فرزندم، هر پدیده‌ای بوی مکانی را می‌دهد که از آنجا بیرون آمده است. تفکر عارفانه و اندیشه عارفانه از سرزمین هندوستان برخاسته که قرن‌ها قبل از حیات من و تو وجود داشته، و گروهی خردمند در آن روزگاران، این اندیشه را گرفتند و فهم کردند و آنرا ترویج نمودند و بخشی از آن شعور به ما هم رسید.

ممکن است پرسی چرا ما خودمان چنین اندیشه‌ای را نداریم؟ به تومی گویم عزیز پدر، قبلاً گفتم همان گونه که سرزمین هندوستان، به خاطر طبیعتش، برای چنین اندیشه لطیفی مساعد و آماده بوده، کشور ما، به دلیل خشونت طبیعت و شمشیر متجاوزان که در طول تاریخ پدران ما را و ما را عذاب داده

است و می دهد، نمی توانیم زیبایی صلح و دوستی و عشق ورزیدن را فهم کنیم، مگر این که ؛ ما را به فهم آن آموزش دهند.

در هندوستان کتابهای زیادی است که قرن‌ها قبل نوشته‌اند. مانند تعالیم (ودانتا) و (اوپه نی شد).

( ودانتا) یا (ویدانته) که خود دو بخش است بنام (وید) و (انته) که (وید) به معنای دانش است و (انته) یعنی پایان و پایان دانش‌ها.

دیگر اثر به یادگار مانده از تفکر آن سرزمین (اوپه نی شد) است که (اوپه) می شود نزدیک و (نی) می شود پائین و (شد) می شود نشستن که روی هم معنی می دهد نشستن نزدیک درپائین، یعنی در نزدیک و در پائین پای استاد نشستن و درس گرفتن. که این کتابها؛ بزرگترین کتابهای خوب آنهاست.

درست به مانند رنگهای زیبایی که بر بال پرنده گان آن سرزمین نقش کرده‌اند. و هزاران رمز و رازهای فلسفی و انسانی در این کتاب‌ها موجود است که ترا به فکر می اندازد. و کشف زیباییهای درون انسانها را به تصویر می کشد.

اگر زیر نظر استادی مجرب قرارگیری و به تعالیم و آموزش این متون علاقه نشان بدهی. بهترین نصیبتی که از این دروس حاصل تومی شود فهم خودت توسط درخود تو.



بعدها که بزرگ شدی و کتابها خواندی، خواهی فهمید که کلیدرستگاری و آرامشِ جان تو، و فهم زیباییها، همه، در صلح و برابری میان تو و انسانها و موجودات هستی خلاصه می‌شود، که هیچ ربطی به رنگ پوست انسانها و خدایان و مرام و مسلک و عقاید آنها ندارد.

و تو میمانی و یک جهان دوست داشتن، که ترا در خود، تیمار خواهد کرد. عرفان یعنی زیبا اندیشی، زیبا بینی، زیبا فهمی، زیبا گویی، زیبا زیستی و خوش اندیشی در این جهان پر از رمز و راز.

شعور عرفانی، ربطی به الله ندارد فرزندم. بعدها که بزرگ تر شدی، به فهم خدایان بی‌شماری خواهی رسید، که از هندوستان به اقصا نقاط جهان و ایران پراکنده شده و بنیان مکتب عرفان و مهر پرستی را در بخشی از دنیا پایه گذاری کرده و در کتب زرتشت و مانی و مزدک و بسیاری دیگر از مکاتب گذشتگان و ادیان جهان رخنه نموده است.

فرزند عزیزم، این را بدان و بفهم، خدائی که از سرزمینی سبز؛ ظهور می‌کند؛ هیچ زمان؛ شمشیر در بغل نمی‌گیرد. عشق به زیباییها و فهم درستیها، گاهی پدر آدم را در می‌آورد. اگر انسان، خوب رویان زمینی را، به درستی فهم کند، از فهم جمال این عالم، حظی تمام خواهد برد. دوست داشتن زیبا رویان در شعور بیشعوران نیست، اگر آموختی که زیبایی را در تملک خود نگیری، آن وقت خواهی فهمید که می‌شود با ستایش زیباییها به تعالی رسید. زیبایی را فقط باید ستایش کرد نه تملک.

پدر بزرگ می گفت : پسر جان زیبایی را به تملک نمی کشند. زیبایی آئینه‌ای است تا تو نیمه خود را در آن نگاه کنی؛ نه تماشا، که اگر زیبایی را به تملک کشیدی، یا، می شکنند، و یا پژمرده می شود. یقین کن که با تملک زیبایی‌ها، اساسی ترین درستی های جانت تباه خواهد شد.

<>

سخن ۹۸۶

محرابه با خدا، جرمی ست که متولیان ادیان، برای حفاظت از کتابهای به اصطلاح مقدس خود ابداع کرده‌اند، که توان مراقبت از خود را در مقابل منطق علم از دست ندهند.

<>

سخن ۹۸۷

عدم پای بندی به انجام فضایل اخلاقی به توسط بیشتر آدمها، همیشه اعمال خیرانسانها را به دشواری نشانده است. آدمهایی که شعوری به درک امور نمی سپارند، یقیناً بارسنگینی بردوش انسانهای فهیم تحمیل خواهند کرد.

<>

سخن ۹۸۸

موروثی شدن شورشهای پی در پی در سنت متکی به احکام اسلام در ایران، هیچ زمان مجالی نخواهد داد تا جامعه برجای مانده از فرهنگ کهن ایرانی به

ثبات قانونمندی نائل آید. تا زمانی که اسلام در جهان حاکم است، هیچ ملتی به آرامش نخواهند رسید.

مصونیتِ شعورِ دموکراتیکی جامعه، زمانی در معرضِ خطر اضمحلال قرار می‌گیرد که با کشیدن پای خدا به میان، تصمیم به رسمیت بخشیدن به قانون ماوایی داشته باشیم.

لزوم دین، از آن رو در جوامع بشری پایدار شده است، که نفس بقای خلایق به آن عادت نموده‌اند. اگر بشود اعتیاد به دین و مذاهب را در جامعه بشری درمان کرد؛ قانون حقیقی حیات بشر جای خود را باز خواهد کرد.

خلاء آزار دهنده، و گم گشتگیهای جان آدمها، فهم حقیقی امور را از ذهن آنان تارنده است.

آدمهای دُور و برما، بقدری از نظر شعور فقیرند که می‌توانند، با القابی ناشایست به حقایق طبیعت حمله ور می‌شوند.

بی تردید بزرگ‌ترین مانع رسیدن به آگاهی، جز خود فرد در مقابل خود او هیچ نیست. کسی از به روز شدن خود، خوف دارد، به یقین به فهم شدن خویش جوابی انسانی اعطا نموده است.

<>

سخن ۹۸۹

دین، در قالب شرافتمندانه‌ای ترا مسموم می‌کند، تا توهمواره مدافع عقایدی باشی که در انتخاب آن از کودکی آزاد نبوده‌ای.

<>

سخن ۹۹۰

کسی که قادر به عشق ورزی به هم‌نوع خویش نباشد، یقیناً به نوعی در تلاش مسموم کردن خویش است.

متولیان کلاش دین، با کشف سُموم جور و جور توانسته‌اند در طول قرون و اعصار، با خوراندن آن به نسل‌های متمادی، نفوذ نادان پروری خورد را در قوالب مغز عشیره نوع بشری باردار و پایدار نمایند.

دین، عشق انسانی ترا به ایدئولوژی خطرناکی مبدل می‌کند تا ترا در قالب مطلوب خویش پرورش دهد.

وقتی به این باور رسیدی که برای کنترل دیگران از همگان برتری، هیچ زمان مجالی نخواهی یافت تا خود را ادراک کنی. دین، ناخودآگاه با توکاری می‌کند تا تو قبل از کنترل خویش، به نگهداری دیگران مشغول شوی.

دین، تنها پدیده ساخت دست عشیره نوع بشر است که برای تخریب کامل شعور انسانی به اعلاء رسیده است.

دین، مجموعه خزعلاتی ست، که نَسَاخان متولی ادیان ارائه نموده‌اند، تا با کندن پای توازِ طَبَقِ زمین، ترا به رسیدن به طبقاتِ جهانی اُخروی و آسمانی تشویق نمایند.

<>

سخن ۹۹۰

پدربزرگ می گفت:

فرزندم! برای به خاک مالیدن گرده رقیب، به قُوتِ تن محتاجیم، اما اگر خواهان به زانو درآوردن اوهستیم، باید که به تقویت علم خویش جَهد کنیم.

<>

سخن ۹۹۱

جامعه‌ای طعم سعادت انسانی را خواهد چشید که مُدرّس، و مدارس آن را شعورمداران تربیت شده در مکاتب اخلاق و علم پی ریخته‌اند.

هیچ جامعه‌ای از منجلابِ بیشعوری خلاص نخواهد شد، مگر این که به اندیشه‌های تخصصی خُبْرگانِ مُتَعَلِّمِ خویش فهیم گردد.

ملتی که به شعورخبرگان نخبه خود وَقعی نمی نهد، در تعریف هویت انسانی خویش گیج خواهد شد.

سِقَطِ اخلاق، در جامعه‌ای مرسوم است، که کلام محققانه مُدرّسین راستینش را، مقدسین کلاش گِلِ آندود کرده‌اند.

<>

جامعه‌ای که حماقت‌های ناشی از فرهنگی خود را به آخرت حواله می‌دهد، شعوری به کشف حقایق نخواهد داشت.

دوست عزیزم! دارویش رنگارنگ این مملکت هم، پس مانده همان گُهی را می‌خورند، که ملایان و حجت الاسلام‌ها و آیت الله‌ها و خاخام‌ها و کشیشان و اسقف‌ها و کاردینال‌های ادیان از خود برجای گذشته‌اند.

خدا ناباوران به دلیل داشتن ذهنی غربال شده از امور، در بن بستِ جهل، به بند کشیده نمی‌شوند. یک خدا ناباور، به دلیل دور ریختن ضایعات موجود از ذهن و اندیشه و خرد خود، قادر است صره را از ناصره بخوبی تشخیص دهد، و زوائد خسارت بار شعور خود را پاک سازی کند.

اما ساده انگارانِ تهی مغز، در پندارِ قلیل خود، به طرح این معنا دل مشغول کرده‌اند، که چون خدایی ما را آفریده، پس لاجرم حتما مقصودی از خلقت ما داشته است.

و باور دارند، که عشیرهٔ نوع بشر، باید عندالاقضاء خود را قربانی مقصودی نماید که مقصدی دارد. با این مغلطهٔ هولناک، آغازِ بردگی خود را رقم می‌زنند.

ادیان، همیشه ناممکن‌های شعور خود را، به جهانِ آخرت حواله می‌دهد. ادیان ابراهیمی، و اساساً اسلام، با انگیزهٔ نفرت به بشریت پی ریزی شده است.

همه آنان که تصور می‌کنند با قواعد اسلام می‌شود انسان پرورش داد، یا خام اندیشند یا مغرض، که قادر نیستند به خودشان سری بزنند تا ببینند که خودشان، بر اساس تربیت اسلامی، برای خانواده خود چه تحفه‌ای به ارمغان آورده‌اند. پدر و مادران ما، بزرگترین جانیان تاریخ هستند، چرا که با تزریق اوهام و خرافات و دین از دوران کودکی به ذهن ما، برای همه عمر، ما را به اسارت و بردگی در این بن بستِ هولناک جهل فرو می‌برند.

<>

سخن ۹۹۳

گاهی انسان نیز، با آلوده کردن وجدانِ تربیت شده خود با الواح مقدس دین مداران، فهم حقایق هستی را در شعورِ انسانی خود فلج می‌کند، و قادر نمی‌شود تا بیشعوری بنیادی حاکم در جان خود را به درمانی معقول هدایت نماید. دین، در هر مسلک و مرام و کسوتی، فقط به بردگی آدمیان می‌اندیشد.

آنان که خدا و کتاب خدایان را، و فرستادگان او را از جان خویش حذف کرده‌اند، به یقین، خویش را باز می‌یابند. دروغ و مغلطه‌ای به نام ایمان به آخرت، بزرگترین ابزار فریب دین مداران است، که توانسته، پیچیده‌ترین منافذ ذهن آدمیان را به حیلۀ ترسی هولناک از آخرت به کرایه ببرد.

<>

سخن ۹۹۴

آن دسته از کسانی که وجدان انسانی خود را با الواح دینمداران معاوضه کرده اند، بیشعورانی هستند که به آزارخردمندان مشق ها می بینند.

<>

سخن ۹۹۵

یقین دارم که اگر خدای مورد پرستش ما، واقعی بود، هرگز نیازی احساس نمی کردیم تا برای اثبات او به کشتار هموعان خود تلاش کنیم .

<>

سخن ۹۹۶

دیده ام که انسانها نیز آمادگی پاسخ صادقانه به امور را از دست می دهند، چرا که گاهی وجدان انسانیشان را به دست الواح مقدس دینمداران می سپارند.

<>

سخن ۹۹۷

مردم نادان، بی آنکه به درمان جهل خویش وقعی نهند، بُتی به نام سرنوشت و تقدیر از خرافات؛ تراش می دهند تا با عبادت آن، حماقت بی درمان خود را تسلی دهند.

حذر کنید از کسی که با واسطه قراردادن خدایی نامریی در آسمانها، می خواهند معانی هولناکی را در شما کِشت دهد .

۲۶۴



خدا، خودتویی، اگر روزی توانستی پُرسنده نباشی، پُرسنده لذایز خلقتِ خویش خواهی شد.

<>

سخن ۹۹۸

فهم باید کرد که خلقت، هیچ واژن مقدسی خلق نکرده است، تا فاطمه دختر محمد، یکی از آنها باشد.

همه آنانی که خود را به داشتن واژنی مقدس جار می‌زنند، جنایتکارانی هولناک به دامن جامعه تزریق خواهند کرد.

حذر کن از آنانی که می‌خواهند تو را با خدایی اُنس دهند، که با گوش نپردن به سفارشاتش، در جهنم هولناکش به عذایی ابدی دچار خواهی شد.

بهشتی که با بردگی و عجز و سر سپردگی و حقارت، حاصل می‌شود، خود، جهنمی بیش نیست.

آن خدایی که زیبایی‌ها را در خشک متعفن خویش دفن کرده است، یقیناً به گند اعمال خود، شعوری به فهم نخواهد داشت.

مضامین دینی در نهایت، قادر است وفاداران به خود را به سِکته حتمی مغزی مبتلا کند، بر همین اساس، متعصیب دیندار، قادرند برای جبران نقص نادانیهای وحشتناک خود، با وجدانی آسوده، بیرحمانه، به کشتارِ هم‌نوعان خود اقدام نمایند.

<>

فرزندم، وقتی بشود، شعور و عاطفه جمعی جامعه‌ای را با ابداع واژه‌هایی مهمل و بی پایه اساس، همچون شهادت در راه خدا، به غارت برد، یقیناً امکان اعمال هر عمل ناشایستی بر سر نوشت چنین ملتی شدنی است.

هنگامی که بشود، با به‌گشتن دادن فرزندان، و مردان ملتی، به زنان و مادران و پدرانِ گرسنه و بیسواد آن جامعهٔ احمق و نادان، هم تبریک، و هم تسلیت اعطاء نمود، یقین کنید که ریشه دار کردن حماقت و جهل و خرافات در جانِ چنین ملتی، به هیچ وجه ناممکن نیست.

فرزندم، ملت ایران زمین، تعلیم یافتگانی بی همتا در ابداع جملاتی پلشت و هولناک در باب اعمال و کردارند، که قرن‌هاست، شعور انسانیشان را، در گرو دینمدارانِ نابکار تباه کرده‌اند.

هویت تاریخی هر ملتی، به شرایط جغرافیایی آن ملت وابسته است، سرزمینی که فاقد جغرافیای متعادلی است، زبانِ درست تاریخ را فهم نمی‌کند.

اشباع شدن از هوش تاریخی، محتاج مطالعاتی است، که هیچ تعصبی آن را در آغوش نگرفته باشد.

<>

سخن ۱۰۰۰

نوهٔ دلبندم : در هر مکان و هر جایگاهی که عده‌ای به فروش خدا دل مشغول کرده‌اند، یقین کنید، تنها کالایی که نمی‌توانی در آن اماکن پیدا کنی، همانا خودِ خداست.

خدایی که می‌گویند در همه جا هست، چه نیازی دارد تا عده‌ای شیاد همچون مُلا و آیت الله و کشیش و خاخام، آن را به تو بفروشند. خدایی که با خُمس و ذکات و امور شرعیّهٔ ابداعی این جماعتِ کلاش، حضورِ خود را بر تو عرضه می‌کند، به یقین، شیادی ست که خدای حقیقی را در پستویِ دکانِ خویش به حبس و زنجیر کشیده است .

<>

سخن ۱۰۰۱

کسی همچون شاه اسماعیل صفوی لواط‌گر و ملعون ، که استخوانِ مردگان را، و بزرگ مردانی چون، مولانا جامی را در هرات امروز که در گذشته بخشی از خراسان بود از گور به جرم شافعیِ بدرمی کند و بعد از خرد کردن استخوانها وی، دستور می‌دهد تا آن خرده استخوانها را در کوچه و بازار پراکنده نمایند؛ چنین عنصر پلیدی هیچ زمان از لذت فهم شعور انسانیِ کسی چون جامی و جامی‌ها بهره‌ای نخواهد برد و نبرده بود.

عشق را کسی فهم می‌کنند، که اوقاتِ خویش را صرفِ فهمِ ذره ذرهٔ حقیقتِ خلقت کرده باشد که خود نیز بخشی از این خلقت محسوب می‌شود.

<>

سخن ۱۰۰۲

این طبیعی است، که هرچه ضعف‌های درون ما قوی تر باشد، آشفتنگی هیجانی برای به کرسی نشاندن عقایدمان، خشن تر خواهد شد.

برای جمیع دیکتاتورهای جور و جورِ ممالکِ عقب مانده، هر تجمعی درهر گوشه‌ای از مجموعه زیرسیره‌اش، خطری بالقوه برای حاکمیتشان محسوب می شود، ولو این تجمع، به طرف داری از آنان تدارک دیده شده باشد.

<>

سخن ۱۰۰۳

پایداریِ باورهای دینی درجان انسانها از آنجا ناشی شده، که درطول زمان، دین توانسته است، شعورِ نقّادانِ به خود را با اتکا به ترورخاموش کند.

اگرقرنها قبل، باورهای دینی به نقّادی جدّی سپرده می شد، امروز، جامعه بشریت ازجانیات رنگ رنگِ نه تنها مکتب داران دینی، بلکه، ازهر ایدئولوژی ماوراییِ دیگر نیز به کشیدن نفسی راحت نائل آمده بود.

بشر توانسته است بیشترِ جانیان تاریخ را به نوعی حلق آمیز نماید، غافل از این که، جانی ترین جنایتکارِ تاریخِ عشیره نوع بشر، که همانا خداست، هنوز نفس می کشد.

خدایی که شعورِ مرا منقبض می کند، چه توقعی دارد، تا من انسان، انبساط خلقتِ او را درک کنم.

خدایی که قادر به جلوگیری از شر نیست، نباید ادعای بخشندگی و دانایی و توانایی خود را به رخ مخلوقات هستی و انسانها بکشد.

<>

سخن ۱۰۰۴

آن وجدانی که شعور و کرامت انسانی در او به تربیت ننشسته است، برای کشتار موجوداتِ حول و حوش خویش، مستعدترین ابزار نابودی محسوب می‌شود.

شعور دینی، یک شیوه نظام یافته از دورنگویی را ترویج و اداره می‌کند، که با مستثنا کردن پیروان خود از دیگر ابناء بشری، به آنان تعلیم می‌دهد، که عشیره نوع بشر دو گروه بیش نیستند، آنان که با مایند، و آنان که بی مایند، لاجرم آنان که با ما نیستند یقیناً مستحق مرگند.

نخبه ترین دروغگویان تاریخ را فقط می‌شود از میان دین مداران استخراج کرد و لاغیر. ادواتی که دین برای چاپیدن هستی در اختیار دارد، هیچ دستگاه ابداعی دست بشری توان به انجام رساندنش را تا امروز در خود، ذخیره نکرده است.

<>

سخن ۱۰۰۵

ازملتی که برای گروگان گیری و تصرف سفارتخانه کشوری در خاک خود هورا و تکبیر سر می دهد، چه انتظاری جز این باید داشت، که امروزه پوزه گرسنه خود را در آخور یونجه کپک بسته ملایان فرو نماید.

ملتی که فاقد شعور فرهنگی باشد، سواد و کرائه امور را فهم نخواهد کرد، در میان چنین ملتی، تبلیغات همواره بر تحقیقات خواهد چرید.

و در این اوضاع به جهل نشسته، حماقت، نعمتی ست که ولی نعمتان حاکم بر سر نوشت آنان ارزانی شعور آنان خواهند کرد.

شارلاتانهای دینی و مذهبی، هیچ زمان به دلیل ضعف شعور فرهنگی و تاریخی این ملت، از این آب و خاک گنده نخواهند شد، مگر این که، این ملت در مانده فاقد شعور تحلیلی، چاله ای به عمق هستی، گود کنند، و در اولین فرصت ممکن، شعور ناقص خود را، در آن چاله عمیق هوار نمایند.

<>

سخن ۱۰۰۶

آدمها، مخلوقات ناقصی هستند که سعی دارند با کشیدن پای موجودی نامریی به نام خدا به میان، حماقت های ناشی از نادانی خود را سرپوش بگذارند.

عشیره نوع بشر تا امروز، در میان موجودات، با فریبکاری و دغل، بقای ذلیل و بی مصرف خود را تحکیم بخشیده‌اند.

آدمها در طول تاریخ، ریاکاری و شیادیهای بی حد و حصر خود را با بزکهای ویژه‌ای موجه جلوه داده‌اند، تا با تسلط بر دیگر موجودات عالم به سروری قطعی خود در طبیعت دست یابند.

بی تردید صداقتِ دیگر موجودات و حیوانات هستی، ناشی از تداوم بقای شفاف آنان است نه سروری بر تمامیت خلقت.

هیچ یک از غرایز حیوانات به خلطِ غیرِ معطوف نیست، لاجرم رفتارشان در جمیع امورِ بقا، زلال و بی غش و تعریف شده و به معنا نشسته است. هوش تربیت شدهٔ روباه برای بقا، تحت هیچ شرایطی به دغلکاری وی مربوط نیست. این صفتی است ناهنجار که من نوع بشر، با به فراموشی سپردن شیادی خویش، به روباه اعطا کرده‌ام.

<>

سخن ۱۰۰۷

همهٔ آدمها، امورات زندگانشان را، با دعا و نیایش و استغاثه از خدایی مجعول لبریز کرده‌اند، تا مگر نادانی خود را سرپوش بگذارند.

در حالی که خدا، در کلیت نظام فکری انسانهایی که به شعوری تحلیلی تجهیز شده‌اند، جز در شمایل دلکمی حقیر تجلی نیافته است.

<>

سخن ۱۰۰۸

شعور ماتم گرفته ملت ایران، همواره با ضعف و درک در فهم معانی  
کلیدی، توان پرورش عقلانی امور را از دست داده است.

طبیعی ست که چنین ملتی برای خروج از ورطه جهل، متحمل تاوان  
سنگین فرهنگی و اقتصادی خواهد شد.

در میان دکانداران دینی، داشتن سخاوت عقلانی رابطه مستقیم با منافع  
شخصی آنان دارد.

دینمداران، سخاوت عقلی خود را قربانی آخرتی کرده‌اند که در  
تعریف آن دلایل عقلانی ندارند.

مادیات دینوی، تنها محرک معقولی ست که سخاوت دینمداران را به  
نظم می کشد.

<>

سخن ۱۰۰۹

دین مداران، همواره اماکنی را برای صید مقاصد خود بر می‌گزینند، که  
موجوداتش به معلولیت ذهنی بیشتری مبتلا شده‌اند.



یقین کنید که بنیان گزاران چنین ایده‌های هولناکی در هستی، کسانی هستند که از قبل، به تفنگی مخوف تراز پیروانِ امروزِ خود تجهیز شده‌اند، تا توده‌های درمانده را به یائسگی خرد مبتلا نمایند.

گولِ هیچ دینمداری را نخورید، که دینمداران، روشن‌ترین بخش حیاتِ جانتان را تصرف می‌کنند، تا شما را به تاریک‌ترین بخش مَمات هدایت نمایند.

کسی که عمری در تاریکی نشسته‌است، شعوری به فهم روشن کردن چراغی نخواهد داشت، نور را کسی فهم می‌کند، که تابش خورشید را ادراک کرده است.

قیاسِ قیمتِ هرقامتی، به قاعده‌ای ست، که در آن، قیادتی لایقِ نُهان شده است.

ادیان ابراهیمی، به خصوص اسلام، بزرگ‌ترین کارخانه‌های تولید زامبی در جهان است. چنین کارخانه معیوبی، هیچ زمان، کرامت انسانی‌ترا در دستور کار خویش قرار نخواهد داد.

این تضادِ عمیقِ را، بخوبی می‌توان در کلامِ الله درک نمود، که الله برای جبرانِ ضعف در خلقتِ خود، از پیروانش می‌خواهد، تا قبل از مرگشان، حتما وارد یک معرکهٔ هولناکی به نام کشتار غیر خودی‌ها، تحت عنوان جهاد شوند، تا بعد از حیاتشان، با آرامشِ کمال یافته‌ای به پیشگاه او نزول اجلال فرمائید.

این بیشعورانِ تصویری کنند که خدا قادر است آنان را از سر سرطان و فقر و بیماری و دربه‌دَری‌ها خلاص نماید، در صورتی که همان خدا، به تعبیر ساده انگارانه‌ای،

هیچ ترفندی برای نجات آنان از مخوف‌ترین حوادث طبیعت ارائه نکرده است، تا بشود جان یکبارمصرفشان را در مقابل چنان حوادث هولناکی محافظت نماید.

اما بازهمین درماندگانِ ذلیلِ شعور، با توجه به این که می‌دانند که زمین صاف و مسطح نیست. باز به سمت شهری نماز می‌گزارند، که گمان می‌برند که خدایی در آن چهاردیواری به رفع حوائج علیل آنان گوش سپرده است.

هیچ چاره‌ای جز این نیست مگر این که، برای آسودگی ازدست جماعت دین مدار، به منع تکثیر تسلیحاتِ روحانیونِ ادیانِ ابراهیمی دست یافت، تا به نوعی با گسیل آنان به بهشت الله‌شان، به کشیدنِ نفسِ راحتی دست یافت.

بدون خدا و قدیسان و پیامبرانش، اگر محبت را با شعور انسانیت درهم آمیزی، عصاره از آن خواهی گرفت، که نهال عشق را بدان آبیاری خواهی کرد.

<>

سخن ۱۰۱۰

هیچ امری در این جهان، خطرناک تر از تصمیمات یک مُتَدین برای به سعادت رساندن تو نیست.

تَوَهَّم دین مداران از خلقت، و وجود خدا، مگر نه تا امروز منجر به کشتارِ انسانهای حقیقی در زمین شده است.

یقین دارم که حماقت نوع بشر، جز به قوت خدایان در زمین پایدار نمی ماند.

فیل‌ها، به پاس حرمتِ گردن کوتاه خود، چاره‌ای جز به درازکردن خرطوم هایشان، راه به جایی نمی‌برند.

چونان که دین مداران آدمکش، برای احقاق مهملات خود، جز به ریختن خون آدمیان لذتی فهمی به غیر نمی‌کنند.

<>

سخن ۱۰۱۱

یکی از مهم ترین رسالت های دین، دخالت‌های شرورانه‌اش در زندگی انسان هاست، که باگوش نسپردن و عمل نکردن به دستورات به اصطلاح آسمانی خدایان، اقدام به ایجاد مزاحمت های هولناک برای کسانی می‌کند که تصمیم به رفتن راه خود دارند.

<>

سخن ۱۰۱۲

فرزندم! شعورِ غم انگیزی ست این که ما تصور کنیم، کسی در آسمانها نشسته و مدام غمخوارِ ناکامیهای سرشار از درد و رنج مخلوقاتی ست که او را صدا می‌زنند.

جالب این جاست که متولیان همان خدایان جور و جور، مدام به دریدن اشکم یک دیگر فتوا می‌دهند.

ناپایداری شعورِ خدایان را در رفتارِ متولیانِش در زمین می‌شود بخوبی درک کرد.

<>

سخن ۱۰۱۳

وقتی دین مداران بر آنچه من می‌اندیشم خط بطلان می‌کشند، چرا من نباید بتوانم به داشته‌ای آنان مهر بطلان بزنم؟

وقتی که دین نمی‌تواند به ساده‌ترین پرسش‌های من انسان، پاسخی عقلانی بدهد، پس حق ندارد مرا به امیال بی‌وقید و شرط خود مقید نماید.

<>

سخن 1014

مومنان، برای فرار از فهم‌چرایی‌های دردناکی که آنان را احاطه کرده است، مدام سعی دارند با وراجی‌های بزک‌شده مزین به

وعده‌های آخرت، برای سعادت اطرافیان‌شان، به صدور مغلطه به پردازند.

درحالی که خودشان با دل‌بستگی و وابستگی‌های تمام به دنیا، به خالی

کردن جیب انسانها مشغولند.

گُرّه خری که درطویله قادر به شناخت پستان مادرش نباشد، مدام لگد خواهد خورد. دوست عزیزم، این کره خرهای درطویله دنیا، از فهم زبان حقیقت در غفلتند که مدام ازچون منی لگد می خورند.

<>

سخن ۱۰۱۵

خدا، بدون مشورت با شیطان، به هیچ خلقتی دست نزده است، چرا که من ، به هر کجای این هستی نگاه می کنم جز تعفن و رنج و درد هیچ نمی بینم. یهوه ، گاد و الله با قوانین و کتب خود، با اخلال درجوامع بشری، شالوده روابط منسجم اخلاقی جنسی انسانها را به هم ریخته اند. این بهترین مدرک شرارت متولیان دینی در نظام خلقت است.

<>

سخن ۱۰۱۶

این که عده ای از زمان های دور، با تحمیل یک سری اعمال و رفتارهای غیر عقلانی فاقد اثبات، سعی دارند به من بقولانند، که معجزه، نوعی نشان از نمی دانم کجا آبادی ست که برای اثبات یک سری ادعاهای سعادت بخش برای من دست بکار شده اند که شعور انسانی من قادر به درک آنان نمی باشد. در صورتی که هیچ سند تاریخی، دال بر رخ داد آن وقایع، وجود

خارجی ندارد، مگر کلامی یاوه، که فقط در کتب و تاریخ متولیان ادیان به عنوان یک اصل مسلم به شعور آدمیان تحمیل و تلقین می شود.

<>

سخن ۱۰۱۷

بنا به گفته متولیان جمیع ادیان، که شیطان را عنصری خبیث می خوانند، باید اظهار نمود، اگر شیطان، پی به سرقت ارزشهای لذت بخش حیات برده است، پس باید اعتراف کرد که آن خدایی که از آن بسیار می گویند، در خلقت چنین موجود متکاملی بسیار موفق تر از خلقتِ آدمها عمل کرده است.

وقتی موجودی همچون شیطان، دل مشغولی، جز تناول بهترین لذات هستی را به خود راه نمی دهد، چرا باید، من انسان را، به خاطرِ نقصِ در خلقتم، به شماتتی ابدی گرفتار کنند.

بعید می دانم که ادیان، از نواختنِ شیپورِ پیروزیِ حق بر باطل دست بردارند، در حالی که همچنان شیطان با هوشِ پُر شعورِ خود، جز به خوردن ارزشهای متعالی حیاتِ آدمها به هیچ خوراکی تن در نمی دهد.

در چنین اوضاعِ به هم ریخته در خلقت، موجودِ علیلی به نام بشر، یقیناً برای حفظ تعادلِ شعور انسانی خود، به قیمی محتاج خواهد بود، تا از به سرقت رفتنِ لذاتِ حیاتش در مقابلِ شیطان پیش گیری کند.

متوسل شدن به مهملات و خرافات مابعدالطبیعه، تنها متاعی ست، که آدمیان،  
برای اقناعِ شعورِ ناقصِ خویش به امداد طلبیده‌اند.

اگر خدا، نمی‌تواند از سرقتِ لُذائذِ مخلوقِ خویش در مقابلِ شیطانِ حفاظت  
کند، پس حق ندارد، خود را به حکمِ قادری مطلق درهستی، جار بزند.

<>

سخن ۱۰۱۸

رمز گشایش هر قفلی را در شیارهای آن قفل جستجو باید کرد. هیچ قفلی  
بدون فهمِ شیارِ خویش، از حبسِ حصارِ خود، خلاص نخواهد شد.

خدا را نقل نمی‌کنند، آن خدایی که صفاتش به نَقَالی نَقَّالان مصور می‌شود،  
به یقین ترا در بندِ حبسِ خویش به بردگی خواهد گرفت.

خدا را صفتی نیست فرزند! تا تویِ آدم نام، در به صف نشستی، به فهم آن  
نایل آیی.

آن که خدا را نقل می‌کند، به یقین ترا نُقلِ محفلِ خویش خواهد کرد.

خدا را به حال خویش رها کن، تا به خلاصیِ انسانیتِ خویشنت فهمی گردی.  
این دردِ ناتمامی ست که عده‌ای نارس، سعی دارند، از کلاشی ملایان و  
اسقف‌ها و خاخام‌ها، برای سعادتِ خویش بهره برداری کنند، تا مگر، بتوانند  
خود را برای یک زندگی شرافتمندانه آماده نمایند.

در صورتی که دین، به هیچ ترفندی، مگر به هضم کرامت انسانی تو، قادر به حفظ بقای نارس خویش نیست.

خوراک دین، شرافت است.

زمانی به شرافت انسانی خود مقید خواهی شد، که دین را بی شرف کنی.

دین، برای بقای خود، چرایی های ذهن تو را عقیم می کند، تا بتواند در شعور انسانی تو تخم گذاری نماید.

هرموشی که به حفر سوراخی در خاک تبصری کسب نکند، باید به نابودی بقای خود یقین بیاورد. دین، موشی ست، که ناحیه لیمبیک و پریفرونتال مغز تو را نشانه رفته است.

اگر مردمان می توانستند بدون تعریف خدا در خود، به خود برسند، بی تردید برای خوشبختی عمر محدودشان، بیشتر به خاک می نگرستند تا به آسمان.

همجواری با شعور نالایقان، خیانت به کرامت انسانی خودتان است. عجیب ترین بخش حیات؛ به آن بخش از بقای ما باز می گردد، که سعی داریم، ضعیف ترین اعضای تن خود را در مقایسه با دیگر پدیده های هستی، به والا ترین نام ممکن مفتخر کنیم.

جمیع جوارح بدن ما در مقایسه با دیگر موجودات هستی، نه تنها از مزیتی بالا برخوردار نیست، بلکه بسیار ضعیف و ناتوان خلق شده اند.



مبادا خود را در کلاف این فریب خام، غرق کنی، که تو، اشرف مخلوقات و دیگر پدیده‌های هستی در آسفل، که باید، به هر شمایل ممکن در خدمت تمایلات تو جان بدهند.

**لیمبیک:** limbic سیستم لیمبیک در مغز انسان مسئول ایجاد عواطف خوب و بد هستند، و گهگاهی، فعالیت این قسمت موجب عواطف منفی افراطی می شود، مثل کینه، حسادت، و انتقام، بعض ووو، و هیچ ربطی به موجودی خیالی به نام شیطان ندارد.

**پریفرونتال:** prefrontal بخشی از مغز است که عقل و عاطفه در آن ناحیه شکل می گیرد، این ناحیه قوی ترین ناحیه ای است که توسط ادیان تصرف شده است. شخصیت و هویت فرد، چاره جویی، تمرکز در امور، داوری ها، سخن گفتن و فهم مطلب و استدلال امور و یاد گیری و آموزش، در این بخش از مغز قرار دارد. که با نقصی در آن، فرد را در طول عمر دچار بحرانهای جور و اجور خواهد شد.

<>

سخن ۱۰۱۹

واژه خدا، شروانه ترین معنا و شعوری ست که عشیره نوع بشر، برای آزار خویش ابداع کرده است .

<>

سخن ۱۰۲۰

فرزندم! دین، حیاتِ یک بار مصرف تو را، چنان مشغول خویش می کند، که تو هیچ زمان، گذرِ دردناکِ عمر خود را درک نخواهی کرد، مگر وقتی که با جانی دردناک و فرسوده، از خوف مرگ، به روضه خوانان تنبان پاره شهر، متوسل شوی.

خدا، باگند زدن به خلقت خود، قرنہاست، که خود را در جایی از این هستی پنهان کرده است.

این ابرمهندسِ ناقصِ بیگ بنگ، هرگز تمایلی به نشان دادن خویش به منِ انسان برای طرح این همه شرارت های خونبار نخواهد داشت.

چون به یقین؛ می داند که نه فرشتگان، و نه اجنه های جورواجورش، قادر به کنترل فحاشی من به چرایی های آفرینشش نخواهد بود.

آن خدایی که نمی تواند خردِ حاضر در جانِ انسانها را تحمل کند، یقیناً از به گند رفتن حضورش در پیشگاه منِ انسان خوف دارد.

فرزندم، خدا، تنها فرضیه ای ست، که اگر خواستی کتابِ زندگی را به دست اوبسپاری، مجبور خواهی شد، که تا پایان عمر با مهملاتِ کتب او، همه خودت را قربانی کنی.

<>

هرچه ترس و خوف آدمیان از مرگ و نیستی به توسعه بیشتری نایل می‌شود، دروازه‌های دعا و نیایش، به سوی منبعی نا معلوم؛ قوی ترمی گردد.

اگر ترس از مُردن را از جانِ انسانی خود دور کنیم، جمع کتابهای دعا و نیایش خدایان یقیناً به دور ریخته خواهد شد.

این دردِ هولناکی ست که در جانِ کودکانمان تزریق می‌شود، که به هیچ وجه به ارواقِ کتابهایی نزدیک نشوند که مقدسات آنان را آلوده می‌کند.

همه جنایتکارانِ قصی القلب از آن پرورشگاه‌هایی دفع می‌شوند، که با گرفتنِ کتابی مقدس در یک دست، در کمالِ خونسردی با دست دیگر، سر از تنِ ناخودی‌ها جدا می‌کنند.

شیطان بهترین بهانه‌ای ست، برای دین‌مداران، که می‌شود با توسل بدان، شعورِ طالبانِ حقیقت را در سنواتِ کودکی عقیم کرد.

قوی‌ترین تعالیمی که در جانِ دین‌مداران ریخته می‌شود، همانا رنجشان از عقایدی ست، که مقدّسات آنان را اقدس نمی‌داند.

و هیچ دین‌مداری برای احترام به عقایدِ مخالف خود، تعلیم نمی‌بیند.

نفرت به غیر خودی، تنها معیاری است که میزانِ ایمان به عقاید دینی را مشخص می‌کند.

حجم غلظتِ نفرت به غیر خودیها، والاترین معیار وفاداری به مکتبخانهٔ دینمداران است.

من ترجیح می‌دهم که اثبات وجود خدا را بر دوش مومنان بگذارم، تا زمان بیشتری برای مشق نیاتِ انسانیم داشته باشم.

فرزندم، دین ، به مانند باد معده می ماند، اگر رهائش نکنی، رهائت نمی کند .

عوام به دلیل نداشتن شعورِ تحلیلی از امور، همواره از فهم علل هستی گریزانند. از ابن روست ، که قادر نیستند به لذّات کشف هویت خود در هستی نائل آیند.

<>

سخن ۱۰۲۲

خبری خوش آیندتر این نیست، که تاسیس بیش از حد امام زاده و خدا خانه ها در جمهوری اسلامی ایران توانسته، الله را از این سرزمین بیرون نماید.

<>

سخن ۱۰۲۳

الاهیون با تحمیل خدایی غیرقابل تعریف، مدام به عقیم کردن شعور خردمندان اصرار می ورزند. و آنجا که از توانِ ترور هویت مخالفان خود باز می مانند، با تحریک شعور ناقص عوام الناس، غائله های هولناکی در جهان عَلم می کنند. این که مومنان به اثبات وجود خدا در هستی دست یافته اند یا نه، به هیچ وجه برهانی بر نقص کلان هستی نیست، تا سرطانِ کودکی را که از ناامیدی بر تخت

بیمارستانی نفس نفس می‌زند. هرچند عدم اثبات خدا نیز در آلام دردناک آن طفل معصوم مثمر ثمر نخواهد بود.

توصیه من به خدا باوران این است، که با احترام گذاشتن به شعور محققین، اجازه دهند، تا شاید بشود با کشف دارویی موثر، رنجهای بی پایان آن طفلان معصوم را به درمانی بنشانند.

اما بعید می‌دانم که این ملایان و اسقف‌ها و خاخام‌ها، دست از قدیس پروری بردارند. چرا که اینان با داشتن دکانی به نام ترور، همواره از گزند خردورزان نقاد دین، در امان هستند.

این جرثومه‌های فساد، در شرایط بحرانی، که منافعشان خدشه‌دار می‌شود، با تکیه بر چاشنی اهانت به مقدسات، قادرند با تحریک شعور توده‌های ناآگاه به ترور خرد و رزان فتوا دهند. نمونه بارز این ادراک، وجود این حکومت دینی در ایران است، که با این همه سنوات حاکمیتش بر مردمان، توانسته به قاعده چهارهزار سال شعور تربیتی ملتی را به قهقرا بکشد، یقیناً به تجربه باید گفت که چنین معجونی نه تنها کتابش، که خدایش نیز به پیشیزی نمی‌ارزد.

<>

سخن ۱۰۲۴

تک کتابان را دریاب فرزندم! که اهانت به شعور انسانی تو، جز به حیلۀ این تک کتابان خبیث مسیر نیست. و هیچ کتاب و کتابخانه‌ای از گزند این موریانگان

خستگی ناپذیر در امان نیست. حتی دست پرودگان مادینه این جرثومه های  
هار نیز با اهانت به هموعان خود منزلتِ زنانگی خود را فهم نمی کنند.

کسانی که محتویاتِ کتبِ ابراهیمی را جدی می گیرند، یا بی شعورند و یا  
جاهل. چرا که هیچ دین و مسلکی در جهان ندیدم و نخوانده ام که داستان های  
جنسی با زناش را در کتابِ رسالتشان ذکر کرده باشد، الا کتب ادیان ابراهیمی.  
این رازی ست که ندانستم، که چرا خدایانِ کتبِ ادیانِ ابراهیمی، بیشتر از  
پرورش اخلاق انسانی، به میان پای زنان دل مشغول کرده است.

نمی دانم که کدامین ردای به نجاست نشسته خدایانِ ابراهیمی، در آبِ  
نازِ آلتِ تناسلی زنان تطهیر خواهد شد. که قادر به خلاصی خود از آن حُفْره  
مرطوب ادرار و آب ناز نمی باشند.

زن برای خدایان ادیان ابراهیمی، معمایی ست لاینحل، که برای فهم آن،  
شیطان را به امداد طلبیده است، و برای به ذلت نشاندن زنان، همه خباثت  
های آفرینش را از نخستین روزِ خلقت در حلق زنان هوار کرده؛ و او را  
مسبب همه بدبختی های هستی رقم زده است.

جالب تر اینجاست که از همان زنانِ پلید شده ابدی و شریک شیطان، که  
متولیان اسلام و ادیان ابراهیمی جار می زنند، امروز خودِ متولیان دین، در  
این مملکت پرورش می دهند تا شریک بزم عقاید شرور آنان شوند، تا بتوانند  
نجابت الهی را به دیگر زنان جامعه من و شما مشق دهند. در صورتی که،  
همه کتب ادیان ابراهیمی زنان را شریک شیطان خوانده اند، و هزاران  
حدیث و نقل و سخن را علم کرده اند تا سندی یابند بر خباثت موجودی  
که خودشان از زهدان او خلق شده اند.

خالقی که به خلقتِ خویش واقف نیست، چه حق تکلیفی برای غربال صره  
از ناصره به من انسان دارد.

<>

سخن ۱۰۲۵

کارالله هم به مانند حاکمان جمهوری اسلامی ست، سعی دارد با ایجاد غائله  
های جور و جوردر زمین، جیب طرف دارانش را پر کند.

<>

سخن ۱۰۲۶

دین مداران کله شق، یک کتاب بیش ندارند، که با مُقدس شمردن آن، همه  
هستی را به محاکمه کشیده‌اند.

دین مداران سُفله، با آموزه‌های ناقص و خرافی خود، سعی دارند، مرا به  
تعلیم توطئه علیه خودم و ادار نمایند، تا مگر یقین کنم که با دوپینگ کردن  
خدایی نامریی، ناملایمات شروانه هستی را می شود به هیچ انگاشت.

در صورتی که، هیچ شرارتی با ایمان من به خدا تغییر نخواهد کرد. مگر حساب  
های بانکی دین مداران شاید، که از حماقت من به اعتقاد به دین لبریز خواهد  
شد.

هیچ سخن دلاویزی، بزی را فربه نمی کند، مگر علفی که در آخور وی نهاده  
خواهد شد.

دین مداران شارلاتان، و دکاندارانِ مُزور دین، سعی دارند به ایمانِ متبکرانه خود، مرا متقاعد کنند، که می توانم با دوپینگ خدا، خوشبختی حقیقی را در این جهان لبریز از شرارت و فساد لمس کنم.

این جرثومه های نیرنگ و فریب، با خلقِ خدایانِ جور و جور و به جنگ کشاندن آن خدایان با هم به توسط پیروانشان، جز به فربه کردن حسابهای بانکی خود به هیچ نمی اندیشند.

خدایی که توانسته سفیر شرارت خود شیطان را، مقدم بر خلیفه عشق بر زمین گسیل نماید، نصایح مُشفقانه وی را، جز به فضولات جانوران تیمار نباید کرد. خدایی که به گفته متولیان دین به بغض و عداوت و خشم و کین، آدم و حوا را به زمین تبعید کرده است، هیچ زمان از شرارت لایتناهی خود علیه آدمها دست برنخواهد داشت.

چنین خالق پر عداوتی، که اشرف مخلوقات خود را مطرود درگاه خویش نموده، چگونه قادر است، درستی شعوری اکمل را در زمین ارزانی وی کند. اگر قرار بر چنین امری بود، به طرد آدم و حوا از بهشت مبادرت نمی نمود. خدا شرارت هایش را از زبان شیطان، و خدعه و فریب هایش را، خود مدیریت می کند

بی تردید دین مدارنِ کله شق، می توانند برگزیده ترین مهره های شرارت بار چنان خدایی در زمین محسوب شوند، تا انتقام ناتمام او را از نسل آدم و حوا در زمین به نهایت برسانند.

دکان پالان دوزی، جایی به رونق می نشیند، که پرورشِ آلاخ در آن عرصه مرسوم گردیده است.



جایی که خدا نفس می کشد، هوایی برای کرامت انسانی نخواهد ماند.  
و در مکانی که واژه خدا می فرماید مورد تکریم قرار گرفت، هیچ سخنی از  
زبان انسانها به منزلت معنا نخواهد نشست.

<>

سخن ۱۰۲۷

ملتی که از شعور تاریخی خود به غفلت رفته است، سزاوار هرذلت ممکن  
خواهد بود.

ملتی را که بشود به تاریخ هراسی، ادبیات هراسی و علوم اجتماعی هراسی  
سوق داد، به زیر یوغ بردگی بردنش امری سهل و آسان خواهد بود.

یقین باید کرد، که در نهایت امر، شعور تاریخ و ادبیات گریزی نسل حاضر  
ایران، که بر اساس سیاست های ناروای آموزش و پرورش و به دستور رهبر  
خامنه ای ترویج داده می شود، منجر به متلاشی شدن هویت ملی ملتی خواهد  
انجامید که قرن هاست بر تمدن ثمر بخش آن، صحنه حقیقی نهاده شده است.  
سیاست فرهنگ ساز کاذب قرن حاضر، که بیشتر زیر سیطره شعور هازیدیسم  
های یهودی در جهان اداره می شود، بی هیچ تردیدی، جز نابودی فرهنگ  
گذشته ملل، ثمره ای به بار نخواهد نشانند.

آن دسته از مللی توان حفظ ادامه بقا را در این جنگ فرهنگی نصیب خود  
خواهند نمود، که به فهم هویت ملی خویش فهیم شده اند.

ملتی که با چنگ اندازی به ایدئولوژی منحصری، تلاش دارد، تا به احیاء فرهنگ خویش روی خوش نشان دهد، یقیناً بقاء آتی خود را به فنا کشانده است.

تاریخ گواه مُتقنی براین امر است، که هیچ ایدئولوژی انحصارگرایی در طول زمان نتوانسته است بقای خویش را برای نسل آتی در قالب فرهنگی منسجم به نظم بکشد.

ملتی که نمی تواند به فهم چرایی حضورش در این عالم شروانه آگاه باشد، باید که در طول زمان به بردگی عاطفی و مادی دیگر ملل تن در دهد.

آموزش و پرورش هر کشوری، که با حذف تاریخ و علوم اجتماعی درمقاطع خاصی از تحصیلات، ذهن طالبان علم را، به بن بست شعور هویت ملی سوق داده است، هرگز نمی تواند، ملت را برای مقابله با متجاوزان آتی سرزمینش بسیج نماید.

حذف تاریخ ملی، و ادبیات و علوم اجتماعی از دروس مدارس، جز به عقیم نمودن شعور جمعی نسل آتی نخواهد انجامید. این خطر به یقین وجود دارد، که در هر جامعه‌ای که نسل نادان و جاهل آن رو به رشد می نهد، فرو پاشی، واضمحلال حاکمیت و نظام قانون مند آن جامعه نیز رو به تزیاید خواهد نهاد. ثبات جمع الجمع جامعه‌ای از جایی نشات می گیرد، که نهال شعورش را، از سالها قبل در اذهان کودکانش غَرص کرده‌اند.

و هر جامعه‌ای که زنان را سربارهٔ عیاشی خویش قرار می‌دهد، نباید به نسلی فرهیخته درآینده دل مشغول کند.

جامعهٔ من، زنان را به سُخرهٔ جنسی خود گرفته است. یقیناً چنین جامعه‌ای قادر نیست مردان درستی تربیت نماید.

جوامعی که زنان را شرورانه در قالبِ متاعِ جنسی پرورش می‌دهد، هیچگاه به داشتن نسلی اخلاق مدار دست نخواهد یافت.

جامعه‌ای که توانست زنان را به صفت و لقب ضعیفه بودن مفتخر کند، باید که درانتظار به ضعف نشستن عمیق ضیغمان(شیران) خویش باشد.

امورسواد و کرانهٔ زنان جامعهٔ ما ملت ایران، بجایی رسیده است، که مخارج آرایش هردوشیزه‌ای در این آب و خاکِ درماه، باخرید ده‌ها کتاب درجامعه برابری می‌کند. دوشیزه گانی که با چنین شعوری به منصب مادری لیک می‌گویند، نسلی مبتلا به **یائسه گی خرد** و شعور را تیمار خواهند کرد.

انگارد در سرزمین من، شرایطی را به عمد اعمال می‌کنند، تا مگر غارت شعور، به غایت امور رجحان یابد.

<>

دوست عزیزم! درماندگی در مقابل افکارِ ولگردِ ذهن، نوعی رفتارِ بیشعورانه نسبت به خود است.

فرد مبتلا به ولگردیِ فکری، با سردرگم شدن در افکار فردی و شخصی، قویا از انسجام بخشیدن به ذهنِ خود بازمی ماند.

یکی از مهمترین عناصری که در رشدِ شعور انسانی تاثیر دارد، میچ گیری از امور منفی افکار است، که قصد بازی دادنِ ذهن ما را دارد،

هر فکر منفی، با به کرایه بردن شعور مثبت ما، بخشی از هویت سالم ما را، مطابق با سلیقه خود، تغییر و به بازی می گیرد.

ناتوانی ناشی از ضعفِ در میچ گیری، در هر فردی، بزرگترین، عواملِ منع رسیدن به سلامتی است.

اگر آدمها نتوانند حرصِ بیشعوری خود را مهار کنند، یقینا در طول زمان سلامتی هویتشان به دشواری خواهد نشست.

<>

سخن ۱۰۲۹

کسی که مدام از خواست خدا سخن می گوید ، هیچ زمان خواسته انسانی خویش را نخواهد شناخت. آنان که مدام جار می زنند خداوند می فرماید، یقین کنید که هیچ برای گفتن از خود ندارند.

بگردید به دنبال کسی و کسانی، که از خودمی گویند نه از خدا. خدا، مغلظه‌ای ست که شعور آدمیان را برای سواری گرفتن کرایه کرده است.

دکان سخن گویان از خدا را در ذهن خود تعطیل کنید. والا خدا برای استقرار خویش در جاتان، برای همیشه کرامت انسانی شما را تعطیل خواهد بود.

هر باغچه‌ای که نهالی بنام خدا را در آن به خاک نشانده‌اند، به هیچ گیاه دیگری در جوار خود مجال رشد نخواهد داد .

<>

سخن ۱۰۳۰

گاهی با آویزان شدن به درستی‌ها، چقدر راحت می شود، نادرستی‌ها را در جان انسانها کشت کرد. وچه آسان، ناخلفان تاریخ، مهملات را با زران‌دود کردن در طبق اخلاق، به شعور آدمیان حواله می دهند.

خدایان ابراهیمی قادرند با ایجاد اغتشاش‌های عاطفی در اذهان آدمیان، عواطف فاقد نظم آنان را به بارکشی وعده‌های آخروی خود مقید نمایند. و با خلق دروغهایی کلفت، جان نازک انسانها را به تباهی بکشند.

همهٔ خدایان ابراهیمی، دروغگویانی هستند، که با سوء استفاده از ایجادِ اغتشاشِ ادراکی در انسانها، سعی دارند، لشکرِ اجنهٔ خود را بر سر نوشت آدمها تحمیل کنند.

ادیان ابراهیمی را سرّ صلح با عشیرهٔ نوع بشر نیست، زآن روست که در کتبِ به اصطلاح مقدسِ اینان، تکرارِ گناهِ نخستینِ آدم و حوا در بهشت، مدام، به حکمی ناتمام، جار زده می‌شود. عداوت‌های کهنه و کهن، هیچ زمان به صلحی پایدار نخواهد انجامید.

من، بخاطر جنس اندیشه‌ام، مَدیونِ شیطانِ ادیانِ ابراهیمی هستم، که به من رخصتی مرحمت فرمود، تا بتوانم با گذر از زلالی شعور او، خدایی را شناسایی کنم که در عین جَبّاریت، خود را رحمان الرحیم لقب داده است.

<>

سخن ۱۰۳۱

فرزندم! ذهنی که تشنهٔ فهم نباشد، معانیِ بکر را هدر خواهد داد.

رفع تکلیف در عشق و رزی، بدترین آفتی ست که جانِ عاشقانه‌ها را پاره پاره می‌کند. مراقب باشید، تا جنسِ عشق را، با انداختن در گردابِ رفع تکالیف به نابودی نکشید.

مدرسِ عاشقانه‌های خلقت، هیچ نیست مگر زنانی که در باغچهٔ جانِ خویشانشان نهالِ نسل هارا باور می‌کنند. مستبدان تاریخ از آن رو دراخته کردنِ

هویت زنان تلاش دارند، که می‌دانند، با تباه کردنِ هویتِ اندیشمندِ زنان، می‌شود ارادهٔ جمعی جامعه را به نفع خویش مصادره کنند.

**زن، جانِ شعورِ عاشقانه‌های انسانی در خلقت است.**

آنان که عشق را فقط با خیسی بسترِ زنان به تعریف می‌کشند، ذلتِ کرامتِ انسانی خود را رقم می‌زنند.

بر طبقِ تعالیم دینی ادیان، زنان نباید بدانند و بفهمند که حُرمتِ هویتِ حقیقیِ آنان را، احکامِ تربیتِ مردانِ جامعه به تعریف می‌کشد، نه پوششِ افراطیِ زنان در مقابلِ مردان.

این احساسِ ننگِ آلودی است، که متأسفانه باورِ زنان را در خودِ بَطَّانَه پیچ کرده است؛ که حجابِ دینی، در مصونیتِ هویتِ زنانگیِ آنان نقشی حیاتی دارد.

متولیانِ دینی، با تکیه بر توجیه هاتِ کتب به اصطلاح آسمانی خود، مدام به اخته کردنِ منزلتِ زن در خلقت اصرار دارند، و با مخدوش نمودنِ هویتِ آنان به استنادِ الواحِ تَقَدَّس گرفته، سعی دارند تا مبادا زنان در مقاطعی از تاریخِ حیاتِ خود، به فهمِ حقیقتِ زنانگیشان، فهمِ گردند.

دینِ مدارانِ کَلَه شَقْ، با مرسوم کردنِ رُسومیِ خود ساخته از کتبِ اخلاق، که از تجربیاتِ تاریخِ بشری به سرقت رفته است، بیشتر از تقویتِ هویتِ زنانگی

زنان، سعی دارند، تا از آنان کُلفت بانوانِ حرفه‌ای در امور جنسی پرورش دهند، تا بسترِ جماعِ خویش را پُر بارتر کنند.

از آن روست که هر دینمدارِ شیادی در مکتبِ منحرفِ تشیع، خود را محق می‌داند، تا به کام جویی از چند زن رسمی، و چندین زن و دخترِ مرسوم به رسوم صیغه بازی روی خوش نشان دهد.

شرارتِ دین‌مداران در تصرفِ هویتِ حقیقیِ زنان، به قدری هولناک است، که زنان را به این باورِ منحط نشانده، که خدایشان، ذلت زن بودن را به مصلحتی بر آنان روا داشته، که یقیناً شعورِ آنان به درک این رسوم شرورانه قَد نمی‌دهد. بارها شنیده‌اید که دین‌مداران جار می‌زنند، زنان مزرعه‌کِشت مردانند.

بیشتر زنان، باور کرده‌اند، که پوشش تنانشان، ارجح است به تربیتِ منزلت زنانگیشان، که ریشه در حیاتِ خَلَقَتشان دوانده است. طبیعتاً چون زنان در فهم معنای زنانگی خود دچار کاستی شده‌اند، لاجرم با پوشش تن، هوش حقیقی جانِ خود را به تباهی سپرده‌اند.

متولیان دین، در شعورِ زنان، با خَلقِ یکِ فاجعه عظیمِ مَجعولِ دینی به نام گناه و معصیت، توانسته‌اند با مسدود کردنِ لذت جوییِ زنان از تنانشان، به درماندگی عاطفی آنان هرچه بیشتر دامن بزنند، تا زنان را به بردگی بستر مردان هدایت کنند. این حیلۀ کثیف دینی، در قاموس خدایانِ ادیانِ ابراهیمی (



یهوه - گاد - الله ) به قاعده‌ای است؛ که امیال طبیعی زنان را، با اجین کردن به احساس گناهی نابخشودنی از سوی خدایان، به تباهی نشانده است.

شارلاتانهای حرفه‌ای دین، باحیله‌ها و سخن‌های هولناک از غضب خدایان در آخرت و معاد، با زنان کاری کرده‌اند، که آنان برای رفع حوائج جنسی خویش، جز به بستر مردان، به گیری راه نمی‌برند. و از کودکی چنان از عذاب دردناک خدایان سخن‌ها شنیده‌اند، که جز گردن نهان به ده فرمان خدایان ابراهیمی، چاره بر بیچارگیشان نمانده است، تا خود را از گزند احساس گناهی که بدان مبتلا می‌شوند بر حذر دارند.

بی هیچ تردیدی تن فروشی را، دین مداران تاریخ ادیان بر زنان تحمیل کرده‌اند. والا، برای همه آنان، که تاریخ حیاتِ عشیرهٔ نوع بشر را به درستی خوانده‌اند، می‌دانند، که دردوران زن سالاری در میان طوائف و قبایل مفهومی به معنی تن فروشی زنان در مجامع انسانی، بی معنا ترین تعاریف ممکن تلقی می‌شده است.

به توسط دین مداران، در قرون اعصار، تخریب فرهنگ زن سالاری در مجامع عشیرهٔ نوع بشری چنان خوفناک اعمال گردیده، که جمیع جوامع، در طول زمان با عنصری ضعیف و فاقد اراده به نام زن، رو در رو گشته است.

زنی که خود، روزی خالقِ بلا منازع در هستی رقم خورده بود، به یک باره در ورطهٔ تعالیم دین مداران شیاد، به ابزارِ لَحیمِ جنسی مُبدل گشت، و خود را

وسيله‌ای یافت، که جز برای تولید مثل، نَفَسی برای نفس خویش قائل نگردید.

قُوَّتِ تخریبِ مضامین دینی، در میدانی شعور انسانی، بقدری مهلک و دردناک عمل کرده است، که بشر را به این یقین حتمی کشانده، که تعالیم دینی، تنها منبع و منشأ خدمات اخلاقی برای اوست، نه سارقِ اخلاق انسانی او.

هیچ دینی یافت نخواهی کرد که برای سواری گرفتن از آدمیان، به تعالیم لذاتِ آخری چنگ نزده باشد، برای همین خدایان ادیانِ جور و اجور، با وعده‌های مرموزِ غیر قابل دسترس خود، سعی دارند، پیروان خود را در حیطة اسارتِ بار خود حفاظت نمایند.

در عجبم از نقصِ باور زنانِ مُحَجَّه، که با تَعَصُّبِ غیر قابل انکاری، که تعریفی جز نقالیهای دین، آن را به رسمیت نمی شناسد، به استتار و پوشش افراطی خود فخر می فروشند. و دیگر هم‌نوعان خود را نیز که قصد رهایی دارند، با اشد رفتارها به مانند خود شدن تشویق می کنند.

وازمایلِ مصرائه عده‌ای کثری از زنان به حجابِ دینی بسیار متحیرم، که مگر فضیلتِ انسانها را، کارخانه‌های ریسندگی رقم می‌زنند، تا مُحَجَّبه بودنشان، معیاری بر ارزش انسانی آنان قلمداد شود.

دین، از حجاب، قفسی ساخته است تا بتواند احساسِ انسانی زنان را در جانشان دفن کند، هر پوششی که بتواند شعور انسانی زن را زخمی کند، قفسی بیش نیست.

کلاشان و شارلاتانهای دینی دنیا، در طول زمان، با اتکا به تقدس گرایی و کتب دست نویس ادیان، با اخته کردن شعور جمعی زنانگی زنان، از آنان ابزاری ساخته‌اند تا بتوانند از زُهدان مبارک این فرشتگان حقیقی زمین، محصولاتی مُنطَبَق بر نیات خود استخراج کنند.

و زنان به غفلت نشسته و درمانده نیز، با رغبت و شوق، به بردگی چنین خفت فریبکارانه‌ای تن در داده‌اند.

هیچ حيله‌ای به قدر بیهاء دادن کاذب به نجابت و عفت در زنان، از آنان بردگان مطیع دینی پرورش نمی‌دهد. هرزنی، که به دام بردگی احکام خدایان گرفتار شود، طعم پرورش درست و انسانی فرزندان نسل خویش را، مززه نخواهد کرد.

تهاجم جمیع متولیان ادیان به زنان آزاده از آن روست، که زنان آزاده، به خاطر داشتن شعوری توسعه یافته به فهم کرامت زنانگی خویشان، قادرند، دکان دین مداران کلاش را به تعطیلی بکشند.

حجاب مرسوم دین مداران، زنان را در طول زمان، وا داشته‌است تا با دل سپردن به تحسین احکام دین مداران، به نوعی، به فضیلتی خود باور دست یابند، و خود را به قبول این باور بدخیم هدایت کنند، که تئانشان، مقدم بر حِس امیال منزلت انسانی آنان رقم خورده است.

زنان، با پنهان کردن معنویت جان خود از همگان، حتی از خویشان خود، اسارت متکبرانه‌ای را برای خود به باور نشانده‌اند، تا بدین وسیله شعور انسانی خود را به بردگی حربصانه مردان حواله دهند.

زنانِ مجامعِ دینی، در مقایسه با مردان، نیازِ هم بستری خود را با یک مرد، به بهانهٔ حفظِ هویتِ نجابتِ گونِ خود، ضروری می‌خوانند. در صورتی که، در همان مجامع، امیالِ مردانِ حریص، به طراحیِ هولناکی، برای هم بستری با زنانِ جور و اجوری قانون مند شده است.

درحیرتم! از نمایشِ عده‌ای از زنانِ خود مُحجّه خوانده، که با نادیده گرفتنِ حجابِ درونِ خویش، سعی دارند با نهادینه نمودنِ غیر قابل انکار پوششِ ظاهری تن، نجابتِ زخمیِ زنانهٔ خود را، به حیلۀ پارچه‌ای به زن بودن مفتخر کنند.

دینِ مدرانِ کَلّه شق، توانسته‌اند با پُشتِ پا زنی به منزلتِ زنانگیِ زنان، گُردۀ لطیفِ این فرشتگانِ زمینی را به خاک بمانند. و از بطنِ مبارک این مَخْلوقِ شریف، موجوداتی هولناک استخراج کنند، که در طولِ زمان بر علیه زاینده گانشان، توطئه‌های وقیحی را به منصهٔ ظهور بنشانند.

**بَطَّانَه:** آنچه از سریش و خاک و اره و سینکا و روغنِ جلا، آماده کنند تا، جامِ شیشه را، به وسیلهٔ آن در قابِ دَر و یا پنجره بچسبانند. در افهامِ عوامِ الناس آن را بَتونِه گویند که نقاشانِ اتومبیل و ساختمان از آن استفاده کنند. به معنی شکم گنده و پُرشدن شکم کسی نیز آمده است. **بَطَّانَه:** به معنی، دوستی بی آلایش، راز دار، محرم اسرار، آستر چیزی مانند آستر گُت، سرّ درون و راز نهایی درج شده است.

**لَحِیم:** پرگوشت و فربه - جوشی مخصوص برای تعمیر ظروف مسی و برنجی

<>

سخن ۱۰۳۲

دین مداران حرفه‌ای همواره تلاش دارند تا موزیانه از مباحث علمی بامتفکران خدا ناباورشانه خالی کنند، چون یقین دارند که خدا ناباوران به هیچ وجه به پای زخمی آنان حرمتی قائل نیستند.

<>

سخن ۱۰۳۳

خدا بقدری ذلیل است، که نمی تواند به پیروان خود تفهیم نماید که با قی کردن مدام او، تتمه آبروی مانده اش را به باد ندهند.

<>

سخن ۱۰۳۴

عذر تراشان دینی سعی دارند ما را متقاعد کنند که جهان هستی با شش روز خلقت مندرج در کتاب مقدسشان، برای فهم یک محقق کفایت می کند. باور ندارم دین بتواند خوب بودن را به ابناء بشری تعلیم دهد، قبل از این که بنچاق بردگی پیرو خود را اخذ نکرده باشد. دین، و سرطان، هر دو یک کار می کنند، اما با فرق این که فعالیت سرطان را می شود موقتاً به تعویق انداخت، اما تحت هیچ شرایطی نمی توان تخریب تصاعدی دین را در مغز به کنترل گرفت.

بزرگترین خطر دین برای بشر در این معناست، که از قبل همگان را تعلیم داده‌اند، که عَرَضُهُ هر محبتی بدون دخالت خدا، فاقد اعتبار حقیقی است. این بزرگ ترین فاجعه ممکن جامعه بشری است، که جار می زند جایی که خدا نباشد، خود بودن توی انسان، فاقد هر معنایی است.

<>

سخن ۱۰۳۵

زنی که مدام، به مشاطه گی ظاهر خود دل مشغول کند، هیچ زمان مدرس شعور نسل خویش نخواهد شد.

<>

سخن ۱۰۳۶

آدمها، با مضامین کلیدی، بسیار بیگانه‌اند، انسان باش، تا کلمات، معانی پنهان خود را بر تو آشکار کنند. وقتی ندانسته سخن می‌گویی، دانسته تحقیر خواهی شد.

<>

سخن ۱۰۳۷

عنوان توهین به مقدسات، تنها ابزاری است، که دین مداران کله شق، با توسل بدان سعی در اخته کردن مخاطبان خود دارند.

تا زمانی که اذهان جامعه بشری با اجین شدن به مفاهیمی به نام قداست تربیت می‌شود، هیچ زمان قادر به فهم مباحث منطقی درحیطه شعور انسانی خود نخواهد شد.

تقدس، تنها کلیدی ست که دین مداران کلاش، می توانند با اتکا بدان درهای شعور آدمیان را قفل کنند.

ومقدسات، تنها بهانه‌ای ست، که دین مداران فاجر، با علم کردن آن، شعور خردمندان را فلج می‌کنند.

<>

سخن ۱۰۳۸

برای بی خدا شدنم، همین بس، که با مطالعه در احکام شروانه اسلام، به یک باره متوجه کشت شرارت در جان خود شدم. با شناخت این شرارتها بود، که به فهم عمیق خیرات جان خویش نایل آمدم.

سپاس من از اسلام نه برای آن است که به من زندگی داد، بلکه بخاطر آن است که با گرفتن زندگی من، مرا متوجه زنده بودنم نمود، تا به فهم زندگی خویش نائل آیم.

<>

سخن ۱۰۳۹

فرزندم! قواعد دین، دروغی ست، که جان انسانی تو را تباہ خواهد کرد.

بهشت زندگیت را، با وعده های مُهملِ آخرت، به جهنم مُبدل نکن.

<>

سخن ۱۰۴۰

مدرسین دینی آموزش می بینند تا با کشیدن پای خدا به میانِ مباحثِ منطقی، نتیجه مطلوب خود را بدون کسب معانی عقلانی به دست آورند.

<>

سخن ۱۰۴۱

ملتی که به عقاید بُنجلِ خرافیِ سواری می دهد، چه فهمی به حقوق و کرامت انسانی خود خواهد داشت.

ملتِ جاهلِ تشیع شده به توسط صفوی تباران ایران، هرزمان به دفع ازما تحت امام ها نایل شدند، آن وقت به ماهیت انسانی خود فهیم خواهند شد. فعلا، این نادانان حرفه ای، در فضولات گوارشی امامانشان شناورند.

در سرزمینی که آگاهی به بند کشیده شده، به دنبال درمان رفتن، درد مضاعفی ست. باید به داروی آگاهی تجهیز شد تا بشود، درد را فلج نمود.

<>



سخن ۱۰۴۲

فرزندم! آدمها، گاهی در لحظات هیجانی، شدیداً، با رغبتِ تمام، به قبولِ هزینه‌های هنگفتِ جانی و مالی به نفعِ گروهِ خود تمایلی وصف ناپذیر نشان می‌دهد. در صورتی که، همان آدمها، در کوچکتري شرایط رنجشِ درون گروهی، قادرند سرازتن یکدیگر جدا کند.

سقوطِ فهم در میانِ جماعتِ عوام، ناشی از شعورِ جمعی آنان به هیجانِ گروهی است. مبدا خردِ انسانیت را قربانی شعورِ خام این توده نادان کنی.

فرزندم! برای احمق بودن، هیچ زمان دیر نیست، فقط کافی ست برای عاقل ماندن، در جانتان یک واژه «نه» در مقابل حماقت علم کنی.

نوه دلبندم، ناظران با هوش می‌دانند، که تنها کسانی تمایل به خوردنِ گول دارند، که هوش خود را بیهوش کرده‌اند. گول، قابل دسترس ترین و سهل الوصول ترین خوراک ممکن برای مغز توده هاست.

<>

سخن ۱۰۴۳

اسلام تنها دینی ست در جهان، که عشیره نوع بشر را در صورتی که به محمد و قرآن اوایمان بیاورند، جزو ملزوات حیات رقم می‌زند. و الا باید در یکی

از این سه گروه جای خوش کنند و جان به طبیعت تسلیم نمایند، و یا برای هر روز حیاتش، هزینه مالی سنگینی به متولیان محمد و قرآن تسلیم نماید.

اولین گروه، صاحبان کتب به اصطلاح آسمانیند که موالی نام گرفته اند و باید جزیه پرداخت کنند.

دومین آنها، کفارند و بی گفتگو مستحق مرگند.

و سومین شان، محققین هستند، که مستحق ترازماقی، باید تک تکشان به قتل برسند.

انگارد در مبانی تعالیم اسلام عزیز، کسانی حق دارند که حق را نمی شناسند، این آدمکشان تقدس گرفته، برای الله شان، که هیچ از او نمی دانند، انسانهای بی شماری را تا امروز به خاک و خون کشیده اند و می کشند، که هیچ شعور انسانی به فهم حقیقت او ندارند.

<>

سخن ۱۰۴۴

دین، هولناک ترین گودال شعور انسان است، فقط یک مورد در تاریخ مرا نشان دهید، که متولیان ادیان جور و جور دنیا، توانسته باشند با محققان و مکتشفان، سرسازگاری داشته باشند. این جماعت شارلاتان، با دستگاه

حاکمیت عریض و طویل و پیروانِ نادان خود، همهٔ توان خود را جز به رصد خردمندان برای ترور هیچ نکرده‌اند.

چه کسی مدعی است، که در توبرهٔ ترور این جماعت نادان حفظ حرمت خردمندان ذخیره شده است؟ همهٔ آنچه که در تاریخ به نام متولیان دین به ثبت رسیده است، جز هراس و ترور و کشتار انسانها هیچ نبوده است.

<>

سخن ۱۰۴۵

جوامعی که به فهم منزلت والای زنان شعوری ندارند، یقیناً به پرورش مردان حقیقی دست نخواهد یافت. هر جامعه‌ای که هویت والای زن را به سلیقهٔ مکتبی خود تقسیط می‌کند، هیچگاه، به جایگاهی انسانی صعود نخواهد کرد. زن، خالق است، آنان که این خالق را در اریکهٔ بلندش به تمسخر می‌گیرند، باید که به پرورش مخلوقی صغیر در خلقت یقین بیاورند.

<>

سخن ۱۰۴۶

دوست عزیزم!

تاریخ را، تا خرخره دروغهای شاخدار مورخین متعلق به دوران حاکمیت ۵۰۰ و اندی سائلهٔ عباسیان پرکرده است. مراقب باش تا فریب این شیادانِ حرفه‌ای را نخوری. از صد نقل تاریخی و فقهی این جماعت، شاید یکی درست باشد.

تا دوران ایلخانان مغول، باید در فهم درست تاریخ اسلام ایران احتیاط بسیار جدی مبذول نمود. اگر عمری باقی بود، لیست تمامی نویسندگان آن دوران را اعم از به اصطلاح تاریخ نگاران و فقیهان با ذکر تولد و مرگشان و کتاب هایشان و منابع تحقیقشان برایتان مختصری برجای خواهم گذاشت. تا متوجه شوید که مورخین و محدثین دینی، بخصوص جماعت تشیع، همگی به چه تاریخ وزمانی تعلق دارند و داشتند. و این همه دروغهای شاخدار از کجا نشأت گرفته است. و این فجایع تاریخی از چه زمان بر ملل خاورمیانه تحمیل شده است.

دوران حاکمیت عباسیان، بی هیچ تردیدی یکی از مخوف ترین دوران نه تنها تحریف تاریخ اسلام و اعراب می تواند باشد، بلکه، کارخانه پاک سازی تاریخ عمومی گذشته ایران نیز بشمار می آید، حاکمان عباسی؛ با هم دستی خود فروشان ایرانی تبار، درست مثل زمان ما، توانستند با جعل تاریخ، همه گذشته ایران را نابود کنند.

فقط به خاطر اینکه بت تاریخی حجرالاسود را که سنگ سیاهی ست به شمایل آلت تناسلی زنان در جوار کعبه قرار دارد حفظ کنند. بت نرینه الله هاشمیان، هیچ زمان نتوانسته جایگاه بت مونث حجرالاسود را بگیرد. چنانچه امروز نیز، حجرالاسود در کعبه، مهمترین های ممکن برای طواف مسلمانان است.

دوست عزیزم، حاکمیت عباسیان، هر دروغی را که توانست به وسیله مورخین خود فروش و وطن فروش ایرانی، به تاریخ اسلام و ایران تحمیل نماید. نمونه آن سرگذشت پیروان اولیة محمد و یاران او می باشد. که بیش از ۹۰ درصد آن فاقد اعتبار حقیقی ست. به عرایضم دقت بفرمائید

همه آنان که به گفته‌های محمد، ایمان آورند، در سنین بالایی بودند، چه در میان زنان، و چه در میان مردان، یقیناً در میان آنان کمتر جوانی می‌توانی پیدا کنی یقیناً این جماعت کثیر، که در طول زمان تعدادشان به صدها نفر می‌رسید، بعد از قبول اسلام، تحت هیچ شرایطی به ختنه کردن خود طبق رسوم و سفارش اسلام عمل نکرده‌اند. حتی یک مورد در تاریخ در این خصوص گزارش نشده است. حتی خود محمد نیز ختنه نشده بود، چرا که وقتی خود را پیامبر نامید سن او از چهل به بالا بود، کجای تاریخ گزارش شده است که یکی از پیروان او حتی و حتی یکی از آنها ختنه شده باشد.

در همین تاریخ سرشار از دروغ خود مسلمانان و اسلام نیز، در این باب، کاملاً سکوت مطلق حکم فرماست. در صورتی که جزئی ترین امور پیامبر و اصحاب او را و خاندان او را، حتی از الاغ عفیر نامش که ناطقی زبر دست بوده مورخین اسلام در کتب فرمایشی دوران عباسیان، به شیوه‌های جور و اجوری به دقیق ترین شکل ممکن درج نموده‌اند.

علی در سیزده سالگی به محمد ایمان آورد، که البته ایمان یک پسر بچه سیزده ساله نمی‌توانسته چندان معتبر و موثق باشد، و اصلاً کلمه ایمان آوردن غلط محض است. علی به عقاید نان آور و ارباب و ولی نعمت خود که محمد بوده لبیک گفته است. طبیعی است که ولی نعمتش هردینی داشته باشد او نیز موظف به قبول همان دین بوده. چون علی به نوعی برده و غلام محمد و خدیجه بوده است. این جزئی از رسوم اعراب بوده که فرزندان خود را به بردگی می‌دادند.

خودِ علی نیز در سنت ۱۳ سالگی که تمام کسانش بت پرست بوده یقیناً ختنه نشد بوده، از پدر و مادرش گرفته، تا بستگانش، همه بت پرست بودند. بستگان و کسان او یهودی نبودند که فرزندان خود را قبل از ظهور محمد و اسلام، پیشا پیش ختنه کرده باشند. حتی از جش و سرور ختنه امامان نیز، حتی یک مورد در تاریخ نخواهی دید.

در هیچ تاریخی نیز از ختنه شدن علی و فرزندانش حسن و حسین، سخنی به میان نیامده است. و از جشنی که در این خصوص بر پا شده باشد.

عمر، ابوبکر، عثمان، زید، سعد ابن وقاص و معاویه و ابوسفیان و غیره و غیره، حتی نزدیک ترین کسان پیامبر که اصحاب او بودند نیز، مانند سلمان فارسی و دیگر پیروان او، در تاریخ از ختنه شدنشان سخنی به میان نیامده است.

همه این جماعت ایران خراب کن، که به اسلام گرویدند، کودک نبودند؛ همه بالغ، و در سنین بالایی بسر می بردند، بعضاً عده‌ای از این کسان، همچون عمر، و عثمان، هم سن و سال خود پیامبر بوده. و توده‌هایی نیز همچون ابوسفیان، از محمد پیرتر بودند.

به یقین خود محمد نیز ختنه نشده بود. چرا که ایشان همانطور که می‌گویند در چهل سالگی، خود را پیامبر اسلام معرفی کرده است. پس تا آن زمان نمی‌توانسته ختنه شده باشد، چرا که پدر و مادر محمد نیز و تمام کسان او نیز بت پرست بودند، نه یهودی، تا نسبت به ختنه کردن کودک خود اقدام کنند.

اگر کسی خلاف این را در تاریخ سراغ دارد مرا هم خبر کند، تا بدانم که چه کسی و کسانی بعد از بعثت محمد، در درجه اول، خود محمد، بعد هم پیروان بالغ او را ختنه کرده است... که امروز دین اسلام، جنایت ختنه کردن کودکان

بی گناه را بی رحمانه، به پیروانش تحمیل نموده. و این کودک آزاری مهلک را بطرز هولناکی در فرهنگ ملل رسوخ داده‌اند. این رفتار شیعی را یهودیان مستقردر بارگاه عباسیان به تاریخ اسلام تحمیل نمودند. حتی قرآنی که امروز در دست داریم، قرآن بشدت تحریف شده‌ای ست که عباسیان آنرا برای ما به یادگار نهاده‌اند. حاکمان عباسی، با اجیر کردن قلم به دستان زمان خود، باتحریف حقایق تاریخی اعم از گذشته ایران زمین و بین النهرین و خاورمیانه، و دین اسلام و بقیه ادیان توانستند، مضامینی را برای آیندگان به یادگار بگذارند که تا بتوانند شعور آنان را به بازی بگیرند. مگر همین تشیع دست پروده عباسیان و همین جماعت تشیع جمهوری اسلامی در ایران در تحریف امور کم گذاشته‌اند. خلفای عباسی با تقویت و حمایت جماعت تشیع، هدفی جز ایجاد اغتشاش و مانع در مقابل امویان مستقردر مدینه و مکه و بغداد نکرده است. چرا عباسیان بعدها خراسان را مقر حاکمیت خویش نمودند مگر نه اینکه می خواستند از شر امویان بین النهرین در امان باشند. پس لازمه مقابله با آنان، عکم کردن جماعتی جز تشیع نبوده است. خوب به تاریخ آن دوران نگاه کنید! چرا امام هشتم شیعیان را به مشهد دعوت کردند؟ همه آن فقیهان کتابدار مرتبط باتشیع، به دوران حاکمیت عباسیان مربوط هستند، اگر به تاریخ ظهور این فقیهان توجه کنی خواهی دید، که به کدام دوران تعلق دارند، و کسانی چون کلینی یهودی تبار، که صاحب کتاب اصول کافی ست چگونه در آن دوران توانسته چنین کتابی را بدون آزار حاکمیت تنظیم و استنساخ و نسخه برداری کرده و در کل بلاد ایران پخش نماید، واقعا چگونه توانسته چنین کاری را انجام دهد؟ نه اینکه باید از طرف حاکمان جبار و زورگوی عباسیان

حمایت شده باشد؟ شیخ صدوق و شیخ مفید ها و بقیه نیز همین حال و روز را دارند. تاریخ را با نور و روشنایی تحلیل و تفحص باید کنید، تا در تاریکی آن راز ها کشف کنید.

<>

سخن ۱۰۴۷

دین مدران کله شق، حيله ها در آستین دارند. همواره به دليل نوع پرورش اعتقادی در امور دینی، قدرت کاذبی برای انجام امور در خود باور دارند، اما به محض اثبات خلاف آن ادعا، با خفت تمام، شخص خود را با متهم کردن به عدم آگاهی و رعایت قواعد دینی مقصر جلوه می دهند تا حقارت ناشی از ذلت دین خود را مبرا از خطا نشان دهند..

دینی که امانش بر خدایش مقدم است، شعور را شاش بند خواهد کرد.

<>

سخن ۱۰۴۸

خدایی که نمی تواند اماکن مقدس متعلق به خود، همچون مسجد، کلیسا و کنیسه را از شرمتولیان متجاوز جنسی حفظ کند، حق ندارد وجود توطئه گر خود را ملاکی برای دروس فضیلت انسانی قلمداد نماید، و با کلماتی چون رحمان و الرحیم و غیره، شعور طالبان خود را به گرو ببرد.

تردیدي ندارم که بیهوه، گاد، الله و خدا، کلاشانی هستند که جز به داشتن میل به سه کاف مدخل انسان ها، شعوری به غیر فهم نمی کنند.



<>

سخن ۱۰۴۹

متون دینی، تنها مفاهیمی هستند که آدمیان را برای کشتار انسانها ترغیب کرده‌اند. و متون ادیان ابراهیمی با به نظم کشیدن قواعدی غیر قابل دسترس در کتب خود، آدمیان را برای قتل عام های خودیها نیز تعلیم داده است.

<>

سخن ۱۰۵۰

آدمها در طول تاریخ، هرگز به قاعدهٔ تعالیم دینی در ارتکاب به شر، قرین لذت نشده‌اند. آخوند، ملا، اسقف، کشیش و خاخام، عناصر کثیفی هستند فرزند! که با زدن نقاب اخلاق بر چهرهٔ منحوس خود، غیر اخلاقی ترین اعمال ممکن را موجه جلوه می‌دهند.

جز دین، تا امروز هیچ قدرتی، نتوانسته است شرارت آدمی را تا این حد شعله ور کند. تعفن شر، شرور را بارور می‌کند، و دین، تنها ابزاری است که امنیت اشرار واقعی را در آغوش خود تضمین کرده است.

<>

فرزندم! بیشتر مردمان بقدری سفیه و نادانند که بخاطر مختصر خوراکی که با مشقت و درد برای تناول خود فراهم می‌کنند، با چنان خضوعی از موجودی که اصلاً او را نمی‌شناسند قدردانی و تشکر می‌کنند، که انگاری همان موجود نامربی، با گرسنه داشتن عده کثیری از عشیره نوع بشر درهستی، فقط گه دانی آنان را به سفره سیری دعوت کرده است.

حماقت، وقتی لباس قداست به تن می‌کند، توان شعور را در آتش بی‌امان خود به خاکستری مبدول خواهد کرد.

فرزندم! فریبکاران تاریخ، گاهی شکیل‌ترین کسوت ممکن را برای قامت آدمها خیاطی می‌کنند، تا فریب خورده‌گان، با مشغول شدن به پالان زربفت تنانشان، محصول آنان را به مقصد مقصود هدایت کنند.

شاکر بودن یعنی من آدم نوعی، با خلاصی از چنگ شرارتی که در حال وقوع بوده، با برجای نهادن آن شر، در جان دیگری، گریز را برای کمک او ترجیح داده‌ام.

شاکر بودن، به خلاصی از چنگ شدائد فردی نوعی اهانت به حقوق آن دسته از انسانهایی ست، که با پایمال شدن حق السهم آرامش شان درهستی، در گرداب رنجها رها شده‌اند.

شاکر بودن را چه معنایی ست وقتی که مسببان شر، تخم شرارت را در جانِ تک تک انسانها کشت می کنند. مبرا شدنِ موقتِ منِ آدم از شر بلیّات، دلیلی بر بطلان شرارت نمی تواند باشد.

هیچ امری هولناک تر از این نیست که شدائد فرود آمده بر جان دیگران، منجر به شکرگزاری بی وقفه ما می شود. وقتی که از مکانی که قبل از ما حادثه ای دردناک در آن محل روی داده است گذر می کنیم، فوراً، شکر لازم را بر جای می آوریم که چه سعادتِ نصیبمان شده است که ما دیرتر در آن محل حضور یافتیم.

فرزندم! عشیره نوع بشر، برای تبلورِ حماقتِ خود، تنها به یک ابزار محتاج است، و آن، نشر بیسوادی در شعور مستعد به جهل آنان است. همین قدر که توانستی ذهنی را به تناول خرافات و جهل ترغیب کنی، یقین کن که دودمان شعور و تعالی بشریت را به قهقرا کشانده ای.

اینجا،

در این خاک خونبار،

شعور به سانِ زنبوری ز کندو مطرود شده،

در حصارِ فریب پر سه می زند.

و من،

میّت آن شعورم ،

که در آغوش نیرنگ ها تعמיד دیده‌ام.

اینجا !

سرزمینی ست منحوس ،

که قرن هاست برای فهم حقایق ،

تعلیم ندیده است .

فرزندم! توده‌های دین زده، از آن رو به توجیه دینی در خود تلاش دارند،  
که دین قادر است، بدون قید و شرط، با مصونیت بخشیدن به نادانی آنان،  
ناکار آمدی شعورشان را موجه جلوه می دهد.

<>

سخن ۱۰۵۲

فرزندم ! من تاریخ را می دانم و می فهمم، بدا به روزگارِ آنانی که فقط تاریخ  
را می خوانند.

اشرار شروری همچون خمینی، که در رسالهٔ تحریر الوسیلهٔ خود، تعرض به  
نوزادان شیرخواره را در دستور کام جویی فقهی خود تحت عنوان تفخیز یعنی  
در ران کردن و در ران فرو بردن قرار می دهد، یقیناً هیچ زمان نمی تواند، به  
کرامت انسانی انسان، مقید باشد.

اگر به فهم تاریخ رسیده باشید، خواهی دانست، که پیامبرشان نیز، تعرض به حریم انسانها را، به هیچ می انگاشت.

یقین کن که دین هرگز نمی تواند، توان تو را به فهم تعالی تقویت کند. این جرثومه گان شرور شرارتها، تعلیم دیده اند تا از خونِ بکارتِ دخترکانِ معصوم، و نوباوگان مذکر، عیشِ خویش را تدارک کنند.

تفخید: یعنی آلت را در میان رانها فرو کردن، این تعبیری ست که خمینی برای کام جویی از نوازادان در کتاب تحریر الوسيلة خود از آن یاد می کند، یعنی می توانی با رانهای نوادی معصوم، کام جویی کنی. این شعور یک فقیه مسلمان از تیره تشیع است.

<>

سخن ۱۰۵۳

فرزندم ملایانِ شارلاتان به دلیل حقارت‌های ناشی از فقدان شعور در قرون و اعصار، با تخریب همه مظاهر تمدن به دست پیروان نادان و فریب خورده خود سعی دارند، به نوعی کلاشی خود را سرپوش بگذارند. برای همین خمینی ملعون، در اولین گامهای اشغال ایران به تخریب و تعطیل جمیع دانشگاهها به دست ایادی ابله خود، همچون عبدالکریم سروش دباغ، و زیبا کلام های نوعی، هشت سال به بهانه جنگ با صدام و اصلاح فرهنگی، به رکود مطلق سوق داد، که به اعتراف قریب به اتفاق اروپائیان، مهد تمدن جهان از این خاک ریشه گرفته است.

هرجامعه‌ای که برای دینداری تربیت می‌شود، معنی ادب را نخواهد فهمید.

هیچ زمان گولِ نصایص هیچ دینمداری را نخورید، چون درست، این همان موقعی است، که می‌خواهد دروغ بزرگی را در حلقتان فروکند.

<>

سخن ۱۰۵۴

چرا باید منِ انسان، از زن و مردی مسلمان زاده شده باشم که با تحمیل دین و مذهب کلیشه‌ای اسلام به من، مرا به عقوبت جهنمی هولناک تعلیم دهند. که با تَمَرُد از فرمانِ اللهِ عشیره‌ای آنان، تاوان باوری را باید باز پس دهم، که هیچ ربطی به خلقت یک بارمصرف منِ انسان در این مقطع از حیات ندارد.

چرا به من انسان مشق داده‌اند که الله، واحدی‌ست بی‌قید و شرط، که هستی را بر معیارِ سلیقهٔ اکمل خویش، خلق، و اداره می‌کند، تا گوسفندان را قصابان گردن زنند و غزالان فریبنده را درندگان تیزدندان طعمهٔ خود کنند، و در پایان هرفاجعهٔ هولناکی، به شاکری تمام از خالق متعال که هم، رحیم است و هم، رحمان و هم حکیم است و هم دانا، سر تعظیم و گُرنش و عبویت فرود بیاورم. هیچ سخن فلسفی قادر نیست چرایی‌های خردی را که اندوه مرگ را فهم می‌کند سیراب کند.

فرق است میان آن‌انکه شعوری دستوری دارند، و آنان که شعوری مستوری.

عوام را به فهمِ شعورِ مستوری فهمی نیست. (مستوری: پاک و پوشیده و پارسایی)

یقین دارم که انسان برای کمک به هم نوع خویش و طبیعت؛ هیچ نیازی به تهدید خدا و خدایان ندارد. شعورِ شایسته، محتاجِ کسبِ مجوز از هیچ خدایی نیست.

چرا برای شایسته بودن به باورمان نشانده‌اند، که بدونِ شعورِ دینی، اعمالِ خیرانهٔ ما در طبیعت فاقد اعتبار انسانی است.

ترفندِ مزورانهٔ دین، برای قبولِ آخرت، ذهنِ چرا جویِ هیچ خردمندی را اقناع نمی‌کند.

تنها چیزی که بلوغش بسیار خطرناک است، تفنگ و فشنگ است.

همانطور که تفنگ خوب وجود ندارد، یقیناً آخوندِ خوب نیز وجود خارجی نخواهد داشت. فرزندم! کسی که آغشتهٔ خردِ گردید، خردی را نخواهد پذیرفت.

<>

سخن ۱۰۵۵

فروپاشی ذهنی در اقصای دینی، از آنان موجوداتی تک بعدی تربیت می‌کند، برای همین، جماعت دینمدار نمی‌توانند در مقابلِ منطق، ماهیت انسانی خود را مصونیت بخشند.

کثافتی که یک دینمدار از خود برجای می‌گذارد، به مراتب از کتاب کثافتی که با آن تعلیم می‌بیند کثیف‌تر است.

بی‌تردید، دریک جامعه خاکستری نشأت گرفته از مبانی دینی، هیچ رنگی نمی‌تواند در جایگاه خود واقعیش تبلور یابد. چراکه در چنان جامعه‌ای، رنگها را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که برای یک اُمت قابل هضم است، نه برای یک فرد. بر همین مبناست که دین در تلاش است تا با کشتن مَنیت افراد، از آنان یک عنصر متکی به جماعت پرورش دهد، و با گرفتن مَنیت انسانها از آنان، ما بودن و ما شدن را در آنان سازمان دهد. مَن بودن و خود را مَن خواندن در قاموس دینی، مدام با هویت شیطانی مقایسه می‌شود. تا افراد نتوانند با گفتن مَن، به هویت فردی خویش ایمان بیاورند.

دین مداران، تلاش دارند تا همه آن کسانی که به مَنیت خویش و مَن بودن خویش حرمت می‌نهند، به کام شیطان رفته‌گان توصیف کنند.

فرزندم! تا زمانی که یک آیت الله، اسقف و کشش و خاخام در دنیا نَفَس می‌کشد، نَفَس هیچ آیتی در زمین از شرارت اینان قرین امنیت نخواهد بود.

روژه سکوت بایدم گرفت نازنین!

که در این برهوت جهل،

هیچ منطقی،



جز سپردن باج به خاندانِ علی،

جان،

به مقصدِ نجات نخواهد برد.

اینجا،

در این خاکِ خونبار،

شعور؛

به سانِ پروانه ای ز گُلِ رمانده،

در حصارِ چلیپایی پُرسه می زند.

و من!

میت آن شعورم،

که در آغوش نیرنگِ ها تعمیر دیده‌ام.

اینجا سرزمین لواط شعوراست،

که هیچ کس را،

به حالِ نَفَس‌های خویش رها نمی‌کنند.

<>

سخن ۱۰۵۶

درس‌رزمین من، تنها کسانی برای پریدن مجوز می‌گیرند، که پرواز نمی‌دانند.  
درس‌رزمین من، همواره شارلاتانها، در صدر رأس هستند. برای همین، در  
شمارش آنان مجبور به تبعیت از قانون طویله‌ایم.

<>

سخن ۱۰۵۷

جامعه‌ای که تروریست‌های فرهنگی آن را، قانون حمایت می‌کند، هویت  
ملّیش در امنیت نخواهند بود.

<>

سخن ۱۰۵۸

جماعت دین‌مدار و دیندار موجودات درمانده‌ای هستند فرزند! چرا که شعوری  
به فهم عمق امور در جان آنان یافت نخواهی کرد. بارها شاهد ثنا و دعاگویی  
این مردم نادان برای تغییر در قانون طبیعت بوده‌ای.

اگر هر کسی بخواهد با درد دست داشتن چند کتابِ دعا، مهندسی خلقتِ  
خالقی را که در هستی برهم زند، تا هستی را مطابق با نیازهای خود  
تغییر ماهیت دهد، به یقین، یا خالقِ چنان آفرینشی، بیش‌عوری بیش نیست، و  
یا، متقاضی چنین سلیقه‌ای، ابلهی جاهل بیش نمی‌تواند باشد.

یکی از ویژگیهای عشیرهٔ نوع بشر، تمایل شدید به کسب حماقت و شرارت است. زمینه هردو فعل، برای موجود نادان در کشورمن به وفور تدارک دیده شده است.

<>

سخن ۱۰۵۹

فرزندم! کسی که دل درگرو مهرا لاغ دارد، هیچ زمان نجابت اسب را درک نخواهد کرد. همانطور که شکارچی غزال، هیچ زمان خرامیدن زیبای این حیوان با شکوه را فهم نمی کند.

<>

سخن ۱۰۶۰

فرزندم! با هیچ سوزنِ طلایی، پالانِ الاغ نمی دوزند. کسی که با سوزنی طلایی به دوختن پالان مشغول شود یا سفیه است، و یا اصلاً به خیاطی پالان فهمی ندارد.

<>

سخن ۱۰۶۱

فرزندم! اگرمشتی آب درکف بگیری، ماه را در دستهایت خواهی داشت، کسی که به دنبال آتش است، باید که اول دود را شناخته باشد.

بیاوز که دین به تو، غزالی نشان می دهد، اما به تو گوشت کَرکَس خواهد فروخت. تیره گی شب، به هیچ وجه مانع عطرگل نمی شود. عطر باش، تا تیرگیها از پنهان کردن ماهیت تو حذر کنند. وقتی به شعور خویش متکی باشی به معامله با ابلهان رغبتی نشان نخواهی داد.

<>

سخن ۱۰۶۲

وقتی شناخت خدا و حقایق هستی، جز به کمک عقل قابل ادراک نیست، چگونه می شود با انکار عقل، به فهم حضور خدا و هستی در خلقت فهیم شد. خطا آمیز انگاشتن عقل برای فهم امور، جز نفی حقایق هستی نمی تواند باشد. دین مدران با نفی عقل سعی دارند نقب حماقت را گشاد تر کنند.

هیچ سفیهی را به درک امور فهمی نیست. آگاهی عقلانی، گوهری است که احمق برای استخراج آن شعوری ندارند، چرا که احمق اگر، به آگاهی هم برسد، با ملزوم نمودن منافع فردی خود برای مطامع شخصی، بیشعورتر خواهد شد.

<>

سخن ۱۰۶۳

شما وقتی مشغول ختنه کردن یک کودکِ مسلمان یا یهودی هستید، یقیناً به او پیام می دهید که آفریننده دانا و توانا و قادر مطلق تو، در زمان خلقت و آفرینش تو، گند زده است، لاجرم، ما موظف به رفع گند او از تن تو هستیم.

۳۲۴

<>

سخن ۱۰۶۴

اسلام، تنها دینی ست که مانند یک ویروس مهلک، برای ادامه بقا، نیازِ مبرم و حیاتی به خون و بدن میزبان خود دارد. اسلام اصلاً نمی تواند بدون خون به حیات خود دوام و بقا اعطاء نماید، تاریخ خود، سندی معتبر بر این مدعاست. تمام آن درماندگانِ احمقی که دم از تمدن اسلامی می زنند، یا اسلام را نمی شناسند یا معنا و مفهوم تمدن را درک نکرده‌اند.

<>

سخن ۱۰۶۵

دین، با تراشیدن گناهی واهی برای انسانهای بی‌گناه و مظلوم در خلقت، آنان را برای بردگی مطامع خود به اسارت می‌گیرد. و با ترساندن آنان از هیولایی به نام آخرت، سعی دارد، این موجود آدم نام راه، انباری از گناهان مادرزاد قلمداد نماید، تا وی نتواند بدون ترس و توبه و عجز و درخواست بخشش از ندانم‌چهای ناپیدا درعالم، اموراتِ حیاتِ یک بار مصرفِ خود را به سامان برساند.

<>

سخن ۱۰۶۶

ترس از فهم، سرلوحهٔ شعور یک احمق است. فرار از فهم، برای یک نادان، فضیلتی بزرگ برای رسیدن به خدای ست که همهٔ معضلات خود را از او طلب می‌کند.

اندیشه، موجب رسوایی باورهای منحط است. لاجرم، آدمها با ایجاد هو و جنجالهای روزمره در شعور نارس خود، اندیشه را از ذهن خود می‌تاراند.

<>

سخن ۱۰۶۷

قفلی که کلید نداشته باشد به زنگ زدنش یقین باید کرد.

مغز، قفل است، و کلید آگاهی.

شاه کلیدی داشته باش، تا بتوانی همهٔ قفل‌های ذهن را از زنگ زدگی برهانی.

<>

سخن ۱۰۶۸

دینی که با داشتن کتاب واحدی، به شعبات و مذاهب و مسالک جور و اجوری تقسیم گشته است، بطور قطع، نمی‌تواند خالی از اشکال باشد.

کتابی را که بشود، با مطالعهٔ آن، تعابیر متفاوتی از آن استخراج کرد، باید به الهی بودنش تردید نمود.

<>

سخن ۱۰۶۹

در طول تاریخ ملت ایران برای یک دلی و اتحاد تربیت نشده‌اند، ایرانی جماعت، به دلیل ناآگاهی و نقص در شعور فرهنگ تاریخی خود، اصلاً مفهومی به نام همدلی را نمی‌شناسند، دلیل آن نیز، خود محور بینی تک تک این ملت است.

ایرانی‌ها، دارای جنون عاطفی هستند، نه تحلیل در امور عقلانی.

باید برای پیش‌برد اهداف درهرامری در ایران، احساس آنان را تحریک کرد، نه عقل آنان را، کاری که خمینی در سال ۵۷ انجام داد.

چرا که در فرهنگ ایران زمین، چیزی به نام عقل تحلیلی در کله این ملت نادان پرورش داده نشده است.

<>

سخن ۱۰۷۰

اگر پیامبران و ادیان و کتب آنان، برحق بودند، دیگر چه نیازی به کشتار مخالفان خود داشتند. بی‌تردید، حق، در مکانی سکنا می‌گزیند که شر را بدان راهی نیست.

<>

سخن ۱۰۷۱

فرزند دلبندم! غیرت برخلاف تصورات دینی و فرهنگی، محدود کردن زن در کلاف پوشش و حجاب و ممانعت از تماس‌های انسانی وی با محیط نیست. غیرت، عبارت است از، مراقبت عقلانی از حریم حرمت، واحساسات لطیف زنانه است. که همواره با خویشتن انسانیش منصف باشی، تاشعور انسانی او را به زخمی نکنی .

کسی که به ارتفاع ده متری صعود می کند، تنها قادر است در حول محور خود، فاصله‌ای را به قدریک کیلومتر تماشا کند، اما آنکه به ارتفاع هزارمتری صعود می کند طبیعتاً ده ها کیلومتر دورتر را به چشم انداز خواهد کشید .

به ارتفاعات صعود کن، تا به توسعه شعور بینایی خویش مددی رسانده باشی، هستی و فهم امورات هستی، آن نیست که از کودکی به ما تعلیم داده‌اند، شارلاتانهای دینی و سیاسی، همیشه، از کودنی ما آدمها منافع کلان خود را رقم زده‌اند.

سخن ۱۰۷۲

کسی که گمان می کند با دعا و اوراد می تواند امواج سهمگین دریا را آرام کند، ابلهی بیش نیست. برای نجات از شر امواج خروشان دریا، باید آبرزی بود، تا هیچ زمان امواج هولناک، نتواند جان ترا به تباهی بکشاند.

<>



سخن ۱۰۷۴

ملتی که از کودکی براساس متون دینی خود، مشق به جداکردن سرغیرخودی  
ها را تعلیم می‌گیرد، ارتکاب به هیچ شرارتی از وی بعید نیست.

یقین دارم، هرملتی که با صدای اذان انس می‌گیرد، به سعادت انسانی روی  
خوش نشان نخواهند داد.

<>

سخن ۱۰۷۵

خدای ادیان ابراهیمی با تراشیدن بهانه‌ای به نام شیطان، شرارت خلقتش را  
استتار کرده است. اگر تو خود را فهمیده باشی، و به مرگ خود در این جهان  
یقین آورده باشی، نه خدایان، و نه متولیان خدایان در زمین، تحت هیچ  
شرایطی قادر به فریب تو نخواهند شد

<>

سخن ۱۰۷۶

دینی که بتواند با وقاحت تمام کرامت انسانها را در طبقات سه‌گانه آزاد  
و کنیز و غلام دسته بندی نماید، چگونه می‌تواند به حقوق بشریت احترام  
بگذارد. هر دینی که بشریت را طبقه بندی می‌کند، هیچ زمان قادر به حفظ  
کرامت انسانی انسانها نخواهد شد.

دین مداران، فضیلت فروشانِ رذیلت پیشه‌اند، که اوجِ تعالیمِ دینی آنان ، درمیان پای زنان متجلی می‌شود. قومی که زنان را جز به بستر عیش خویش مشق نمی‌دهد، ذلالتِ تعالیمش ناگفتنی است.

<>

سخن ۱۰۷۷

هزاران سال گذشت تا آدمها فهمیدند که نباید ساخته دست خود را ستایش کنند، آن چه برجان ما می‌گذرد، حاصل مانده‌هایی ست که در ما کاشته شده است. جایی خواندم که گفته بود: کسی که سلولِ انفرادی را ساخته، به درستی می‌دانسته، که سخت ترین کار برای آدمها تحمل خویششان است. برای جراحی کردنِ جسمِ آدمها، باید آنها را بیهوش کرد، اما برای جراحی جانشان، باید که آنان را هوشیار نمود.

ایجاد این توهم هولناک در شعورِ ناقصِ عشیرهٔ نوع بشر به توسط توده‌های شروری از دینمداران درباب آفرینش و خلقت، با توسل به عناصری به نام یهوه و گاد والله و خدا، کاری کرده است که توانسته از چهار هزار قبل عده‌ای چوپان و نجار و شترچران و چادر نشین بی‌مقدارِ مقیم در بین‌النهرین و خاورمیانه و بیابانها برهوت عربستان را به مخترعین نخبه و زیست شناسان خبره و کیهان شناسان فهیم امروزی رجحان دهد.

این شعورِ ناقص، به عنوان یک حکومت استبداد آسمانی که مُدام افکارِ ما را شنودمی‌کند، چنان جای خود را به عنوان یک حاکمیتِ دمکراتیک در اذهان

باز کرده است که بعید می‌دانم، زمانی عشیرهٔ نوع بشر، به هولناکی این فرضیه  
غیرانسانی در خود واقف شود.

دین، و مشتقات آن، تنها جایگاهی ست، که قادر به ذخیرهٔ ناب‌ترین حماقت  
های عشیرهٔ نوع بشر در خود است.

<>

سخن ۱۰۷۸

پرسه زدن در تاریکی، هیچ شناختی به شما انتقال نخواهد داد، نور و روشنایی  
را کشف کن، تا رنگهای تن پوشت را تشخیص دهی.

هیچ دینی نخواهی یافت که در مقاطع مختلف تاریخ بشری، با ریختن خون  
هزاران انسان بر خاک، اقدام به حفظ بقای نکرده باشد.

<>

سخن ۱۰۷۹

احمقانه‌ترین شعور برای ازلی و ابدی بودن کلام ادیان در این معناست که  
مدام جارمی‌زنند، که کلام خدا ابدی و ازلی است، اگر چنین است، در عجبم از  
این کلام ناقص، پس چرا خدا مدام با نقض بخشهایی از قوانین ازلی و ابدی  
خود، تلاش دارد، با ردّ موسی، عیسی را، و با ردّ عیسی، محمد را برای  
اصلاح تناقضات کلام خود، رسول خویش قلمداد نماید.

چرا خدایان ابراهیمی، برای ابطال کلام پیشین خود، مدام باتعویض پیامبران جور و اجور در بین النهرین و خاور میانه می‌خواهد حماقت خود را سرپوش بگذارد. مگر کلام خدا نباید ابدی و ازلی باشد؟ کلام کدام پیامبرش ابدی و ازلی است، موسی یا عیسی و یا محمد؟ اگر کلام خدا از نخستین روز، ابدی و ازلی بوده، چه ضرورتی داشته و دارد، که مدام با نقض پی در پی کلام قبل خود، و با صدور احکامی جدید، باعث این همه کشتار و خون‌ریزی بر روی زمین شود؟

مگر خدا نمی‌دانسته و نمی‌داند که با نقض قوانین پیشین خود، و با فرستادن پیامبری دیگر، بانی چه فجایع هولناکی در زمین خواهد شد؟

این چه حکیم و دانایی است، که بر کرده خویش جاهل است، مگر خدا می‌تواند نداند؟ خدایی که نمی‌داند، ندانستن او بهتر است

<>

سخن ۱۰۸۰

یقین دارم که خدا با اهمیت ندادن به عالمانِ علم برای اثبات قطعی وجود خود در هستی، خود را به حقارتِ هولناکی نشانده است.

خدایی که فهم حضور او در هستی به دلایل بسیار محکمی محتاج است، به صرف داشتن ایمان به او، چه فضیلت محکمه پسندی از باب ایمان به او در

من انسان شکل خواهد گرفت، ایمان داشتن به خدا، یک رذیلتِ تربیتی ست که توسط پدر و مادران در جان کودکان کشت می‌شود.

ایمان تنها بهانهٔ فریبکارانه‌ای ست که آدمها قویا به کسب آن تلاش دارند برای بنایی شعوری که هیچ مدرک مستدلی برای اثبات آن وجود ندارد.

شایسته تر آن است که انسان، با ندانسته‌های خود کنار بیاید، تا این که خود را قربانی محفوظاتی نماید که در صحت آنها تردیدها هست.

جواب‌های مختصر اثبات شده، به مراتب محترم تر از عقایدی اثبات نشده‌ای ست که ما را از فکر کردن به چرایی‌ها هستی باز می‌دارد.

ندانستن بسیار شرافتمندانه تر از توهم به خدایی ست، که تا امروز هیچ مدرک مستدل برای اثبات علمی او ارائه نشده است.

آن کس که توانسته است ترس از نادانی خود را کنار بزند، به هیچ وجه در تلهٔ ادیان گرفتار نخواهد شد.

خدای این ادیان، یا احمق است، یا اصلاً وجود خارجی ندارد. اگر خدایی وجود دارد، چگونه به عده‌ای چوپان و نجار اجازه داده است تا از زبان او سخنانی ابراز کنند که هویت او را در هستی به دلچکی مُضحک مبدل نماید.

و اگر وجود ندارد، این چوپانان و نجاران بی سواد و بیمار مبتلا به اسکیزو و صرع، بر اساس چه شعوری این همه مهملاتِ ضد و نقیض را در کتب یاوهٔ خود برای عشیرهٔ نوع بشر به یادگار نهاده‌اند.

دردناکتر از این نیست، که ما با طرف شدن با یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر نامی، و طرفداران بیمار تر از خود آنها، که این جهان بی خدا را به فساد کشیده‌اند. دمخور شده‌ایم.

<>

سخن ۱۰۸۱

همه آنها که برای کسب رضایت خدا، بی خوابی شبانه را پیشه همیشه خویش کرده‌اند، در نهایت روزی برای همیشه به خواب جهل خواهند رفت. جهنم، از ماحصل فقر شعور نوع بشر خلق شده است، از آن روست که دنیای حقیقی خود را بخاطر رفتن به بهشتی موهم به تباهی نشانده است.

متولیان ادیان و طرفداران بیشعور آنها، از احمق ترینهای روی زمین هستند، چرا که تلاش دارند انسانها، که نه آدمها، دروغهای بزرگ آنان راست به پندارند.

<>

سخن ۱۰۸۲

فرزندم! افسردگی، نوعی احساس ناخوشایند جسمانی ست، که خاموشی تک تک چراغ های شهر جانت را کلید می زند. شهری که چراغانی ست، شهری پر نشاط، پویا و شب زنده داری ست، کسی که چراغ های جان خود را مدام

خاموش شده می بیند، به ناچار، عصرهنگام زودتر از بقیه جماعت به خواب خواهد رفت .

خوشبختی احساس خوش آیندی ست، که جسم شما آن را به شما می دهد.  
امید، پیش نوازی ست که انسان را به تقویت صبوری در خود هدایت می کند.  
همیشه، پیش نوازش ها، هیجان انگیز ترند.

<>

سخن ۱۰۸۳

فرزندم ! من نادان تراز آنم که بتوانم درباب این جهانِ لایتناهی عقیده‌ای اکمل ابراز کنم، و بسیار با شعورتر از آنم، که مستی کشیش واسقف وملا و خاخام خدا فروش، شعورتریت شده مرا مشغول مهملاتی کنند که خدایش به دلایلی جنسی در میان پای زنان دل مشغول کرده است. خدای آنان را رها کن تا به خویشتن خویشت لیبیک گفته باشی. خود را به جهانی مشغول کن تا عظمت خود را در آن کشف کنی، نه حقارت خود را.

<>

من در عجبم از ادیان ابراهیمی، با خدایانی همچون، یهوه، گاد و الله. چرا هیچ زمان نمی‌توانند مراسم و اعیادی را بدون خون و خون ریزی و کشتارِ موجودات جاندار مورد تائید خود قرار دهند.

پیروان این ادیان برای بقای عقاید دینی خود به هر توانِ ممکن باید که سراز تن موجودی زنده جدا کنند، تا برای به وجه نشاندن اعیاد و مراسم خود ساخته خدایانشان، رسمیتی قابل شأن اعطا کنند.

این جماعت نادان و ابله، که از شعور انسانی بسیار بی بهره گشته‌اند، چرا مدام و تازاد و ولد می‌کنند سر می‌برند. مرگ و میر دارند سر می‌برند. خانه می‌سازند سر می‌برند. خانه خراب می‌شوند سر می‌برند. خانه می‌خرند سر می‌برند. مسافرت می‌روند سر می‌برند. از مسافرت باز می‌گردند سر می‌برند. زیارت می‌روند سر می‌برند. عروسی به پا می‌کنند سر می‌برند. مریض می‌شوند سر می‌برند. به بهبودی می‌رسند سر می‌برند. حرفشان به کرسی می‌نشیند سر می‌برند، به صحت تن می‌رسند سر می‌برند. جنگ می‌کنند سر می‌برند، به صلح می‌رسند سر می‌برند. طاعون می‌گیرند سر می‌برند. گرفتار و با و هزار درد بی درمان می‌شوند سر می‌برند. بواسیرشان بیرون می‌زند سر می‌برند. سیل و طوفان و خورشید و ماه گرفته گی می‌آید سر می‌برند. زلزله می‌آید سر می‌برند. از مصائب خلاص می‌شوند سر می‌برند. باران نمی‌بارد سر می‌برند، باران می



بارد سرمی برند. خشک سالی می شود سرمی برند. فراوانی نعمت می شود سرمی برند. محصولشان فزونی می یابد سرمی برند، محصولشان فزونی نمی یابد سرمی برند. ماشین می خرد سرمی برند، تصادف می کنند سرمی برند، نجات می یابد سرمی برند. شاش بند می شوند سرمی برند. فرزندانشان را ختنه می کنند سرمی برند. به بیوست و اسهال مبتلا می شوند سرمی برند. برای عرضه و جایگاه اجتماعی خود سرمی برند. برای به رخ کشیدن پول و دارائی شان سرمی برند. و خلاصه کلام جز خون و خون ریزی هیچ نمی کنند. وقیحانه تر این که با ارتکاب به این جنایات غیرانسانی، سعی دارند به اعمال شنیع خود نام های تقدس گرفته ای نیز، همچون عیدقربان و مبعث و هزار کوفت و زهرمار دیگر مرحمت می فرمایند، تارذیلت سرشار از توحش خود را سرپوش بگذارند. و خلاصه کلام این که : سرمی برند و می برند می برند، تا مگر به کسب رضایت سه خدایی نائل آیند که از بوی خون و گوشت کباب شده و جنایات بی حد مرز لذت می برند. باشد تا خدایانی که در ذهن علیل و متوهم آنان جای خوش کرده است به گونه ای انسانی راه و رسم چگونه زیستن را به آنان تعلیم دهند.

دین به ظاهر، شرف خانه ای ست انسان پرور، اما در عمل، کثیف ترین مکانی ست که آمردان و خواجه گان سه کاف خور، مدیریش می کنند. به یقین، محصول چنین کارخانه ای متعفن، جز مستی مفعول و قداره بند و فاحشه ، هیچ خواهد بود .

<>

دوست عزیزم! متأسفانه نقل صرف وقایع تاریخی، سرپوشی ست برای عدم فهم چرایی‌ها و حوادثی که در طول تاریخ باعث انهدام فرهنگها و تمدن ملل مختلف گردیده است.

امروز ما کمتر منابع موثقی دال بر تغییرات مکرر تاریخی در فرهنگ ملل مختلف ایران در دست داریم. حکام جباری که برایان مستولی شدند، اجازه ندادند تا نسل بعد، از سرنوشت نسل قبل خود، آگاهی لازم کسب کند. تا مبدا منافع حاکمیت آنان دچار اخلال گردد.

پنهان نمودن تغییرات تدریجی فرهنگی ملت‌ها و قومیت‌های مختلف ایران در جمیع جهات، یکی از بزرگ‌ترین ضربات ممکن به شعور متعالی و رشد جامعه‌ها بوده است. تنبلی و سستی، و بی‌اعتنایی نسل‌های به فرهنگ بومی خود مدام نسل به نسل تا آنجا پیش رفته است که ملت ایران زمین را به نوعی به فراموشی تاریخی عمیق فرو برده است.

این بی‌توجهی عمدی برای بازشناسی هویت ملی و بومی، یکی از تلخ‌ترین حوادثی ست که گریبان نسل امروز را گرفته، و آنان را به دامن دیگر ملل انداخته است. متأسفانه امروز ما برای فهم فرهنگ گذشته، جز با توسل به آثار برجای مانده در غارها و گورها و کتیبه‌ها که بیشتر مشمول دینه‌های تاریخی ست، هیچ دردست نداریم. که این آثار نیز به توسط مشتی شاید تربیت شده

در جمهوری اسلامی ایران در معرض غارت های مکرر و سیستماتیک حکومتی قرار گرفته است، تا موزه های آمریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل را با نازل ترین قیمت بخرند.

<>

سخن ۱۰۸۶

دوست عزیزم! قصاص، یکی از ابتدایی ترین نوع قانون بشری است، که به زمان اُورنامو پادشاه گوتی ها، که حاکم در آذربایجان وسیع آن روزگاران بوده بازمی گردد، که مربوط به سالهای ۲۰۲۷ - ۲۰۴۴ قبل از میلاد می رسد. حکم قصاص، برای ارضاء حس کینه توزی بشر اولیه بوده، که در کتیبه نویسی ها یافت شده است.

این شعور منجمد بدوی را، برای اولین بار، کنعانیان یهودی تبار خاورمیانه، با اخذ از فرهنگ گوتی ها، وارد متون دینی خود نمودند.

کنعانیان را باید بزرگ ترین مخترعان توهمات دینی در دنیا قلمداد کرد، که از زبان خدایی به نام یهوه، با تدوین کتابی دست ساز به نام تورات، جامعه بشری را به فساد کشیدند. و در نهایت امر نیز، این توهمات را به گونه ای دیگر، و به توسط کتابی دیگر که الله سپردند تا در حلق بشریت فرو کردند. این رسم یهودیان است که در طول تاریخ با جعل و سرقت فرهنگ دیگر ملل عالم و اسطوره های آنان، برای خود بزرگ ترین شناسنامه فرهنگی تدارک می بینند. و اساسی

ترین مطالب تورات را نیز از اسطوره های تمدن سومرها و بابلیان به سرقت رفته است.

<>

سخن ۱۰۸۷

فرزندم! رفع هر نقصی از جانِ شعور، با شناخت و فهم و درک آن نقص میسر خواهد شد، همین که نقص را در جانت شکار کردی، لاجرم خواهی توانست اورا در قفس فراموشی دفن کنی. فهم آن نقص، درد دارد؛ اما لذتی که از فهم و درمان آن حاصل می شود، در طول زمان بسیار گوار خواهد بود. آشنایی محققانه با متون ایدئولوژیکی نیز، یکی از این قواعد توانمنداست. طیف وسیعی از شیفتگی های ایدئولوژیکی، بخصوص شیفتگی شعور به حضور ایمان دینی در ذهن، تنها مانع رشد انسانی تو در جمیع امور خواهد شد. ایمان مُخرَب است، به خود، امانی بده، تا در خویش ایمن شوی.

برخلاف ادعای متولیان جمیع ادیان در خصوص دمیده شدن روح الهی در جانِ مخلقات هستی از ازل، باید اذعان داشت، که موجودات عالم، بیشتر، از شرارت لبریزند، تا از خصلتی الهی نام.

شرارت، بی تحمل هر زحمتی در جان ما ماورا می گیرد. آنان که به فهم این نقص مادرزاد در خود رسیده اند، مدام با تلاش های بی وقفه خود، سعی دارند

خود را از دام رذالت های خلقتِ خدا نامی خلاص کنند، کاری که خدا نتوانسته کشت نماید خود، درخویشتن خویش، به کشت بنشان.

باید گفت که شیطان متولی حقیقی خلقت است نه خدا. برای همین ، درطول تاریخ، انسانها در قتلند، و آدمها در کثرت.

آنان که از خباثت رهیده اند بی نیاز از خدا شده اند. و آنان که در خباثتند مدام خدا را فریاد می زنند. خدا متعلق به آدمیان است، انسان را خدایی نیست تا در کرنشش به او، کرامت خویش را به گرو بسپارد.

وفاداری آدمها به والدین اولیه خود، که از تبار شیاطینند، بسی بیشتر از تعهدات آنان به روح خدایی ست که گفته می شود آدم را آفریده است.

خدا، هیچ آدمی را نیافریده است تا نفسی در او دمیده باشد.

انسان، محصولی ست که شوقِ خباثت در او قوی تر از ذوق خیرات در اوست. هشدار، تا به شیطان سنگ پرانی نکنی، که شیطان بزرگترین مانع رسیدن تو به خودتوست، شیطان را به دوستی فهم کن، یعنی خباثت های خویش را فهم کن، تا بتوانی به ناراستی های درون خویش واقف شوی. هیچ خدایی از پس شیطان بر نمی آید، تلاش کن تا بارفاقت با شیطان از خباثت های درون خویش گذر کنی. شیطان را به شعوری پرورش یافته به دوستی شرمندۀ خویش کن، تا گذرگاه گذر ترا، به تو، هموار کند.

آنان که ترا به لعن شیطان تشویق می کنند، آنعام خویش را پیش پیش از خدایان جور و جور به حیلۀ ستاده اند. خویش را غضب نکن فرزندا! که در عذاب خواهی ماند، نقص خویش را فهم کن، تا نقاش (کنش) در تو قیام نکند.

سخن ۱۰۸۸

دین صداقت شعور را محدود می کند. رذیلت، تنها پایگاهی است که هیچ فضیلتی در آن دوام نمی آورد.

دینمداری که با ارتکاب به هر جنایتی، وجدانِ صغیر خویش را به کمک تعالیم الله از اتهامات انسانی مصون می دارند، هیچ زمان به فهمِ طعم حیات یک بار مصرف خویش واقف نخواهد شد.

ایمان، از تو ایزاری می سازد تا تو خویش را قربانی توهمی کنی که بنیادش بر هیچ استوار است .

<>

سخن ۱۰۸۹

هیچ کلامی برای من خوشایندتر از این نیست که گروهی نادان و منجمدالمغز، با مُرتد خواندن من، مرا از خویش طرد کنند. فراخ بالای توأم با شعف من در این معناست که با رها شدن از همجواری اینان، شعورشسته خویش را نجات بخشم. اعتقاد این باورمندانِ افسانه سُرا؛ به آخرتی مضحک، که بدان ایمان آورده اند، بیشتر از نفرت، دلسوزی مرا در ارتباط با حیاتِ یک بار مصرف آنان برانگیخته است.

۳۴۲

اینان یقین کرده‌اند، که حاکمیتی حسابگر و جبار و مَلَقَمَه گونی در آسمانها، با تجهیزادوات فوق پیش رفته درآمورشنود و نظارت بر اعمال مخلوقات، لحظه لحظه‌های حیات آنان را رصد می‌کند.

این جماعت نادان، ادراکی به فهم توهمی به نام خدایان در ذهن خویش ندارند، و گمان می‌کنند که بعدمرگشان نیز، متولیان موهوم رصد خانه حرفه‌ای کهکشانشان، قادر به رصد جنازه متعفن آنان خواهد بود.

قبول این فرضیه هولناک ناشی از رصد بعد از مرگ به توسط این باورمندان تیره روز، چنان مقاوم است، که توانسته، شعور ذلیل آنان را در طول زمان، به بردگی آن توهمی به نام آخرت، هدایت کند.

به یقین تا امروز هیچ مدرک متقنی دال بر وجود چنان مکانی، که همه مخلوقات هستی را بی وقفه رصد می‌کند در آسمان ها، به اثبات نرسیده است. مگر آن مهملاتی بی بنیادی که در کتب سرشار از نیرنگ و فریب خاخمها، کشیشان، اسقفها و ملایان و آیت الله‌های هرزه‌ای که برای به نظم کشیدن تمایلات جنسی خود، با شعبده‌هایی از پیش تدارک دیده شده، پای خدایانی را به زمین باز کرده‌اند، تا مگر، مطامع خویش را ابتیاع کنند، وجود خارجی ندارد.

جمیع پیامران ابراهیمی، شارلاتان‌های ابن الوقتی بودند، که در زمان حیاتشان، با توسل به بت‌های قوم بدوی خویش، توانستند امیال جنسی پایان ناپذیر خود را سیراب کنند. و تحت حمایت پیروان خود، نکرده‌های خویش را به منصفه

ظهور برسانند. و هم بعد مرگ خود، برای پیروان ابله شان، دکانهای پُرچرب سود آوری را به یادگار بگذارند.

<>

سخن ۱۰۹۰

شعوردینی، با اعطاء و تزریق توهمات به کرامتِ اخلاقی تک تک افراد تحت سلطهٔ خود، هویت حقیقی آنان را بازیچهٔ مطامع و اهداف خود قرار می‌دهد، تا انگل وار، دوام شروانهٔ خود را در بطنِ شعور جمعی جوامع پایدار گرداند. دین تنها دکانی است که وقاحت‌های بی‌شرمانهٔ ناشی از شرارت‌های خود را به مَهر اخلاق انسانی مَمهور کرده است.

<>

سخن ۱۰۹۱

شعوری که به شیطان مشغول می‌شود، یقیناً ماهیت انسانی خود را فهم نخواهد کرد. مشغول شدنِ ذهن انسان به شیطان؛ قوی‌ترین حيله‌ای است که خدایان ابراهیمی با توسل به آن؛ چرایی فهم خود را از ذهن آدمیان تارانده است. تا عشیرهٔ نوع بشر، با مشغول شدن به شیطان، شیطنت واقعی خدایان را فهم نکند.

آن خدایی که جامعهٔ درمانده و نادان من به آن معتقد است، اساساً موجودِ موهومی است. آن خدای خود قادر و متعال خوانده، که با معلول؛ و ذلیل آفریدنِ موجوداتی، مرا به عبرت گرفتن از آن دردمندان فرا می‌خواند، آیا



نمی توانست شعور من نوعی را با اهداء تکاملی درخور؛ بی نیاز از مشق عبرت نماید.

درعجبم از زریات متولیان ادیان درخصوص آن خالق الله نام، که هستی بدین عظمت را رقم می زند، تا بتواند با یک گونه ازپدیده هایش به نام آدم و حوا، رابطه غیظ آمیزی برقرارنماید. آن هم؛ رابطه دردناک و شرورانه ای که بی وقفه تلاش دارد، لذت جویی او را، که برهنه و عریان در بستری به انجام می رسد، با تجویز قوانین جور و جور خود، مشمول عواقبی هولناک رقم بزند.

آن خدایی که با خلق آدم و حوا، اختیار بخش وسیعی ازحیات را ، به شیطان واگذار می کند، چگونه می توان بر مطلق بودن او یقین کرد .  
ترا سخنی دارم فرزند!

درپی آن معنایی باش که توانسته کرامت انسانی ترا معنا کند، نه دل مشغولی ترا به فهم و اعمال شیطانی که نه کتاب دارد؛ و نه پیامبری برای مشق شیطنت آموزی، و نه بهشتی و نه جهنمی به تو مشق می دهد.

خدایی که شرورانه با هویت بخشیدن به موجودی موهوم تر از خود به نام شیطان، سعی دارد خلقت ناقص خویش را سرپوش بگذارد، باید یقین کرد که درقواره چنین موجود هولناکی، بخشندگی و علم و حلیم و دانایی و حکمت، کشت نشده است.

آن خالقی که، شیطان نامی را سپر جنایات شرورانه خلقت خویش قرارداده است، یقیناً بخشنده و دانا بودن او، حيله ای ست تا با توسل به آن، من انسان

را در طویلۀ متعفن آفرینشش، به کسوت دلّقی ابله به بازی با خود هدایت کند.

یقین دارم، که نه جایگاه چنین خدایی معتبر است، و نه ماهیت عریکه چنین موجودی شرور قابل اعتبار.

خدا، تنها ملّاتی ست که جرّزهای نادانی عشیره نوع بشر را بنّایی می کند.

<>

سخن ۱۰۹۲

طراحی شعور دینمداران کله شقّ به گونه ای ست، که برای اهداف لاشی مکتبشان، که به بیماری هاری ناشی از نادانی مبتلاست، عموماً با قربانی کردن حتی فرزندان خود، مصرانه درحفاظت نفّس متعفن مکتبشان تلاش دارند. احمق ترین مخلوق عالم، کسی است، که سعی دارد با خروارها شعار، به جنگ مثقالی از شعور قد علم کند.

<>

سخن ۱۰۹۳

یکی از هولناک ترین ابزار نسل کشی را باید که در شعور شرورانه متولیان دین جستجو کرد.

شعور شرورانه دینی، مدام به جبر و ترورهای وقیحانه تلاش دارد، تا با تکیه بر نهادهای حامی خود، باورهای موذیانۀ خود را به عنوان یک اصل قانون مند، به عادات شریف خردمندان تحمیل نماید.

۳۴۶

سیاست مداران شارلاتانِ اوباش، و دینمدارانِ کلاش، با فریبِ شعورِ جمعیِ عشایرِ نوع بشر، از آنان موجوداتی ساخته‌اند، تا با به‌گرو دادنِ این جماعتِ نادان به خدا و قدیسانِ خود ساخته، مطامع سروری خویش را تحکیم بخشند. امکان ندارد در تاریخ، ملا و آخوند و کشیش و خاخام و اسقف، و پاپی و آیت‌اللهی را سراغ بگیرید، که بویی از شرافت انسانی برده باشند. اینان عناصر فاقد شرفی هستند که با تناولِ حَبِّ بی شرفی، با اقدام به کشتارِ جمعی انسانها در طول قرون و اعصار، به امرار معاشِ ننگینشان قوام داده‌اند.

<>

سخن ۱۰۹۴

بوی سه کاف تن آدمها، بهترتلهٔ ممکن برای به دام انداختن موجودی هار به نام آخوند و مُلاست، هرکجا که بوی این سه کاف به مشام برسد، بهترین محل ممکن برای صید جانوری شرور به نام آخوند و ملا محسوب می‌شود.

همهٔ آنانی که مصرانه به دنبال آخوند و مُلایی گزیده، سینۀ افتخار شکاف می‌دهند، از رفتن به نزدیک ترین فاحشه‌خانهٔ شهر حذر نکنند، که آخوند و ملای خوب را، جز در میان پای فاحشه‌گان هرزهٔ شهر، شکار نخواهید کرد.

<>

سخن ۱۰۹۵

دریغ، که نادانی در کثرت نشسته عوام، سرشت دانایان را از قرائت کتاب شعور منصرف کرده است .

فرزندم، باور سپردن به دروغهای مُنادیان آخرت و مرگ، جز به تباهی کشاندنِ زندگی یک بار مصرف تو در طبق زمین به هیچ نمی تواند باشد.

احمقانه ترین نوع شعور در این است، که تصور کنیم مردی ریشو در آسمانها جای خوش کرده است، تا مدام، با قربانی کردن همه هستی و قوانین لایتغیر هستی، به امداد، این مخلوق آدم نام، که خود را خالق او می داند، روضه نجات اُخروی تلاوت فرماید.

قوانین طویل بی خردی آن مرد ریشوی نشسته در آسمانها، که با بزک کردن موزیانه، ایمانش نام داده اند، خالق وحشت مقدسی ست، که جز آن ریشوی سُکنا گزیده در آسمانها، هیچ کس از حقیقت آن، هیچ نمی داند.

خدا، وحشت مقدسی ست، که متولیان ادیان با نقابی از حکمت و دانایی و رحیم و رحمانی، آن را زینت بخشیده اند.

<>

سخن ۱۰۹۶

هولناک ترین ترس عشیره نوع بشر به هراس از آزادی ست، چرا که آزادی تنها تابوتی ست،

که ما را اجبار می‌کند تا خدا را در نزدیک‌ترین گورستان ممکن به خاک  
بسپاریم.

<>

سخن ۱۰۹۷

هیچ دین مدار و سیاستمدار کلاشی از بر پرپایی جنگهای خانمان سوز هراسی  
به دل راه نمی‌دهد، چرا که این دیگرانند که با تن دادن به مرگ، آسودگی  
آنان را تضمین می‌کنند. بزرگ‌ترین کشتارگاه انسانی تاریخ را دینمداران  
عَلَم می‌کنند تا سیاستمداران پیروز اداره‌اش کنند.

در ادیان ابراهیمی، رقصاندن عموم جامعه با اتکا به قوانین مستهجن دینی، به  
توسط متولیان دینی، خوش آیندترین‌های عالم محسوب می‌شود، اما اگر  
کسی بخواهد، با قواعد خودش، حرکات موزون خود را تداوم بخشد، طناب  
ارتداد و الحاد را باید برگلوی خویش باور کند. تعالیم ادیان ابراهیمی، با به  
بردگی کشیدن شعور مخاطبان خود، قادر است کاری کند، تا پیروانشان با  
خرسندی وصف ناپذیری کرامت انسانی خود را درذلتی تمام، در پیشگاه بُتان  
جور و جور این ادیانِ نقاش (کننار)، قربانی کنند.

شارلاتانهای مکاتب دین و سیاست تاریخ، با به بازی گرفتن مرام اخلاق  
آدمیان، هیچ زمان به آدمها، اجازه نمی‌دهند تا آنها به فهم طعم گوارای  
کرامت انسانی خویش نائل آیند.

دریغ فرزندا! که پشت پا زدن به عفت انسانی، محصول تربیتی ست که تا خرخره در فرهنگ منحط ریا و دروغ و چاپلوسی و فقر عاطفی ناشی از دروس دینی غرق شده است.

کشتارِ حشرات و حیوانات، بشر را به این باور نشانده است تا خود را محق بداند، تا مزاحمان محیط حیات خود را به راحتی معدوم و محیط را به دلخواه سلیقه خود هموار نمایند. دین همان کاری را با من می کند که من با حشرات می کنم. آیندگان درمانده، برای اصلاح شعورِ نسل خود، باید متحمل هزینه های کلانی شوند که نسل لجاجت پیشه امروز، با تکیه به بیشعوری ناشی از تربیت دین و مذهب پایه گذاری کرده است.

ویروس های مهلکی که در صندوق مقدس پرور متولیان دین به جامعه انسانی اهداء می شود، روز به روز به تکثیر سلول های سرطانی شعور جمعی جامعه مدد می رساند.

متولیان دینمدار کله شق ابله، با همدستی سیاسیون بیشعور قسم خورده به هلاکت بشر، برای تدفین شعورِ جوامع انسانی به هیچ وجه از پای نخواهند نشست، چراکه، منافع سروری آنان بر عموم توده ها، بخش وسیعی از اصول لاینفک حیات ننگین آنان است.

علم تاریخ، تنها محموله ست بر دوش حیوانی به نام آدم، که سالم به مقصد نمی رسد. برای دل مشغولی آدمیان سوخته از باورها، جز الفاظ مشترک المنافع عمومی، هیچ معنایی اذهان کم توان آنان را سیراب نمی کند.

همه آنان که دل به دین خوش کرده‌اند، شعور واحدی دارند، از آن روست که از آنان اَمّت واحدی عَلم شده است. کسی که به من بودنِ خویش واقف است، تحت هیچ شرایطی خود را به زیرچتر اَمّتی نخواهد کشید.

<>

سخن ۱۰۹۸

هولناک ترین عتیقه مکشوفی که عشیره نادانِ نوع بشرموفق به استخراج آن از گورحیات خود گردیده، دست یابی به الواح تقدس مآبانه‌ی ست که از زبان پیامبرانی اُمّی، برای توسعه بیشعوری او رقم خورده است، تا با اتکا به عقاید و باورهای کهنه‌آنان، و محروم نمودن خود از طعم گوارای فهم، نگرانیهای پوسیده خود را از آخرت تسکین دهد.

باورهای دینی و مذهبی، در طول قرون، ما را واداشته است که جمیع کفشهای عالم را به قاعده پای خویش تصور کنیم، از آن روست که تمامی توان خود را مصروف این پلشتی کرده‌ایم، تا پای همگان را همسان شماره پای خویش تصورنمائیم. و در این گیرودارهای سرشار از تفاوت های هستی، تصورات فردی خود را، در حلق کسانی فروکنیم که از قواره پای آنان هیچ نمی دانیم.

دین گشخانی (دیوئی، قُلبانی، بی غیرتی، تملق، قَوادی، بی عصمتی) خود را در پشت اخلاقی دورغین پنهان می کند تا بقای سرمایه داری خود را، الهی جلوه دهد. وقتی

توانستی وقاحت را قانونمند کنی، ارتکاب به هرانحرافی را می‌شود با خدا به اشتراک گذاشت.

بی تردید، دینمداران، با به اشتراک گذاشتن مهملاتِ خود با خدا، حیات حقیقی بشر را بر روی کرهٔ زمین تباه کرده‌اند.

درعجبم از کسانی که بهشت زمین را با به گندکشیدن، قربانی توهماتی کرده‌اند، که تحت هیچ شرایطی به وصول چنان مکانی دست نخواهند یافت. دینمداران با بسته‌های فریبدهٔ خود، عشیرهٔ نوع بشر را به خوردنِ گول، عادت داده‌اند.

آنان که به بفروش بهشت دل مشغول کرده‌اند، خود، بخوبی می‌دانند که کالای بُنجلشان توهمی بیش نیست، چرا که اگر خود به وجود چنان مکانی یقین داشتند، قبل از به فروش نهانِ آن مکان، سراسیمه خود را به آنجا رسانده بودند.

<>

سخن ۱۰۹۹

مردم و ملتی که باوردارد یکی در آن بالاها نشسته تا مدام اعمالِ آنان را رصد نماید، توانِ تقویت شعور خود را برای همیشه از دست خواهد داد.



آدمها تا زمانی که باوردارند که قدرت برخاسته از حیات، به نیرویی تحت عنوان قوانین خدا مربوط است، قادر نخواهد بود تا به تعریف تمامیت انسانی خویش نائل گردند.

آدمها با تقدس شمردن قوانینی تحت عنوان اراده خدا درهستی، قرنهایست که خود را در حبس نادانی گرفتار کرده است.

<>

سخن ۱۱۰۰

دین و شعور دینی، باگمراه کردن احساسات انسانها به نفع خویش، مکانیزم های بیوشیمیایی ذهن را از تعادل حقیقی خود خارج می کند، تا مغز را برای بردگی مطامع خود مستعد سازد.

شعور دینی، ریشه هویت و شخصیت تک تک آدمها را، به گونه کاملاً مجزا از هم، چنان اداره می کند، که فرد مبتلا، تحت هیچ شرایطی قادر به تعریف حضور حقیقی خود در این جهان عینی نمی گردد.

<>

سخن ۱۱۰۱

فرایند سریع هوشی در جهان امروزی، بقدری از محاسبات بشر دین زده پیشی گرفته است، که دین مداران، تحت هیچ شرایطی قادر به کنترل داشته های

پوسیده خود نیستند. این امر، لاجرم آنان را به یک سردرگمی عمیق در جمع بندی اکتساباتشان مبتلا کرده است.

از آن روست که دین مداران برای رهایی از این گنجی علمی، جز پرداختن به خود و ایجاد ترورهای وحشیانه مخالفان خود، راه به جایی نمی برند.

<>

سخن ۱۱۰۲

خدا در اذهان انسان متفکر، دلفکی بیش نیست، از آن روست که با به بازی گرفتن شعور طالبان نادان خود، وقت گرانبهای آنان را، صرف لودگیهای ناشایست خویش کرده است.

<>

سخن ۱۱۰۳

کمتر انسانی را با شعور رنج آمیزش می شود در پستوی کنیسه و معبد و کلیسا و مسجدی، به زنجیر اسارت باورهای دینی گرفتار کرد. که انسان امروزی که نه آدمها، تا حدی توانسته اند به مدد شعورشان، خدایان را، در اعماق حیات یک بار مصرف خود، به گور بسپارند.

<>

سخن ۱۱۰۴

گاهی انتقال معانی و شتاب در تفهیم معانی به کسی، ارزش معانی کلام را به هدر می‌دهد. بهترین امر ممکن در این شرایط، سکوت غمباری است که چونان خوره‌ای جان انسانی را به زخم می‌کشد.

دریغ که درس‌زمین نکبت بارمن، به حیلۀ فراماسونهای درلندن نشسته، با بی بهاء کردن کلام عالمان حقیقی، انتقال معانی را بی تاثیر کرده‌اند.

<>

سخن ۱۱۰۵

فرزندم! دین مداران، آدمها را به اسارت می‌برند تا سیاست مداران اداره‌ی نشان کنند. اما خطرناک تر از این، دینمداران سیاست پیشه‌اند، که هردو جنایت و خباثت را توأمان در اختیار دارند.

آنان قادرند منویات خود را به شکل‌ترین شکل ممکن در حلق پیروان خود فرو کنند. و از آنان عنصری متضاد خلق نمایند، تا بتوانند حماقت‌های خود را موجه‌ترین اعمال ممکن جلوه دهند.

بسیار دیده‌ای فرزند، مردانی را که در مساجد و تکایا و امام زاده‌ها و مقابر دینی و خیابانهای شهر، که با به زخم نشادن سر و سینه‌های خود، عشق خود را به فاطمه و معصومه و زینب و صغرا و کبرا و رقیه و چه و چه ها، جار می‌زنند،

بی آنکه زنانشان از ابراز عشق شوهرانشان به نامحرمان ذرّه‌ای رنجش خاطر به دل راه دهند. و زنانی را نیز در همین مراکز دیده‌ای، که در پوشی فرمایشی، شیون در عشق به علی و رضا و حسن زن باره و حسین و ابوالفضل و کاظم و غیره، از خود سر می دهند، و چنان قربان صدقه این مردان نامحرم عرب تبار می شوند و اشک می ریزند، که انگار هم بستران دیشب خود را به خاک می دهند. در چنین جامعه خرافات زده‌ای به دنبال حقیقت بودن حماقتی بیش نیست.

اگر همین مردان و زنان ابله دین زده، در خارج از دایره این تلقینات مفتضحانه دینی، در محل و گذری، کسی به زنانشان چشمی بدوزند، به یقین باید به شکم سفر شده خود یقین بیاورند.

انگار، همین چند لحظه پیش نبود که زنانشان مشغول مکیدن خایه‌های حسن و حسین و علی و ابوالفضل و غیره بودند .

**اما هردیوئی و کس کشی دینی، برای بقای دینمداران فاقد اشکال است .**

اگر همین زنان و دختران در خیابانهای شهر، تارمویی از آنان بیرون بجهد، مفتیان دیوث دین، واویلا گویان در میدان شهر غوغای توهین به مقدساتشان، گوش فلک را گر خواهد کرد.

و مزدورانشان در خیابانها، با پاشیدن اسید بر سر روی دخترکان و زنان مظلوم شهر، دین به باد رفته خود را احیاء می کنند.

این دیوثان مخترع لچکک، در بیشترِ مواقع، اندازه گرم کُس زنان را با قنوت های پی در پی با کف دست هاشان اندازه می کنند، چنان که امروز، در مدفن امام رضایشان در مشهد، کُس های زنان و دختران ایرانی را، عراقی های ناموس دریده خرمشهر و بقیه شهرهای مرزی در جنگ هشت ساله با ایران، میان دو دستان خود، محک می زنند.

و آیت الله علم الهدی کَشخان و بی شرف، متولی آستان امام رضایشان نیز، کس کشی زوآران عراقی را به عهد گرفته است. و از پشت تریبون نماز جمعه مشهد جار می زند، که دختران و زنان مشهدی به زوآران عراقی سرویس جنسی بدهند، چون آنان با غبار بارگاه امام حسین به شهر مشهد مشرف شده اند. اما این سفارشات ملکوتی مشمول زن و عروسان و دختران خود آن کُسکش کبیر نمی شود.

این قرمساق های کُس کش بیگانه نواز، دست پروده همان قوادانی هستند که در دوران حاکمیت صفویه، با علم کردن دوازده هزار فاحشه خانه در یک شهر یکصد هزاری نفری مانند اصفهان، و بیش از شش هزار فاحشه خانه در تبریز، و دو هزار در اردبیل و دو تا سه هزار فاحشه خانه در قزوین و حوالی آن، وبا احداث نه هزار فاحشه خانه در شیراز به رتق و فتق دین کُسکش پرور خود مشغول بودند. تا مگر قزلباشان لواط گر ترک تبارشان جیبهای خود را پر کنند.

تاریخ گواه متقنی ست بر جنایات این سرکردگانِ خبیثِ کُسکش.

مراقب باش فرزند که دین، هرگز نخواهد گذاشت تا شعور انسانی تو، به فهم حقیقت خود نائل آید. به تو نور چشمم نصیحت می‌کنم که از خواندنِ تاریخ قوم شکست خورده، لحظه‌ای غفلت نکن، که دروغ‌های تاریخ را قوم پیروز نوشته است.

تاریخ و ادبیات، مادر پرورش شعور انسانها هستند. ازدوستی با تاریخ و ادبیات لحظه‌ای غفلت نکن، که این دو، تنها ابزاری هستند که چشم و گوش و ذهن ترا به فهم حقایق هموار خواهند کرد.

<>

سخن ۱۱۰۶

دودمانِ عشیرهٔ نوع بشر، آنقدر که تا امروز بر سر عقیده، به کشتارِ هم قیام کرده‌اند، لحظه‌ای بر سر کشف حقیقت و فهم خویش و هستی، به اشتراکِ شعور نائل نیامده‌اند، الا در یک معنا، و آن، اعتقاد به خالقِ ست خدا نام، که هیچ از او نمی‌دانند.

ملت مسلمان، تنها ملت نادان جهان در قرن حاضر است، که، با طراحی و اجرا و مستند نمودنِ هولناک‌ترین صحنه‌های کشتارِ آدمیان، عطش و صف ناپذیر

خون آشامی خود را به تماشای عموم می گذارند. شعور داعش گرایی در قرن حاضر، بارز ترین نمونه تعالیم اسلام حقیقی را بر ملا می کند.

<>

سخن ۱۱۰۷

بزرگ ترین فاجعه قرن حاضر در این معناست، که دین مداران شرور، با ایجاد بحرانهای تقدس مآب خود، عوام بی بهره از علم را، با یافته های مکاتب قرن حاضر، در تله فریب خود گرفتار می کنند، و با ایجاد مهندسی بحرانهای شدید متکی به علوم قرن حاضر، و با توسل به خام کردن ذهن عوام بی بهره از علوم همواره اهداف شرورانه خود را با ایجاد ارعابی مقدس، به جاذبه های ماندگار مبدل می کنند.

خمینی دروغ زن و کلاش و آدمکش و منحرف جنسی، یکی از بزرگ ترین این جماعت شرور به ظاهر صالح بود، که با شعور از پیش خام شده ملت ایران توانست، شرارت پنهان خود را در شعور ملتی به غایت بیسواد تزریق نماید، و دودمان هر توضیحی را به همراه دانایان در قلمت مانده ایران، در گورستانهای شهر برای همیشه دفن نماید.

آنان که نمی دانند، بدانند؛ که دین مداران شرور، به فساد اخلاقی تمایل سیری ناپذیری دارد.

اگر دین مصرانه با پنهان نمودن خود در پشت چهره اخلاق تمایل نشان می دهد، صرفاً به این دلیل است، تا سیرتِ مخوف خود را از معرض رویت عموم خردمندان پنهان کند.

**فرزندم! بی اعتبار کردن قداست ها، شروع اعتبار بخشیدن به هویت انسانی خودتان است.**

قدیس تر و مقدس تر از خودتان در این هستی، نه خلق شده است و نه خلق خواهد شد.

ماهیتِ من بودن خودتان را ستایش کنید. تلاش کنید به فهم هویت حقیقی خودتان نائل آئید، تا هیچ جمعی، قادر به بلعیدن جان انسانی تان نشود.

آن بهستی که به دیوارِ مشترک با جهنم رضایت داده است، به دردِ سعادت بشری نمی خورد، من بهستی می خواهم که در همسایگی آن، جهنمی را بنایی نکرده باشند.

<>

سخن ۱۱۰۸

کسانی که منتظرند تا زمان، به آنان تخفیف دهد، سخت در اشتباهند، زمان مصمم به دادن تخفیف به کسی نیست، قبل از این که به خفتِ بیشعوری مبتلا شوید، خودتان را نَفْتِش و تحقیق کنید، تا مگر به مُحَقَّق بودن خودتان در هستی نائل آئید.



حماقت ، تنها محصولی است، که دین به اهداء آن تمایل وصف ناپذیری دارد.

دین، با توکاری می‌کند فرزند، تا تو برای خلاصی ازمحنت های عاطفی، خود را در کام مهملات ماوراء الطبیعه رها کنی، و اخلاق انسانیت را مغلوب یاوه های بی پایه و اصولی نمایی، تا شاید از شرچرایی های ذهن دردمند خویش خلاص شوی.

هیچ دینی در جهان، هیچ راه حلّ اصولی برای رهایی توی انسان از شر شرارت های مخوف هستی، جز دعا و ندبه و کُرنش درمقابل خدایی موهوم که قادر و متعالش نیز لقب داده‌اند ارائه نداده و نخواهد داد.

خدایی که نمی‌تواند ازداشته های خود محافظت نماید، با هار تربیت کردن پیروان نادان خود، بقای خود را درجوامع بشری رقم می‌زند.

خالقی که قادرمطلق و متعال و حکیم ودانایش لقب داده‌اند، چرا و چگونه توان حذف شرارت های مخوف و پر مشقت از این کره خاکی نیست ؟

هیچ زمان مغالطات دورغ پردازنه متولیان دین، نمی تواند شعورخردمندان در بلوغ نشسته را اغنا کند .

دروغهای کلفت، جز به تضعیف اذهان ضعیف، قوتی به غیر ندارند.

خدایی که حتی قادر به توقّف و اصلاح اعمال شنیع متولیان شرورخود در زمین نیست، چگونه انتظاردارد که من انسان، مندرجات به اصطلاح کتب اخلاقی او را مهملی بیش نپندارم.

آن الله مطلقى كه توانِ توقفِ شر را در اين كُره افسارگسيخته، در خود نمى بيند، به يقين مُطَلَقِيَّتِ اورا در خَلَقَتِ اين هستى لايتناهى، به دور بايد انداخت.

<>

سخن ۱۱۰۹

عواطف فریب خورده قادر است، تمامی تئوریهای تربیتی را لگدکوب نماید، تا مگر، به آرامشى كه از قبل مشق گرفته است دست يابد.

مَشَّطَه گران ناتور دين، با هم دستى خدا و الله و گاد و يهوه، جز به فریب عواطف انسانی به هيچ غيرى، دل مشغول نکرده اند و نخواهند کرد.

فرزندم! همان قدر كه حفظ خدا، شرارتهای جان انسانی تورا تقويت مى کند، به دور انداختن خدا نیز، جان انسانی تورا در تيرس ترور شرخدا جويان قرار مى دهد.

هيچ كس نمى داند، كه خدايانِ جور و اجور اديان، به استناد چه مداركِ موثقي حضور عيني خود را به جوامع بشر تحميل کرده اند، جز حماقتى كه از نادانى عشيْرَه نوع بشر سرچشمه گرفته است.

حماقت و جهلِ جانت را تنبيه كن فرزند، تا به كشف مَقَرِ شُرورانه شرارت مداران حقيقي دست يابى .

متاع دکان داران دین، جز به اخته کردن تمامیت هویت انسانها، به هیچ امریه دیگری نمی پردازد، آنان که دین را سر لوحه شعور انسانی خویش کرده‌اند، در بیشعوری آنان تردید نباید کرد.

بدون استثنا، کلیه متون و کتب دین و مذهبِ جوامع بشری، جزو آن دسته از کتب دروغ پرداززی هستند، که توانسته‌اند با توسل به شیوه‌هایی موزیانه خود، با به سرقت بردن مبانی عواطف و اخلاق انسانی، خشنودی واقعی بشر را فلج کنند.

محتویات این کتب موزیانه و مُخَدَّر مآب، بقدری مهلک است، که قادر است، شعور کنکاش گرانه انسانها را در خصوص تفحص خویش، به گناهی نابخشوده مبدل نماید.

<>

سخن ۱۱۱۰

شعور ناقص دین مداران کله شق، در طول قرون و اعصار، توانسته است کلفت ترین مهملات بی پایه و اساس را، با اتکا به عواطف خام بشری با رنگ آمیزی فریبنده‌ای در حلق توده ها فرو کند. و با هجوم به بخش پریفرونتال و لیمبیک مغز آدمها، برای همیشه خود را محق ترین عنصر حیاتی جان بشری جا بزند. و مدام با موجه جلوه دادن شرارت های مقدس خوانده خویش، بقای انگلی خود را در اذهان عموم دوام بخشد.

<>

سخن ۱۱۱۱

سنگ اندازان به شیطان، ترسویانی درمانده‌اند، که جسارت بیرون پریدن از گودال حماقت خویش را از دست داده‌اند .

کسی که به شیطان سنگ پرانی می‌کند، یقیناً حقیقت خود را درخودکشف نکرده است. فهم شیطان درهستی، حضورِ ناقصِ خامِ خود توست در این عالم. کسی که سرآتشی با شیطان درون خویش را نداشته باشد، هیچ زمان خودِ انسانیش را در خود، کشف نخواهد کرد.

خدایانِ ابراهیمی با سرگرم کردن پیروان خود به شیطان، شرارت های مُرتکبه خود را به دیوار و طاقچه شیطان آویزان کرده‌است.

هرمُتعلمی که ترا به فحاشی شیطان مشق می‌دهد، به یقین بیگانه گشتن درون ترا با تو محکم تر کرده خواهد کرد. با شیطان آشتی کن تا خدای حقیقی انسانیت را فهم کنی.

وقتی آن خدای مجعول را رها کردی، به لطافتِ نسیمی، شیطان نیز در تو محو خواهد شد. مشارکت خدا و شیطانِ ادیانِ ابراهیمی در اداره بهشت و جهنم، هیچ زمان به تو اجازه نخواهد داد تا تو به فهم مکانیِ سوای این دو درخلفت گواهی دهی.

شیطان و خدا، این شرورانِ دوقلوی توأمانِ با هم، توی انسان را برای تو نمی‌خواهند، بلکه ترا، برای کشمکش های شرارت های خویش مشق می‌دهند.

تا زمانی که با خدا و خدایان ابراهیمی دمخورید، هیچ زمان نخواهید توانست که از شر شیاطین حقیقی جانت رهائی یابید.

هر عنصری که در بقا، لازم و ملزوم هم شد، به یقین پدیده‌ای علیل و ناقص محسوب می‌شود که در اکمل بودن او قویا تردید باید نمود.

چراکه در ادیان ابراهیمی، خدا بدون شیطان بی معناست و شیطان نیز بدون خدا از مفاهیم خویش تهی خواهد شد.

خدایان ابراهیمی اکمل نیستند، چراکه شیطان را شریک نیمه خویش در خلقت ناقص خود می‌دانند و شیطان نیز، بدون اذن خدایان ابراهیمی هیچ شرارتی مرتکب نمی‌شود.

<>

سخن ۱۱۱۲

خود نخبه خوانده گان مصمم به اداره جهان، با تکیه به امتیازاتی مجعولی که برای ما منظور می‌کنند، عامدانه به کنترل ذهن ما فرمان می‌رانند.

امتیاز و اختیارات همین نخبه گان مشتاق سروری بر جهان، قادر است، یقین اخلاقی ما را از دسترس خودمان خارج کند.

شکارچیانِ در قفسِ اندازما، با اتکا به شیوه‌های مرغوبی که در چنّه خویش  
نهان کرده‌اند، خود آگانه ما را به سویی هدایت می‌کنند که نیتِ عملی آنان  
حکم می‌کند.

آنان که حماقتِ نوع بشر را دست کم می‌گیرند، توهین فاقد بخششی به  
کرامت بلند انسانیت روا می‌دارند. طغیانِ حماقت در آدمها، یک عادت  
تاریخی ست، که شعله‌ خاتمان سوز آن، همواره دامن انسانها را گرفته است .

<>

سخن ۱۱۱۳

خدا، می‌داند که احمق‌ها بهترین گزینه برای پیش برد اهداف او هستند، پس  
با تحویل یک سری وعده‌های ویژه، و گل باران کردن شعور آنان، به پیاده  
کردن مقاصد شوم خود در میان جوامع بشری دل مشغول کرده است.

خدا با اسماء جور و اجور خود در میانِ ابناء بشری، توانسته با به جانِ هم انداختن  
آنان به شکل‌ترین شکل ممکن، امورات شروانه خود را سامان بخشد.

خدا، با سپردن شیطان نامی، تمامی شرارت‌های خود را سرپوش می‌گذارد.  
خدایان ابراهیمی اصولاً و اساساً کارشان جهل فروشی ست، تا مگر که،  
حماقت درو کنند.

نادان آنکه، حماقت را آبیاری می‌کند تا بقای جهل فروش را دوام بخشد.

<>

۳۶۶

دوست عزیزم! رسالتم از نوشتن این مضامین پرخطر، صرفاً انتقال مطالبی است که به عمده، شارحان کتب الله، فراموش کرده‌اند تا به پیروان مسلمان شده خود، یادآور نقص این کتاب شرورانه شوند.

هولناک‌ترین کار پیامبران دریک مقطع ناچیز از تاریخ این بوده که توانسته‌اند توده‌های کثیری از ابناء نادان بشر را به این باور بکشند که کره زمین، نظر کرده ای مقدس از سوی خدایان است، که با فرستادن این موجود دویا برای سکونت در آن، رسالت خلقت خود را به پایان رسانده است.

خدایان ادیان ابراهیمی توانسته‌اند با ابدی کردن سهمی برای عده‌ای پیامبران، راه سازش آنان را با غیر خودی‌ها برای همیشه منتفی نمایند.

**هیچ کس نمی‌تواند با حق السهم ابدی خدایان که برای توده‌ای خاص معین شده است به توافق برسد.**

وقتی از کودکی، ما را در اردوگاه باورهای دینی محصورمان می‌کنند، بالطبع، شعور شادکامی‌های ما بشدت جریحه دار می‌شود.

زخمی که تیغ دین بر جان ما تحمیل می‌کند، تعاریف شادمانی‌های ما را به عزا مبدل خواهد کرد.

چنین موجود زخم خورده‌ای به سختی قادر است، از چنگال واژه‌هایی که او را به گرو برده است رهایی یابد.

پیش از آنکه واژگان در اسارت ما باشند، ما در زندان واژه‌گان، به تعریف ناباورانه کرامت خویش دل خوش کرده‌ایم.

مفاهیم اجباری دین، هیچ‌گاه ما را از شماتت‌های خود بی‌نصیب نخواهد گذاشت، هر جانی که با شماتت‌ها؛ به بلوغ می‌رسد، کرامت و منزلت خود را لمس نخواهد کرد.

ذهن آدمها از ارقام و اعداد بزرگ سر در نمی‌آورد، برای همین با قفل کردن خود به نزدیک‌ترین اعداد قابل فهم، رفاقت خود را با شعور اعلام می‌کند. کثرت بشر هیچ زمان نمی‌تواند بفهمد که حد فاصل حدود سه میلیون سال نوری میان کهکشان راه شیری تا کهکشان اندروم‌دیا یعنی چه.

پس، آن بهتر، فقط به فاصله خود با زیاتگاهی بیندیشد، که ظرف چند ساعت و چندروز و چند هفته، به آن دست خواهد یافت.

وقتی همه تلاش جهانی مسلمین بر این بنا استوار گشته است، تا به ما بقبولانند که داستانها و افسانه‌های کتاب محمد از سوی خداست، به دنبال شواهدی برای اثبات بیهودگی این امر، احمقانه‌ترین تلاش ممکن برای اصلاح چنین شعوری‌ست.



جارجیان این مسلک آدمکش، خود، بهتر از هر کسی به دروغ بودن این داستانها و افسانه های مهمل باوردارند.

وقتی که پذیرفتی که دانه عدس، قابل تبدیل به دانه گندم است، به یقین هویت مابقی حبوبات، ماهیت خود را از دست خواهند داد.

مکتبی که نمی تواند حقوق از دست رفته زنان را اکتفا کند، حق ندارد برای سعادت آتی بشریت، تصمیمات کلیدی اتخاذ کند.

شاهدیم، که مردان چنین مکتبی، میلیونها بار، برای پوشش زنان، چوب تکفیر و تنبیه برگردان آنان نواخته و می نوازند، تا مایملک خود را از دیگر مستقالات شرکا جدا کنند.

چگونه می شود که پرورش یافته گان چنین مکتبی بتوانند انصاف انسانی را با دیگر ابناء بشری شریک شوند.

مکتبی که عامدانه، ذهن ما را به گونه ای طراحی می کند که ما ناخواسته دچار آزدگی، خشم و وحشت شویم، هدفی جز بهره کشی از اخلاق انسانی ما ندارد.

دوست عزیزم! وقتی می خواهید افسانه ای را به حقیقت مبدل نمایید، توده های تحت فرماندهی خود را اغوا کنید، تا بتوانند فاضلابی گند را به زلالی چشمه ای تصور کنند.

ما گنج جویان منفوری هستیم، که با مَرارت تمام، به دنبال دَینه‌هایی نامعلوم حیرانیم که والدین ما برای ما پنهان کرده‌اند.

دین، قادراست، قصاوتهای خانمان سوزِ ضد بشری را، در تک تک منازلِ آدمها پنهان کند.

به ما آموخته‌اند تا به باور هایمان احترام بگذاریم، برای همین با مقدس پنداشتن آن باورها، قادر به رهایی از چنگ خویشتن نیستیم.

ملت ایران به دلیل دریافت پیامهای اشتباه فرهنگی و سیاسی در طول تاریخ، همواره بازیچه‌ای بیش نبوده است.

ملتی که به بیماری مزمن هیجان زدگی مبتلا می‌شود، سوء استفاده سیاسی و فرهنگی از آنان، سهل‌ترین کار ممکن برای سیاسیون و متولیان دینی است. احمق بودن، بارزترین صفتی است، که بیشتر ملت ایران به آن مفتخرند.

فرد فردِ بیشترِ ملت ایران عادت دارند که کاسهٔ منافع خود را حمل کنند، مهم نیست که منافع آنان را چه کسی و کسانی تامین می‌کنند، اگر استالین و هیتلر هم باشند سَر فرود می‌آورند، اما همین مردم، وقتی عرصه را بر خود تنگ می‌بینند، با به غش انداختن شعور خود، سعی دارند، از بیخ و بن، منکر جنایات مرتکبهٔ در ارتباط با هم وطن خود شوند.

چنین ملت‌گش و پلشتی، که در معامله کردن با شعور خود دکترای حماقت را از فرهنگ بومی خود اتباع کرده است انتظاری جز فساد نباید داشت.

کشور آمریکا اگر سیصد و پنجاه میلیون نفوس داشته باشد، نمی توانی سیصد و پنجاه نفر وطن فروش و خائن در میانشان شکار کنی.

اما در ایران، با هشتاد و پنج میلیون نفوس معیوب، می شود هشت میلیون و پانصد هزار آدم فروش، خائن، آدمخور، دروغگو، ریاکار و دَخل باز کرایه کنی، آن وقت انتظار داری چنین ملتی به یک انسجام عقلانی و انسانی دست یابد؟

دوست عزیزم، دولت و حاکمیتی که با اشتیاق، به روس، کره شمالی و چین اجازه جفت گیری با خود را می دهد، هیچ زمان برای امنیت من و شما سقفی نخواهد ساخت .

نه تنها ادیان ابراهیمی، بلکه عموم ادیان جهان، علی رغم شعارهای انسان دوستانه خود، قوانینی برای پاکسازی نژادی وضع کرده اند که جزو لاینفک وظیفه اعتقاد دینی و مذهبی آنان است.

لااقل از چهار هزار سال قبل تا امروز، هیچ کارشناس خُبره ای در جوامع و ملل مختلف قادر به ثبت قانون ماندگاری برای آرامش انسان نبوده است، مگر ابداع ادوات بدیع کشتار جمعی، که مدام رنج آدمیان را صد چندان کرده است.

از حدود پنج هزار سال قبل تا امروز، از خدای **انکی** شومری یا سومریان، که خدای حافظ شهر **اریدو** در بین النهرین بود گرفته تا الله عرب که حافظ مکه

و پترا وبعدها جهان شد، حتی یک ایدئولوژی درطول تاریخ، نتوانسته بقای انسان را برای آسایشی درخور، ضمانت کند.

بارها گفته‌ام : بهشتی که دیوارش با جهنم مشترک است، به در سعادتِ انسان نمی خورد .

<>

سخن ۱۱۱۵

ملت ایران ، قبل از این که شعورش را سیرکند، شکمش را پر می کند. طبیعی ست که می شود شعور چنین ملتی را به راحتی به کرایه برد.

ملتی که در دروغگویی، ریا و پنهان کاری، مشق های تاریخی دیده اند و می بینند، هیچ زمان به فهم حقایق، روی خوش نشان نخواهند داد.

ملتی که نعل وارونه بر پای حقیقت می زند، هیچ داروغه و رد یابی قادر به کشف مسیر او نخواهد شد. شعور ملت ایران، نعل وارونه است. برای شناخت چنین ملتی بیهوده وقت گرانبهای خود را هدر ندهید.

**نعل وارونه** : در قدیم دزدان و سارقانی که به شهرها و قصبه ها دستبرد می زدند، نعل دست و پای اسب هایشان را وارونه میخ می زدند تا تعقیب کنندگان خود را به سمت و سوی فرارشان فریب دهند، تا داروغه های شهر، ندانند که سارقان شهر، از کدام سمت آمده اند و به کدام سو رفته اند .

<>

سخن ۱۱۱۶

آدمها برای کشتارِ یکدیگر به خدا نیاز دارند، تا با دل خوشی به نزولِ اجلال در بهشتی موعود، بتوانند شیطان را روانهٔ جهنم کنند. غافل از اینکه، جهنم، به رضایت خدا در کرایهٔ خود شیطان است.

<>

سخن ۱۱۱۷

مُتَدَبِّینِ نابکار، برای تحمیل عقاید به قربانیان تحتِ شکنجهٔ خود، سعی دارند با تخلیهٔ صفاتِ انسانی از قربانی، و بخشیدن صفاتِ الهی به اعمالِ رذیلانهٔ خود، ناکامیهای فروریخته بر جان قربانیان خود را به نوعی مقدس جلوه دهند. در طول تاریخِ خاورمیانه، عده‌ای مفسدِ شارلاتان، دورهم جمع شدند تا از خدا نامی بنگاه نشرو چاپ در حلقِ پیروان خود فرو کنند.

امروزه ضعیف‌ترین ادیب مدرس در صحنهٔ ادبیات، قادر است رسوایی ادبی این کتب به اصطلاح مقدس را برملا کند.

چندی قبل مشغول مطالعهٔ کتابی بودم به نام نقد قرآن، به قلم انسانی بزرگوار به نام دکتر سها، اشکالات و ایراداتی که این بزرگ انسان خوش‌شعور، از نواقص ادبی موجود در قرآن استخراج کرده، نه تنها در نوع خود بی نظیر است، بلکه نشان از کودنی مغرضانهٔ آن کسانی دارد که عمری بانادیده گرفتن بیسوادی آن

نویسنده دست چندم آسمانها، که اورا الله گفته‌اند، توانسته، شعور جمعی آنان را به سُخره علمی بگیرد.

<>

سخن ۱۱۱۸

زمانی که ما، مَسْتَعِدَّ خوردنِ گول هستیم، طعم و تناول هیچ خوراکی درمَزاجِ مَدَاقِ ما خوش آیند نخواهد بود.

وقتی، با شکوه ترین سئوالات ذهنمان را با نامی به نام خدا تزئین می‌کنیم که هیچ از او نمی‌دانیم جز تعاریفی که خود مخترع آنیم، از چنین ذهنِ علیلی چه توقعی باید داشت، تا ما را به حل معمای شگفت‌انگیز هستی هدایت کند.

<>

سخن ۱۱۱۹

دوست عزیزم! سیاست مداران آدمخور ممالک کمونیستی همچون چین، با خَرَج کردن خوشبختی ملت خود، به بزرگترین قطب صنعتی جهان مبدل شده‌اند، و دین مداران باحراج کردن کرامت انسان‌های در تحکیم ایدئولوژی منحط خویش دارند. دین هرگز به سعادت بشریت نمی‌اندیشد، دین خوشبختی و سعادت بشری را، قربانی بقای انگلی خویش می‌کند، تا مانند ویروس‌های مهلک، در جان میزبان خویش، بقای بی مصرف خود را تعریف نماید.

۳۷۴

شعور کُمونست و اسلام، هر دو باتباه کردن خوشبختی آدمها، به تقویت قدرت مرکزی حاکمان خودمی‌اندیشند نه به آرامش و راحتی و خوشبختی جامعه‌ای که به اداره آن حاکم شده‌اند.

سخن ۱۱۲۰

هوارهای دسته جمعی یک ملت به ترس نشسته در کنار هم، قادر است، امنیت روانی آنان را ولو به شیوه مقطعی تسکین دهد، از آن روست که هیجانانگیز ملت ایران در خصوص دین و سیاست، همواره بر عقلانیت او غالب است. چون آنان را آموخته‌اند تا همواره در کنار هم هوار بکشند.

ملت ایران، ملتی ابطال شده و تاریخ گذشته‌ای هستند، که با شرایط حاضر، هرگز قادر به اتباع حقوق انسانی خود نخواهند شد. مگر اینکه، دین، و متولیان دینی را کنار بزنند.

این ملت خود باخته مبتلا به **سندرم استکهلم**، هرازگاهی با ایجاد بلوهای جورواجور، به دنبال هویت گمشده خویش، خود را آلوده هیجانانگیز فاقد اعتبار می‌کنند. ملتی که سفره ابوالفضل می‌اندازد و مابقی متولیان همان دین را دشنام می‌دهد، امیدی به رستگاری شعورش نداشته باشید. سفره‌اندازان نذر جو، شعور باختگانی نادانند.

طویله، تنها مکانی است که چهارپایان را به خواب شبانه می‌خواند. و هیچ دُهل نوازی به گرسدن خود نمی‌اندیشد.

<>

سخن ۱۱۲۱

در هیچ کجای دنیا دستوری برای اخذ خسارت ناشی از جهل از جاهلی وضع نشده است. جهالت، تنها دارویی ست که دَلاکِ خالق، برای اخته کردن شعور پدیده هایش در نُسخِ مداوای خود تجویز می کند.

تا به امروز هیچ احمقی، به جرم داشتن حماقت، در هیچ محکمه‌ای به تاوانی ولو اندک، محکوم نشده است .

جمعیت محاکماتِ دنیا، ( با صَرَفِ نظر از اعمالِ شروران )؛ همیشه مختص کسانی تدارک دیده شده است، که به نقد جهالت بشری طغیان کرده‌اند،

احمق ، کسی است که با اتکا به آسمانی موهوم قوانین جوروا جور را از زبان خدایی مَصَدَر می کند که شرارتِ خلقتش، عشیرهٔ نوع بشر را در زمین سرگردان کرده است.

آن خالقی که قوانین دردناکی برای غرایز مخلوقاتش که خود خالق آن است، دیکته می کند، به یقین مفهوم عدالت را فهم نکرده است .

و چه تنهایند و بی دفاعند آنانی که؛ گُردهٔ خود را برای ضرباتِ شلایقِ خدایان عریان نمی کنند .

<>



فرزندم دلبندم، جهانی که در بی عدالتی و نابرابری و ظلم غوط می خورد، یقیناً خدای چنین جهانی، قادر نیست تا دنیایی فراتراز این هستی عینی برای آسودگی ابناء بشری تدارک ببیند.

کسانی که مختصر شعوری به فهم، اتباع کرده‌اند، خواندن کتابهای به اصطلاح آسمانی، خود بهترین دلیل ممکن برای گرایش آنان به بی‌خدایی است.

کاربرد دستورات منگ‌کننده دین، بقدری هولناک است که می‌تواند به تو بقبولاند که می‌شود از دختری باکره به نام مریم، فرزندی به دنیا آورد که او را به منصب پیامبری منتصب کرد. اما می‌بینیم که نمی‌شود با آن دستورات، درد جانکاه کودکی سرطانی را درمان نمود.

هیچ زمان شعور انسانیتان را به دست دو گروه نسپارید، که زخم چرکین ناشی از دوستی با آنان، تا پایان عمر همراه شما خواهد ماند.

گروه اول، متولیان شارلاتان ادیان هستند که با دروغ‌های کلفت، قادرند جان نازک انسانیتان را سلاخی کنند.

گروه دوم، سیاسیون کلاش و لاف‌زنند، که سایه‌ترا نیز فریب خواهند داد. هر دوی اینان، دروغ‌زن‌های قهاری هستند که با جا انداختن وعده‌های پوچ و بی‌ثمر و بی‌معنا در تو، کرامت انسانی ترا برای سوء استفاده‌هایی هولناک خود مستعد می‌کنند.

در گوشه انزوا نشستن را راس امور خویش کن، تا برای عمری که به قبرستان خواهد رسید آماده شوی.

زندگانی یک بار مصرف خودتان را باهیچ مکتب، دین و مرامی شریک نکنید، به یاد داشته باشید هر شعور فریب خورده‌ای، محکوم به دادن سواری به غیر خواهد بود.

ملتی که با تعالیم آن دو قشر شاید، هیجان زده می شود، حتی در هنگام صلح نیز، دست از هاری مهلک خود برنخواهند داشت.

ملتی که نیم بیشتر شعور نابالغ او را مضامین قداست گرفته اشغال کرده است، چگونه قادر است، به حقایق محکمه پسند انسانی روی خوش نشان دهد.

بارها به شما عزیزم گفته‌ام که در مقابل و پشت دو حیوان قرار نگیرید، و آن در حیوان، گاو سانان و خرسانانند. که یکی با شاخ و دیگری با لگد، حضور انسانی ترا استقبال خواهند کرد.

<>

سخن ۱۱۲۳

هر کجا که شنیدی می گویند خداوند می فرماید، فرار را بر قرار ترجیح دهید. شرارتی که خدا با همدستی شیطان درهستی مقرر کرده است، طبیعتاً نخواهد گذاشت تا شما با مبانی اخلاق انسانی دوستی کنید.

هر فرمانی که از آسمان برای اقدام و انجام امری به شما دیکته می شود، اراده شخصی شما را برای ابراز هویت انسانیتان فلج خواهد کرد.

ذهنی که آلوده مفاهیم خدای مجعول طبقات آسمانی شده باشد، هیچ، فهمی به اعمال شرم آوری که در طبق زمین مرتکب می شود نخواهد داشت. خدا، و متولیان خود خوانده او در زمین، با تخم گذاری در شعور انسانی من و شما، ذهن ما را برای مقاصد انگلی خود مستعد می کنند.

فرزندم! آدمها آموخته اند تا به باورهایشان احترام بگذارند، و با مقدس پنداشتن آن باورهای یاوه، قادر به رهایی از چنگال جهل خود نیستند.

<>

سخن ۱۱۲۴

دوست عزیزم! حال و روز ملت ایران دقیقاً به مانند نوار بهداشتی ست، که در بدترین شرایط ممکن، در بهترین مکان دنیا جای گرفته. در این ملت، درد نحوه تولید آنهاست، که فقط برای نوار بهداشتی شدن برنامه ریزی شده اند.

برچسب نوار بهداشتی خوردن کفایت می کند تا سرنوشت مرغوب ترین پنبه ممکن، برای همیشه به تباهی کشانده شود.

ملتی که جهاد را مقدس می داند، مجوزی موجه برای کشتار انسانها غیر خودی در ذهن فاقد شرم خود خواهد داشت.

کسی که با کشتارِ هموعان و کسانِ خود به فزونی ایمانش فخر می فرود، به یقین، در ذلتِ هولناکِ فکری خویش مغروق است.

خطبه های نهج البلاغه علی را با دقت مطالعه کنید که سید رضی نامی آنرا به نام علی قرنهای بعد از خود علی، در دورانِ حاکمیت عباسیان حاکم در ایران نوشته است، تا بدانید امیرالمومنین تشیع چگونه می اندیشیده است .

وقتی اخلاقِ فردی انسان در جامعه‌ای به شعورِ گروهی گره خورد، دیگر هیچ بارِ عاطفی انسانی در او نخواهد ماند، این تصمیم گروه است که او را ولو برای کشتن پدر و مادر، برادر و خواهر حکم خواهد داد، چراکه این اعمال شنیع، فضیلتی ست که گروه را اغنا می کند.

دوست عزیزم در حاکمیت های دینی، مصونیت های چرثومه های لجنی چون طوسی، که قاری قرآن مخصوص خامنه‌ای ست، و بیش از ۱۲۰ مورد، در ارتباط با تجاوز به کودکان را در پرونده خود دارد، نه از برای آن است که قوانین انسانی ضعیفی در محاکمه خاطی ها دارد، بلکه آن روست، که دُرْدانه های به الله یقین سپرده، قادرند با حمایتِ متولیان آن الله بر روی زمین، جنایتکاران وابسته به خود را با صدور تبصره‌هایی جور و جور از گزند هر عقوبت قانونی محافظت نمایند.

دوست عزیزم! بزرگ ترین شر بشر در این است، که نادانی خود را باور نمی کند. شعور ساده لوحانه، با فریب دادن ذهن، خود را آرام می کند تا به زحمت فهم گرفتار نشود.

دینمدران، بخاطر به ستوه آمدن از فقدان معنا در زندگی شخصی خویش، خود را به دامن دین حواله می دهند.

طفره رفتن مغز، برای فهم مجهولات، او را به دامن دین می اندازد. توسعه تحقیقات و علوم مختلف در جهان، متأسفانه به دو امر فرهنگی وابسته است، یکی دین، و دیگری سیاست حاکمان در دُول مختلف جهان است.

خطرناکترین امری که در این کره خاکی وجود دارد، ناخشنودی، و ولنگاری خدایان ابراهیمی در برابر عقایدی است، که خود نیز نمی دانند، از مخلوق خود خوانده خویش، چی می خواهند.

<>

سخن ۱۱۲۵

ملت ایران، جزو آن دسته از مللی هستند، که با داشتن هیجانان تاریخی، حتی در زمان صلح نیز، دست از هاری خود بر نمی دارند.

جایی خواندم که عینا نقل می کنم نمی دانم تاچه حدی درست است، اما معنایی گران بها دارد.

استالین جنایتکار، در یکی از جلسات معمول خود، خواست که برای او مرغی بیاورند، او آن مرغ را گرفت و درحالیکه با یک دست آنرا می فشرد، با دست دیگر شروع به کندن پرهای آن مرغ کرد. مرغ از درد فریاد می زد و سعی می کرد فرار کند، پس از پایان کار به یارانش گفت حالا ببینید چه اتفاقی می افتد، او مرغ را روی زمین گذاشت و از اتاق خارج شد، و با مستی گندم برگشت، همکارانش در کمال تعجب مشاهده کردند که مرغ بیچاره در حال درد و خونریزی، با آن حال وخیم، به محض دیدن گندم، به دنبال استالین راه افتاد، استالین با دانه های گندم مرغ را به هر گوشه از اتاق می کشید در این مرحله استالین به دستیاران متعجب خود روی کرد و گفت

احمق ها، به همین راحتی اداره می شوند.

<>

سخن ۱۱۲۶

شعور کثافت، مشاطه ای جز خدا ندارد. آنان که دین را سر لوحه کرامت انسانی خویش کرده اند، از فهم حقایق هستی هیچ نمی دانند.

دین، افیونی ست که نشئه گی آن خرافات است، و خماریش، جهل.

دینی که خدایش ترا صراحتاً بنده خود می خواند، هیچ زمان به کرامت انسانی بلندتوی انسان حرمتی نخواهد گذاشت، دین، فاضلابی است، که در تصفیه

خانه‌ای به نام خدا، به حیلۀ متولیان دینمدار، درحلقِ ابناء بشری تخلیه می شود.

بی تردید، نظام هولناک برده داری، رسوم رعیت و ارباب را، غلام و ارباب بودن را، خرید و فروش انسان را، برای اولین بار، خدایان در کتب به اصطلاح مقدس خود، در میان ابناء بشری به ثبت رسانده است.

**بی هیچ تردید بهشت، از نخاله‌های حاصل از غربال جهنم خلق شده است.**

<>

سخن ۱۱۲۷

آنچه تا امروز عشیرهٔ نوع بشر را به کنار آمدن با زندگی فاقد معنایش امیدوار کرده است، باورمندی به مرگ و آخرتی است که ادیان با تقدّس جلوه دادن آن به توده ها قبولانده است.

طراحی این انحراف کبیر در ذهن به توسط ادیان، آدمیان را به یک خودکشی دسته جمعی شعور، نشانده است تا باور نمایند که حیات عینی، وصله‌ای است که او را از رسیدن به مقصد مقصود باز می دارد .

ادیان مسرانه سعی دارند با به بازی گرفتن شعور مخاطبین خود، به آنان تفهیم نمایند، که مرگ، اصول زندگی است، نه اثاث زندگی، و حیات عینی، وصله‌ای است عاریه‌ای که ترا از نعمات ماورا باز می دارد. بی آنکه خود زودتر از ما تمایلی به سفر آخرت داشته باشند.

دین کاری جز خوراندنِ کپسولِ انکار به معتقدانش هیچ نمی‌کند، تا آنان را نه برای زندگی، بلکه برای مُردنی فاقد تعریف مستعد نماید، مخصوصاً مُردن برای خدایی که هیچ از او نمی‌داند.

**هر شعوری که با مسافر پنداشتن ما به دنیای دیگری شکل می‌گیرد، به هویت واقعی انسان واقعی نخواهد گذاشت.**

شعوردینی، عفریتی ست که با به اسارت کشیدن شعور آدمها، چاره جویی های او را برای حل دردهایش در هستی، فلج کرده است .

هوشمندان جهان، در طول تاریخ، بیشترین وقت خود را صرف یافتن معنایی برای مرگ کرده‌اند، که مدام نیز به توسط دینمداران ترور شده‌اند، لاجرم، با به بن بست رسیدن در قرن حاضر، با تکیه بر علم، و تحقیق، توانسته‌اند، عمر انسان را طولانی کنند. نه شعور او را اصلاح. چرا که ادیان با مغز بشری در طول زمان کاری نکرده است، تا بشود حماقت او را به راحتی درمان کرد .

<>

سخن ۱۱۲۸

فرزندم! بترس از کسانی که خود را مامور هدایت ابناء بشری از طرف خدا می‌دانند. این جماعت بیمارِ هار، هیچگاه به نقصِ شعور انسانی خویش واقعی نمی‌نهند، اما با فضیلت تمام با کشیدن پای خدا به میان، او را مُدبّر اعمالِ شنیعِ خویش معرفی می‌کنند.



به یقین، شعورِ کوتاه شده، حماقت های بلندی به دنبال خواهد داشت.

<>

سخن ۱۱۲۹

کسی که به بدحالی من روی خوش نشان نمی‌دهد، چطور می‌تواند به خوش حالی من هوشیار باشد. چنین فردی از فهم حقیقت من بشدت در غفلت است.

<>

سخن ۱۱۳۰

کثیف ترین بخش شعوردینی در این معناست، که با ایجاد فضایی تحقیرآمیز، به کاهش هوشیاری مریدان خود متوسل می‌شود تا بتواند اوقات ملکوتی خود را در ذهن تنبل آنان تثبیت نماید.

<>

سخن ۱۱۳۱

همه صفاتی که در جان بشر و هستی تعبیه شده به یقین درسرشت خود خدا متبلور است، الا حیا، که بخاطر نبود چنین صفتی درسرشت خود او، مرتکب بیشرمانه ترین اعمال ممکن در هستی گشته است.

اگر خدا قادر به فهم شرم در خود بود، باید از وجود این همه فجایع هولناک در خلقتش، کتاب طلب مغفرت را به پیامبرانش گسیل نمی نمود، نه تورات و

انجیل و قرآن را، شاید که مخلوقاتش او را بخاطر این همه ندانم کاریهای دردناک در هستی مورد عفو خویش قرار دهند.

خشتک دریده را به حیا احتیاج نیست، محتاج آنکه به شلوار وصله می زند.

<>

سخن ۱۱۳۲

هر شعوری که بشر را به فهم خدا تشویق می کند، بدبختی حیات یک بار مصرف او را در زمین توسعه خواهد داد.

جوامعی که با صرف سرمایه های کلان انسانی ذهن بشر را برای حفظ خدا و قدیسان اباطیل مشق می دهد، به یقین در آستین خویش بیماریهای مسری، و توطئه های هولناکی را نهان کرده است.

اسلام گرایان هرزه در شعور، با خرج کردن خوشبختی ملت ها، سعی دارند مهملات بی قواره ماورالطبیعه خود را به اصولی حتمی و قانونمند در زمین مبدل کنند. تا سروری بر فرهنگ ملل را هر بیشتر برای منافع خویش تقویت نمایند.

<>

داشتنِ فضیلتِ سکوت درمقابل نادانیه‌ها، بسی شرافتمندانه تر از ابراز عقایدی است که به توسعهٔ جهل مدد می‌کند.

آدمها همواره تلاش دارند تا مجهولات شعورشان را با وصل شدن به موجودی موهوم به نام خدا، حل و فصل نمایند، وهجوم جهالت را در خود نادیده بگیرند، و با هوار کردنِ حماقتِ خود برسرخدا، خود را، از شرِ بلاهت ها خلاص نمایند. دین ، و تعالیم آن، با آخته کردن شعورما، فهم را درجان ما عقیم می‌نماید، و ما را مُبدَل به بنده ای حقیر می کند، بگونه ای که مَنیت انسانی خود را به دست فراموشی می سپاریم..

سایه ها در سایه ها پنهان چرد

آنچه درما هست، آنرا می دَرَد

رو رو ای جان سایه ها را پاک کن

وانگهان در خویش، معنا چاک کن

تا به جانت سایه ها افکنده خویش

خویش خواهی کرد هر دم ریش ریش

آن بد و آن خوب و آن دیگر خطا

تا بکی در خود بیاید جابجا

سایه ها در سایه ها خُم می شوند  
ما و من در سایه ها گُم می شوند  
سایه ها هیچ است ای جان گوش دار  
لیک ریزد ترس در جان، هوش دار  
ترس ها چون سایه در ما می روند  
تا که ما را در خود ما وا درند  
سایه ها را واکن از خود جان من  
تا ببینی منتهای این دَمَن  
سایه گوید من هیولایم ولی  
نیست او جز وهم در گنج دلی  
رو بگش آن سایه های خویش را  
تا ببینی اصل خود را در بقا  
هیچ جان اندر جهان تکرار نی  
بیهوده مسپار آوایی به نی  
سایه ها را پاک کن یک یک زخود

تا بیابی شوق بود و هست و شد  
جای تو جان است هر دم، جان من  
تا به کی خود را دوانی تن به تن  
این زبان و آن زبان، هر دو زبان  
لیک معنی ها نجوشد یک زمان  
از منیت گویمت، خروار خود!  
تا ببینی حال روز و زار خود  
تو منی، کم بندگی کن ای جرس  
معنی خود را مجو خرچین کس

<>

سخن ۱۱۳۴

اسلام، وادیان ابراهیمی، چه تعالیم متعالی تا امروز برای بشریت رقم زده اند که منجر به سعادت اودراین کرهٔ خاکی شده باشد؟ جز ایجاد صدها جنگ و کشتار غارت و بردگی و کنیزی و ویرانی شهرها و نابودی تمدنها و قتل اندیشمندان و فرهیخته گان درمانده که رشد بشری را سرلوحهٔ کار خویش کرده بودند، اینها همه، امتیازی ست، که ادیان برای بشریت در طول تاریخ به

ارمغان آورده‌اند. فرزندم! من و تو درس‌رزمینی نفس می‌کشیم که اگر بدانند که می‌فهمی، به جبری حیوانی ما را به بازارِ عصاران خواهند کشید تا مجبور شویم روغنِ جانِ مظلومان را برای چراغ‌های رنگ‌رنگِ ظالمان استخراج کنیم.

همیشه به خاطر بسیار فرزند، خرابه‌ای که در آن جغدی ماواء نگرفته است، تله‌ای ست که جان‌ترا نشانه رفته است. شعوری که به روز نباشد، ترا به سوز خواهد نشانند.

<>

سخن ۱۱۳۵

خدایی که شما او را خالق من می‌دانید با من معامله‌ هولناکی کرد. وقتی فروشنده، از مَضْرَآتِ پرنقصِ کالایی که در هنگام تحویل جنس حذر می‌کند، دروغ‌زنِ فریبکاری ست، که ترا در فهمِ حقیقتِ معامله فلج خواهد کرد.

خدا، با پنهان‌نگاه داشتنِ حقیقتِ دردناکِ آفرینشش، اراده‌تصمیم مرا برای قبولِ خلقتم خلل پذیر نمود.

اگر می‌دانستم آنچه را که امروز می‌فهمم، هرگز به فریبِ خلقتِ شرم‌آور او تن در نمی‌دادم.

خدا، به استنادِ کدامین حکم عدالتش، با سپردنِ من، به کام وعده‌هایی گنج  
کنند خلقتِ تا خرخره به نقصِ تپیده‌ مرا، به کام پیامبرانِ مودی خویش سپرده  
است، و چرا موزیانه تلاش دارد تا مگر به ستایشش نیز قیام کنم.

<>

سخن ۱۱۳۶

هیچ جنایتکارِ هولناکی در زمین، به وسعت دینِ مدارانِ شرور، هرزه‌گیهای  
مُوجّه خواننده از سوی خدا را به عهده خویش نگرفته‌اند.

دینِ مداران، با نشانه رفتن سه کافِ تنِ انسانها و آدمیان، خدا را در مدخلِ این  
سه کافِ مطلوبِ خود به حبس کشیده‌اند، و هیچ دینِ مدارای نخواهی یافت  
که بدون به زخم نشانیدنِ شرافتِ انسانی به لباس تقوا ملبس شده باشد.

<>

سخن ۱۱۳۷

آدمها برای التیام بدبختی‌های ناشی از فجایع و آلام طبیعت، با دست آویز قرار  
دادن خدایان؛ سعی در حل و فصل نادانیهای خود دارند، و چون در بر قراری  
نظمی که خواهان آنند به هدف نمی‌رسند، با کشیدن پای قدیسین و امامان و  
متولیان دین، تلاش دارند تا سرنوشت دردناک خود را در این کره غرق در  
مظالم و رنجها توجیه کنند.

<>

سخن ۱۱۳۸

فرزندم! آن کس که وجدانِ توسعه یافته خود را ملاکِ اموری کند به حقایقِ هستی روی خوش نشان خواهد داد. مغزی که به عقاید و باورهای نیاکانِ خود سرتسلیم فرود می آورد، در خاطی بودنِ شعورش تردید نباید کرد.

بدانکه حماقت و جهل و نادانی را به جبرِ اخذِ مدرکی کلفت، درمان نمی توان کرد. ذوبِ حماقت و جهل، جز به شعله داغِ فهم ممکن نخواهد شد.

<>

سخن ۱۱۳۹

آدمها، هر کجا که استطاعت شعورشان به بُن بستِ فهمِ امور گرفتار می شود، باکشیدن پای خدا و انبیا و کتبِ به اصطلاح مقدس آسمانی، به استتارِ حماقت خویش سرپوش می گذارند. این جماعتِ نادانِ قلاده به گردن، برای درمان جهالتشان، مهار خود را جز به دست خدایان و مقدسات، به هیچ کس نمی سپانند.

<>

سخن ۱۱۴۰

فرزندم! همه کتابهای ماوراءالطبیعه و ما بعدالطبیعه را، خدایان نوشته اند. یقیناً شیطان، بی سوادترین مخلوق یهوه، گادوالله است، چرا که صفاتِ شیطان را تنها دشمن قسم خورده او، یعنی سه خدای ابراهیمی برای ما به یادگار گذاشته



اند، تا به ما بقبولاند که شیطان نامی در خلقت؛ عنصری ست اساسی برای تخریب حیات و هویت ما. در صورتی که شیطان بی سلاح ترین مخلوقی ست که حتی از نعمت خواندن و نوشتن نیز همچون این سه پدر و پسر و روح القدس، بهره‌ای نبرده است؛ تا برای انحراف من و تو، کتابی فرستاده باشد. (شاید هم شیطان، با جا زدن خود بجای خدا در خلقت، اذلت خدا در آفرینش سود کلان خود می برد.)

دین مداران کله شق مشقه دیده‌اند تا با به زیر کشیدن آنانی که زیاد می دانند، جایگاه سروری خود را در میان توده های عوام تحکیم بخشند. فرزندم، ملاک تو؛ به قوت تمام در فهم امور این باشد؛ هر پدیده و عنصری، که باهانت دینمداران مواجهه شد، تودر حقانیت آن پدیده و عنصری بیشترین به قطعیت کن، که این جماعتِ دجاله کثیف، هیچ پدیده، و عنصری را به نیکویی نام نمی برند، مگر این که آن پدیده و عنصر را شریک منافع خویش کرده باشند. بی تردید، دیوهای دینی، تنها قشری از عشیره نوع بشرند که نوامیس مشترکی دارند.

<>

سخن ۱۱۴۱

کتاب های به اصطلاح آسمانی و دینی، با فریبی موزیانه، ظاهراً برای به سعادت رساندن زنان، تعالیمی به آنان تحمیل می کند، تا زنان با انکار جسم خویش، به وسیله‌ای مبدل شوند تا اهداف دین مداران را تامین نمایند. آن دسته از زنانی که تمایلات جنسی خود را به بهانه های احکام دینی مسدود

می‌کنند، تلاش دارند تا به امن‌ترین بخش‌های فعالیت ذهنی خود وارد شوند، تا بتوانند با انکار بدن زنانه خود، رشد و تمایلات جنسی خویش را مهار نمایند. نادانی، خوراکی ست به گند نشسته، که جز به حربه فهم معدوم نخواهد شد.

<>

سخن ۱۱۴۲

دین، به خاطر بدن زنان، به آنان خیانت بزرگی کرده است، در دین، برای زنان، تنها راه رسیدن به سعادت، انکار جسمشان است.

زنی که آموخت تا انکار جسم خویش نماید، بیداری بدن خود را به فراموشی خواهد سپرد. چنین زنی دیگر قادر نیست، قهرمان حیات خویش گردد.

و قهرمان جسم خویش نبودن، یعنی، رسیدن به هویتی ناپایدار و قابل تسخیر که بردگی جنسی خویش را باور خواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۴۳

احداث هر حوزه علمیه در این مملکت، بنای طویله ای ست که صدها الاغ بی مصرف را یونجه رایگان می‌دهد.

یقین باید داشت، هر تعفنی که کسوت تقدس به تن می کند، بدون حمایت الله دوام نمی آورد.

فرزندم، من برای ابلهان نمی نویسم تا مخاطبان بی شماری داشته باشم، معانی من، مختص کسانی ست، که به لقبِ خاص بودن، مفتخر شده اند.

کثیف ترین جملات و معانی که باید از آن گریزان باشی ، هم رنگ جماعت شدن است ، چرا که اعتماد به این معنی، شما را تا پایان عمر در قواره ناقصِ همان جماعتِ نادان نگاه خواهد داشت، پس طور دیگری باشد تا جهان را طور دیگر بینی .

فرزندم ! دین قادر است با دور ریختن عمیق ترین معانی و سوالاتِ موجود در مغز آدمها، ذهنِ تنبلِ آنان را به خوراکی فاقدِ پرسش و شک حواله دهد، شعوری که تاب تحقیق ندارد، با سپردن تمامی خویش به دست دین ، خود را برای همیشه، از چنگال چرایی های پیچیده حیات خلاص خواهد کرد.

یقین دارم اگر ارابه زرین شعور را در ذهن آنان به جولان وا دارید، نه تنها چرخهای آن را به گنده گندِ حماقت خود خواهند شکست، بلکه، اسبِ تنومند شعور را نیز، در مغز متعفن خود به نشاطی وصف ناپذیر سر خواهند برید. خدا، عنصری فاقد هویت و کتاب و پیامبر است ، که عشیره نوع بشر در قوالب و اشکال مختلف، با توسل به این نام ، تلاش دارد، خلاء ناشی از نادانی خود را توجیه نماید، و تضاد ناشی از مظالم نا باورانه در خلقت را به

گونه‌ای که خود قادر به درک آن نیستند، با انداختن به گردن خدا نامی  
موجه جلوه دهند، نه این که توضیح دهند .

عشیرهٔ نوع بشر، به دلیل مختصرشعور ناشی از فهمی که درکسب امور کرده  
است، عندالاقضاء، چون نمی‌داند چرا باید با دریدن حیوانات جور و جور،  
بقای بی مقصد و مقصود خود را دوام بخشد، لاجرم با کشیدن پای موجودی  
نامری به نام خدا به میان، تلاش دارد، تا با سرپوش نهادن بر جنایات شنیع و  
موجه خواندهٔ خویش، خدای نامی را مسبب سبب های ناروای خویش جا  
بزند، تا بتواند اعمال هولناک خود را با اختراع واژه گانی و معانی ی همچون،  
قضا و قدر، تقدیر و مشیت و خواست الهی نامی، با ارادهٔ احکام خدایان  
انطباق دهد .

شعور ناقص دینمداران کلاش، به فهم مفاهیم متعالی تربیت نشده است، از آن  
روست که باید گفت، که سخنان شایسته لایق ابله نیست.

فرزندم! ممکن است، در مباحث عقلانی با انسانهای متعقل، برای برنده شدن،  
به مختصر فرصتی انسانی نایل آئی، اما یقین باید نمود، که درجوار هیچ  
احمقی، به قدر ذه‌ای به برنده شدن شعور انسانی خود دل مشغول نباید کنی  
آنان که با بریدن گلوی حیوانی بی زبان و مظلوم، برای روزگار نکبت بار  
خود، عید قربان تدارک می بینند، سورچرانان نادان و هرزه و ابلهی هستند،  
که با علم کردن احکام خدای نامی فاقد هویت درهستی، به تیغه تیز قداره ای

در دست، کرامت بلند انسانی خود را قربانی حماقت ناشی از جهل خویش کرده اند. فرزند! هر رسومی که شعور انسانی انسان را تقویت نمی کند، به قدر پیشیزی ارزش عنوان و عمل در خود دخیره نکرده است.

یقین کن فرزند! که شعور تربیت شده را، به قطره ای راستی و درستی مست می توان نمود.

همه آن کسانی که ترا با اختراع و ابداع واژه گانی چون محاربه با خدا، به جوخه اعدام می سپارند، با چشم پوشی از شعور اهدایی همان خدا به تو، ترا قربانی اهداف شیطانی خویش می کنند، و مصرانه و بی شرمانه مدعیند، که کتابشان از طرف همان خدایی نازل شده است، که خالق همه هستی هست است، بی آنکه حتی تردیدی داشته باشند که ممکن است، این کتاب منتصب به خدا، از طرف شیطان به آنان تحویل شده باشد. این سفته گان تر دست، در سرقت شعور مخاطبان خود باکشیدن پای خردمندان به میان، تمامی احکام شروانه خود را توجیه می کنند.

دین مداران سفته، عادت دارند برای موجه جلوه دادن مهملات خود، با بستن دروغ ها از زبان خردمندان و بزرگان علم، منویات شرور خویش را سامان دهند.

فرزندم ! ملتی که از ماتحت تنفس می‌کند، هیچ زمان از گند نَفَسش در امان نخواهی بود، جنگلی که تیزی تبر را ادراک نمی‌کند، به یقین، طعم بقا را نخواهد چشید.

هیچ فاحشه حرفه‌ای، دکانِ پُرسود میان پای خود را با دگه‌ای محقر تعویض نخواهد کرد. دینمداران، فاحشه‌گانی حرفه‌ایند، که به هیچ وجه دکان سرشار از سود خود را برای تعالی عشیره نوع بشر رها نخواهند نمود.

<>

سخن ۱۱۴۴

گاهی برای چرخ کردن حماقت‌ها و قداست‌ها و تقدس‌گرایی‌ها و کلام آسمانی و خدایی و غیره، هیچ امری به قدریک فحش ناب نمی‌تواند آن ستون به ظاهر ایستاده و استوار را سرنگون و بد بو کند.

بارها به شما عرض کرده‌ام،

هرجا، سخنی از قداست و کلام آسمانی با شما به میان می‌آید، با تمام قوت و همت خود، ناب‌ترین فحشها را نثار گویندکنید، تا بدانند، که آن کلام قداست گرفته نیز، به قاعده ستون نماز و وضوعشان، به بادِ معده‌ای بند است. آن خدایی که عبادت و نمازش، به گازِ ماتحتی شکسته می‌شود، یقین دارم که چنین خدای ذلیلی، در دهانه ماتحت پیروانش، برای تفتیش گاز معده‌ای سرازتن موجودات عالم جدا می‌کند.

۳۹۸

آن خدا نامی که شرارت‌هایِ ناتمام خود را در کسوتِ قداست فرو کرده است، ابلیسی ست هولناک، که در مقامِ خدایان به فریب و تخریبِ عشیره ی نوع بشر، مشغول است.

هرچقدر آگاهی و دانایی شما در جمیع امور جسم و جان‌تان توسعه یابد، به همان میزان نیز، به ادراک و فهم بیشترِ خودتان نزدیک تر خواهید شد، خدا، جز خود تو، هیچ نیست، خدا را در بیرون از خویش جستجو مکن، آنان که به تو، خدایی خارج از جانت را مشق می دهند، شیاطینی هستند، که شرارت‌های خود را به نام خدا در شما تخلیه می کنند

یقین کن که خدا، شعورِ پُرفروغِ جانِ خودِ توست، که انوار آن ترا تعالی خواهد بخشید .

متأسفانه، عدهٔ بسیار کمی معانی را می فهمند، بقیهٔ جماعت، فقط می شنوند. ادیان، و اسطوره های خاورمیانه، از دوران گوت ها، لولوبها، اکدها، کلدانی ها، سومرها، آشورها و ایلامیان، به فرهنگ یهود منتقل شد، و آنان، این معانی غلط و ناروا را به نام خدایی نامریی وارد کتاب تورات خود نمودند، از جملهٔ آن موارد، افسانهٔ آدم و حواست، که بعدها، از یهودیان به مسیح، و از مسیح، به کتاب مجعول قرآن مسلمانها نقل مکان نمود.

ادیان، و اسطوره های خاورمیانه، معصویت انسان را محترم نمی شمارند، انسان را از بهشتی به زیر فرو می کشد تا به جهنمی به نام زمین هدایت نماید.

ادیان ابراهیمی، عشیرهٔ نوع بشر را جز به سقوط از عدن، و کشاندن او به جهانِ درد و رنج هیچ نمی‌کند، و آنگاه با علم کردن مُنجیانی خود ساخته، برای گناهان ناکردهٔ آنان؛ به نجات آنان قیام می‌کند، تا دوباره او را به بهشتِ معصومش بازگرداند. این حیلۀ تبهکارانه تا امروز، جز تحمیل نادانی به شعور درماندهٔ آدمیان هیچ نکرده است.

<>

سخن ۱۱۴۵

ای اُسوةٔ مضحک و نادانی و جهل! که همچون دلکعی ناشی، به کشیدن ماتحت فرسوده ات بر صحن نمایش تلاش داری تا شاید ناظران خود را به خنده ای مختصر وا دار کنی.

بهتر نیست با تربیت شعور ناقص خود، آبروی از کف داده ات را ابتیاع نمایی؟

مَرْدَكِ مَفْعُولِ! تَوْحَتِي لِيَاقَتِ لِمَسِّ حَبَابِ مَدْفُوعٍ چُونِ مَنِي رَا دَر جَانِ نَالَايِقِ  
خود ذخیره نداری، چه برسد به در کنار من بودن.

بَسَاطِ دَلْقَكِ مَابِ خُودِ رَا طُورِي اَز كَذْرَمِنِ بَر چِينِ، تَا مُورِدِ تَمَسْخَرِ هَمِ پَالْكَانِ  
هرزه ای چون خود قرار نگیری.



آن باورها که چون تویی را خوراک می دهد، لایق همان سرزمینی ست که  
مُلاّیان فاقد شرف به مکیدن آن دل مشغول کرده اند.

ترا چه به سیر کرامت انسانی،

ترا چه به منزلت انسانی و عشق ورزیدن و دوست داشتن.

هرزه پیشه گانی چون شمایان، با نفسهای متعفن خود، عمری ست منزلتِ زنان  
را در چهار دیواری طویله ای به نام ایران به دار کشیده اند.

ای لوده پای بیرون نهاده از مستراحی به نام ایران، کاری کن، تا شاید شعور  
آمردی خود را، در حرم فهمی مختصر به رشد بنشانی.

تو، با این شعورِ مفعولت، مشغول آلوده نمودن کرامت انسانیِ زنانی هستی، تا  
مگر بلاهت ناتمام خود را مدّدی برسانی.

اگر قادر به کنترل حُلومِ گندِ شعور و ذهنِ خود نیستی، یقین کن، دارم کسانی  
که به هیزمی فربه، فاضلابِ حَلَقَت را مسدود کنند، تا بدانی که زنان را منزلتی  
ست که هرگز به قاطری چون تو، مجالی به تیز اندازی نخواهند داد. مراقب  
باش، که جُفتک پرانیهای ناشیانه ات؛ ترا به طویله که به آن تعلق داری حواله  
ندهد، تا شاید دریدگیِ حَلق و ماتحت را، طیبیانِ نو کیسه ای درمان کنند که  
در اسارت ملایان نفس می کشند.

بروید! و شعور مفعولتان را در میان پای فاحشه گان دین زده ای فرو کنید، که از پیش، در ارتباط با آنان؛ هرزه گیهای لازمه را مشق ها گرفته اید.

کاری نکنید که با آب مدفوع کسانم، زبان و کام هرزه ترا به طعم بنشانم.

بساط هرزه گی تان را از کنار من برچین، قبل اینکه پرچین شعور ناقصت را به مدفوع فاحشه گان هم نشینت مزمین نمایم.

<>

سخن ۱۱۴۶

در درون ما موشی وجود دارد که بشدت از گربه آگاهی وحشت دارد، چراکه آگاه شدن ما، باعث خورده شدن آن موش خواهد شد. موش ها، هیچ زمان به ما اجازه نمی دهند تا ما آگاه شویم و به اشتباهات خود پی ببریم. آدمهایی که نمی خواهند حقایق را ببینند، همیشه درهراس خواهند بود و همواره، سر درگم درخود خواهند ماند.

این دردناک است؛ که بیشتر مردم، ترجیح می دهند، که قبل از فرا رسیدن مرگشان مرده باشند.

اصالت، انسان را تشییت می کند، و می تواند او را در دیگران، به اشکال مختلف بارور نماید، تا آنان نیز بتوانند خود را احیا کنند. وقتی کسی اصالت

نابِ درون خود را بیاید، می تواند درخود متمرکز شود و ویژگیهای درون خود را شکوفا نماید.

<>

سخن ۱۱۴۷

باکره گی دختران ما، یکی از تعاریف اجبار ساز دین است، که به مهر معصومیت نیز، مهمور شده است، تادرصورت گذرازبکارت خود، دچار احساس گناه شوند، مهربکارت، ترمزی ست که دختران ما با متوسل شدن به آن می توانند خود را برای بازگشت به آن بهشت موهوم آماده نمایند .

<>

سخن ۱۱۴۸

دین می گوید، انسانهای خوب؛ به بهشت می روند، من می گویم انسانهای خوب به هر کجا که خود بخواهند می روند.

<>

سخن ۱۱۴۹

انسان، تنها موجود خلقت ست، که نسبت به سرانجام ناگریز و شوم خویش در خلقت، دیدگاه روشنی دارد.

<>

هیچ احمقی برای فکر کردن مجالی به خود نمی دهد.

ملت ایران یک کرموزوم مازاد در جان خود دارند به اسم ابوالفضل عباس، تا زمانی این عنصر در جان آنان فعال است، هیچ شعوری در کله این جماعت نادان راه به جایی نخواهد برد. بزرگترین هدیه ادیان به پیروانشان، جز زوال عقل و شعور، هیچ نیست. بترس از کسانی که با آویزان شدن به خدا وماترک خدا، هستی را به محاکمه گرفته اند، اینان همان رذیلت پیشه گان فضیلت فروشند، که فضیلت را در سلاخ خانه رذیلت، قربانی کرده اند.

یقین کن که رذیلت پیشه گان حرفه ای برای ایزگم کردن شرارت هایشان همواره درسنگر فضیلت پناه می گیرند.

فرزندم وصیتم به تو این است، در این کره خاکی، بسیار لذائز لطفی برای تناول انسانی وجود دارد، مراقب باش، تا کلاشان تاریخ، به حيله های جور واجور خود، ترا به خوردنِ گول عادت ندهند، که چون عادتت دادند، دیگر طعم گوارای هیچ خوراک انسانی در حیاتت، ترا خوش نخواهد آمد. دین به ظاهر نجابتخانه ای ست انسان پرور، اما در عمل، فاحشه خانه ای ست که آمدان و خواجه گان سه کاف باز، مدیریتش را به عهده گرفته اند. به یقین، محصول کارخانه ای چنین متعفن، جز مَشْتِی مَفْعُولِ قَدَّارِه بند و فاحشه فکری، هیچ نخواهد بود.

<>

سخن ۱۱۵۱

کِسل کننده ترین و بی معنا ترین سخن آدمیان را فقط می توان در قالب دین و عشق شنید. چرا که آدمیان، در فهم این دو معنا بشدت نادان و جهالند. و درک عمیق انسانها از این دو معناست که از آنان، در مانده ای در خویش مانده، برجای گذاشته است.

<>

سخن ۱۱۵۲

غرور، یک رذیلت اخلاقی ست، که با آویزان شدن به آن، فضیلت انسانی خدشه دار می شود. کسی که تصمیم به آخته کردن زنان و دختران خود دارد، با هی کردن حسی به نام شرف در خود، غرور را بهانه ای می کند تا زخم های تملک طلبی خود را مداوا نماید.

مردان، ازدوران کودکی، به استناد تربیت فرهنگ دینی، به صرف حضور زنان در کنارشان، برای فرار از شرمساری و ننگ القاء شده به آنان، تلاش دارند تا از آزاری به نام شرافت مایه بگذارند تا بتوانند با برتری به زنان قیمی خود را در ارتباط با آنان محفوظ نگه دارند.

شرافت، نوعی تهاجم شرعی برای تملک زنان است که می تواند آنان را به بردگی مردان وا دار کند.

یقین نمائید، که رذیلت پیشه گانِ حرفه ای، برای ایزگم کردنِ شرارت هایشان، همیشه در سنگر فضیلت پناه می گیرند. و چه حيله ای فراتراز این، که توانسته اند، شرارتهای شرف نام گرفته خود را، با مضامین آسمانی و خدا نیز مزین کنند.

<>

سخن ۱۱۵۳

آن دسته از زنانی که ابراز تمایلات جنسی خود را به بهانه های جورواجوری، همچون، حیا، شرم، نجابت واحکام خدا و آخرت، مسدود می کنند، مدام تلاش دارند، تا خود را به امن ترین بخشهای ذهن را کد خود هدایت نمایند، تا بتوانند با انکار بدن زنانه خویش، رشد جنسی خود را دور بریزند.

زنان، با کنار گذاشتن تن خود در حیات، در تلاشند، تا دلهره های ناشی از بسته های مذمت و کج اندیشی اطرافیان را به نوعی در خود به رسمیت بنشانند، تا بتوانند بهترین مدال نجابت را برای فرار از اهانت های اطرافیان، به خود اختصاص دهند.

این خصیصه ، در زنان ودختران، به گونه ای به توسط والدین و جامعه طراحی شده است، که در طول زمان به محق بودن این شیوه از زندگی در خود، ایمان آورده اند.

<>

۴۰۶

سخن ۱۱۵۴

تعهد، محبت و عشق، بمانند آتشدانی ست که هیچ زمان در جان انسانی به خاموشی فرو نمی رود.

انسان، عشق می ورزد، تاخود را شعله ور سازد، و آدم عشق می ورزند، تا غیر را بسوزاند.

هر شعوری که به طهارتِ تعهدِ عشق مُنور شده باشد، پلشتیهای جان را تباہ خواهد کرد.

عاشقان حقیقی، لایقان خوش شعورند، که فهمِ کرامتِ آنان، در حوصلهٔ ناقصان نمی گنجد.

<>

سخن ۱۱۵۵

هر زمان، که معنا و مفهومی که از حیطهٔ درکِ ناقص انسان خارج می شود، ناخواسته آن نادانی را به موجودی که هیچ آزماییت او نمی داند ارجاع می دهد. چطور می شود که اصل یک عینت قابل رویت را، با ذهنیتی مبادله کرد که هنوز به حقیقت فهم چرایی آن در خلقت جاهلیم.

ما، آزماییت و اصالت و خَلق پرنده ای به نام طاووس، هیچ نمی دانیم اما، تلاش داریم، از خالقِ در خلقتِ این پرنده زیبا سخن بگوئیم که آزماییت او، جز به مجاز در ذهن خویش هیچ ادراک عینی در خود سراغ نداریم. خدا را،

ذهن ما ساخته است، و طاووس را طبیعتِ عینی، که ما نیز بخشی از آن طبیعت محسوب می شویم.

ما، ماهیت حقیقی همتای خودمان، که موجودی چون طاووس نامی است را در طبیعت نمی فهمیم، اما، از هویت و ماهیت تمام و کمالِ موجودی درهستی خبر می دهیم که در رویت و فهم واقعی او در عجز مطلقیم.

ما با قاطعیت، خدا نامی را خالق همهٔ بیکرانهایی می دانیم که متاسفانه در فهم آن بیکرانها نیز عاجزیم.

ذهن بشر، به دلیل ذلت ناشی از فهم امور، برای فرار از چنگ نادانی های هویتِ خام خود، تلاش دارد تا حماقت و جهلِ خود را با کشیدن پای خدا نامی به میان مداوا نماید.

چرا ما، با پناه بردن به موجودی که عینیت مبتنی بر حتمیت وجود او درهستی، و در خارج از ذهن ما محرز نیست، مُصرِّیم تا با خالق شمردنِ این عنصرِ ذهنی در رابطه با خلقت، نادانی خویش را کتمان کنیم؟

وقتی، خدایی که در ذهن من است نمی تواند پاسخ مجهولات شعورِ انسانی مرا تدارک ببیند، چرا باید منِ انسان، مُصرِّحضورِ او به مالکیت هستی باشم؟ مگر این که، او خود را از ذهن مجاز من، به عینیتی قابل رویت انتقال دهد تا منِ نوع بشر، بتوانم با رویت عینی او، و سخنان مستقیم او، به جدال با نادانی های عمیق خویش قد علم کنم. مهملاتی که دین عنوان می کند ارزش تحقیق



و فهم ندارد. ادیانِ ابراهیمی انسان را زادهٔ آدم نامی می خوانند که حوا نیز از پهلوی او بیرون کشیده شده است. چگونه ممکن، چند گروه خونِ کاملاً متفاوت، مجزا و ناسازگار با هم در وجود چنین مخلوقی به حیات خود ادامه دهد.

تا زمانی که خدایی بدین نادانی در ذهن ما جولان می دهد، و مسئولیت حماقت نوع بشر را عهده دار شده است، این موجود دو پای آدم نام، نخواهد توانست برای درمان جهل و نادانی های خود، راه حل قابل تعریفی برای مداوای قطعی نقص خویش تدارک ببیند.

خدای ذهن من، عاشق من نیست، بلکه تلاش دارد تا مرا عاشق خویش جلوه دهد، عشقی که به زور در من شکل بگیرد، در نهایت مرا به دفترخانهٔ طلاقِ شعور هدایت خواهد کرد.

هیچ شعور ساده اندیشی، قادر نیست، پیچیده گی های حیات را برای شما رمزگشایی کند. پس درعین سادگی، پیچیده باش، تا به سادگی، به شناخت دورو بر خود، مهارت کافی کسب کنی.

برای احمق بودن همین بس، که خود را سر آمد فهم در امور تصور کنیم.

<>

شعورِ آدمیان، برای ولخرجی های ناشایست عاطفی و احساسی، به گونه ای طراحی شده است تا اشتباهی مهارناشده امیال آنان را تسکین دهد.

آدمها حاضرند، شعورِ منطقی خود را برای کسبِ بیشترِ عواطف و احساسات خوشایند درخویش فلج کنند.

هرچه برای نظم شعورِ منطقی آدمها تلاش کنید، بیشتر به تهی بودن اهداف آنان پی خواهید برد.

آدمها، بطور جدی، شیفته راههای اشتباهی هستند که خود انتخاب می کنند، تا بتوانند بدین وسیله، فهمِ مُنطَبِقِ بر منطِقِ خود را فاقد اعتبار نمایند.

انگاری که تحملِ تجربه های جورواجور برای ذهن محدود آنان سمّ کشنده ای بیش نیست، برای همین مدام تلاش دارند، تا ساده ترین راه ممکن را برای وصول به نیاتِ حقیرِ خویش انتخاب نمایند.

غافل از این که، شعورِ منطقی، قادر است گزینه های بی شماری را برای حل و فصل امور، درمقابل آنان به نمایش کشد.

متأسفانه هیچ تلاشِ توأم با تجربه ای، قادر نیست ذهنِ فقیرِ آنان را به کسب زحمت رشد تشویق نماید.

جامعه ای که اهدافِ تربیتیِ خویش را برای تحویلِ به عموم، بامضامین دین موم آندود می کند، هیچ زمان شَهِدِ حقیقت را در کامِ طالبانِ معرفت، تخلیه نخواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۵۷

هر ارتباطِ نسنجیده ای که بَعْدِ خوردنِ زخمهای عاطفی از طرف مقابل، به بهانه های جورواجوری برای حفظ و تداوم رابطه روی می آورد، به یقین در طولِ زمان برای تمام کردنِ رابطهٔ حتمی خود با وی، به اهانت های بسیار مودبانه ای متوسل خواهد شد.

کسی که دل بستنِ معقول و منطقی را مشق ندیده است، جان کندنِ وابستگی خود را به تلخی تجربه خواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۵۸

پدربزرگ می گفت پسر جان! برای این که عَلمِ شخصیت همیشه در اهتزاز باشد، عِلْمَت را توسعه بده، تا حیاتِ انسانیت همیشه سرشار از عزت انسانی گردد.

<>

سخن ۱۱۵۹

پدر بزرگ می گفت فرزندم، برای انجام هر کارِ درست فنی سعی کن، به استادکارانی مراجعه کنی که معلولیتی در جسمشان وجود دارد، چرا که اینان، حقارتِ نقصِ موجودِ در جانِ خود را با مهارتِ در حرفهٔ خویش سرپوش می گذارند.

<>

سخن ۱۱۶۰

هر جانِ تربیت شده ای که ریشه در درستی سیرت دوانده باشد، هیچ زمان قربانیِ پیریِ صورت نخواهد شد.

<>

سخن ۱۱۶۱

آدمها چون نمی توانند پوچی و بیهودگی حیات را در جانِ خود هضم کنند، لاجرم برای فرار از خویش، با وسوسه شدن برای نوشتنِ داستانهای بلند و دست نیافتی در باب آسوده کردن ذهنِ پوچ و آویزان خود، اقدام به خلق خدا و خدایان می کنند. این داستانهای آسوده کننده، هرچقدر طولانی تر نوشته شوند، انگیزهٔ بیشتری برای حیات آنها تدارک خواهد دید.

پس، چه داستان‌هایی قوی تر و پایدارتر از خدا و خدایان می تواند دورهای دورِ ذهنِ او را به کنترل خود درآورد، تا بتواند در بازگشت این داستان ها به سوی ذهنِ هاشان، قصه های بی شماری را برای آنها به ارمغان بیاورد.

شعورِ ماورایی آدمها، محصولِ اکتشافاتِ قصه‌هایی ست، که ضرورتاً، هیچ حقیقی در آنها کِشت نشده است، اما برای سرگرمی و ایزگم کردنِ اذهانِ آویزان و پوچ آنان، وجودِ این داستانهای ماورایی، دست آویزِ فرح بخشی ست آرام بخش، که برای ذلتِ شعورِ آنان مُسکینی پایدار محسوب می شود. تنها پدیده ای که می تواند آدمها را بشدت نگران و مضطرب کند، سفارش آنها به داشتنِ یک تواضعِ ذهنی در ارتباط با قبول عقاید مخالف است. آدمها، چون نمی توانند با اتکا به باورهایشان، از داشته های خود دست بردارند، لاجرم، تواضع اخلاقی و اعتقادی نیز برای آنها بسیار دردناک خواهد بود.

<>

سخن ۱۱۶۲

وارثانِ غرور، خطا کارانِ دردامِ خودافتاده اند. غرور، هیچ خطا و اشتباهی را از فرطِ فقدانِ فروتنی درخود به گردن نمی گیرد، و به خاطر زخمی نشدنش حتی با متوسل شدن به دورغ های هولناک، عزیزترینهای خود را قربانی خود می کند. غرور وقتی درما شکل می گیرد که ما شکلِ حقیقی خود را در خود گم می کنیم. هر وضعی که به ما احساسِ قدرت بدهد می تواند ما را

معتاد خود نماید، به همین دلیل در برابر تغییر آن وضعیت از خود مقاومت نشان می دهیم.

<>

سخن ۱۱۶۳

آنانکه با رضایت خاطر پیر می شوند، جزو آن دسته از انسان های هوشمندی هستند که مرگ را، حقیقی ترین امور پایان حیات عینی خود رقم زده اند، و با کنار نهادن ترس های ناشی از مرگ خویش، با حقایق داشته هایشان به توافقی عقلانی دل مشغول نموده اند. بهانه های دردناک ترس از مرگ را، آنانی جدی می گیرند، که زندگی کرده خود را مدام در خاطرات گذشته خویش مرور می کنند.

<>

سخن ۱۱۶۴

دین، بزرگ ترین کمپانی فریبکاری ست. آنان که مراقب دینمداران نیستند بازندگان حتمی تاریخ حیات خویش خواهند بود.

دینمداران، تنها بازیگرانی هستند که برای عرضه نقش خویش در صحنه حیات، به هیچ گرمی محتاج نیستند، چرا که تماشگران آنان را، مثنی احمق شکل داده است که با شعور کوتوله خود، قادر به فهم و درک مسافت دورتر از حد بینی خویش نیستند.

دین، قویترین مُسکِنِ ممکن برای سرپوش نهادن بر حماقت و نادانیِ عشیرهٔ نوع بشر است، که می تواند با ارتکاب به هر عمل غیرعقلانی و اخلاقی، کرده های خود را در حَمَامِ دین تطهیر نماید.

آدمها، برگزاری مراسم دینی را، به اصلاحِ خصائل اخلاقی در خود ترجیح می دهند، زیرا عمل به اجرای خصائل اخلاقی بطور مستمر، بسیار دشوار و مَشَقَّتِ باراست، چرا که فرد را مجبور می کند تا پیوسته و هر لحظه، از خودِ حقیقیِ خویشانش مراقب نماید

پس به این جهت، آدمها برای فرار از رعایت حفظ مراقبت از خود، با برپایی نظام گسترده ای از مراسم دینی برای موجودی به نام خدا، تلاش دارد، تا اخلاقِ نپختهٔ خود را با کالائی به نام دین، زینت و سرپوش بگذارد.

مُصِرِ بودنِ عشیرهٔ نوع بشر برای اجرای دقیقِ مراسم دینی، ناشی از جبران و سرپوش گذاری به احساس گناهمانی است که هیچ وقت مرتکب نشده است و پای بندی به این مراسم را به نوعی ناشی از جبران گناهمانی تلقی می کند که در مقابلِ خداوند مرتکب شده است

مراسم دینی، از ابداعات آدمیان است، آدمها هر چه قدر از لحاظ اخلاقی فاقد دقت در عمل باشند، در عوض، با لحاظ نمودنِ دقیق ترین ریزه کاری های ممکن در اجرای مراسم دینی، وانمود می کنند که توانسته اند اخلاقِ خود را برای گذر از اعمال گناه آلود تثبیت نمایند.

همه‌آنانی که به آلودگی اخلاقِ فطری خود واقف هستند، تظاهر به نمایشات دینی در آنان غلیظ تراز اطرافیان‌شان قابل فهم است.

<>

سخن ۱۱۶۵

مردان در طول تاریخ حیات بشری، برای حفظ روابط با جفت جنسی خود تلاش کرده‌اند تا رقبا هم جنس خود را از هم بسترخویش دور نمایند، و در کنار این تهاجم به مردانِ دیگر، به نوعی به شریک جنسی خود نیز پیام داده‌اند که نسبت به آنان تعهد و تملک دارند.

برای مردان بسیار مهم است که اطمینان یابند که همسرانشان برای حفظ بقای نسل او وفادار خواهد ماند. مردان، به این مهم توجه دارند، که لقاح اسپرم با تخمک، در داخل دستگاه تناسلی زنان انجام می‌شود، پس تلاش می‌کنند تا برخلاف زنان، بر مالکیت خویش سلطه یابند تا محصول کشت شده آنها به حتم فرزند خود آنان باشد، بر همین منوال است که روی بطن زنان سرمایه‌گذارهای کلان می‌کنند. از طرفی، شیطنت‌های جنسی ژنتیکی در زنان، که کاملاً فطری و ناخواسته است، شعور تملک طلبی مردان را بشدت تحریک می‌کند. این رفتار در مردان، در طول زمان، به نوعی به یک عادت کنترل‌گرانه در خصوص تملک از زنان منجر گردیده است در حالی که کارخانه تولید



مثل منتخب او، بعد از مدتی غیرفعال خواهد شد، اما این کنترل ها برحسب عادت، همچنان برجای خود محفوظ می ماند.

مردان، عادت کرده اند تا داشته های خود را در تملک خود حفظ کنند، و در طول زمان حسادت‌های جنسی یا همان غیرت را، برای خود، به عنوان یک ابزار کشنده همواره محفوظ نگاه دارند.

متأسفانه تا امروز، غیرت، یا همان حسادت های جنسی، که مجموعه‌ای از هیجانات و رفتارهای تربیتی بیش نیست در جوامع جور و جورجهان، در نهایت بشدت، منجر به محدود کردن زنان از سوی مردان شده است.

<>

سخن ۱۱۶۶

دختر جان! هیچ وقت دلبسته و وابسته به مردی نشوید، که زنان زیادی را تجربه جنسی کرده است، بلکه تا می توانید از آنان به نفع خود استفاده کنید، که در این کار تجربه کافی برای به لذت نشانیدن شما کسب کرده اند. به خاطر داشته باشید، به مردان آنقدر مجال و میدان ندهید که تصور کنند مالک شما هستند مردی که به مالکیت شما یقین کند، حرمت شما را پایمال خواهد کرد، همیشه مردان را در رابطه با خودنتان آویزان نگه دارید، و اجازه ندهید تا هیچ وقت پایشان به زمین برسد. مردی را که پایش را به زمین رساندی، یقین کن در اندک زمانی شما را به هوا پرت خواهد کرد.

<>

سخن ۱۱۶۷

سرنوشت، حاصل دو پدیده در جان ماست ،

آن بخش که انکار می کنیم،

و آن بخش که بکار می گیریم.

انکارها، روزی می توانند با بالا آمدن در جان ما، سرنوشت ما را دگرگون، و ما را به تملک خود در آورند. هر آنچه را که امروز در جان خود سرکوب و انکار می کنیم، یقیناً روزی به شکل سرنوشتی دردناک خود را به ما نشان خواهد داد.

<>

سخن ۱۱۶۸

هر زمان که بشود فکر و فرهنگ جامعه ای را به رابطه های جنسی و سکس حریص و حساس کرد، به راحتی می شود مراکز تربیت شعور و اخلاق و خلاقیت و هنر و علم را از آن جامعه برچید. وقتی در جامعه ای شعور چشم ها را متوجه پائین تنه آدمها کردند، هیچکس قادر به دیدن بالا تنه انسانها نخواهد شد. در چنین جامعه ای، مراقبت از کرامت فردی، محتاج داشتن

علمی ست پخته و درست، تا بتواند ما را از گزند شعور ناقص آدمها محافظت نماید.

<>

سخن ۱۱۶۹

وقتی همه چیز برابر شد، آنان که برابرترند، هارتر خواهند شد،

یک انسان کامل، ابتدا باید آدم کاملی شده باشد، تا با کامل کردن شعورِ آدمی در خود، بتواند به منزلت انسانی در خود دست یابد.

اگر فردی به کمال آدمی در خود نرسد، هیچ وقت به مقام انسان شدن در خود نائل نخواهد آمد. این معنا در طول تاریخ حیات بشر، رمزوراز همه گفته‌هایی ست که بزرگان معرفت برای انتقال آن به آدمها، تلاشها کرده اند تا آنان را متوجه خودشان کنند.

متاسفانه کمتر کسی توانسته به فهم و درک و چرایی این معنی نائل آید .

همه خصال آدم بود رادر خودتان به نهایت ممکن برسانید آن وقت، ناخواسته دروازه شعور انسانی به روی شما باز خواهد شد. ملتی که با دین نفس می کشد، هیچ تعهدی به خود برای فهم حقیقت هستی در عالم، نشان نخواهد داد. داشتن شعور دینی، بزرگترین مانع ممکن در فهم حقایق هستی ست.

وقتی بشود با فریب دینمداران، پای خدا را برای سرپوش نهادن بر جور حاکمان به جمع توده‌ها کشید، دیگر هیچ توضیح محکمه پسندی برای اعمال وقیح جباران و زورگویان نخواهد ماند. امری که در دوران استیلای چندین ساله نظام سلطه مغولان در ایران به توسط جماعت اهل عرفان و تصوف اعمال شد. همیشه باید مراقب اعمال و رفتار کسانی باشیم، که اصلاً تصور نمی‌کنیم که به مراقبت و کنترل واقعی آنان محتاج هستیم. دین‌مداران یکی از همین اقشار خبیث و ناپاک هستند، که در فریب شعورِ عشیره‌نوع بشر، بسیار متبحر شده‌اند. ماعموما و بیشترین ضربات مهلک را از کسی می‌خوریم، که برای بلند کردن آنان خَم شده ایم.

آگاهی باعث می‌شود تا شما بتوانید راحت در تاریکها قدم بزنید، اگر در سخنرانی‌های یک احمق بیدار و هوشیار نباشید، برای همیشه به خواب خواهید رفت

بیداری کامل و هوشیارانه در سخنرانی یک بیشعور، شما را از گول خوردن خوردن نجات خواهد داد

دردنیا، کسانی و مشاغلی وجود دارد، که برای احساس هویت و زنده بودن همواره در انتظار افتادن اتفاق و مصیبت ناگوار نشسته‌اند. دین، یکی از این مشاغل پرسودانتظاری برای متولیان آن است.

دینمداران، تنها بازیگرانی هستند، که برای عرضه خود در صحنه حیات به هیچ گرمی محتاج نیستند، چرا که تماشاگران آنان را احق ها تشکیل می دهند.

<>

سخن ۱۱۷۰

آدمها خیلی زود فراموش می کنند، و نمی فهمند آرزویی که امروز در آغوش گرفته اند، روزی، آرزویی بیش برای آنان نبوده است.

<>

سخن ۱۱۷۱

آدمها، اجرای مراسم دینی را به عمل و فهم خصائل اخلاقی در خود ترجیح می دهند، زیرا عمل به اجرای خصائل اخلاقی بطور مستمر، بسیار دشوار و مشقت بار است چرا که فرد را مجبور می کند تا پیوسته و هر لحظه، از خود حقیقی خویش مراقب نماید. پس به این جهت، آدمها برای فرار از رعایت حفظ مراقبت از خود، با برپایی نظام گسترده ای از مراسم دینی برای موجودی خدای نام، تلاش دارد تا اخلاق نپخته خود را سرپوش بگذارد.

دین، قوی ترین مُسکن ممکن برای سرپوش نهادن بر حماقت نادانی نوع بشر است، که می تواند با ارتکاب به هر عمل غیر عقلانی و اخلاقی خود را در حمام دین تطهیر نماید.

مُصِرِ بودنِ عشیرهٔ نوع بشر برای اجرای دقیق مراسم دینی، ناشی از جبران و سرپوش گذاری به حس گناه هانی ست که هیچ وقت مرتکب نشده است و پای بندی جدی به این مراسم را به نوعی ناشی جبران گناه هانی تلقی می کند که در مقابل خداوند مرتکب شده است .

مراسم دینی از ابداعات آدمیان است. آدمها هرچقدر قدر از لحاظ اخلاقی فاقد دقت در عمل باشند، در عوض، با لحاظ نمودن دقیق ترین ریزه کاری های ممکن در اجرای مراسم دینی، وانمود می کنند، که توانسته اند اخلاق خود را برای گذر از اعمال گناه آلوده در خود تثبیت نمایند . مُتَقَلِّبانِ بتخانه داری، که بتکده های درون خود را، به خدا خانه ها جعلی مبدل کرده اند .

همهٔ آنانی که به آلودگی اخلاقِ فطری خود واقف هستند، تظاهر به نمایشات دینی در آنان غلیظ تراز اطرافیانشان به شکل می نشیند.

کسی که محتاج خدا شد، هیچ زمان خدا را پیدا نمی کند، این خداست که اگر محتاج شما گشت، شما را پیدا خواهد نمود. آن را که خدا او را پیدا کند ارزشمند است، نه آنان که به دنبال خدا می روند.

<>

تا زمانی که خدا بر سطح این کره خاکی، از یک دست کردن عشیره نوع بشر انصراف نداده است، متولیان منصوب او، مدام با اعمال افراطی خود، زمین را آغشته خون آدمیان خواهند کرد.

یکی از ویژه گیهای مهم ادیان، گرایش به خود ویرانگری پیروان آن است که می شود گفت، آزار دهنده ترین جنبه های تعالیم دین را نیز تشکیل داده است. بیان، و اعمال فاقد منطق، در جمیع شئون این جماعت دین مدار، بطوری ریشه دوانده است که تحت هیچ شرایطی نمی توانند عصمت از دست رفته انسانی خود را ترمیم نماید.

جمیع فرق جورواجور منشعب از تعالیم ادیان، نوزادان بی هویتی هستند که زهدان دین، با زایش آنان، تلاش دارد، مدام با تکثیر منحوس خویش در بطن این مذاهب، بقای ننگین خود را موجه جلوه دهد.

غیرت، مخوف ترین اولاد و ابزاری است، که با دادن آن به دست مردان دین مدار، توانسته اند زنان را، که وارثان حقیقی این حیاتند، به تباهی بکشانند. دین، مردان را از کودکی تعلیم می دهد و داده است، که زنان، موجودات ذلیل و ناقصی هستند که فقط در زیرچتر غیرت مردان، هویت حیاتشان قابلیت تعریف به خود خواهد گرفت و لا غیر.

&lt;&gt;

فرزند دلبندم ، به یاد داشته باشید، نه عشق ورزیدن ، بلکه دوست داشتن را حد و مرزی ست، که اگر از آن فراتر رفتی، ندانسته به تو شلیک خواهد شد. مراقب باش تا حریم انسانیت را قربانی دوست داشتن مفرط کسی نکنی. زنان ، مردانی را دوست دارند که بتوانند به او آویزان شوند ، نه مردانی را ، که به آنها آویزان می شوند. زنان را آن گونه دوست بدار که خود ، خود را دوست دارند. نه آن گونه که تو دستشان داری.

نور چشم پدر ، ناکامان را دریاب، که مایه کامیابی نابخردانند.

اگر می خواهی کلید فهم همه عالم را به بی هیچ زحمتی به دست گیری ، به دینمداران متوسل شو، چرا که دینمداران، با فریب ذهن تو ، ترا از فکر کردن درخصوص همه حقایق هستی خلاص خواهند کرد. اما اگر به چرایی و چیستی ها عالم می اندیشی، در پی خردمندان برو، اما با چشم و گوش هایت شتاب کن، تا آنان به رنج های کشیده خود، جیب های شعورت لبریز فهم کنند .

فرزندم ، نادانند آنان که تصور می کنند این خداست که عدالت را آفریده است ، دریغ که نمی دانند، وقتی عدالت مرده باشد ، خدا نیز بی معنا خواهد شد.



فرزندم، کسی که دودکش پاک کن جان خود را مدام تمیز نکند، هیچگاه از دود سمّ غلط هایش در امان نخواهد بود. حرمت کسانی را داشته باش که چند برابر سن امروزشان عمر کرده اند، اگرچنین کسی و کسانی را یافتی، با سکوت درونت، او را به گفتن وادار تا حقیقت ترا به تو نمایش دهد.

**خرما فروش حقیقی کسی ست، که شناسنامه تمامی نخلها را در حافظه جان خویش فهم کرده است.**

فرزندم! چه رنجی فراتر از این که در میان اتصال دو زهدان به هم، از بطن زنی تا سینه گوری، ریسمانی جز ناکامی میان من و این جهان، هیچ نیست تلاش کن تا در این ناکامی ناخواسته میان این دو زهدان تیره، هیچ کامی را از هیچ مخلوقی به تلخی فرو نبری. یقین کن که هیچ توفیری نمی کند، که مرگمان چگونه خواهد بود، آیا ازستیغ کوهی خواهد بود، ویا به گلوله ای داغ، و یا به بیماری مهلکی، ویا از ارتفاع کاخی رفیع، و یا دیوار مخربه مستراحی، تنها دردی که ما به فهم آن فهم خواهیم شده، رنج مرگی ست که یکبار برای همیشه تجربه خواهیم کرد، و آنگاه، تا ابدیت تاریخ تمام خواهیم شد.

فرزندم! اگر مقدسات را از جانتان بدور نریزید، قداست ها، شما را برده خویش خواهند کرد.

**مترسک مزرعه دین شدن، می تواند جالیز ملایان را از گزند پرندگان آزاده حفاظت کند.**

هیچ روش مودبانه ای نمی شناسم تا به مردم تفهیم نمایی که چقدر نادانند.

بدترین کار ممکن ما، دروغی به نام شرایط است، تا ما، با اتکا بدان، از زیر بار مسئولیت های انسانی خود شانه خالی کنیم .

هیچ توده ای به قدر متولیان دین، تلاش برای اثبات دروغهایی که خود نیز به کذب بودنشان یقین دارند، سماجت خونبار نشان نمی دهند .

مهارت دین ، در این است ، تا جایگاه شعور انسانی ترا با کشیدن به انحراف در کره زمین ، به تصاحب حق السهم شما از حیات مسلط شود.

دین قادر است ، با ایجاد خوفی هولناک در جهانی که هیچ مهندسی اخلاقی در آن مسیر نیست، با تو کاری کند ، تا تو ف با پناه بردن به آغوش متولیان دینی ، خود را از بار مسئولیت پرایی هاید حیات خلاص کند ، علم تنها سمی است ، که نطفه جهل را در زهدان کلام متولیان دین تباہ می کند .

این فقط در مشاقتی ادیان است که با دادن نشانی های اشتباه به نام بهشت و جهنم، انسان بودن ما را طعمه مقاصد شوم خویش می کند.

فرزندم ! یک نطفه در عرض نه ماه مُبدل به یک آدم می شود، اما همان یک آدم، قادر نیست یک عمر خود را به منصب انسانی هدایت کند.

ذهنی را که هیجانان فریب می دهد، یقیناً پرورش داده نشده است .

شعورمدار را تعهدی ست آگاهانه به جمیع امور، به آنچه که در این هستی به شکل نشسته است.

فراموش نکن فرزندم، هرروز به خودتان یادآوری کنید که می خواهید انسان باشید نه آدم.

آدمها ترجیح می دهند در کنار کسانی قرار گیرند که به آنان پاداش می دهند. آدمها، عادات به تولید فضولاتِ فکری دارند، بر همین مناسبت که در جای دادن خود درگروه ها و مکاتبِ جورواجور، تلاش می کند، تا برای نداشته های خویش پلاکِ هویت وصول کند، تا بدین وسیله شباهت های ذهنی خود را با دیگرهم مسلکانش به اشتراک بگذارد. این شیوعِ عاطفی مشترک، می تواند به ظاهر، به انسجام هویت مخدوش او، قوام و دوامی قابل تعریف عرضه نماید. باورهای مقدس، فراتراز هرگونه استدلال منطقی برای معتقدانش قابل قبول است. آنان که با مفاهیم هر مکتب و مسلک و دینی قربانی شستشوی مغزی می شوند، به هر نوع استدلال و منطقِ انسانی، با خشونتِ تمام پاسخ می دهند.

## تمام

پایان مجلد سوم مانتره

میثرا اشوان